



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است.

عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد دوم از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیة الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می باشد که طی ۴۶ جلسه و ۲ مجلد، از تاریخ ۱۳۶۸/۴/۰۶ الی ۱۳۶۸/۰۸/۱۲ به بحث پیرامون «ولایت مطلقه فقیه» دور سوم پرداخته است که گزارش جلسات ۲۴ تا ۴۶ در این مجلد تقدیم می گردد.

اهم مسائل مطرح شده در بحث «ولایت مطلقه فقیه» ناظر به تبیین «ولایت مطلقه فقیه بر اساس اصالت تعلق» است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد. ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده اند، تقدیر و تشکر می نمایم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه: ۲۴.....
۲۵.....	جلسه: ۲۵.....
۴۱.....	جلسه: ۲۶.....
۵۵.....	جلسه: ۲۷.....
۷۳.....	جلسه: ۲۸.....
۹۳.....	جلسه: ۲۹.....
۱۰۷.....	جلسه: ۳۰.....
۱۲۵.....	جلسه: ۳۱.....
۱۴۱.....	جلسه: ۳۲.....
۱۶۱.....	جلسه: ۳۳.....
۱۷۷.....	جلسه: ۳۴.....
۱۸۹.....	جلسه: ۳۵.....
۲۰۱.....	جلسه: ۳۶.....
۲۱۷.....	جلسه: ۳۷.....
۲۳۳.....	جلسه: ۳۸.....
۲۴۹.....	جلسه: ۳۹.....
۲۶۹.....	جلسه: ۴۰.....
۲۸۷.....	جلسه: ۴۱.....
۳۰۳.....	جلسه: ۴۲.....
۳۲۳.....	جلسه: ۴۳.....
۳۴۱.....	جلسه: ۴۴.....
۳۵۹.....	جلسه: ۴۵.....
۳۷۳.....	جلسه: ۴۶.....

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۲۴

۶۸/۰۶/۱۳

... «اللهم صل على محمد و آل محمد» و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و العن على

اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين.

بارالها! کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! کلمه باطل را از زمین برکن! بارالها! آنچه را به نمایندۀ خودت در زمین وعده فرموده‌ای هر چه زودتر به حضرتش عنایت فرما! بارالها! رهبر عالیقدر انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای را مؤید و منصور بدار! بارالها! لشکر اسلام در همه جناها پیروز گردان! لشکر کفر در همه ابعاد مخدول فرما! شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سیدالشهداء بفرما! معلولین انقلاب اسلامی را شفای عاجل کرامت فرما! بارالها! انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک قرار ده! علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل عنایت فرما! رهبر کبیر انقلاب حضرت آیت الله خمینی - رضوان الله تعالی علیه - روح شریفشان را غریق رحمت واسعه خودت بگردان! روح شریفشان را از ما شاد و راضی گردان! حقوقشان را بر ما حلال فرما! دعای خیرشان را نصیب ما بگردان! خیراتی را که تفضلاً نصیب می فرمایی خاصه خیری که در این مباحث قرار می دهی، ثواب وافر را سهم ایشان قرار ده! بارالها! علما و صالحین امت، حیاً و میتاً و ذوی الحقوق مخصوصاً پدر و مادر از خیراتی که تفضلاً نصیب می فرمایی محظوظ و بهره مند بفرما! بارالها! ما را از دعای خیرشان محظوظ گردان! عنایت خاص، شفاعت مخصوص ولی اعظم - صلوات الله و سلامه علیه و روحی لتراب مقدمه شریف فداه - نصیب همه ما بفرما! کلمات مان، حالاتمان، افکارمان را مرضیه خاطر شریفش قرار بده! بارالها! تفضلاً ما را از یاران و خدمتگزاران حضرتش و اولیانش قرار بده!

اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اكرمنا بنورالفهم، اللهم افتح عليها ابواب رحمتك و انشر علينا خزائن علومك، برحمتك يا ارحم الراحمين و بمحمد صلى الله عليه و آله الطاهرين.

بحث درباره این بود که ببینیم مصلحت نظام آیا چگونه است؟ ضابطه هدایت و رهبری چگونه است؟ رابطه مصلحت نظام را با جریان احکام در حقیقت داشتیم بررسی می کردیم. عرض شد که نظام یک تکلیف مهم دارد، یک شاخصه دارد و آن این است که نسبت تأثیرش در برابر کفر چگونه است؟ آیا در حال غلبه است یا خدایی نخواستہ در حال رکود است یا پناه به خدا می بریم در حال ضعف هست و قدرت با نظام کفر است، قدرت با پرچم کفر است، چگونه است؟ و در این با این معیار و با این شاخصه مسئله معین کردن قدرت نسبت به مبتلا به را ملاحظه کنیم. یعنی مبتلا به را نبریم، قطع نکنیم. از جمیع خصوصیات زمانی و مکانی و در فضای مفروض ذهنی قدرت را نسبت به همه احکام مطلق ملاحظه کنیم. البته شکی ندارد که شما وقتی به سراغ استنباط می روید، نباید نظر به شرایط زمان و مکان بالمره داشته باشید. آن موقع که می خواهید چه چیزی به دست آوردید؟ حکم کلی الهی. موقعی که فقط قصدتان این است که حکمی را که به دست می آورید برای التزام قلبی خوب هست. سؤال می کنند این حکم مبتلا به شما است یا زمان گذشته یا آینده؟ می گوید من کاری به این حرف هایش ندارم! من می خواهم نسبت بدهم به صاحب اسلام. خب نسبت وقتی می خواهید بدهید به صاحب اسلام، [تداخل صوت] در خارج می خواهید وصل کنید چیزی را که در حال تغییر است. حالا وصفتان را هم منصوب می کنید به خدای متعال مبتنی بر احکام هست، بعد می آید می گوییم آن احکام توصیفی هست، مطلوبتان هم مبتنی بر احکام ارزشی است آن را هم بعد می آییم می گوییم! فعلاً صحبت مان درباره این هست که این امر متغیر خارجی، این را چه کارش بکنیم؟ این مبتلا به را درست می کند دیگر، آن چیزی که می خواهید، بگوئید آن چیزی که با آن مواجه هستیم، رو به رو هستیم، رو به رو هستید با تقدیر، و اصلاً هم می خواهید کار هم بکنید برای تقدیر [تداخل صوت] در اینجا می خواهید فعلی را انجام بدهید، تصرفی را انجام بدهید تا تغییری هم حاصل بشود، ممکن است در اینجا به ذهن تان برسد نه خیر، من عمل عبادی را می کنم بدون هیچ قصد تغییری! می گوییم همچنین چیزی محال است ولو در دو رکعت نماز صبح

باشد. شما قصد تقرب دارید و نماز می خوانید؛ به عبارت الاخری تغییر که قطعی هست، شما بخواهید یا نخواهید! شما می خواهید تغییر را نحوه اش را نحوه الهی قرار بدهید - انشاء الله تعالی - به طرف قرب باشد! این درجه ضعیف تری ندارد؟!... [پرش صوت ۹:۳۰] تغییر نه فقط تنها تغییر هم بنا شد قطعی باشد. بنابر بحث گذشته رشد به معنای [پرش صوت] و کثرت و وحدت ترکیبی، اینها حتماً شدنی است. شما کیفیتش را در آن حدی که در اختیار قرار می گیرد، شما می توانید به اختیارتان تصرف کنید، طلب تصرف کنید، آن چه که مربوط به خودتان است می خواهید الهی بشود. یک مثال ساده می زنم قبل از این که بخواهیم بپردازیم به شاخصه بودن درگیری با کفر برای حل معضلات جزئی، یعنی ملاحظه منتجه و بعد نسبتش به داخل مجموعه و بعد از این مثال به خود بحث می پردازیم.

حالا می آییم سراغ مجتهدین، ملکه تقوی که پیدا کند، عادل است. عادتاً این آدم فعل خیر را، واجب را ترک نمی کند، فعل حرام را انجام نمی دهد، اصرار بر مکروه نمی کند، مصرّ بر ترک مستحب نیست. این را اگر بخواهیم مثال باز یک درجه ساده تر بزنیم که به اذهان ما؛ این بد هم هست ها! ما فاصله داریم به حقایق عالم. وقتی مثال هم می زنیم، مجبوریم بیاییم در مثال های مادی، آخر کار هم می بینیم نمی شود، برایمان ملموس تمام نمی شود. چه طوری می گوید که یک جوانی که کلاس دوازده باشد. این در شمارش عدد تا ده اشتباه نمی کند. در جدول ضرب فرضاً دو رقمی اشتباه نمی کند. یک کلاس دوازدهی که ریاضی خوانده باشد که مثلاً معصوم که نمی شود نسبت به جدول ضرب، همین طوری اتفاقی یک وقتی اشتباه کند. چقدر حواسش پرت باشد، چقدر کار روی سرش ریخته باشد، چقدر - به حضورتان که عرض کنم که - مشکل برایش پیش آمده باشد که حالا جدول ضرب هم فراموش کند. این حالا چه طور شده که این دفعه آمده مثلاً بگوید هفت پنج تا، سی و پنج تا، مثلاً گفته چهل و دو تا. تازه همین را هم می گوید که نمی شود بگویند چهل و دو تا، باید لااقل بگوید یا چهل تا یا بگوید سی تا، می گویند هفت پنج تا را که نمی شود بگوییم چهل و دو تا. این نه این که معصوم می شود، دیگر

ارتکازی شده، ملکه ذهنش شده. کانه بی اختیار - کانه ها! نه این که بی اختیار واقع می شود ها! - کانه جواب صحیح می دهد. طفلی که تازه راه افتاده باشد برای هر قدم برداشتنش دو سه قدم، یک قدم می خورد [زمین]، تعادلش نمی تواند حفظ کند. ولی شما با دوستان صحبت می کنید و راه می روید، یکی به شما می رسد و می گوید بنده خدا، حواست سر جا هست ها بکن داری راه می روی، می گوید خب راه هم می روم چطور شده؟! حرف می زنی یک دفعه تعادلت از دست می رود و می خوری زمین. می گوید حرف عادی می زنم، چیزی نیست که من را بی اختیار کند. می گوید نقل بی اختیار شدن نیست، دو تا کار داری انجام می دهی در آن واحد، هم راه می روید، هم حرف می زنی. می گوید که جاده که صاف است. می گوید بسیار خب، صاف باشد، شاید تعادلت را نتوانستی حفظ کنی از طرف راست و چپ، رو به رو، افتادی زمین یا حرفی که داری می زنی، اشتباه کردی. می گوید بابا جان هم حرف زدن را مثل کودکی که تازه زبان آمده نیستیم، هم راه رفتن، این ها ملکه هست. برایم کانه طبیعت ثانی شده، کانه فرم گرفته، شکل گرفته، اعصابم در وقتی که اراده راه رفتن می کنم، اتوماتیک انگار قدم بر می دارم. دیگر برای من یک اهتمام زائیدی که بخواهد مواظبت داشته باشد بر قدم ها و - به حضورتان که عرض کنم - بخواهد مواظبت داشته باشد بر کلمات که اشتباه نکنم نیست. این صحیح است به آن بگویند ملکه؟! آدم اگر تعریف ملکه را این طوری بکند نسبت به واجبات و محرمات، آن وقت فاصله خودش را با عدالت می تواند یک ذره کمی ببیند. می تواند ببیند که آیا نسبت به غیبت همین طور است قصه؟! قضیه نسبت به نظر حرام، استماع حرام، همین طور است؟! خب نظر به حرام یک شکلش، بارها من گفته ام خدمتتان، نظر به ریه به زور به ذهن ما می آید. شاید هم برای این که حد ما از تقوی این باشد دیگر. ولی نظر به تحقیر یا تجلیل و اعتدال در نگاه. یک نفر، حالا وقت یک خرده هم گرفته می شود، عیبی هم ندارد گاهی هم اشاره بکنیم بعدش برویم در بحث. فرض کنید یک نفر آبدارچی است. تکلیف فردی خودش را انجام می دهد، نمازش را می خواند روزه اش را می گیرد، حرمش هم می رود. تکلیف اجتماعی اش هم این است که برابر وظیفه ای که به او داده شده، چایی درست کند و چایی را بیاورد. انصافاً این را حساب بکنید، آن در تکلیفش چقدر کم می آید، ماها در تکلیفمان چقدر کم می آوریم. نه خیر ما

شق القمر کردیم و کار خیلی مهمی را خدا دست ما داده. نکند تو سری بنا هست به ما بزنند. ظاهراً «فلا یأمن من مکر الله الا القوم الخاسرون» این آیه ظاهراً وقتی نازل شده باشد، حالا من خیلی آیه را از [؟] نبی اکرم و علی بن ابیطالب بسیار ظاهراً گریسته باشند. جبرئیل آمده باشد بگوید که از طرف خدای متعال که چرا گریه می کنید؟ این آیه عجیب است ها! می گوید اطمینان از آزمایش من پیدا نمی کند مگر کسی که زیان کار باشد. ما کارهایمان را گردن هم می اندازیم. گاهی هم زورمان برسد گردن خود خدا می اندازیم. هر تک تکمان همین طوریم ها! بنده ممکن است در نفسم این قصه حاصل بشود که اگر دوستان همه این طوری که من می گفتم فکر می کردند، من یکی را ده تا می کردم. حساب این که شب اول قبر من هیچ کدام از شماها نیستید. حالا اگر هم بنا نباشد جسد ظاهری مان باقی بماند به هر حال اول برزخ که هست در کار. آنجا هیچ کدام از شماها نیستید. از عمل شما که از تان سؤال نمی کنند ابتدائاً! ابتدائاً می گویند شما چه کار می کردید؟ شما هم ممکن است در ذهنتان، اگر آقای حسینی مدیریت فرهنگستان را خوب می کرد، اگر بحث را چکار می کرد؟ اگر نمی دانم بحث را حالا که بحث ولایت می کنند، چه طور بحث کنیم. برای شماها هم شیطان می آید دیگر. «شیطان الفقها، فقیه الشیاطین». بیرون باشید که شیطان شماها هم به حسب این معنا، باید متناسب با کارتان باشد. اگر کارتان ظریف باشد، شیطانی که می آید سراغ شما با ظرافت می آید، بهانه ای را که می تراشد و گردن دیگران می اندازد کارتان را، با ظرافت می آید.

من حالا که صحبت به اینجا کشید، یکی دو سه تا کلمه اضافه صحبت کنم. گاهی پیش می آید در راهرو برادرها سلام علیک می کنند، احیاناً ما را هم نمی بینند و جزء همان راهرو و - به حضورتان که عرض کنم که - اشکالی، سؤالی، بحثی، چیزی. خب این مطلب. آدم چند تا چیز به ذهنش می آید، یکی به ذهنش می آید که، بعدش البته نوعاً حین برخورد، به ذهن آدم این حرفها را نمی آید. این ابتلاء به گناه نوعاً چنین است ها! حین ابتلاء مگر برای کسی که ملکه باشد، کنترل هست از اول مواجه شدن، و الا حین الابتلاء نوعاً پیدا نمی شود. اوایل گاهی کار گناه پیدا می شود توجه، گاهی اواسط، گاهی اواخر، گاهی بعد از مطلب. خب حالا بعد از صحبت کردیم با دوستانمان رفتیم در اتاق نشستیم. حالا اگر اهل تأمل روی مطلب بشویم یک وقتی به

ذهن مان می آید این صحبت کردن درست بود یا نه؟! اولش به آدم می گوید درست است، سؤال مال بحث بود. سؤال مال بحث بود و کارشان را داشتند می کردند. خب، سؤال مال بحث اگر بنا هست بکنند، چرا در اتاق نیامدند، چرا آنجا ایستاده اند؟! شما وقتی دوستان را می بینید که در راهرو ایستاده اند، می گفتید این اقامه تعطیل است، چون آدم به ذهنش می رسد گاهی که یک وقتی کسی خودش کاری را نمی کند، در اتاقش نشسته، کار نمی کند، این یک گناه است. اگر بگوییم که کار آبدارچی این است که منظم کار خودش را انجام بدهد، من هم کار خودم را انجام بدهم منظم. خب، حالا! من در اتاقم کار نکردم، دوست من متوجه نشد که من کار نمی کنم، من سرم روی نوشته بود، خیالم جای دیگر، کار نمی کردم. آنچه بر قلوب حاکم هست، مشرف هست، می داند مافی الصدور را، آن می داند که من کار نمی کنم. دوستم خیال می کرد من کار می کنم. از این پله بالاتر این است که قلم را می گذارم زمین، صحبت دیگری را می کنم به دوستان. یعنی پیداست که کار را خودم تعطیل کردم و دیگری را هم تشویق به گناه کردم. از این بالاتر این است که اقامه بکنم این را. همین حرف زدن را بیایم در راهرو بایستم صحبت کنم. جایی معین شده برای نشستن و کار کردن، جایی معین شده برای راه رفتن و عبور کردن، اول کار آدم می گوید چه فرقی می کند؟ بعد می گوید، نه فرقی کلی است، کم کم رسم می شود که دیگران هم در راهرو بایستند. کم کم حرف های حاشیه ای بر حرف های اصلی غلبه پیدا می کند. کم کم قبح منضبط نبودن می شکند. کم کم آدم نگاه می کند که اگر آبدارچی هم می خواست همین کار را بکند، چایی گیر کسی نمی آمد یا گیر یک عده می آمد و گیر یک عده دیگر نمی آمد. مثلاً پنج تا چایی می رساند به پنج نفر بعد می ایستاد صحبت کردن با آن کسی که مسئول نظافت هست، آن هم یک خورده را نظافت کرده بود، خب وقت هم می گذرد، به اجازه این ها نیست که بایستند، زمان به اجازه ما نیست که بایستد. کم کم می بینیم که ظهر شد، برای چهار تا چایی برده شد، برای چهار تا چایی برده نشد. یک راهرو و یک کریدور تمیز شد، یکی نشد و هکذا. خب آدم وقتی که این طور نگاه بکند می گوید که آن آبدارچی که دارد کارش را انجام می دهد. هر گاه با اخلاص باشد، رو سفید است. من چه؟! پیدایش رین، چرک در قلب، آثار خودش را دارد. ساعتی که زنگ بزند، درست و منظم کار نمی کند. رین در قلب کار خودش را می کند،

سست می کند، در چه چیز؟ حق مطلب این است که همان طور که عرض شده، شدت مرتباً زیاد می شود، نه فقط در جامعه، در ما هم زیاد می شود. نهایت پناه ببریم به خدا که شدت دنیای زیاد نشود. خیال نکنید که احدی از من و شما پیر می شویم و شدتمان زیاد نمی شود! آدم پیر می شود یا ملکه در تقوی در او زیاد می شود، حبّ فی الله شدید می شود و یا حرص نسبت به این عالم، به صنوف مختلفش ظاهر می شود. حرص نسبت به این عالم برای هر کدامان یک رنگی دارد. برای هر کدامان یک شکلی دارد. بعد هم وقتی که به غلظت رسید. البته دست خدا باز است، دست معصومین - علیه السلام - باز است در اصلاح، ولی سخت است. آدم نسبت به خودش حساب می کند که بر یک اموری عادت نکرده، رشدش واقع نشده در این [۹] این تا بخواهد برگردد و دوباره اصلاح بشود جز با تصرف خدای متعال و ائمه معصومین به سادگی ممکن نیست. سی سال، چهل سال یک درختی را کج درستی کردی، تدریجاً تناور شد، حالا بخواهید صافش کنید، این ساده اصلاح نمی شود.

گاهی است که آدم فکر می کند که به خاطر خدا، به خاطر طلب مغفرت، حتی، گاهی فکر می کند به خاطر معصومین اشک جاری می شود، ولی خود همان اشک را هم می آید محاسبه اش می کند، می گوید نه، معلوم هم نیست که تو اگر الآن در حال نشاط بودی، این حال توسل برایت حاصل می شد. معلوم هم نیست اگر الآن تو یک مشغولیات متناسب با وضعت داشتی، این گریه حاصل می شد. آن وقت می گفتی حالا فعلاً الآن فلان کار را دارم برای اسلام، باید فعلاً بروم دنبال این کار، بروم - به اصطلاح - برسم به این کار. ولو مطلوب رنگ اسلامی داشته باشد، رنگ الهی داشته باشد، کنه اش این چیز دیگری است. گاهی آدم یقین دارد که فلان منصب اگر دستش بدهند، این مدیریت اجرایی آن منصب را ندارد. ولكن نفس را ببین که اگر همان منصب را به او بدهند، این حال توجه و توسل را ندارد. یقین دارد که این را اگر بدهند به او، باید بگویند من نمی توانم این را دارم، و لکن چینی که او تصور بکند به او بدهند، معلوم نیست روی گردان باشد، آنجا می گویند که شانه از بار تکلیف چرا خالی می کنید؟ چرا کمک ولی امر نمی کنید؟ بعد هم که توانست خودش را قانع بکند، یعنی نفس غالب شد، دیگر چهار نعل می دود، دیگر خبری از این حال توسل و توجه و گریه و انابه نیست! حالا اگر

یک چنین تصویری را آدم بکند، بعد بگوید که خیلی خب، نکند تو از فراغ دنیا داری گریه می کنی؟ صحبت، صحبت آخرتی است. ظاهر، ظاهر توبه است. ظاهر، ظاهر بازگشت به خداست، دلت می سوزد، کنه مطلب این است که تو اگر تقوی را رعایت می کردی و چنین و چنان می شدی و فلان، تسلط بر نفس پیدا می کردی، یک قدرت مثل آقای خمینی پیدا می کردی، این حد اعلی را من می گویم. مگر قدرت آقای خمینی منهای اخلاص، کاری برای ما می کند؟! تمام کره زمین را به خدا مسلمان کنید و برای نفس فعل باشد، ذره ای برای خیر نیست و همه احترامی هم که ما در قلبمان برای آقای خمینی قائل بوده و هستیم. این است که از ایشان اخلاص مشاهده کردیم، در عملش ظهور داشت. حالا بگذریم. نکند ما انضباط و تقوی را هم که می خواهیم، برای این است که بتوانیم به یک صوت و سمیتی برسیم چه در حیات، چه در ممات. اگر این طوری شد، آن وقت آدم می گوید که خب حالا آن گریه می کردی برای چه بود؟ برای خدا بود؟! خبری از خود درش نبود؟ ابدا؟! خالص؟! تو گفתי خالص و آنها هم قبول کردند؟ به خود خدا سوگند که هر جا قبول کند، از کرمش هست، نه از شایستگی عمل. خواسته ندیده بگیرد، احسان کند. و الا یک عمل از کوچکتر تا بزرگتر مثل من در خودم سراغ نمی توانم پیدا کنم و امثال من. در هیچ وجهی از آن بتوانیم آن شایستگی عرضه به حضرت حق را برایش جرأت بدهیم. اگر کنه مطلب را نگاه کنیم، بسیار دورتر از این جرأت هست. این عبارت را که تعلیم ما فرمودند و بزرگان فرمودند «خیرک الینا نازل و شرنا الیک صاعد و لم یزل و لا یزال ملک کریم» «یاتیک انا بعملاً قبیح فلا یمنع کذلک من انت تنابه قمیل...» این راست است. از آن همه اش خیر می آید و از ما همه اش شر بر می گردد و این امر هم مانع نمی شود از این که، او همیشه ادامه بدهد.

برگردیم به بحث. خدا - ان شاء الله - به عنایت ولی اش - صلوات الله و سلامه علیه - شفاعت ایشان که باب احسان خدای متعال است بگذرد، احسان کند، توفیق خیر عطا کند، عمل خیر را جاری بفرماید. اعمالمان را غرق در حبّ خودش و بغض از اعدائش قرار بدهد تفضلاً.

هر کسی در هر ظرفی باشد کار خودش را می تواند انجام بدهد. در قیامت مطمئن باشید هیچ کدامان در هیچ رتبه ای بر خدا حجت نداریم. خدا هم بر همه مان حجت دارد. و در هیچ کاریمان بر خدا حجت نداریم. و در همه کارهایمان خدای متعال برایمان حجت دارد.

حالا اگر بازگردیم به مطلب بگوییم که بالا رفتن نسبت تأثیر اصل است در ظهور عینی، در زهد فردی بیاید که بعداً هم این که قابل جدا شدن نیست در یک رتبه دیگر از زهد اجتماعی ذکر می شود. ملکه عدالت ظهور یک چنین آثاری است. ظهور پرهیز، پرهیز الهی، ظهور درگیری با نفس است. درگیری الهی. آدم می شود مادی هم با نفسش درگیر بشود ها! ترک می کند یک رتبه از دنیا را، برای یک رتبه دیگر از دنیا. نسبت تأثیر ایمان بالا می رود، تقوی غالب بر هوی می شود در یک سطح اثرش پیدایش ملکه در همان سطح هست. رفتار ظاهری منضبط شدنش در یک سطح هست. آثار فعل، الهی می شود. برای جامعه، نسبت تأثیرش در برابر کفر، مظهر هوی در جهان بالا می رود. می گوئیم عبادت اجتماعی واقع شد تا طغیان اجتماعی متزلزل شد. طغیان اجتماعی ضربه خورد، پرچم کفر ضربه خورد. به همان نسبت که پرچم کفر ضربه بخورد، متناسبش زمینه درونی فراهم می شود. این یک نکته ای است که حالا می خواهیم این جا امروز اشاره به آن بکنم. درست است که در جریان شدت قلب اصل است، ولی در جریان تهذیب، فعل اصل است، یعنی این ها دو تا با هم هستند، نه این که نیستند؛ فعل جدای از آدم نیست. فعل آدمی که مورد بحث مان هست! فعل آدم هم، فعل خارجی اش جدای از فعل ذهنی اش، جدای از فعل قلبی اش نیست. ولی حالا می خواهیم تهذیب کنیم. اول افعال را شروع می کنیم به اصلاح، بعد افکار را و بعد - ان شاء الله - تعالی حالات را. تصرف در تهذیب نفس در قلب به خود فعل قلب به تنهایی، بریده ای از خارج نیست. نمی شود آدم روی قلب کار بکند، نه نمازی بخواند، نه روزه ای برود، نه - به حضورتان که عرض کنم که - زیارتی برود، نه طرفداری از ولی حقی بکند، هیچ کدام از اینها، برایش مساوی باشد فعل و ترک اینها، برایش مساوی باشد اتیان محرمات یا اتیان واجبات، برایش مساوی باشد چه کار خوب، چه کار بد. برایش مساوی باشد چه فکر خوب، چه فکر بد، چه اعتقاد خوب، چه اعتقاد بد. بگوید من مواظب بر حالاتم هستم که حالم الهی باشد. هستند طایفه ای از درویش این رقیمی ها! نه این که همه شان

هآ! طایفه ای عرض کردم! زنش را بی حجاب می کند، آرایش کرده، ریش خود را هم می تراشد که به قول معروف مورچه رویش بکس باد بکند، یک وقتی ما به یک چنین - به اصطلاح - حالا کلمه قطب صحیح باشد به آنها بگوییم یا این که رئیس درویش ها بگوییم، یک چنین کسی برخورد کردیم. رفتیم خانه اش و دیدیم در اتاق پذیرایی اش عکس خانمش با خودش را گذاشته است سرمان را زیر انداختیم - به حضورتان که عرض کنم که - محاسنش هم تراشیده تراشیده تراشیده. صحبت هم از معنویات و تصرف و علم غیب و اینها می کند که بیا و نگاه کن! حالا شاید هم یک چیزها یکی هم در - به اصطلاح - امور باطنی داشت هآ! آن مال ریاضاتش بود، آن ربطی ندارد به این کارهایش. ولی دیدیم اصل این کاری به ظاهر شرع و - به اصطلاح - فقه و فقاقت و این حرف ها بالمره ندارد. البته حالا که خنده مان می گیرد، ممکن است کار خودمان در یک وجه دیگری سر جای خودش، آمایش خیلی بیشتر باشد هآ! نهایت وجهی که برای ما هست، یک وجه دیگری است. ممکن است کار آدم همه ظواهرش و همه استدلال هایش، همه اش هم دو دو تا چهارتا درست باشد. بفرمایش - خدا رحمت کند - آقای خمینی فرمود که علم توحید که اشرف علوم است می شود موجب تاریکی ترین تاریکی ها باشد. اگر خودش پرستیده بشود کار را خراب می کند، چه رسد به علم فقه و چه رسد به. اگر رسید به عجب، هر عمل صالحی هم به هر اندازه ای که هم از نظر ظاهری صالح باشد، باطنش پوک می شود. دو دو تا چهارتا هم، چرتکه بیندازی، همه اش هم درست باشد. - به حضورتان که عرض کنم - همان طوری که می گویم فعل قلب یک حرکت است. باید این حرکت متناسب باشد با چه چیزی؟ با جهت غایی، معیار صحت تناسب هم چه شد؟ وحی شد. این ظاهر حرفهای ما بحمدالله از یک جهت نور است، هآ! همین تناسب داشتنش نور است، ولیکن خطر این است که به ما که نسبت پیدا می کند چه کار بکند؟ این یک حرف دیگر است! قلب حالاتش متناسب با خدا است. متناسب با تقرب. ذهن حالاتش متناسب با خدا، تقرب. فعل حالاتش متناسب با خدا، هماهنگ با هم. جریان ولایت الهیه، ربوبیت الهیه در همه مراتب ادراکی فرد. این نمی شود شما بگویید که من یک جایش را قطع می شود بکنم، هر جایش را قطع کردید، خراب درآمد. برای تهذیب هم می گوید اول به کافر [؟] «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» اول از یک فعل خارجی کوچک در حد حرف زدن. منافق هم می تواند این

طوری بگوید؟ بله! مؤمن هم می تواند اینطوری بگوید؟ بله! بعد حالا می خواهد که افعال دیگرش را هم تدریجاً منضبط کند. از خارج، از افعال خارجیه آغاز می شود تهذیب . اگر این انضباط خارجی را شما قطعش کنید معنایش این است که یک انضباط به یک چیز دیگر پیدا کرده اید. خوب دقت کنید این نکته ای را که عرض می کنم! یکی از نکاتی است که می خواهم در قسمت دوم از آن استفاده مهم بکنیم اگر وقت بشود! شما آن وقتی که می گوید که من در فعل خارجی در اولویت نمی گذارم، معنایش این نیست که شما بدون فعل زندگی می کنید که معنایش این است که یک افعال دیگری، یک ظرف دیگری برای رشد خودم دارم درست می کنم. نهایت یک ظرف دلخواه، یک ظرفی بر اساس هوی. آن که می گوید من، فعل های قلبی را مشغول باش، فعل خارجی را کاریش نداشته باش، فعلاً در اولویت نیست، او نه این که می تواند فعل خارجی نداشته باشد، فعل خارجی دارد، گزینش در فعل خارجی هم دارد، گزینش ها را با معیار الهی انجام نمی دهد. این که شما بگویید نظام در رابطه ای خارجی اش برخورد با کفر و گسترش تأثیر خدا در عالم نظرش نباشد؛ گسترش تأثیرش در عالم هست! نظام شما هم مؤثر در آن هست! می توانید بگویید ولایت بر گسترش تأثیر الهی نباشد. که قطعاً کسی نمی تواند بگوید. ظرف رشد است، همان طوری که عمل ظرف رشد ذهن و ذهن ظرف رشد قلب و قلب ظرف رشد قدرت تصرف و اختیار هست و از آن طرفش بالعکسش هم که بیایم، می گوئیم گسترش ولایت الهیه هست بر قلب و ذهن و فعل. در تهذیب لازمه اش یک چنین حرفی هست. ابتدائاً هم اسلام اول همه احکام فردی را بیاورد و بگوید حالا شماها یک مدتی مثل درویش مشغول کار بشوید و کاری نداشته باشید. «کار خاقان را به خاقان واگذار!» کار آمریکا حالا یک مشتی نجس، جنب بی دین، عرق خوری را مرتباً مطرح کردن برای چه؟ مشغول زندگی خودت باش و ببین با خودت چه رابطه ای داری! حالا آنها هستند خودشان، و پیغمبر خودشان. اگر مسیحی باشند، اگر نباشند هم که - به حضورتان - خدا سزایشان را بدهد. نه این طور نیست! همین که به اندازه ای شد وضعیت مسلمین که بشود دعوا کرد، بشود درگیر شد. یک شهر دست نبی اکرم بود. اولین درگیری ها را آغاز کرد، تازه قبل از این که یک شهر هم دستش باشد. مأموریت پیدا کرد که بیاید بایستد در مسجد الحرام، علیه بت و بت پرستی حرف بزند. بایستد روی این مطلب. قبل ترش هم

همین که به حضرت ابلاغ شد، در حد خاصی شروع به ابلاغ این مطلب کرد، در حدّ خصیصین. اطلاع داشتند خصیصین، آن وقتی که هنوز حضرت ظاهر نشده بود. کسانی که نزدیک بودند. نزدیکان نزدیک اول کار مطلع شدند. قضیه این نبود که کسی مطلع نشود. پس از مدتی هم اولین درگیری های که درگیری با استقامت فردی شروع شد. بعدش هم تدریجاً رسید به درگیری های تند. برای تهذیب جامعه ها! نمی شود ظرف جامعه را بگویند بی ظرف، بدون ارتباط با عالم می تواند زندگی کند چنین چیزی نمی شود. همان طوری که فعل فرد نمی تواند بگویند که این قلبش اصلاح بشود، عمل خارجی اصلاً نداشته باشیم. این یک موجود بریده ای از عالم ماده نیست و این عالم ظرف هست برای آن مطلبی که باید رشد بکند. شما ملاحظه عینی هم می توانید بکنید در این درگیری که حضرت نائب الامام، امام خمینی - اللهم صل علی محمد و آل محمد - پیدا کردند با کفر جهانی و از ابتدا بلکه با همان - به اصطلاح - نوکر آن کفار جهانی [قطع صوت به مدت ۳۰ ثانیه ۲۹:۲۵] ظرف برای تهذیب در مقابله با کفر، مقابله با هوی حاصل می شود. لذا امام هم فرمودند خدایا شاهد باش، ما سر سازش نداریم با اینها؛ یعنی با صلح مان هم می خواهیم یک نحوه درگیری داشته باشیم، نه صلح به معنای آشتی است. نه صلح به معنای موافقت و همراه شدن و هم گام شدن با آنهاست. گاهی معنی صلح بد تلقی می شود. صلح وجود مبارک حسن بن علی - علیه السلاه والسلام - موجب مفتضح شدن دستگاه معاویه شد. صلح و جنگ هر دو برای بالا بردن نسبت تأثیر است و البته این را هم خدمتتان عرض کنم در بسط ید، در بسط ید، یعنی آزاد بودن دست ولی الهی نفی کفر را می خواهد، مهلتش نمی خواهد بدهد. در آن جایی که سستی عارض بشود، بدن بیمار بشود، مجبور بشود که خودش را مورد تطبیقی حکم دیگری ببیند. و الا آنها هر کسی برای خودش یک راهی برود، ما کاری نداریم، نه خیر. ما کار داریم! مؤمن جریان ولایت الهیه را هم دعا می کند، هم آرزو می کند، هم می خواهد، هم به فعل می خواهد. مؤمن از این که ببیند که آن طرف دنیا هم کسی عقایدش باطل هست، ناراحت می شود. افعالش هم ببینید باطل هست، ناراحت می شود. روابطش هم ببینید ناسالم است، ناراحت می شود. مصالحش را هم ببیند در باطل هست، ناراحت می شود. مؤمن برایش قابل تحمل نیست این مطلب. و اگر درگیری باشد به انحاء مختلفش با پرچم کفر. زمینه رشد حاصل می شود. حالا

یکی دو تا نکته کوچک دیگر هم عرض می کنم خدمتتان؛ وقتی استراتژی محور جریان تبدیل وضعیت و بالا رفتن کثرت و وحدت و جریان رشد، قرار گرفت درگیری با کفر، نفی کفر. به هر صورت ممکن؛ این شد شاخصه سرپرستی، اگر چنین چیزی باشد. تنظیم امور طوری می شود، در یک ظرفی رشد می کند که پذیرفته شده های فرهنگی، الهی می شود. شاخصه های هم مال مراتب بعد پیدا می شود. چگونه الآن یک سری مطلب در حوزه، علمی خوانده می شود که در دانشگاه بالمره با متد علمی سازگار نیست و ارزش علمی هم ندارد؟! در اینجا شما می گوید قال الصادق - علیه السلام صلوات ... و سلام علیه - اللهم صل علی محمد و آل محمد در دانشگاه این که سند قرار نمی گیرد، یعنی چه؟ بنا بود شما در مدل سازی دانشگاهی تان مجموعه پیش فرض های اولیه، اکسیرهای سیستم سازی، مدل سازی، همه اش حسی باشد، در روش حسی هم کنترل بکنید، بعد هم بگویند این یک قانون علمی هست. اسم علم می شد به این گذاشت. متدش علمی باشد، بر اساس اصالت حس تا به آن گفت علمی است. اما چیزی که حالا یک شخصی یک وقتی گفته، هر قدر هم شخصیت تاریخی چنین و چنانی باشد. این به چه دلیل علمی است؟ بله، به عنوان این که این قوم، این ملت معتقد به این هستند، در فرهنگ این ها هست این مطلب، جامعه شناسی می تواند بگوید از این بابت علمی است که من حس کردم که اینها اینطور می گویند. اصل مطلب حرف را نمی دانند، بیچاره اصلاً بویی از حقایق نبرده ها! غرق در اوهام است و «الله». غرق در اوهام است! یعنی نمی داند که به اسماء الهی «ملأت اركان كل شيء». نمی داند که همین امر ثابتی را که ما اشاره به آن می کنیم و عرض می کنیم، این تا اركان كل شيء هست در نفس تغییر. بیچاره واقع اش این است که شیطان عقلش را دزدیده، خیلی هم - به اصطلاح - زرق و برق دنیا را به رخ او کشیده، این هم دلبسته شده به «یعلمون ظاهراً من الحیاء الدنیا» همین ظواهرِ ظواهر را می بیند و از حقایق غافلِ غافل است، به آن لقب علمی می دهد و به این هم می گوید نه علمی نیست. حالا این ارتکاز بخواهد شکسته بشود؛ باز مثال ظاهری بزنیم، کسی بخواهد تردید بکند در دو دو تا، چهار تا، در مجموعه زوایای مربع ۳۶۰ درجه هست اگر در یک دستگاه دیگری وارد بشود از نظر ذهنی و مدتی هم کار بکند، ملکه هم برایش حاصل بشود؛ دیگر اگر کسی به آن گفت که دو دو تا، چهار تا، یا مجموع زوایای مربع ۳۶۰ درجه، می خندد به

او. می گوید این مربعی را که تو می گویی در عالم نیست و آن چهارتایی را هم که می گویی در عالم نیست. اگر ۴ تا واحد باشد یا کم تر از چهار مفروض ذهنی است یا بیشتر است. $۲ * ۲ = ۴$ یعنی چه؟ تغییر ارتکازات، پذیرفته شده ها، الهی شدنش علامتش است که اسلام تقویت شد در باب فرهنگ، الحمد لله رب العالمین مسئله شهادت اینطور شد. مردم فرق می گذاشتند و این فرق مباح هم بود در وضع همه که این ها با کشته عادی فرق دارد. مجلس ختم گرفته می شد برای کسی که در تصادف و اتومبیل کشته شده بود، در دوران جنگ دارم عرض می کنم، جوان هم بود. می گفتند این مرده، الکی است؟! جماعتی نمی آمدند، جمعیت در آن خلوت. از آن بالاتر صاحب عزها هم رویشان نمی آمد خیلی گریه بکنند. حالا اگر هم یک وقتی هم گریه می کردند، می رفتند گلزار شهدا، همان روز هم یک بدن شریف شهیدی را آورده بودند، دیگر رویشان نمی آمد گریه کنند. دیگر می دیدند که اینجا دیگر زشت است. آنها می گویند که این گل پرپر از کجا آمده؟ از سفر کربلا آمده، این از کجا آمده؟ از سفر خوش گذرانی، این از سفر دنیا. این را که دیگر نمی شد بگویند که این هم از سفر کربلا آمده! شکسته شدن ارتکازات، عوض شدن پذیرفته شده ها ظاهر شدن این که معیار این است که انتصاب به خدا پیدا کنیم. حالا اگر ما فرض محال بخواهیم در آن روزگار، بگوییم که قوانین علوم تجربی هم رابطه اش با معارف پیدا شد، رابطه اش با توصیف الهی پیدا شد، رابطه اش با اسماء الهی پیدا شد و شما در دانشگاه این مطلب را تدریس کردید و تجربه کردید و هم در حس و هم در ذهن، هم در قلب، مردم این را فهمیدند، در آن فضا، در آن فضای مطلوب، مال ما هم مفروض ذهنی، خوب است؟ در آن فضای مطلوب ذهنی، مفروض ذهنی، دیگر نرخ شاه عباسی می شود که مردم قانونی را برایش علمیت قائل باشند که بتوانند آن را نسبت بدهند به وحی. چگونه اگر کسی در شکایات بگوید که شک بین دو و یک باطل نیست، بنا را بگذار که یکی خوانده ای، همه به او می خندند، می گویند این چه حرفی است که دارای می زنی؟ می گویند چرا من در آوردی حرف می زنی؟ حرفت که پر و پای درستی ندارد. علمی بودن مطلب آن گونه است که متصل بشود به وحی، ولو علم اصول از نظر عقلی تعالیت کند، ولو بدون تلاش عقلی حاصل نشود، ولی عقل خدمتگزار وحی است. عقل خادم خوبی است برای وحی. عقول ما ها! عقل را برایش چند تقسیم بکن! بگو این کلمه ع و ق و

لام به معنای مجرد از این افراد و نمونه هایش، منصرف می شود به فرد اکملش، فرد اکملش هم وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت - صلوات الله و سلام علیه - اللهم صل علی محمد و آل محمد بگو در آن رتبه هم معنا ندارد که بگوییم چیزی داشته باشد، الا مشیت الله تبارک و تعالی. آن جا بگو عین اشراف هست. عین - به حضورتان که عرض کنم که - حضور همه حقایق هست، بگو آن جا هم که شرع اصلاً در یک رتبه گفتیم ابزار ولایت نبویه است بر تاریخ. طریق ولایت الهیه است. سبیل اعطای خداست. احکام، طریق اعطا هست. ضابطه محدود کردن نیست. ضابطه ای لطف کردن هست. ضابطه انعام است. طریق لطف است نسبت به خدای متعال و ابزار اداره هست و ابزار سرپرستی است نسبت به نبی اکرم - صلوات الله علیه و آله و سلم - ولكن اگر ما نظر بکنیم به این احکام، عقل لازم نداریم یا عقل ما از قبیل آن عقلی است که منصرف به فرد اکمل است؟ نه بابا! حالا اسمش را می گذارید مشکک. بگذار مشکک. اسمش را می گذاریم، هر معنا که دلت می خواهد بگذار. عقل من، آن چیزی را که می فهمم، عقل من به همه عالم احاطه نمی تواند داشته باشد. هر حکمی، هر جزمیتی که عقل من پیدا کند، این طوری نیست که تدریجی الحصول نباشد، بعداً بالاتر نرود، یک چیز دیگری بالاتری پیدا نشود. عقل عقلاء از این باب نیست، که در آن لف لا فضح [؟ ۴۶:۳۴] باشد در حکمش. دیگر قبول دارید فلاسفه جزء عقلاء هستند یا آنها را جز غیر عقلاء می شود حساب کرد؟! آنها قبول دارید که تغییر می کند حتی مبانی شان در تفسیر کل عالم تا فلان زمان می گفتند اصالت ماهیت و بعد گفتند اصالت وجود یا نه، این ها دیگر جزء چیزهایی است که ما اگر به جزئیاتش اطلاع نداشته باشیم، ولی کلیاتش امور متیقنی را تحویل ما می دهد. شما بگویید این مطلب از لوازم بعید هست. من عرض می کنم که این مطلب بر می گردد به پایگاه نفس خود منطق، یعنی به صورت قضیه حملیه، همه این ها را، همه قضایای فلسفی را می شود حمل کنید بر منطق و بر مبنای منطق. حالا آن ها هم بحثش دیگر جدا هست و الآن جای بحثش نیست. پس بنابراین فی الجمله این آدم می تواند تشخیص بدهد بدون وارد شدن در بحث جزئیاتش، که عقول ما تدریجی الحصول است، تدریجاً رشد می کند، عقول عقلاء تدریجاً رشد می کند. ارتکازات ما تدریجاً رشد می کند. فهم ما از وجود، با فهم یک فیلسوف از وجود، متیقنی را که دارد، متیقن بریده از بقیه قضایا و تعاریف نیست. نمی شود

گفت که همه - به اصطلاح - فلاسفه، همه قبول دارند که «هستی» هست. هستی را اگر به کلمه مجمل بخواهید بگذارید، می توانید بگویید متیقن. اگر یک کلمه سخن از تفسیرش گفتم، وارد می شوید در این که نه خیر، متیقن معینی که در آن هیچ گونه اختلافی نباشد، فیه کلام. چرا؟! چون تدریجی الحصول هستی دیگر. خودمان، روحمان و عقلمان و ایمانمان و، چه قائل به اصالت عقل بشوید که عده ای شدند در استدلال، چه قائل به اصالت ایمان بشوید. طبیعی است که تدریج الحصول حادث می‌خواهد، پیدا می‌شود، از بین می‌رود، رشد می‌کند، واضح است مطلب. عقول ما بنابراین نمی‌تواند - به حضورتان عرض کنم که - مطلق بشود. بحثی هم اگر کسی سر همین صحبت عقل ما هست. صحبت از عقل که می‌کنیم نقل این عقل است، نقل آن عقل نیست، شما بگویید که فرد اکمل است! حالا اگر گفتید که پذیرفته شده های جامعه عوض شد، الهی شکر! این آثار ولایتی که ظهور کرده در رفتار عقل ما، بعد هم، - ان شاء الله تعالی - در رفتار قلب جامعه و در این نکته را عرض کنم حضور مبارکتان که آیا در مصلحت می‌شود گفت که مصلحت را قطع نکنید. اصلاً کاری نداریم به مصلحت، اصلاً این معقول است؟ یا ابتلا به هر شکل که نگاهش نکنید، مگر تجریدی، متصل به آینده هست، متصل به گذشته هست. بریده نیست از این ها دو تا. عمل به احکام فردی هم که یک نفر بخواهد بکند، خب فعل را قاصداً انجام می‌دهد، از روی قصد انجام می‌دهد. می‌خواهد به یک مقصدی برسد. بریده نیست از آینده اش. می‌گوید مبتلا به من الآن مواجه با این تکلیف هم هستیم، این هم، همین گفتنش هم نمی‌تواند قطع بشود. نمی‌تواند منفصل واقعی بشود در عینیت. و بالاتر می‌خواهم این نکته را عرض کنم، توضیحش - ان شاء الله - جلسه آینده. این تشخیص مصلحت افراد درون جامعه مربوط به نظم درونی می‌شود و نظام درونی و نظام درونی مربوط به وضع برخوردش نسبت به نظام جهانی می‌شود، یعنی چه؟ جهانی را هم حالا شما تقسیم بندی کنید روی ایمان و اسلام و الحاد ها! نگویید مرز جغرافیای کجا؟! برخورد پرچم توحید و پرچم کفر هست که معین می‌کند قدرت داخلی نظام را در اقامه و قدرت فرد را در قیام. قدرت فرد در قیام به تکلیف نسبت به مبتلا به. تبعیت از اقامه نظام می‌کند و اقامه نظام تبعیت می‌کند از نسبت برخوردش با خارج. با خارج از چه چیزی؟ ایمان. یعنی برخورد با کفر و این سلسله ظرفیت دارد، گسترش نسبت تأثیر اسلام برای

اقامه داخلی همان گونه که ظرفیت دارد اقامه داخلی نسبت به قیام فرد به مبتلا به و قیام فرد به مبتلا به ظرفیت دارد نسبت به وضعیت ذهنی و قلبی و نهایتاً باز بر می گردد به گسترش اختیار و گسترش نیابت الی الله تبارک و تعالی البته بالواسطه به واسطه اولیائش.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

اللهم صل علی محمد و آل محمد

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۲۵

۶۸/۰۶/۱۴

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین، بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين، انه خير ناصر و معين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد - اللهم صل على محمد و آل محمد - و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و اللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين.

بارالها كلمه حق را بر سراسر جهان بگستران، كلمه باطل را از زمین برکن، آن چه را که وعده به ولایت فرموده ای هر چه زودتر به وی عنایت فرما، نایب رشید ولایت حضرت نایب الامام آقای خامنه ای را مؤید و منصور بدار، بارالها شهدی انقلاب اسلامی را محشور با حضرت سیدالشهدا بفرما، معلولین جنگ را شفای عاجل کرامت فرما، انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خود خالصاً لک قرار بده، علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل عنایت فرما. روح پر فتوح رهبر عالیقدر انقلاب، رهبر کبیر انقلاب حضرت آیت الله خمینی رضوان الله تعالی علیه را غریق و مستغرق رحمت و واسعۀ خودت قرار ده. روح مبارکش را از ما شاد و راضی قرار ده، حقوق او را بر ما حلال فرما، دعایش، دعای خیرش را در حق ما مستجاب فرما، از خیراتی که تفضلاً نصیب می فرمایی خصوصاً خیراتی که در این مباحث است بهره ای وافر عاید و واصل بر روح شریف ایشان بگردان. بارالها، علما و صالحین امت، حیا و میتاً از خیراتی که تفضلاً نصیب می فرمایی خاصه پدر و مادر مستفیض و بهره مند بگردان. بارالها دعای خیر آن ها را نصیب ما ها بگردان، خدایا به شرافت و رحمتت تو را می خوانیم، خاطر شریف و ولایت را از ما شاد قرار بده، عنایتش را نصیب ما بفرما، بحث را آن گونه که ایشان راضی هستند هدایت بفرما. کلماتی که ما در این جا می گوئیم، شما دوستان می فرمایید همه و همه را گونه ای قرار ده، هم خاطر شریفش راضی باشد و هم منشأ برکاتی که موجب رضای خاطر حضرتش باشد قرار بده، هم خود کلمات هم لوازمش را و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج

صدق رجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً. خدایا ما احاطه به لوازم گفتارمان طبیعتاً الی لانهایه نداریم و نمی توانیم داشته باشیم. لوازم اولیه اش را هم به برکت عنایت تو و ولایت می توانیم ملاحظه کنیم. آن چه که بر ما مسطور است معیوب قرار مده، همه اش را در راه خودت قرار بده. اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اکرنا بنور الفهم، اللهم افتح علینا ابواب رحمتک و انشر علینا خزائن علومک، برحمتک یا ارحم الراحمین و به محمد صلی الله علیه و آله الطاهرین - اللهم صل علی محمد و آل محمد -

اما بحث عرض شد درگیری با کفر جهانی و گسترش نسبت تأثیر اسلام در عینیت؛ یعنی در حقیقت جریان عینی اعلاء کلمه حق، یک مرتبه است که شما می گوئید کلمه حق اعلاء شود در حد این که التزام قلبی به آن باشد و لکن ظهور ندارد در افکار، یک وقتی می گوئید حقانیتش هم برهانی بشود نه فقط اطمینان قلب باشد، اطمینان قلب خیلی خوب است گاهی است که بعضی خیال می کنند اول برهان می آید بعد اطمینان قلب می آید و لکن برهان ایمان ساز نیست. خود فلاسفه و عرفا هم این را قبول دارند هرچند در تعریف تصدیق اذعان للنسبه ذکر می کنند و لکن خودشان قبول نمی کنند جایی دیگر در بحث حکمت عملی که یقین با برهان نمی آید. اگر کسی دچار بیماری قلب باشد و مبتلای به شک باشد این برهان یقین برایش نمی برد. برهان به قول معروف، از عرفا، از هر عارفی سؤال کنید، برهان ایمان ساز نیست و لکن مستت [؟] خصم هست. خصم را می تواند سر راهش را ببندد، جلوی فسادش را بگیرد. مفتضحش کند، نگذارد که - به اصطلاح - هوشی گری کند و هیاهو راه بیندازد و - به حضورتان که عرض کنم که - صدمه بزند به افرادی که ضعیف باشند. ابتدائاً ایمان پس در قلب ظاهر می شود، در یقین ظاهر می شود، در حال ظاهر می شود و اعطای خدای متعال هست. حالا صحبتی هم هست که به وسیله ریاضت پیدا می شود. نه، به وسیله رضایت هم، زمینه - به حضورتان عرض کنم که - یعنی عجز حاصل شود. عجز مقدمه البته اعطا هست یعنی هر، از ما تخلف نباشد از خدا هیچ وقت کرم او نقص ندارد. نه این که او مجبور است، ها نقض ندارد، فرق می کند با هم دیگر، آن و لهذا عجب در هر مرتبه حتی نسبت به حالات روحی صحیح نیست اگر خود حالت روحی سببیت قطعیه داشت برای کمال، صحیح بود که کسی خیال کند چیزی بارش هست. این گونه نیست عجب در هیچ رتبه ای، اگر کسی

عجب به عجز پیدا کند که عجز نیست عجز ضد عجب است. عجز مرتبه ای از سجود است دیگر، سجود، حقیقت سجود. عجب ضدش است، عجب، استکبار است. نهایت بزرگ دیدن یا خود هست یا فعل هست یا حال هست، هرچیزی از این اوصاف، که حالا جای ذکرش نیست، به هر حال علی کله. اعلائی کلمه حق یک وقتی است که در مرتبه قلب است یک وقتی است در مرتبه ذهن هم آمده یعنی تبدیل شده روابط خاص متناسب با ظرفیت ایمان را پیدا کرده، حکومتش بر فعالیت ذهن مستقر شده ظهور در شک برهان دارد و از این جا واضح می شود که برهان محدود و منحصر نیست. هر کسی به نظرش می آید که همان راهی را که خودش متناسب با ظرف ایمانش هست، همین برهان است و لاغیر. یا آن برهان را می بیند و مراتب ضعیف ترش و می گوید مثلاً پنج تا برهان است و اقوی آن این است. متناسب با ظرف ایمان، برهان ظهور بالاتر دارد. یعنی در حقیقت می شود گفت این را که پرستش خدای متعال در مرتبه قلب با حال واقع می شود و در مرتبه ذهن به شکل برهان ظاهر می شود. وحدت و کثرت در آن هم این جا خوب ملاحظه می شود. همان طوری که در افعال خارجی که «کلهها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمدا» آن هم همه تعاریف، همه مطالب را، همه وحدت و کثرتی را که در عالم ذهن می بیند همه را مربوط به هم و دارای معنا و دارای قدر و دارای ارزش نمی بیند الا به لحاظ آن مبانی. اعلائی کلمه حق در رفتار عینی، خب عمل به واحیات و ترک محرمات، اعلائی کلمه حق در افعال در عالی ترین رتبه اش، افعال اجتماعی که محصول اجتماعی دارد، تصرف در زمین هم دیگر می کند، تصرف اجتماعی هم می کند در زمین. مسجد می سازد، مدرسه می سازد، کتاب چاپ می کند و تولید می کند، محل تدریس آن را تولید می کند و الی آخر. حالا نسبت تأثیر پرستش خدا در عینیت بالا برود. مقابلش نسبت تأثیر هوی و طغیان چگونه می شود؟ پایین می آید به نسبت. بالعکس باشد، نسبت تأثیر هوی و طغیان بالا برود، به نسبت محدودیت اجتماعی حاصل می شود برای اعلائی کلمه حق. حالا خود این اقامه و قیام، قیام این آدم تکی خودش می تواند بلند شود نماز بخواند. اقامه را آن است که به پا دارد نماز خواندن را. یک وقتی یم فرماید «قم اللیل الا قلیلاً» و یک وقتی می گوید «اقیموا الصلوه» ظاهراً اکثر مراجعه باید بشود البته. به ذهن آدم ابتدائاً می رسد که اکثر دستورهای بر صلوئه هم با لفظ اقیموا فرمودند، کتاب فرمودند البته طبیعی

است که بدون معاونت بر حق اقامه واقع نمی شود منبع اجتماعی است اقامه. «تعاونوا علی البر و التقوی و لاتعاونوا علی الاثم، و العدوان». تعاون و همکاری و یک عمل جمعی است که واقع می شود تا این که به پا داشته شود. خب، حالا عرض کردیم که نسبت تأثیر که بالا برود نسبت تأثیر اسلام در برابر الحاد، تقوی در برابر هوا. لازمه اش این است که تبعیت بکند. یک ظرف داخلی درست بشود در مجموعه برای کیفیات داخلی این منتجه. نسبت تأثیر اسلام برابر کفر بیشتر شود، این هدف اصلی، بر اساس این تعیین می شود تنظیمات نظام، قدرت را اگر بخواهید تعریف بکنید مجبورید به منتجه اش تعریف کنید یعنی اگر بگویید در کل نظام دارای قدرت هست یا نه؟ مثالی را که زدیم باز تکرار می کنیم. یک وقت یک کسی نظام دارای قدرت هست یا نه می آید بالای سر یک کارگاه چوب بری و آهن تراشی و کارخانه و یک کارگاه قالی بافی و بعد می گوید که نظام دارای قدرت است یا ضعف؟ یک کسی هست می گوید نه آقا این گونه قاعده اش نیست. شما ببینید که شما بیشتر محتاج هستید به غیر خودتان یا غیر خودتان محتاج بیشتر هست به شما؟ می گویند یعنی چه؟ می گویند در موازنه ارزی نگاه کنید. شما ببینید دستتان زیر سنگ آن ها هست یا آن ها دستشان زیر سنگ شما هست. برو در پول بین آیا نرخ پول و نرخ موازنه ارزی چگونه است. الان قدرت این ابلیس را در عالم، شما ملاحظه می کنید به این که می گویند امریکا شش هزار میلیارد دلارش در دنیا دارد می چرخد. این مطلب و سایر مطالبی که هست، آدم اگر به دید عرفانی نگاهش بکند خیلی گریه می برد؛ یعنی می بیند که کلمه حق اسیر است. ظلمات و فوق ظلماتی که به دست این بشر درست شده فقط دیروز اسارت حریم رسول الله را نیاورده، امروز هم هست، نهایت امروز طوری است که ماها هم که اسم مان دوستان است مأنوسیم به این مطلب. می بینیم تصمیم گیری های بین المللی که می شود واقعی نمی گذارند برای اسلام جز این اخیراً که به وسیله این قیام حضرت نایب الامام امام خمینی این - اللهم صل علی محمد و آل محمد - [۳ بار] واقع شد، به حساب نمی آورند اصلاً، معنایش این بود که حقایق در این عالم در حال اسارت است و حق است اگر ما بگوییم که کودکانه هم مسلمین دلخوش بودند به این که دارند طرفداری از حقایق می کنند به قول و فعل و قلب و عمل و همه چیز. حالا اگر بالا بردن نسبت تأثیر، آن ها در دستگاه خودشان این محاسبه را می کنند، ها. شما

خیال نکنید آن ها این مطلبی که ما می گوییم اگر کسی بخواهد به بناء عقلاء هم اهمیت بدهد نرود در چنگال آن ها و بعد برود بگوید بنای عقلاء. حداقل قدرت این را داشته باشد که بیاید از بالا نگاه کند به آن ها. به این ها نسبت به اغراض خودشان می گویند بنای عقلاء. خودش را در ماشین آن ها خورد نکند. آن ها اگر یک ذره نسبت تأثیرشان کم بشود در عالم، خیلی، اصلاً قابل ... ، من چگونه قیاس بکنم اصلاً، بگوییم آن ها خوابشان نمی برد، بگوییم تلاش می کنند. مثل دیوانه ها تلاش می کنند. آن وقت معلوم می شود که عشق در نسبت به دنیا در آن ها چه حد است و چه عشق نسبت به خدا و آخرت در ما چه حد؟ آن وقت ما چه انتظار داریم؟ و آن ها چه انتظار؟ آن وقت معلوم می شود که آیا واقعاً لو صرفکم، صرف دینار به درهم که حضرت مولی الموحیدین می فرماید که اگر در من ده تا از شما را بدهم و یکی از طرفداران معاویه بیایند به همان شدت این طرفی باشند، صرف می کند حالا صادق است یا صادق نیست؟ ما یک عده محدودی این جا هستیم و مشغول یک سری تحقیق هم هستیم، یک چیزهایی برایمان هیچ شکی ندارد، الحمد لله رب العالمین، یقین به این که خدا هست، نبی اکرم صلوٰت الله علیه و آله و سلم (اللهم صل علی محمد و آل محمد) از طرف او هست، دین برای سعادت بشر آمده و تکفل بشر را بعهدہ دارد این که در نظام اجتماعی هم ما مبتلابه مان، به یک تنظیم نظام و اموری هست. این ها اجمال است. این ها در آن هیچ کس تردید ندارد. اگر چند سال ما مشغول کار شدیم و زود آن نتیجه ای را که می خواستیم حاصل نشد. با این که جلویمان هم کفار این راه را در راه عوضی رفتند، صد و هشتاد درجه برعکس. دیدیم خیلی زیاد طول کشیده، ها، خسته می شویم، بهانه گیر می شویم. اگر این ته قلب را نگاه بکنید ببینید هستیم یا نه؟ اگر این، معلوم نیست آینده اجتماعی اش چگونه باشد؟ معلوم نیست آینده اقتصادی اش چگونه باشد؟ معلوم نیست فرهنگی اش چگونه باشد؟ معلوم نیست ربطش به کجا چطور است؟ چیز درست نشده، حاصل نداده، منتظر این هستیم که حتماً یا الله همه اهل عالم بیایند مهر و امضا بدهند که شما دارید - به حضورتان که عرض کنم که - دنیا را آخر می کنید، همه بگویند احسنت، چیزی هم حاصل نشده هنوز، ها! و لکن آن کفار، خاصه یهود، ملاحظه می شود که چهل سال کار می کردند در یک مطلب، حالاتشان هم که ذکر می شود چهل سال شدید کار می کردند، تازه در یک گوشه ای از این کار شما

کار می کردند، ها! فرضاً در احکام توصیفی درباره توصیف جهان یا توصیف حیات یا توصیف فلسفه مثلاً کمال و رشد و یا توصیف هر کدام از این مهره هایی را که آمدیم. این ها چهل سال گاه کار می کردند بعد بعضی هایشان را آدم می خواند دیگر بیشتر، در واقعاً گاهی حالت این ها را خواندن برای نهیب زدن به نفس خوب است نه برای یاد گرفتن و - به اصطلاح - از آن ها چیز فمیدن. برای این که این آدم به او بگویند که این چه رقم غیرتی است؟ این چه رقم شدتی است؟ این چه رقم محبتی است که تو داری نسبت به معصومین و نسبت به خدای متعال، آن نسبت به دنیا چگونه با شدت جلو می رود و خسته نمی شود. در فقر این مردک مارکس، مدت ها در فقر بوده، در مضیفه مالی بوده، در مضیفه های خاصی بوده، رها که نمی کرده، آن، شما اکثر این ها را نگاه بکنید از این مؤسسینی که در این قسمت های مختلف تأسیس کردند با مشکلات شدید مواجه بودند، رها نمی کردند که، تازه وقتی نظریه شان را می گفتند چون نظریه شان درگیر بوه با ارتکازات اجتماعی، مسخره شان می کردند. شما ببینید بعد از این که انیشتین آن نظریه نسبیتش را بیان کرد در روزنامه ها چقدر مسخره اش کردند، ارباب فنونی که مقابلش بودند، چقدر مسخره اش کردند، ولی رها نمی کردند کارشان را، سست هم کانه نمی شدند به حسب آثار عمل شان. به هر حال برگردیم، مطلب را عرض کنیم به حضورتان، به سمع مبارکتان برسانیم - به حضورتان که عرض کنم - بالا بردن نسبت تأثیر معین می کند نحوه تنظیمات درونی را و نمی تواند این مطلب بریده از هم باشد. چرا؟ شما در همه فعالیت های فردی می گویند باید غرض عقلایی باشد یا نمی گویند؟ معامله، کسی برود یک فرش سه گزی بخرد، یک پنکه بخرد، می گویند که معامله سفیه باطل است. می گویند چرا؟ می گویم برای این که به غرض عقلایی معامله نمی کند. غرض عقلایی را شرط می کند. عاقل باش، قصد انشاء برای او پیدا شود. آن هم قصد انشایی که دنبال یک غرض عقلایی است. تنظیمات درونی و گزینش این که این حکم را انتخاب کنم یا آن حکم، این معامله را بکنم یا آن معامله؟ در امور فردی، مورد اتفاق است که نمی تواند بدون غرض واقع شود. غرض عقلایی حتماً در آن لازم است. در همه عقود و ایقاعات. نمی توانید شما بگویند غرض عقلایی را از آن حذف می کنید. می گویند آن وقت ولی اش باید بیاید معامله کند او نمی تواند معامله کند، چگونه می شود کسی بگوید غرض عقلایی قابل حذف شدن از

گزینش و تخصیص جزئی نیست ولی از نظام در تنظیماتش غرض عقلایی لازم نیست باشد. این چه حرفی است؟ این فرض، محال است، اگر بخواهید بگویید اولویت، اگر بگویید تصرف در مال غیر، اگر بگویید رشد، اگر بگویید سرپرستی، به امور متعدد شما می توانید این مطلب را ملاحظه کنید که غرض عقلایی باید باشد. [۹]

حالا غرض عقلایی در امر سرپرستی مسلمین، در تنظیمات می تواند دعوت به خدا نباشد، دعوت به دنیا باشد؟ آن وقت بگوییم ولی الهی، ولایت حرص را بکند و ایمان، ایمان داخل ضربه بخورد این می شود ادراک الهی، یا طبیعی است که ولایت الهی، غرض الهی می خواهد، به کینز سؤال بکنند که آقا جان چرا می گویی اصالت مصرف، می گوید برای این که بشر را برایش میل بی نهایت نسبت به دنیا فرض کردم. می خواهم این را رشد بدهم. الگوی تخصیص من برای رشد یک همچنین چیزی است در انسان، در جامعه. می شود این طور کرد برای نظام الهی؟ یا این ممتنع است، محال است. شما توصیف می کنید که میل به طرف خدای متعال، به طرف رحمت او بی نهایت است. تعریف تان از کمال جز این نیست. اگر شما تمام شده هست در فلسفه تان این که این دنیا اصل نیست برای خودش، مطلوب ذات نیست، برای آخرت لحاظ می شود. نمی توانید شما بگویید من میل بی نهایت نسبت به دنیا را اصل قرار می دهم در بالا بردن نسبت تأثیر و همین که وجود مبارک حضرت نایب الامام، امام خمینی - اللهم صل علی محمد و آل محمد - توانستند این امر را اصل قرار دهند در سرپرستی، فطرت، ظهورش عینی شد یعنی همان جوان هایی را که شما می گفتید نمی شود، تبایع مردم نیست این طوری، نمی شود به مردم اطمینان کرد. خیال می کردید باید برای تک تک نفر نشست یک دوره مفصل اصول اعتقادات گفت و بعد یک دوره مفصل تهذیب کرد و یک دوره مفصل چنان، تا این که اهل فنا بشوند. چند تا را می توانید اسم ببرید، چند نفر هستند؟ نیستند، کسی نیست. اول می گفتند مشیت و درفش فایده ندارد. مشیت به سندان کوبیدن است مقابله با یک - به اصطلاح - چیز حکومت طاغوت، بعد که استدلال می کردی که در جاهای مختلف دنیا قیام شده، چطور شده؟ پیروز شدند، کلی مقدمه می چیدی. می گفتند آن قیام ها برای دنیا بود، برای دنیا می شود این کار، ترک الدنیا، لدنیا می شود، برای دنیا می شود، هوی همراهی می کند. برای خدا نمی شود همچنین چیزی. کأنه، بدون این که عنایت داشته باشند. فطرت انسانی را

مادی کأنه توصیف می کردند، فطرت جامعه را کأنه مادی توصیف می کردند. طبیعی است که در آن ممتنع می شود حرکت برای مسلمین، برای کفار هم راه باز می شود. چه برای مستکبرینی که حاکم اند، چه برای مستکبرینی که می خواهند به نوع دیگری قیام کنند. لذا قیام های مادی توجیه داشت. قیام های سوسیالیستی توجیه داشت. قیام های ماتریالیستی چه شکل دمکراسی آن، چه شکل سوسیالیستی آن توجیه داشت و لکن قیام های الهی توجیه نداشت. حالا ببینیم آیا این که حضرت نایب الامام حضرت امام خمینی (ره) هم می فرمودند که شما مردم را نشناختید، این که نکته اش همین است ها! آن وقت می گفتند مردم با یک ترقه در می روند و لکن ایشان از همان مردم، از بچه های همان مردم، آدم هایی ساخت که روی مین می رفتند برای این که فطرت انسان را الهی می داند. دیگر شدت که بدهد به این قسمت این می تواند زیربنای الگو قرار بگیرد و جامعه را رشد بدهد. اگر دقت کنیم که هیچ یک از عرفا مقصد عالم را مادی تعریف نکردند و رشد را پیدایش شدت حرص نسبت به دنیا توصیف نکردند. آن وقت بالا رفتن نسبت تأثیر الهی بر مبنای رشد ایمان واضح می شود که این می تواند غرض اساسی - به حضورتان که عرض کنم که - سرپرست مسلمین را مشخص کند. آمده سرپرستی کند، سرپرستی چه کار می کند؟ سرپرست یک گل، گل را از آفت هایی که ممکن است بزند و این ها، از بین می رود و سعی می کند که رشد کند دیگر. سرپرست ایمان جامعه هم خب ایمان جامعه را جلو می برد. ایمان جامعه چگونه است؟ این که نسبت تأثیر اسلام در مقابل کفر بالا رود. همین طور که عرض شد قبلاً اشاره شد در بحث قبلی، عمل ضرب است برای ذهن، ذهن ضرب است برای حالات قلب، حالات قلب ضرب است برای ایمان، نمی توانید شما باز تفکیک کنید بگویید که بالا رفتن نسبت تأثیر اسلام نسبت به کفر این ظرف نیست نسبت به عمل اجتماعی پس بنابراین ضد آن را می شود فرض کرد، نقیض آن را می شود فرض کرد، بگوییم بالا رفتن نسبت تأثیر کفار بر جامعه مسلمین، این ظرف است برای رشد عمل اسلامی، این محال است همچنین چیزی، مگر کسی آشنا نباشد با مطلب نفهمد چه می گوید. پس ابزار گزینش، ابزار گزینش مصالح نمی تواند بالا رفتن نسبت تأثیر اسلام در برابر کفر نباشد و معنا ندارد که ما بتوانیم قدرت را به طور دیگری تقسیم کنیم. قدرت را مگر این که مادی کسی بخواهد تفسیر کند که منشأ قدرت هم که انسان است

بخواهد مادی توصیف اشت کند اگر ایمان رشد کردنش اصل هست، ظهور عینی اش بالا رفتن نسبت تأثیر اسلام در برابر کفر است ظهور تقوی قلبی، تقوای الهی، ظهور تقوای اجتماعی و نفی کفر است و بالا بردن نسبت تأثیر اسلامی است. حالا اگر این مطلب تمام باشد آن وقت نمی توانیم بگوییم مبتلا به ما جدای از مصلحت قدرت اسلام است. مصلحت قدرت اسلام نمی تواند جدا باشد از بالا بردن نسبت تأثیر اسلام در برابر کفر و همچنین نمی تواند از تعیین وضعیت قدرت جدا باشد. این مبتلا به را می سازد. باز یک مثال می زنم اگر وقت باشد. عرض کرد قبلاً کسی زراعت می کرد. زمین ثبت داده شده ای را می خرید، چاه حفر می کرد، تلبه می گذاشت، آب استخراج می کرد، کشاورزی مکانیزه می کرد. تراکتور می خرید، می آورد جنس خود را هم به بازار می فروخت و وجوه بریه اش را هم خمس و سهم امام و سهم سادات و زکات را هم می پرداخت و خیرات و مبرات می داد و به نظرش هم می آمد خوب در رزق حلال است اگر از کسی هم سؤال می کردند، معایش، معیشت عباد بر پنج دسته است و ولایت، رعی و زراعت، شغل مستحبی خیلی خوب، اگر زراعت را بریده و منقطع از همه خصوصیات نگاه کنید، راست است. به شکل کلی الهی که التزام قلبی باید به آن داشت حرف صحیحی نیست ولی در عینیت تلبه مثل درخت سیب سبز نمی شود از زمین بیاید بالا، تراکتور سبز نمی شود از زمین بیاید بالا، ماشین حفر چاه عمیق سبز نمی شود از زمین بیاید بالا، باید بخرند آن را از جایی. آن جای تولید کننده اش هم نظامش مقصدی دارد، حسابی دارد، به قصد قربت برای شما تلبه نساخته، بفرستد. وابستگی به تکنولوژی آنها پیدا می کند این قهراً. به یک لحاظ دوم که نگاه کنید شما شدید دلال ورود دست کفار در نان مسلمین، از این جهت که نگاهش کنید، می گوئید نه همچنین چیزی نیست. تلبه را ان شاء الله خودمان می سازیم، کارخانه تلبه سازی اش را هم می سازیم. ابزار دقیق آن را هم می سازیم. عرض می کنم بالخیل یک روز می سازید ان شاء الله، این صحبت ها درباره اش بشود، چشم. آن روز را ما کاری نداریم که آیا وضعیت ابزارتان هم این هست یا آن نیست، این را ما فعلاً کنار می گذاریم ما نمی آییم بگوییم که این ابزار در یک مسیر رشدی حاصل شده، متناسب با یک بافت اجتماعی بدست آمده، آن ها را فعلاً نمی گوئیم در این قسمت از بحث، آن ها سر جای خودش حرف دارد، دقیق هم دارد، فعلاً آن را نمی خواهیم. می گوئید بالفعل

که جناب عالی این تلنبه رویش مارک کشور دیگری خورده که آوردی گذاشتی این جا. می سازیم یعنی چه؟ این فعلاً چه کاره است؟ این فعلاً مصرف کدام، محصول کیست؟ بعدها یک کارخانه ای چنین و چنان می سازید و ابزار دقیق آن را هم می سازید و مهندسی متالوژی تان هم می شود مثل مهندسی آن ها و بعداً ترکیب اجسام هم که می خواهید بکنید با فرمول های ان شاءالله تعالی خودتان، آن را ما کاری نداریم. فعلاً بالفعل الان که شما مصرف کننده محصول آن ها هستید. صبح قطعه یدکی این تلنبه را ندهند، این چاه می خوابد. با تلنبه هم کار کردی، سطح آب های زیر زمینی چطور شده؟ پایین رفته، سطح چاه های زیرزمینی، آب های زیرزمینی پایین رفته، چه عیبی دارد؟ شما در انحصار طبیعی واقع شده اید، نه در انحصار اجتماعی. این انحصار طبیعی یعنی چه؟ این چه تعبیری است؟ یک وقتی یک انحصاری هست که اگر ملت قدرت روحی پیدا کنند که قرارداد را به هم بزنند، انقلابی بکنند، قرارداد را بگویند ما قبول نداریم، هیچی به هیچی، انحصار از بین می رود. یک وقتی است که آب، جناب آب پایین رفته سطحش، شما هم ندارید بالفعل کارخانه اش را، کارخانه هم خلق الساعه یک مرتبه ایجاد نمی شود. برای نان امسال تان هیچی نیست. مجبورید به نحو طبیعی تسلیم شوید. این را به آن می گوئیم انحصار طبیعی که خطرناک تر است. انحصار تکنولوژی، وابستگی تکنیکی، اعتیاد به کولر و برق و نظایر ذلک، نمی شود قطع اش کرد یک شبه. نمی توانید شما، همت کنید، شدت بکنید، بیابید ان شاءالله تعالی بحث در تنظیم عینیات بکنید، پیدا کنید راهش را، بتوانید تصرف در اول، مجموعه های کلی اش کنید، الگوی تخصیص را عوض کنید، بعد از آن بشوید ان شاءالله تعالی زمینه هایی پیدا شود در آن زمینه ها فعالیت دور دوم آغاز شود. بعد هم بتوانید به نسبت خودتان را از این وضع در بیاورید به تدریج، نسبت تأثیر کفر، بالا رفتن آن در حیات اجتماعی شما این طور نیست که فقط محدود به مرز جغرافیایی خاصی باشد، مرز ژئوپلیتیک خاصی باشد. در درون مرز شما، در درون خانه من و شما، حضور و وابستگی به آن ها حضور دارد. در درون لباسی که می پوشید این حضور دارد. حالا می خواهیم این مطلب را ببینیم که اگر بخواهیم این نسبت تأثیر را تغییر بدهیم جهت گیری اش را بحول الله و قوته، قدرت برای پیاده کردن احکام، قدرت برای مبتلابه نسبت به احکام، توصیفش چگونه می شود؟ این می شود که همان کودک وار نگاه بکنیم به همان چاه

و بگوئیم کسب حلال کرده ایم؟ این کودکانه نیست؟ یا این که واضح است که آن کودکانه است که می گوئید قدرت دارم برای نان حلال آن جا بدست بیاورم و ضرری به اسلام نخورد. نشناختن وابستگی تکنیکی هست، نشناختن وابستگی اقتصادی هست که این حرف را می زند. این نه خبر از موازنه عرضی دارد، نه خبر از - به حضورتان که عرض کنم که - قرار دادهای ثبت و تکنولوژی و پتنت دارد، نه خبر از آمدن تلنبد دارد. هیچی از این ها را خبر ندارد. می گوید نان گندم صدسال پیش از این می خوردند، حالا هم می خوریم. با قنات بوده آن آبیاری، این با تلنبد است، در گندم بودنش که آقا فرق نمی کند. با گاو آهن بوده یا تراکتور، می گوئید حالا می گوئید که رها کنم تراکتور را و بروم دنبال گاو آهن، نه، کسی نمی گوید رها کن، می گوئیم در فهم این که قدرت و مبتلا به کدام است؟ در آن تجدید نظر کن مفصل در قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم» مفصل نمونه هایی را ذکر کردند و صحیح است این قاعده، شکی ندارد که این قاعده صحیح است ولی ربط به مصداق چه چیزی دارد؟، مال که نمی شود دست کسی بیفتد مجرد از جامعه، مجرد از همه، مجرد از - به حضور مبارکتان که عرض کنم که - کلیه خصوصیات عینی تا شما این گونه درباره اش حرف بزنید. اگر می گوئید در یک نظام یعنی رشد اقتصادی جزئی خرد هر تک تک از واحدهای اقتصادی متناسب با نظام انجام می گیرد، یک تغییر در نظام پیدا بشود، ضوابطش یک خرده عوض شود، یک خرد بگویند آهن، میزان دلارهایی را که بر اساس نفت در اختیار، فروش معدن در اختیار دولت قرار می دهد، این وضع تخصیص اش عوض می شود به این کارخانه یا به آن کارخانه، به این محصول یا به آن محصول، آن وقت معلوم می شود که چقدر درآمد دارد این. بریده از عالم که نیست، سلطه ای را که این بر مال پیدا کرده در نظام طاغوتی در رابطه با نظام توزیع ثروت آن وقت بوده. اشاره می شود که بعد، از نظریات الحادی و - به حضورتان که عرض کنم که - خلاف عقلاء و خلاف فلان - به حضورتان که عرض کنم که - در این باب، [؟] وقتی که بریده ملاحظه کنید، راست است. مصادره را باطل می بینید؟ مطلقاً، قیمت گذاری را باطل می بینید؟ مطلقاً، حتی برای محترق قید می کنید که نباید قیمت خود گذاری کرد ولی اگر نگاه بکنید که این سطح تولید این جامعه منهای تکنولوژی موجود و منهای قدرت ارزی نفت اصلاً چیزی نیست که همچنین چیزی دست این آقا برسد، بالمعطل، آن وقت این گونه

صحبت نمی شود. باز گردیم، عرض کنیم که قدرت، تبعیت می کند از بالا رفتن نسبت تأثیر یک ولایت در برابر ولایت دیگر، ولایت الهی در برابر ولایت الحادی و مصلحت بر اساس بالا رفتن این نسبت تأثیر تنظیم می شود و معین می شود به صورت کلی و قدرت قیام به تکلیف شرعی در این مجموعه معین می شود که هر فردی کاری را می کند الهی است یا الهی نیست. خب، عرض شد این در صورتی است که ما بخواهیم نسبت تأثیر را ظرف حساب کنیم، ظرف رشد، بالا رفتن نسبت تأثیر اسلام برابر کفر، ظرف رشد باشد نسبت به تنظیم مصالح، تنظیم مصالح ظرف باشد، نسبت به ملاحظه مبتلابه، ملاحظه مبتلابه ظرف باشد نسبت به عقود و ایقاعات و عقلایی بودنش و قدرت داشتن بر مبتلابه و شناختن مبتلابه، آن هم ظرف باشد برای افعال فردی و افعال فردی هم ظرف باشد برای افعال ذهنی و افعال ذهنی هم ظرف باشد برای افعال قلبی، افعال قلبی هم برای ایمان، حالا از آن طرف، بالعکسش یک نگاه بکنیم، بنابر مبنای اصالت تعلق کیفیات مگر کیفیات جریان تعلق نیست و اگر کیفیات، کیفیات جریان تعلق است و جوهره اش تعلق است که همان ایمان شامل هم، بعضی جاها گفته شد تعلق شامل یا ایمان بالله، اختیار چه بود؟ تعلق به ولایت و نیابت بود و این ها شئون تابعه آن بودند. اگر این ها شئون تابعه آن باشند، نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه اش این می شود که جریان ولایت است همه این کیفیات، نه فقط دیگر می گوئید قدرت نسبت به مبتلابه، می گوئید اصلاً مبتلابه چیزی نیست جز مرتبه ای از ولایت و نیابت. اگر از این طرف بیاید عبادت چیزی نمی شود جز جریان ولایت. همه تصرفات واقع می شود برای پرستش و در جهت پرستش و همه تصرفات، متصرف، نماینده مولی هست در موضوع تصرف. در این جا دیگر مصلحت ولایت را علی حده نمی بینید مصلحت حکم علی حده، خود حکم چیزی نیست جز کیفیتی از ولایت، مرتبه ای از ولایت، در مقام عمل، ها، در مقام التزام، ابزار ولایت نبویه بر تاریخ است صلوات الله علیه و آله و سلم. در مقام تغییر و تصرف، عمل به حکم چیزی نیست جز عبادت، چیزی نیست جز نیابت از مولی در آن مرتبه آن موضوع. نمی تواند معارضه واقع بشود. نمی تواند تراحم واقع بشود بین ولایت و حکم، موضوعاً حکم عینی نه حکم التزامی. حکم مبتلابه ای که دارید تصرف می کنید می خواهید تصرفتان الهی باشد، خود جریان ولایت است. از این موضوع که نگاه بکنید، یادمان نرود صحبت های قبل، البته موانعی هست

که شما می گزینید یک دسته را و بعداً هم می گوییم ضوابط گزینش چه چیزی هست به صورت جزئی تر. حالا کلیاتش را داریم می گوییم. فعلاً در کلیاتش دیگر اگر کسی جدا و بریده از عالم خیال بکند یعنی همان طور که در باب احکام التزامی قلبی باید آن گونه نگاه کرد. در مقام شناخت مبتلا به همان طور بخواند نگاه بکند و بگوید قدرت دارم چون که عرض شد حرفش بی ربط است. اگر کسی با لحاظ عینیت و زمان و مکان می خواهد نگاه بکند. این ها از هم نمی شود جدا بشوند. در موضوع تصرف، شما تصرفی الهی می کنید برای مقصد الهی، مبنی از ایمانی الهی و بازگشتش از این است که نماینده مولی هستید در این رتبه.

حالا علی این فرض، بنابراین فرض که بیاییم نگاه بکنیم بالا رفتن نسبت تأثیر اسلام برابر کفر برای ولی مسلمین در مرتبه اعلی نمی تواند شاخص اصلی کار تصرف اجتماعی و سرپرستی اجتماعی اش نباشد. ولی کفر دارد دعوت به نار می کند، تصرف می کند تصرفات استکباری، ولی الهی هم تصرفاتی می کند تصرفات الهی و بنابراین قسمت، مصالحی که برای ولایت گفته می شود عین مصلحت جریان احکام است. نفس خود آن جریان احکام است نه این که آتیه واقع می شود جریان احکام نه این که از باب مقدمات مفوته است. یک وقتی است شما می گوید حج واجب است اگر در فصلش من نیایم گذرنامه بگیریم، بلیط بگیرم، چه بکنم چه نکنم، آن موقع موفق نمی شوم. می گوید این مقدمات مفوته، مقدماتی که موجب فوت حج می شود واجب است اقدام برایش. این وقتی است که فرصت دقت نظر نداشته باشید وقتی فرصت تأمل داشته باشید عین عمل به احکام همین است. نهایت در ظرف زمان، در ظرف زمان و مکان. در عالم تغییر دارید صحبت می کنید. می خواهید تغییرات الهی بدهید. دیگر نمی گوید تعطیل شد حکمی برای مصلحت نظام، آن جایی که می گوید تعطیل شد حکمی برای مصلحت نظام، این تعبیر را می کنید به دلیل این که مبتلا هستید به عده ای که آن عده متوجه نیستید مطلب را چه بکنند؟ فرمایش امام را اگر آدم دقت بکند، چند تا چیز است: یکی این که حکومت فلسفه برخورد با کفر و فلسفه عملی برخورد با کفر و شرک جهانی و حل معضلات داخلی، این یک فرمایش، آن یکی را علی حده بگذارید. یک جای دیگر هم می فرمایند که عنصر زمان و مکان را اگر دخالت ندهد فقیه، نمی تواند ولایت و سرپرستی مسلمین را به دست بگیرد. این دو تا. یک جای دیگر هم می فرمایند که مصلحت نظام

بر همه احکام مقدم است. این سه تا حرف را جداجدا نظر به آن بفرمایید. ما فرض می کنیم این سه تا جمله را مستقل از قائل شریفش بخواهیم نگاه کنیم. این سه تا کلمه است معنایی دارد برای خودش، قابل توجه است، قابل تأمل است، قابل محاسبه است. اگر علت عمل، حکومت اگر علت عمل را نشان می دهد در برابر کفر یعنی این تصمیم را گرفتیم. حاکم هست برای چه چیزی؟ برای این که تصمیم بگیرد ولی این تصمیمی که می خواهد در عمل بگیرد برای چه چیزی؟ برای مقابله با کفر، با شرک، کفر و شرک نمی شود مثلاً در داخل کسی کافر باشد؟ یا این که هر وقت مشکلات داخلی که ناشی از هوی هست، ظهور پیدا می کند، ظهور در شرک و کفر است. شرک خفی، شرک جلی می شود و می شود کفر، می شود شرک. استکبار خفی، استکبار جلی می شود، می شود کفر. البته یک حمل صریح دارد که غرض خارج از مرزها باشد. عینی ندارد که آن هم بشود. خارج از نظام باشد، عیبی ندارد که آن هم بشود تعبیر، ولی رو به رو می بینند پرچم توحید را با پرچم چه کسانی؟ پرچم کفار و مشرکین. می گویند این حکومت برای این است که رو به روی این بایستد. این می خواهد بیاید اختیار مسلمین را دست بگیرد. اسلام را مهجور کند. [؟] بایستد یکی باید رو به روی آن بایستد، چه کسی می تواند رو به روی آن بایستد؟ کسی که آگاه به زمان و مکان باشد. نمی تواند بدون آگاهی زمان و مکان کسی بایستد رو به رویش. حالا مصلحت نظام بر مصلحت احکام مقدم است این واضح می شود که برای کسی دارند صحبت می کنند که می دانند همه آن هایی که مجتهد هستند، همه شان شناخت نسبت به زمان و مکان ندارند و می گویند این مصلحتی را که مقدم می دارید می شود استصلاح می گوید این مصلحت اهم است. می گوید اگر تنازل بکنیم و بخواهیم با مبنای شما با شما صحبت کنیم، این مصلحت اهم است اصل اسلام به خطر می افتد. و الا با دو جمله قبل روشن شده که مصلحت احکام تبعیت محض دارد از مصلحت نظام چون چیزی دیگر نیست که عمل به احکام جز جریان مصلحت نظام، مبتلا به دیگری نیست، قدرت دیگری نیست. فوت نشده. فوت آن جا به کار می رود که قدرت باشد و عمل نشود بگوییم فوت شد. قدرت نباشد که منجر نمی شود به نظر همه. هیچ کس نمی گوید که در ظرفی که قدرت نباشد تکلیف هست که، قدرت به صورت مطلق اگر نفی شود که تکلیف نیست که. تکلیف بر عاجز که محال است و بنابر مبنایی که قبلاً عرض

شد، اگر قدرت را از شرایط حکم برداریم و ملاحظه کنیم نفس اقتضاء نمی تواند لحاظ بشود بدون قدرت، به این جا که می رسیم دیگر خیلی بسیار واضح و واضح می شود که بله، این تکلیف ملتزم به آن هستیم و جزء احکام الهی هست در ظرف زمانی که قدرتش باشد در جریان تاریخ در جریان رشد، در ظرف زمانی هم که نباشد ما مکلف به آن نیستیم. الان ما مکلف به نماز مغرب و عشا نیستیم یک عده ای هم که الان محلشان آفتاب غروب کرده و به حضورتان که، از مغرب گذشته مکلف هستند به نماز مغرب و عشاء. آن ها در یک مکان دیگر هستند ما در یک مکان دیگر. آن ها امر اقم الصلوة برایشان برای نماز مغرب و عشاء آمده برای ما نیامده. مکان ما دو تا، آن ها اگر تأخیر بکنند از اول وقت، فضیلت اول وقت را از دست دادند. ما هم این جا که می رسیم فضیلت نماز مغرب امشب را از دستم نرفته مکان ما دو تا بوده. در زمان هم عین همین واقع می شود.

«و صل الله علی محمد و آله الطاهرین»

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۲۶

۶۸/۰۶/۱۸

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين بسم الله الرحمن الرحيم والحمدالله رب العالمين والصلوات و السلام على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و اللعن الله على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين.

بارالها! کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! کلمه باطل را از زمین بر کن! آن چه وعده به ولی ات فرموده‌ای هر چه زودتر به وی عطا فرما! نایب رشید ولی ات حضرت آیت الله خامنه‌ای را مؤید و منصور بدار! لشکر اسلام را در همه جبهه ها پیروز گردان! لشکر کفر در همه جناح ها مخدول گردان! شهدای انقلاب اسلامی محشور باحضرت سید الشهداء بفرما! معلولین جنگ شفای عاجل عنایت فرما! بارالها! انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک به گونه‌ای قرار ده که تو راضی باشی! علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما! بارالها! روح پرفتوح رهبر کبیر انقلاب را غریق رحمت و اسعه خودت بفرما! بارالها! روح شریفش را از ما خرسند و راضی قرار بده! دعای خیرش را نصیب بفرما! از خیراتی که نصیب می‌فرمایید تفضلاً بهره‌ای وافر و حظی وافر نصیب و عائد روح ایشان بگردان! بارالها! ارواح علما، صالحین امت، حیاً و میتاً از خیراتی که تفضلاً نصیب می‌فرمایی مخصوصاً پدر و مادر بهره‌مند و مستفیض بگردان! بارالها! ما را از دعای خیرشان بهره‌مند گردان! خدایا! خلوت و جلوت، ذکر و دُکر و یاد قلبی ما را فکر ما را اعمال ما را آن گونه قرار ده که ولی تو راضی باشد! بارالها! عنایت خاصش را تفضلاً نصیب فرما! بارالها! تأیید و نصرت و ادادش را در همه قسمت‌های بحث عنایت فرما! ما را در زمره خدمت گزاران حضرتش قرار بده! ما را از یاران و اولیانش قرار بده! ما را از یاران ولی او قرار بده!

«و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعلی من لدنک سلطاناً نصیراً. اللهم اخرجنا من الظلمات الی نور الفهم، اللهم افتح علینا ابواب رحمتک و انشر علینا خزائن علومک، برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صل الله علیه و آله الطاهرین اللهم صل علی محمد و آل محمد.

امروز بحث در باب رابطه بین احکام کلی التزامی که قبلاً از آنها تعبیر می‌کردیم به احکام حاکم بر جریان رشد و احکام ولایت اجتماعی که از آن تعبیر می‌شود به احکام رشد، احکام جریان رشد نه احکام حاکم. رابطه اینها را شروع می‌کنیم به بحث کردن به یاری خداوند متعال و عنایت حضرت حجت الله - صلوات الله و سلامه علیه - . در این قسمت احتمالات مختلفی را - ان شاء الله تعالی - مورد بررسی قرار می‌دهیم. اولین احتمالی را که مورد بررسی قرار می‌دهیم این است که آیا صحیح است بگوییم احکام اولی و احکام ثانوی؟ و اگر صحیح است به چه تعبیری است؟ که بگوییم هر حکم التزامی که عیناً جاری بشود به وسیله حکومت، این به نام احکام اولی خوانده شود. هر حکمی که به دلیل یک تعارضی یا تزاممی عوض بشود، بگوییم این حکم ثانوی است. ابتدا از بگوییم هر دو این احکام چه احکام اولی، چه احکام ثانوی جزء احکام کلی التزامی است. یعنی چه؟ بگوییم اکل میته حرام است. این حکم چگونه است؟ حکم اولی، کلی، التزامی. در همان احکام کلی «التزامی فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اسم علیه» اگر کسی مضطر شد برای او اشکالی ندارد. این طور گفته شود که هر دو حکم کلی التزامی هستند. یکی از آنها موضوع حکم طبیعت انسان است بدون لحاظ اضطرار، ولی یکی دیگر انسان خاصی که مضطر است، بگوییم این حکم ثانوی است. حالا یک کمی در همین جا معطل بشویم، بگوییم حرمت تکلیفی از بین می‌رود ولی آثار وضعی باقی است. در یک مثال هم نمونه‌ای را اگر بیاوریم از آن چیزی که آثار وضعی را ما می‌توانیم حس کنیم، نشان بدهیم. مضطر به شرب خمر وقتی عرق می‌خورد. خب مست می‌شود، یک حکم تکلیفی داشته. حکم تکلیفی اش چون مضطر است جواز یا اگر مرحله اضطرار طوری باشد که احیاناً واجب هم بشود ترکش حرام باشد، واجب است بخورد. یعنی تکلیفاً واجب است شرب خمر، در کجا؟ برای مضطری که اضطرارش بلغ در حدی که وجب علیه شرب خمر، ولیکن حالا که واجب هست آثار تکوینی خمر که سکر است، پیدا نمی‌شود یا پیدا می‌شود؟ آثاری را که خداوند - تبارک و تعالی جلت عظمته -

قرار داده است برای این مخلوقش در رابطه با انسان، این هست؟ خیلی خب. سکر، زوال عقل است، زوال التفات است. اگر این اضطرار حاصل شده باشد قبل از طلوع فجر، سکر ممکن است موجب این شود که نتواند نماز صبحش را بخواند. تا طلوع آفتاب در حال سکر باشد. «ولا تقرب الصلوه و انتم سکری» فوت مصلحت از او بشود. می‌شود این طور گفت که آثار تکلیفی از بین رفته ولی آثار وضعی و مصلحت هم از دست این رفت قدرت جلب مصلحت از دست داد. قدرت تقرب، سعی در تقرب، از دست داد، می‌شود این طور گفت؟! حداقلش این است که یک احتمال چنین هست که ظاهراً این احتمال هم ممکن است قائلین زیادی داشته باشد.

حالا بیاییم در باب اقتضاء صحبت کنیم. بگوییم عدم شرب خمر، ترک شرب خمر حتماً مصلحت ملزمه دارد در حد حرمت، برای تقرب. در مقابلش هم بگوییم که وجوب برای مضطر مثلاً حفظ بدن یا چیز دیگری اگر باشد، این مصلحت دارد حتی بلغ برای این که خمر شرب کند، این شخص مبتلا خمر شرب کند. بگوییم دو مصلحت مستقلند نسبت به یک موضوع و یکی راجح هست یا بگوییم تعدد وجه و عنوان علت تعدد موضوع نمی‌شود موضوع مقتضی. موضوعی که مورد اقتضاء بحث درباره اش هست نمی‌شود دو بعد داشته باشد از یک جهت چنین باشد، از یک جهت دیگر چنان و شرب خمر هم نمی‌تواند خودش مستقل از موضوع مورد لحاظ قرار گیرد. شرب خمر، چه کسی شارب هست؟ شارب می‌خواهد. نمی‌توانیم بگوییم شرب خمر برای طبیعت انسان «بما انه انسان» انسان شارب یا مضطر است یا مضطر نیست. نسبت حکمیه چه در حکم اقتضایی، چه در حکم توصیفی، چه در حکم انشائی، نسبت بین موضوع و محمولی است. نمی‌تواند بدون موضوع باشد. نمی‌شود گفت در توصیف که می‌خواهید بکنید. می‌گویید این زیر سیگار جنسش پلاستیک است. یک صفت خاصی، یک خصلت خاصی به عنوان پلاستیک بودن را شما برای این زیر سیگار که موضوع تان است نسبت می‌دهید، نسبت توصیفی می‌دهید. عین بحثی که فرضاً در معقول می‌گویید «الکل اعظم من الجزء»، اعظم بودن را نسبت می‌دهید. شما در حکم توصیفی یک وصفی را حمل می‌کنید بر یک موضوعی، در حکم اقتضایی یک تناسبی را ملاحظه می‌کنید با یک موضوعی. در حکم انشایی یک نسبتی را تکلیف می‌کنید به مکلف تان، یک موضوعی می‌خواهید به هر حال. موضوع ولو در لسان بیان، شما اول کلی بیان کنید بعد تخصیص بزنید استصلاح بزنید،

خارج کنید، غرضتان را از موضوع بیان کنید. آیا این تبیین غرض است یعنی در آن جایی هم که اول فرموده بودید که شرب مسکر حرام است، آشامیدن مسکر حرام است از اول هم نظرتان این بود که غیر از انسان‌های مضطر و بعد بیان این مطلب در مرتبه ثانی واقع شد؟! یا این که از اول شامل می‌شد، همه را در نظر خودتان هم شامل می‌شد، اقتضایش همین بود. بعد آمدید لحاظ اقتضای دوم کردید؟ برای طبیعت انسان مضر است شرب خمر، هر کس و در هر جا باشد بدون استثنا. بعد حالا موارد خاصی هم پیدا می‌شود که یک ضرر بزرگ تری در مقابل آنهاست و بایستی ضرر کوچک تر را تحمل کند. این طور بگوییم؟ بگوییم دو تا ضرر یا دو تا منفعت اینها ناظر به یک موضوع هستند و مستقل هم هستند. خب این که معنا ندارد این حرف، این طور نیست. همیشه یک چیز فقط منتهی است و این دوئیت اوصاف اگر اوصاف یک موضوع هست منحل در وحدت ترکیبی اش هست، به انحلال حقیقی. اقتضاء درباره او نیست اقتضای حرمت و درباره او دو اقتضا وجود ندارد، یک اقتضا است. بندگی خدا و تقرب برای او حاصل می‌شود با عمل به تکلیف و تکلیف شرب خمر او. البته در صورتی که یادمان نرود اینجا در پاورقی بنویسیم، به خاطر بسپاریم، شخص این گونه نباشد که حالت تجری به مولا را داشته باشد، یعنی چه؟ یعنی دنبال این می‌گشته که یک فرصتی گیر بیاورد که شرب خمر بکند. این یک شکل از آدم است. آدمی با این؛ الآن مضطر است، تکلیفش است ولیکن دنبال این می‌گشته، تعلق خاطر داشته به شرب خمر. به این آدم باید گفت که مواظب باش، خوشحال نباش، ناراحت هم باش از این که مبتلای به شرب خمر شده ای. آدم دیگری است که یک ذره میل به شرب خمر در او نبوده و نفرت الهی هم داشته نسبت به شرب خمر، معنا ندارد از این تجری صادر بشود، بلکه این آدم نظرش نظر الهی بوده. حالا می‌شود به او گفت شما ناراحت باش از شرب خمر یا این که می‌شود گفت شما بحمدالله همیشه خرسند به طاعت بوده اید، حالا خرسند به طاعت تظاهر بکند در نزد کسی که ضعیف هست و سبک بکند حرمت خمر را یا نه؟ تظاهر به مطلب می‌کند، کراهت شدید خود را. بغض خود را. حالا این قلباً چگونه باشد؟ قلباً هم واقعاً خیلی ناراحت باشد برای خمر. موضوعیت حقیقیه قائل باشد یا یک منحل می‌بیند در راه بندگی خدا؟ قلباً برای او این طوری نیست که نظر استقلالی به اشیاء داشته باشد. این گونه خواستی راضیم به راضی تو. نه راضی بودن کسی که با

کفر راضی است، حقیقت رضا در قلبش واقع شده است. فرضاً اگر بعد از نماز شبش آب می خورده حالا هم خمر می خورد با همان رضایت خاطر؟ نجاست این خمر خوردن را دهنش را آب می کشد، دستش هم می کشد، نجس می داند و لکن این گونه نیست که حالا برای این یک موضوعیت حقیقیه‌ای در عالم قائل باشد. می گوید گفته بودید که برای کسی که خمر می خورد طاهر هستم، من طاهر نجسم [؟] دهنم را آب نمی کشم، گفت بگیرم صواب دارد، من صواب دار می دانم آن را. حتماً صواب اتیان را که در اینجا می برد اگر واجب شده باشد بلغ الی حد الوجوب. کیفیت تعلق قلبی و نیت حتماً در او مؤثر است در این اموری که عرض کردم که البته در کل امور هست. اینجا در مثال دقت می کنیم برای این که روشن بشود و الا در همه امور هم، در صلوٰه هم همین طور است. حالا اگر گفتیم که هیچ عیبی ندارد همیشه ابتهاج به تقرب در این شخص هست حتی حین شرب خمر. همیشه در حال رضوان هست حتی حین شرب خمر. معنایش چیست؟ معنایش این است که بگوییم این هم عین وقتی است که شرب خمر نمی کند و آب می خورد و کشف ممدوحه‌ای هم نمی خواهد. چه می شود؟ دنبال علاج مطلب تا چه حد باشد؟ خب شکی ندارد که آدم وقتی آب می خورد، دوست دارد آب بهتر گیرش بیاید، داخل آب ها هم این بهتر بودن هست. آدم دلش می خواهد که اگر بتواند دستش برسد، آب فرات گیرش بیاید، دستش برسد آب زمزم گیرش بیاید. ظاهراً در آب فرات به حسب بعضی از روایات روزی چند قطره آب بهشت ریخته می شود یا آب زمزم مثلاً. حالا آیا یا فرضاً بعضی روایات آب نیسان، یا فرضاً آبی که متبرک به تربت حضرت سیدالشهدا - صلوات الله وسلامه علیه - باشد داخل آب هم آدم دلش می خواهد یک آبهای آن گونه و حتماً آثار برکت‌های روحی دارد دیگر. آیا برایش مساوی است خوردن شرب خمر با آب و آبهای درجه بالاتر یا این که نه مساوی نیست؛ اینجا یک بحث کوتاهی است که این مقدمه واقع شده این صحبت برای این بحث. دقت بفرمایید، با یاری خدای متعال. اگر گفتیم اصل تعلق هست. این تعلق به خود وضعیت است یا به جمیع مراتب رشد است یا به غایت تنها است؟ سه تا فرض دیگر یک تعلق بگیرید به وضعیت؛ یعنی یک تابلویی درست بکنید وضعیت ها را به این تابلو شماره گذاری کنید یک، دو، سه، ده، صد، هزار، میلیارد الی آخر، بعد بگویید در هر لحظه تعلق انسان به یکی که روبروی او قرار گرفته است این یکی. یکی این که بگویید که تعلق

اصلاً به آن آخر آخری است، یکی این است که بگویید به جمیع مراتب هست تا آخر. فرق آن بین قوه و فعل هم زیاد می‌شود. این به معنای این نیست که آثار مربوط به همین وضعیت فعلی باشد، معد باشد برای مرتبه دوم، زمینه‌ای باشد برای مرتبه دوم، متناسب باشد برای مرتبه دوم. این می‌شود همان تعلق در شکل اول، ولی تعلق شکل دوم و سوم فعلیت دارد علاوه بر آثار فعلی اش وجود کشش نسبت به همه مراتب یا مرتبه آخر [قطع صوت ۳۴ : ۲۷] برای اصل هست و تعلق اصل هست، فرض اولی نمی‌تواند باشد حالا بنا بر توضیح وسیع تر آن که اینجا جایش نیست طبیعتاً. ولی اگر گفتید تعلق به غایت است برای جهتی خلق شده، نمی‌شود مجزای از جهت و مجزای از غایت دیدش و یک جریان است، وجود طفره بین غایت و فعلیت آن هم نمی‌شود یعنی وجود یک تکه‌ای از آن بریده باشد، نمی‌شود. اگر تعلق است به جمیع مراتب تا غایت و از اولی به دومی که می‌آید همه خواص اولی به نحو انحلال در وحدت ترکیبی در مرتبه دوم در مجموعه دوم هست ولی نه بودنی که اثبات کند ثبات آنها را در وضع قبل. عضو مجموعه دوم شده است، خاصیت دیگری در این عضویت از آن ظاهر است. اضافه هم شده چیزی بر آن که کمال دوم می‌تواند از این ظاهر بشود نه از قسمت اولی مجموعه به تنهایی و نه از قسمت دومی مجموعه. مجموعه یک وحدت ترکیبی جدید پیدا کردند، فعلیت تحقیقی و فرق گذاشتیم بین فعلیت تعلقی و فعلیت تحقیقی. گفتیم به حسب هر رتبه‌ای که افاضه بشود از ناحیه مفیض و معطی - جلت عظمت - این متناسب آن مرحله، فعلیت تحقیقی پیدا می‌کند ولی فعلیت تعلقی از ابتدای کار نسبت به همه مراتب کمال است و به همین دلیل هم پرستش می‌تواند واقع شود و جریان دیده بشود. علی فرض چنین، خب برای شیء متغیر فعلیت تعلقی نسبت به جمیع مراتب است. برای امر ثابتی که نزول آن می‌آید تا در حقیقت خود اینها یعنی اسماء می‌آیند تا «ملأت ارکان کل شیء». این گونه نیست که بتوانید دست بگذارید، بگویید که یک جای دیگر بریده می‌شود. امر ثابت آمده تا همه مراتب هستی شیء متغیر. شیء متغیر هم هستی اش نحوه اش، کونش فعلیت تعلقی دارد، فعلیت تحقیقی هم دارد. به یک از مرتبه از کمال که فعلیت تحقیقی فعلی اش هست، شرب خمر دارد این فرد و در حال سرور هم هست نه تجریاً، رضائاً لمشیتة نسبت به مراتب کمال ترک این و وارد شدن در آب و آب فرات و آب زمزم و آب متبرک و آنها فعلیت تعلقی اش است،

خواست او است مراتب عالیه عبادت. مبتهج است در عبادت خدای متعال همین حالا، با همان امکانی که دارد. با همان وسعی که به او دارد با خدا دعوا ندارد ناراضی نیست. ما یک مثالی اینجا کنارش بزنیم من خودم را عرض می‌کنم. به حسب ضعف ایمانی که داریم یک ذره مانع برای ما پیدا شود یک ذره مشکل برای ما بشود. در هر وجهی از کارهای فردی مان، اجتماعی ما. بعد آن ضعف ایمان ما ظاهر بشود «اذا مسه الشر جزوعاً» به جزع می‌افتیم. نحوه دعایی هم که می‌کنیم دعای اهل جزع است. اهل بی تابی است. گاهی بدتر هست تندی جزع. نزدیک به یأس است وقتی نزدیک به یأس است آثار دشمنی - پناه بر خدا - ظاهر می‌شود در کنه قلب، نسبت به شرایطی که در اختیار ما نیست. کم کم تفسیر را به - استغفرالله - خدای متعال، آدم منتقل می‌کند. جای گفتن «لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین» کنه اش این است که می‌گوید «سبحانی و انت الظالمین» معاذ الله، این آدم به زبان نمی‌آورد - الحمد لله رب العالمین - ولی کنه حال چنین است. می‌گوید فلک زده شدیم، مبتلا شدیم. دست خدا را کانه بسته می‌بیند در این که نجاتش بدهد. حالت این که امیدی داشته باشد و بخواهد و اینها نیست. حالا اگر از خودش هم می‌بیند می‌گوید دیگر گذشت، طی شد. رجایی باشد در کار، قدرت خدا را فوق آثار کیفیات بداند. خضوعی باشد در کار، امیدی باشد، ابتهاجی باشد، نیست. این حالت در همه مراتب بد است، حتی کسی که رفته حالا حرم مشرف شده، حال برایش پیدا نشده، حال عبادت پیدا نشده است. حال عبادت را خیلی دوست می‌داشته است. حالا اوقاتش تلخش است. اول بر می‌گردد مراقبه می‌کند، محاسبه می‌کند اعمال خودش، بعدش کم کم اگر خیلی او حال را بیسندد بیش از پسندیدن برای بندگی خدا، کم کم می‌گوید که اصلاً ائمه توجهی به ما ندارند که بخواهند ما را دوا کنند. کم کم به ذهنش می‌آید که خب دکتر اگر مریضش خیلی بدحال باشد، خودش می‌آید بالای سرش، اگر دکتر کریمی باشد. این چه رقم کرمی است که حالا که حال معنوی ما بد است آنها می‌خواهند رو بر گردانند.

کم کم این حال عدم رضایت بیشتر می‌شود، کار طرف را خراب می‌کند. پناه به خدا می‌بریم و به عزت کرمش و شرافت کرمش از این که ما هیچ وقت ما بازیچه ابلیس قرار بگیریم و به این احوال مبتلا شویم و از او می‌خواهیم که همیشه رجائمان به او زیاد باشد. ولی یک وقت است که طرف همه مشکلات ظاهریه به او فشار

آورده است ها، خوش است، اصلش در او هیچ نیست. مبتلا شده حالا به شرب خمر. اول دقت و اهتمام شدید دارد که ببیند حالا واقعاً وظیفه اش هست یا نفس دارد گولش می‌زند، می‌ایستد روی مطلب، زود تسلیم نمی‌شود. ولی حالا برایش تمام شد از جوانبی مختلفی که تمام می‌شود حجیت تمام شد که وظیفه واجبش ارتکاب شرب خمر هست، ترکش حرام است. حالا که وظیفه اش شده دیگر - به حضورتان عرض کنم که - با نظر مأیوس نگاه نمی‌کند، بگوید این هم کار شد، ما را خدا به چنین چیزی مبتلا کرد؟! من یک مثالی بزنیم. این آقای حاج محسن آقای رفیق دوست - حفظه الله - می‌گفت این را، می‌گفت ما رفتیم خدمت امام - رضوان الله تعالی علیه - ایشان می‌گفتند که این بچه‌های اطلاعات که می‌روند برای اطلاع آوردن از خارج کشور، شک نکنند در عرق خوردن ها! مقدس بازی در نیاورند ها! خیلی محکم، خب حالا این را از این طرف که نگاه کنیم ما همه تعجب می‌کنیم، ای بابا عرق خوردن، از آن طرف بپایید شما خودتان را بگذارید جای یک مأمور اطلاعات چی قوی مربوط به کفار، که می‌خواهد مراقبت بکند افراد را، شما ببینید کسی که شاک است در خوردن عرق، طبیعی است که اولاً سعی می‌کند مثلاً حالا رفته در فلان کافه یا در هتل یا فلان جا، خودش را توانسته جا بدهد کنار یکی از عناصر خطرناک آنها، در حاشیه اش دور و نزدیک را دارد می‌پاید که می‌خواهد گزارش تهیه کند بفرستد ایران دیگر! حالا این شاک است، این که شاک است طبیعی است که اول عرق نمی‌خورد، خیلی کم می‌خورد، آدم شاک است دیگر، مقدس هم هست، موحد است، دوری می‌جوید بعد حالا لازم شد عرق بخورد ده روز فکرش را می‌کند، - به حضورتان عرض کنم که - این را همان روز اول می‌شناسند. اگر بخورد به تور آن مراقبت یک اطلاعات چی، می‌فهمد که خب آن اروپایی ها که جای آب عرق می‌خورند. برایشان واضح است در عرف خودشان که اصلاً کم‌ترین تأنی و تأملی نمی‌کنند. خب این اگر مواظب افراد باشند، این را خیلی زود می‌شناسند. این انگار وضعش با دیگران یک فرقی دارد. نمی‌تواند آن کاری را به او داده‌اید بکند. آنها هم می‌توانند مأمور بفرستند در دستگاه شما ها! و شما نمی‌توانید بفرستید. طبیعی است که رهبر مسلمین که می‌خواهد حفظ بکند نظام اسلامی را و می‌خواهد دست آنها را بگیرد، دست دشمن را بگیرد! این دستور را می‌دهد. حالا این دستور را که دادند، این یک آدم است خیلی تیزهوش، فعال، فرزند، چابک، از او می‌آید، به درد کار

اطلاعاتی خیلی خوب می‌خورد. سرعت انتقال دارد. حالا پشت گوشش را بخاراند. بگوید آقا، حالا که دیگر رسید به شرب خمر، دیگر دست از ما بردارید، ما برگردیم ایران. ای آقا تو اینجا حالا می‌توانی شناسایی کنی، استعداد کافی داری، اینجا هم آشنایی به محیط داری، فرضاً زبان هم بلدی، می‌توانید در دست و پای اینها بپلکی، نه، رسیده به شرب خمر، می‌گوید من اهلش نیستم. بگوید آقا ممکن است یک - به اصطلاح - خطرات عظیمی را از جامعه اسلامی دور کنی. جان عده‌ای حفظ شود. می‌گوید نمی‌دانم من هر کاری می‌کنم نفس خودم را نمی‌توانم راضی کنم. دارند حالا دوستان ما طواف بیت می‌کنند و آب زمزم می‌خورند، من در کافه تریا بروم و در نایت کلاو بروم و عرق بخورم؟! این چه بدبختی است که دچار شدم. این را حالا چه کارش کنیم. به او بگوییم که آنجا یادمان نرود. آنجا در جامعه مسلمین نیست که عمل این به عنوان تجاهر و راه انداختن و اقامه فساد و فحشا باشد این یک، آنجا رفتن این برای حفظ امری از امور مسلمین است. در دل ولایت کفر می‌خواهد آسیب پذیری آنها را شناسایی کند، منتقل کند آسیب بزنند به ولایت کفر، به همین عرق خوردن آسیب بزنند. یک وقتی می‌گویید مواظبت داشته باشد مست لا یعقل به اندازه‌ای نشود که نتواند کار کند. حالا نگوید که دستمان رسید بزنیم به سیم آخر. این درست، یک وقت می‌گویید که نه، به طوری هم مقدسی شروع کند که نتواند کار بکند یا از نظر روحی همیشه گرفته شود. دنیا را بر خودش ضیق ببیند که نتواند واقعاً کار کند یا نه ابتهاج به طاعت دارد قربه الی الله شرب خمر می‌کند. اندازه اش را هم حفظ می‌کند. دنبال این است که آن هدفی را که به او دادند گفتند این را انجام بده، بردار، بیاور. آن را همه اش، همه فکرش دنبال آن است سعی دارد که جوانب ظاهری اش هم بالمره طوری نباشد که دشمن بتواند او را بگیرد. دنبال این هست که آنها نتوانند ضربه بزنند به برنامه این. حالا چه بگوییم درباره یک چنین فردی، بگوییم این قربت برایش حاصل نمی‌شود یا بگوییم تعلق به این که - ان شاء الله - نظام کفر را بشکند، با همین عرق خوردنش ریشه عرق خوری را در عالم در بیاورد. «یعبودنی و لا یشرك» یادم رفت عین متن عبارت را عبادت کنند همه اهل زمین خدا را و کسی مشرک نشود به او احدی، دنبال این مقصد است و در راه این هدف مواظبت دارد که مبتهج باشد به جمیع مراتبش. در حال جنگ می‌بیند خودش را با حفظ خونسردی، در حال جنگ می‌بیند خودش را بدون این که

ظهور خارجی بالمره داشته باشد. برای این چطور می‌شود گفت قربت نیست. چطور می‌شود گفت دو تا اقتضا وجود دارد؟ چطور می‌شود گفت تفریت مصلحت از او می‌شود. این نسبت به فعلیت تحقیقی فعلی اش، آن چه که محقق است فعلاً برایش امکان بندگی است برایش، عابد است خدای متعال را و نسبت به فعلیت تعلقی اش هم که عین وجودش هست متعلق به جمیع مراتب کمال. متعلق است به خارج شدن از این وضع، نه خارج شدن کسی که در فعلیت تحقیقی اش کوتاه بیاید و نه آن که متعلق باشد به تحقیقش. - خوب عنایت کنید -

تعلق به وضعیتش غلط است ها! فعلیت تحقیقی غیر از تعلق به فعل است. تعلق به وضع فعلی نتیجه می‌دهد تعلق به امور غیر الهی نه فقط در عرق خوردن، در نماز خواندن هم چنین است. اگر شما نماز را به قصد قربت و تقرب نخوانید تعلق‌تان به تقرب نباشد، تعلق‌تان به خود موضوع باشد، به خود نماز باشد. این این نماز که در نمی‌آید از آن، قرب به نماز نمی‌تواند باشد. به هر کیفیت از کیفیت‌های وحدت ترکیبی و کثرت ترکیبی که ذکر شد قبلاً اگر متعلق شدید و موضوع شد آن نحو که غایت باید برایتان باشد موضوع و جهت غایی؛ یعنی آن را پرستش کردید، خروج کردید از پرستش خدای متعال، خارج شدید دیگر! هر یک از وسایل را موضوع بدانید به طوری که دیگر قصد تقرب را بشود از آن حذف کرد. این دیگر وسیله‌ای برای اطاعت نیست که! اطاعت می‌شود خود آن مطلب. یعنی از شکل عبادت که ذکر شد برای انسان و منزلت انسان ساقط می‌شود، می‌شود اشکال باطلی که گفت شد عبادت حیوانات است، به شکل‌های مختلف حیوانی. حالا پس اگر تعلق به فعلیت نباشد و خروج از فعل را مرتباً می‌خواهد ولیکن نه این که خروجش نحوه‌ای باشد که بغض داشته باشد نسبت به انجام وظیفه در همان حال. مبتهج است در طاعتی که خدا عنایت کرده امکانش را، شاکر است نسبت به وضعی که دارد ولیکن وضعیت را نمی‌خواهد، تعلق دارد به مرتبه بالاتر. شاکر است در عرق خوردنی که تکلیفش قرار گرفته ولی نه به لحاظ این که عرق خوردن را انتخاب کرده باشد به عنوان تعلق، موضوع تعلقش نیست. عبوری است در مرحله طاعتش و از این عبور ناراحت نیست و از این عبور ناسپاس نیست. التفات دارد به مراتب بعدی و تعلق دارد به جمیع مراتب کمال. نه التفات کسی که اوقاتش تلخ باشد از الانی که تکلیفش مبتلا به او است.

خب این هم یک بحثی است درباره وضع عنوان اولی و عنوان ثانوی، اگر این گونه خواستیم بگوییم در باب

اقتضای آن. برای چنین کسی چطور اقتضایی می‌توانیم نقل کنیم؟ اقتضا در مراحل رشد مختلف می‌شود یعنی امر ثابت در عین حالی که در نهایت به یک اسم ختم می‌شود در مرتبه وحدتش، در مرتبه کثرتش همان امر ثابت تمام مراتب سیر را می‌پوشد و تناسبات تمام سیر را به نحو ثابت داراست و قوانین تمام مراتب انتقال را دارا است. شما ممکن است در یک وجه، یک اسم ببینید اسم اعظم، ولو به لحاظ عقلی اشاره به آن بکنیم، بلد نباشیم ولی این معنا ندارد که بگویید اسماء دیگری نیست، اسماء حسنی دیگر نیست. معنا ندارد بگوییم اسماء دیگری دیگر نیست. عرض شد برای رشد هم در سیر اینها باید حرکت شود دیگر. اگر این گونه ملاحظه شد تناسبات اقتضا را در جمیع مراتب تاریخ شما ملاحظه کردید. خب این ملاحظه می‌شود انگار یک آیینهای که قبلاً عکس تمام این صور مختلف تغییر در آن هست. حالا اگر یک چنین چیزی باشد سؤال این است که پس دیگر احکام ثابت التزامی چطور شد؟ شد همه اش احکام تغییر. شما اگر عنایت کرده باشید. عرض کردیم از یک اسم، در آن یک اسم که تغییر محال باشد. بعد در مراتب مختلف آن می‌آید می‌گویید این اسماء به عنوان اصول هستند برای این مرحله. تناسباتش هم تناسبات اصولی است، ثابت هم هست. می‌گویید برای مرحله دنیا این امور اصل است. [ادامه جزوه از صوت ۲۵۰۴] باز می‌گویید که دوران قبل از بعثت ختمی مرتبت - صلوات الله علیه و آله و سلم - «اللهم صل علی محمد و آل محمد» بعد از بعثت وجود مبارک ایشان، قبل از ظهور، بعد از ظهور مبارک حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلامه علیه - و ظهور سلطنت محمدیه «اللهم صل علی محمد و آل محمد». اینها یک تفاوت هایی دارد. وجود این تفاوت ها هر چه بیاید بالاتر روی تناسبات اصولی تر بیاید در آن تغییر کمتر است. یعنی تغییر کمتر است که در امر ثابت تغییر نیست اصلاً. حکومتش، اشرافش بر جریان تغییر بیشتر است. یعنی اگر بگوییم احکام حاکم بر جریان تغییر بعضی از این احکام حاکم بر جریان تغییر، در مدت کوتاهی حاکم هستند بر تغییر، بعضی در مدت طولانی تری حاکم هستند بر تغییر. عبادت منحصر است به خدای متعال حاکم است بر کل جریان تغییر. شما هرگز و هرگز مثل کسانی که مادی نظر می‌کنند به دین و می‌گویند - استغفرالله - ریشه دین ها را در کفر دنبال می‌کنند در جامعه شناسی. می‌گویند چند خدایی بود تا قبل از حضرت ابراهیم خیلی مد بود و جزو سنن اجتماعی بود و از کدام وقت هم دیگر شد از زمان مثلاً

حضرت ابراهیم هم تک خدایی مطرح شد و بعد هم می‌گویند که مثلاً در زمان نبی اکرم - صلوات الله علیه و آله و سلم - هم دیگر توصیف چنین شد و آن مزخرفات باطل را می‌گویند. نه، شما این گونه نمی‌گویید، شما می‌گویید از اولین پیغمبری که خدا خلق کرد. جناب آدم - علی نبینا و علیه الصلاه - تا خاتم - صلوات الله و سلامه علیه و علی اهل بیت الطاهرین - «اللهم صل علی محمد و آل محمد» می‌گویید همه دعوت به توحید کرده‌اند و می‌گویید در این مطلب نه در گذشته تغییری بوده و نه در آتیه تغییری خواهد بود و همین را هم منشأ این می‌دانید که تحولی شناخت شما - بعدها عرض می‌کنیم - نه شناخت بالمره، تکاملی است. پرستش اگر پرستش خداست، نشان داده هم شده است که زیر سایه انبیاء از اول تا به حال در آن تحول نبوده و نخواهد هم شد. اگر ایمان بالله تبارک و تعالی و الیوم آخر است، اگر ایمان به خدای متعال است و پرستش، پرستش او است تحول معنا ندارد. تکامل چرا، این از قبیل شناخت در مسائل مختلف دیگری که هندسی و نمی‌دانم فلکیات و غیر ذلک نیست. این امر ثابت و جهت ثابت، جهت که نمی‌شود متعدد باشد که. در تعلق به جلت عظمت، در تعلق به جهت غایی به قرب، به رحمت مختلف باشد، آن نیست و همین امر هم و همین ایمان هم هست که تبعیت از انبیاء را لازم می‌کند و تبعیت از وحی را لازم می‌کند. و این در آن اختلاف واقع نمی‌شود. پس ما قوانین حاکم بر جریان تغییر را ملاحظه کردیم. اقتضاء، تناسبات حاکم بر جریان تغییر را ملاحظه کردیم. نهایت حکومتش گاهی است در یک مرحله کوتاه تر است، گاهی است در یک مرحله طولانی‌تر. حالا «حلال محمد - صلی الله علیه و آله - حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه» احکامی را که ایشان آوردند، عرض شد ابزار ولایت بر تاریخ است. ولایت مفوضه مطلق نبویه، همین طور که ایشان از طرف حضرت - حق سبحانه و تعالی جلت عظمت - ولی بر همه کائناتند، در همه مراتب، در ولایتشان، همانگونه که حاکم بر اقتضاء هستند، ابزار اداره‌شان هم، هم قوانین تکوینی است و هم به انسان مختار که می‌رسد قوانین تشریحی است، نهایت این است که به حسب مراتب مختلف رشد بشر، کتب سماویه قبل آمده تا مرتبه‌ای که مرحله نزول قرآن رسیده است. حالا اگر ما چنین مطلبی را تمام شد آن وقت معلوم می‌شود که احکام التزامی، احکامی است که ادراک از امور ثابت حاکم بر عالم هست که قطعاً «و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله» اگر خدا

ایمان را عطا نکند، نبی اکرم نازل نفرماید، محال بود ما دست بتوانیم به آن پیدا کنیم. چگونه این احکام بصائر قرار می گیرند و نور قرار می گیرند و هدایت به وسیله اینها انجام می گیرد حتی در مرحله ولایت اجتماعی بحثی است که - ان شاء الله تعالی - در جلسه آینده عرض می کنم خدمتتان. این جلسه تقریباً مقدمه‌ای شد برای بحث.

«والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته»

اللهم صل علی محمد و آل محمد

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۲۷

۶۸/۰۶/۲۰

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين انه خير ناصر و معين و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (ص) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و اللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين.

بارالها كلمه ی حق را بر سراسر جهان بگستران! كلمه ی باطل را از زمین برکن! آن چه وعده به ولیات فرموده ای هرچه زودتر به حضرتش عنایت فرما! نایب رشید ولایت حضرت آیت الله خامنه ای را مؤید و منصور بدار! لشکر اسلام در همه ی جبهه ها پیروز گردان! لشکر کفر را در همه ی جناح ها مخدول گردان! شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سیدالشهدا بفرما! معلولین انقلاب اسلامی شفای عاجل عنایت بفرما! بارالها روح پر فتوح رهبر کبیر انقلاب حضرت آیت الله خمینی را غریق بهار رحمت و اسعه ی خودت بگردان! روح شریفش را از ما شاد گردان! خط وافر از خیراتی که تفضلاً نصیب می فرمایی عائد و واصل به روح شریف ایشان بفرما! دعای خیر ایشان را نصیب فرد فرد ماها بفرما! بارالها ارواح علما، صالحین امت حیاً و میتاً ذو الحقوق مخصوصاً پدر و مادر را از خیراتی که تفضلاً نصیب می فرمایی مخصوص بگردان. دعای خیرشان را در حق ما مستجاب بفرما. بارالها عنایت خاص و دعای مخصوص ولی اعظمت صلوات الله و سلامه علیه و روحی التراب مقدمه الشریف فداه نصیب فرد فرد ما بفرما! خدایا کلمات ما، نیات ما، افکار ما را آن گونه قرار ده که حضرتش راضی باشد. خدایا تفضلاً ما را جزء انصار حضرتش قرار بده! کنه سخنان ما را صلوات بر خودش و آبائه طاهرینش قرار ده! کنه کلمات ما را لعن و برائت و بیزاری از دشمنانش قرار بده!

و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً.

اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اكرمنا بنور الفهم، اللهم افتح علينا ابواب رحمت و انشر علينا خزائن علومك
برحمتك يا ارحم الراحمين و بحمد صلى الله عليه و آله الطاهرين. (اللهم صل على محمد و آل محمد)

بحث پس از آن که عرض شد ولایت معنایش نیابت در تصرف از اطراف مولا است و بعد از آن، که به صورت خیلی خلاصه الان اشاره می کنیم، طبیعتاً هیچ به جزئیاتش نمی پردازیم، به صورت بسیار کلی، ضابطه اش هم شد به طرف خدای متعال تربیت کردن و معنای بعد آن این شد که رشد ایمان و درگیری با الحاد و کفر از مرتبه ی داخلی نفس هر کس که می شود رشد تقوی و درگیری با هوی تا مرتبه ی اجتماعی اش که می شود درگیری با پرچم کفر و بالا رفتن نسبت تأثیر ایمان، بعداً وارد شدیم در باب این که آیا رابطه اش با احکام چگونه است؟ در این قسمت عرض کردیم که حکم مجرد از مطلق قدرت فرض ندارد. حتی وقتی که فرض می شود به نحو قضیه حقیقیه قدرت در آن مفروض است، نمی شود قدرت بالمره از او سلب شود ولو در مرحله ذهن، یعنی فرض بکنیم نبود قدرت را مطلقاً و بعد باز فرض اقتضاء بکنیم، اگر فرض نبود قدرت مطلقاً شد، دیگر فرض تکلیف ندارد؛ یعنی نبود قدرت اگر داخل در اصل ذات مفروض شد و بنابراین بیان عرض شد که اقتضا کیفیت جریان قدرت است. قدرت در مرتبه ی اقتضا شرط نیست بلکه مقدم ذات تکلیف است. و بنابراین گفت شد قبل از انشاء در مرتبه ی اقتضا قدرت، مقوم اگر باشد نسبت به اصل تکلیف، اثرش این گونه می شود که انشاء تعلق نمی گیرد در آن جایی که فرض قدرت وجود نداشته باشد مطلقاً نه این که انشایی هست و شرط تحقق آن نباشد. انشا نسبت به مصداقی که مطلقاً فرض قدرت درباره اش نیست. انشا نیست چون اقتضا نیست. پس از آن عرض شد که بنابراین مبنا ببینیم آیا حکومت در احکام اجتماعی بلکه به نسبتی در احکام فردی رابطه اش با قدرت چیست؟ گفته شد بالارفتن نسبت تأثیر ایمان در جامعه در برابر کفر در مقابل بالا رفتن نسبت تأثیر کفر، نسبت به ایمان. این وسیله ی شناسایی ظهور قدرت است. اگر ایمان الهی باشد، شدت داشته باشد در جامعه نه در فرد، تک تک، ممکن است یک آدمی در کمال ایمان وجود داشته باشد در یک جامعه کافری و لکن جامعه را اگر می خواهید کنترل کنید همان گونه که فرد را می توانید بگویید به اعمالش شناسایی می شود، به افکارش شناسایی می شود، این ها مبرز وضع ایمانش هست، مبرز وضع ایمان جامعه هم

بالا رفتن نسبت تأثیر ایمان در برابر الحاد است. بنابراین به فرض محال اگر شما گفتید که ما پولی که در جیب مان هست، رویش نسبت تأثیر کفر این قدر است، این معنایش این می شود که نفوذ پرچم کفر تا داخل پول شما تعریف شده، اگر بالعکس آن هم گفته شد که در انگلستان راهپیمایی کردند به نفع فتوای قتل سلمان رشدی، معنایش این است که نفوذ شما در دستگاه آن ها است. این نفوذ ابتدائاً وقتی می گوئیم نگاه می کنیم و محاسبه می کنیم، محدود به مرز سیاسی - جغرافیایی، ابتدائاً نمی شود. در محاسبات بعدی می آییم می گوئیم در یک جا غالب است نسبت تأثیر اسلام. آن نظام اسلامی است. در یک غالب است نسبت تأثیر کفر، آن نظام الحادی است. و لکن اصل نسبت تأثیر را وقتی می خواهیم در جهان بسنجیم و رای مرز جغرافیایی و نظام، نگاه می کنیم می بینیم در جهان چند قدر ایمان نسبت تأثیرش بالا رفته در برابر الحاد. خب اگر بنا شد از یک طرف آمدم ملاحظه کردیم که نسبت تأثیر جهانی اسلام یا الحاد ظرف شد و قسمت اسلامی آن را که ما می خواهیم حساب کنیم می گوئیم آن نسبت تأثیر ظرف است برای قدرت تحرک نظام اسلامی، آن جایی که غالب است قدرت اسلام، آن نسبت تأثیری که نظام دارد، ظرف است برای رشد افرادی در درون نظام. آن نسبت تأثیری که فعل افراد در نظام دارد، ظرف است برای رشد درونی ادراکاتشان یعنی افعال فرد ظرف می شود برای افکارش و افکارش ظرف می شود برای قلبش و قلبش ظرف است نسبت به تصرف اختیار جهتی را که اختیار گرفته است. از این طرف ظرفیت ملاحظه می کنیم متناسب با جریان زمان و مکان. بالعکس آن که می آییم، می گوئیم اختیار که متصرف است در این ظرف، تصرف می کند در تغییرات و تغییرات الهی می دهد متناسب با این ظرف، نمی تواند، طفره نمی شود واقع بشود یک مرتبه، ظرف مثلاً ایجاد نکند، نپذیرد، اختیار یک تصرفی را بکند که در این ظرف واقع نمی تواند بشود. پس بنابراین اختیار که طلب ولایت و طلب تصرف و طلب تغییر الهی است برای مؤمن، می بینید از این طرف می آید تا تمام مراتبی که گفته شد و بنابراین اختیار ولی در ولایت اجتماعی چه کار می کند؟ تصرف می کند در تغییرات و تغییرات را الهی می کند. بنابراین از این جا عرض شد که فعل ولیّ ایجاد قدرت است به اذن الله تبارک و تعالی، واسطه شدن از طرف خدای متعال است در ایجاد قدرت، اگر بنا شد واسطه باشد در ایجاد قدرت، می شود واسطه برای مصلحت عباد، مصلحت که

عین مصلحت نظام است و عین امکان پیدا شدن تکلیف است. تکلیف یک جای دیگر پیدا نمی شود مصلحت یک جای دیگر پیدا بشود. قدرت هم یک جای دیگر پیدا شود. به تصرف ولی است که نظام نسبت تأثیرش در برابر پرچم کفر بالا می رود. قدرت نظام اسلامی بیشتر می شود. قدرت عباد برای انجام تکلیف بیش تر می شود. مبتلا به عباد تابع تصرف ولی مسلمین مشخص می شود نه مبتلا به و احکام جای دیگر باشند و ولایت جای دیگر باشد. بنابراین بیان پرستش خدا جریان پیدا می کند با ولایت اجتماعی و آن جایی که ولایت اجتماعی محقق نشود و مسلمین حکومت نداشته باشند درغایت ضعف و محدودیت قرار می گیرند مؤمنین. بلکه از این باب که نگاه کنیم آن وقت می گوئیم مبتلا به که کیفیت جریان قدرت در مرحله ی تحقق بود، اگر شکل اجتماعی اش به وجود بیاید و باشد، شما در شرایطی قرار گرفته اید که بتوانید ایمانتان را در همه مراتب به منصفه ی ظهور برسانید و الا ایمان در مرحله ی قلب و ذهن باقی می ماند. در مرحله ی عمل هم در اعمال فردی، آن هم بسیار - به اصطلاح - با قبض دست و دست بسته بودن. شاید از این جا بشود چنین استفاده کرد که در زمان هیچ یک از معصومین جز در زمان حضرت سیدالشهدا (ع) در دوران یزید ملعون واقع نشده که در یک زمانی از این مننه که پرچم، اسمش دیگر از توحید برداشته بشود، یعنی ما کانه نمی بینیم در اسلام بعد از این که اعلام شد و حکومت اجتماعی پیدا کرد، حکومت کفر با پرچم کفر به نام کفر حکومت بکند و بگوئیم که صحیح است که قیام در برابر آن نشود؟ چنین چیزی کانه نداریم. یک مورد قضیه ی یزید پیش آمده، این هم قیام برابرش شده. ظاهر فتوایی هم که در باب تقیه ذکر شده، تقیه را برای غیر مسلمین جایز ندانسته اند. تقیه را لاهل الخلاف من المسلمین که سنی ها باشند صحیح دانسته اند. ظاهر قول صاحب جواهر چنین است. اقول بسیار زیادی هم که در ذیل آن است باز هست، چنین است؛ یعنی ظاهراً نمی شود چنین چیزی را پیدا کرد که گفته باشند ذیل پرچم کفر مسلمین زندگی کنند. پس اصل این که باید پرچم الهی باشد، این نمی شود درش تردید کرد. اگر ولی، ولی عادل شیعه و ولایت فقیه که بعداً عرض می کنم، باشد که شک و ریبی نیست در وجوب اطاعت از او و بعداً هم عرض می کنیم کسانی که این را تضعیف می کنند التفات ندارند، قبلاً گفته بودیم ها! قصور در ایمان و قصور در شناختن مسئله ی امامت را دارند. ولایت منشأ قدرت عمل اجتماعی

است و منشأ اصلاً پیدا شدن مبتلا به و عمل به تکلیف و قدرت برای انجام وظیفه. بله می شود آدم مریض باشد و روزه نتواند اصلاً بگیرد، طفل باشد، صغیر باشد، تکلیف نداشته باشد. می شود کسی بهشتی هم باشد، قاصر باشد از مسئله ی ولایت. عقلش نکشد، اصول اعتقاداتش نکشد. چه کار کنند؟ نکشیدن هم دو رقم است؟ یک وقت کسی می شود ملتفت کرد. جاهل است، می شود ملتفت کرد، یک وقتی است که حالا سنی از او گذشته و نمی شود کارش کرد. واقعاً اگر سعی هم بکند برای فهمیدن، دیگر نمی تواند بفهمد. خب نمی تواند بفهمد، مثل طفل است دیگر! چه کارش می شود بکنیم! - به حضورتان که عرض کنم - حالا صحبت این بود که با این بیان آیا دیگر بالمره احکامی ندارد این که جلسه ی گذشته بحث در این بود که ما یک تحقق فعلیت تحقیق داریم، یک فعلیت تعلقیه که در فعلیت تعلقیه، تعلق به جمیع مراتب کمال فعلیت دارد، در فعلیت تحقیق، همان چیزی که الان مبتلا به شما است، البته این دو تا الان از هم جدا نیستند بنابر قول وحدت ترکیبی، یعنی همان چیزی که متعلق است به غایت، همان است که دارای کیفیت است در زمان و مکان خاص. ولی نه کیفیتش به معنای یک کیفیت بریده ی از حرکت است. بعد عرض شد که آن امر ثابتی که در یک رتبه، حقیقت کتاب است و در یک رتبه خود کتاب است و در یک رتبه احکامی که ثابت است و حاکم است بر جریان زمان و مکان که گفتیم احکام حاکم بر جریان رشد. این می آید نازل می شود در تمام مراتبی که شیئی می خواهد متحقق بشود. نهایت این است که بعضی از قوانین آن تحت شمول بعض از قوانین دیگرش قرار دارند و از اسماء مقدار کم تری از جریان را، جریان تعلق را می پوشانند بعضی هایش بیش تر. حالا دنبال این هستیم که رابطه ی بین این احکام ثابت با شیء متغیر که تعلق است ملاحظه کنیم. ابتدائاً وقتی گفتیم تعلق به جمیع مراتب کمال است؛ یعنی تعلق به تمام این احکام ثابته نهایت این که از هر مرتبه که می گذرد وارد مرحله ی بعد می شود، آن چه قبل بود دارا هست به اضافه، یعنی عنایتی اضافه می شود. اعطاء فیض می شود، عنایت می شود به شیء، شیء در مرتبه ی دوم قرار می گیرد، یعنی تعلقی که داشت به جمیع مراتب کمال مرتبه ی بعدی آن حاصل شد. آن تعلق بود نه این که نبود و فعلیت هم داشت نه این که نداشت و با مُعدّ هم فرق می کند به معنای آمادگی نیست و لکن تعلق جزء مجموعه دوم بودن است و جزء مجموعه ی دوم بودن، بدون

وجود جزء دیگر نمی تواند فعلیت تحقیقیه برایش حاصل شود در مرتبه ی ثانی. یک جزء هست در قسمت کل دوم. در کل دوم هم خواصی را که دارد، خواص در مجموعه ی دوم بودن است که از آن ظهور پیدا می کند از همان کیفیات قبل، از همان اسماء قبل. حالا، می خواهیم عرض کنیم ادراک تعلق دارد به جمیع مراتب کمال. یک بحث است در نفس ادراک که آن بحث را تا وقتی که ضروری نشود در این جا طرحش طبیعتاً نباید کرد. اشارتاً قبلاً عرض کردیم حضور مبارکتان در باب اختیار. و لکن حالا جهت دیگری از آن را لازم است بررسی کنیم حتماً. بنا شد بعضی از قوانین ثباتشان قطعی و حتمی و لایتغیر باشد که آن شد حقیقت خود کتاب. بعض از قوانین امدشان کم تر باشد تا برسد به آن چیزی که، قانونی است برای یک وهله کوتاه که تغییر به وسیله ی تعلق به او باید انجام بگیرد. ادراکی هم که شما دارید طبیعتاً همین طور است. ادراک دارید به اموری که آن امور امدشان طولانی تر است. همان طوری که ادراک دارید به اموری که آن امدش کوتاه تر است. نهایت این است که درست که ادراکتان، ادراک بالمطابقه نیست، بالتعلق است در جریان رشد می کند خود ادراک، یعنی این گونه نیست که ایمان قابلیت رشد نداشته باشد یا بگوییم ایمان رشد می کند، فهم رشد نمی کند و لکن بنا شد تعلق به جمیع مراتب کمالی که در این امر ثابت است باشد [قطع صوت] این متحول شد. جهتش عوض شد. به لحاظ جهت امر ثابت که گفته بودیم که به طرف جهت غایی است به طرف قرب است، یعنی آن چیزی را که در باب تغییر قبلاً گفتیم که بدون امر ثابت محال است، حالا در این بیان می گوییم که تغییرات الهی نمی شود کامل نشود. نمی شود تحولی باشد. نه، در تغییراتی که تعلقها، نحوه پرستش ها پرستش حیوانی باشد که قبلاً عرض شده بود می تواند آدم به وسیله ی اختیارش، تصرف بکند در خودش و کیف تغییر را حیوانی بکند، آن جا می تواند حتماً تحولی باشد. چرا؟ چون از یک حیوان به یک حیوان دیگر تعلق پیدا می کند. ممکن است آن را هم کسی بحث کند دقیق تر و عمیق تر و بگوید چون جریان تعلق است مطلقاً، نحوه ی پرستش حیوانی هم نحوه پرستشی است. ولی من عرض می کنم متناسب با انسان که بنا بود پرستش او ملکوتی و بالاتر از ملکوتی باشد، این تصرف بیاید خودش را انداخت، پرستش کرد مثل خوک، پرستش کرد مثل حیوانات نجس العین، از آن ها هم پست تر شد. حالا تحولی هم در او پیدا شود به معنای این

که به هم بریزد مطلقاً آن سیرش، چون با فطرت شناخت انسانی نمی ساخت، مرتباً باید سرگردان باشد در بین این ها؟ که ظاهراً سرگردانی هم برای کفار در بین این مطالب هست تحول به معنای نه اینکه رشد در آن جا ببینید از این قبیلی که برای مسلم گفتیم ها! در بین آن اوصاف رذایل نفس هست. نه این که با تحولش هم کامل بشود. اگر می شود جانور دیگر، جانور دیگری... مخلوطی از این جانور به آن جانور، بشود. بنابراین ادعای آن ها، خبری را که از نفس خودشان می دهند در باب تحول، لایعبد کهما آن خبر را درباره ی خودشان به گونه ای دیگر تصدیق کنیم. می گوییم خیلی خوب تا حالا - به حضورتان که عرض کنم که - این حیوان در او ظاهر شده بود، حالا بعد از آن حیوان در او ظاهر می شود. حالا اگر بنا شد تعلق مومن رشد در او باشد، هم ایمانش که نفس تعلقش هست و هم کیفیتش که کیفیت حالات قلبی پیدا می کند بهتر، کیفیت ادراکات و تعاریف نظری پیدا می کند بهتر و هم کیفیت عمل بهتری پیدا می کند. طبیعتاً یک دسته از ادراکات در این جریانی که ضرورتاً تکاملی است نه تحولی است، باید یک اموری را شما به صورت قدر متیقن ببینید. هم جهتش بنا شده ثابت باشد، هم تکاملی باشد، حالا باید یک اموری را در ادراک ببینید که ثباتش هر روز بیش تر روشن می شود. کامل تر روشن می شود. قدر متیقن ها هرچند تعریف از یقین فرق می کند، ادراک از یقین فرق می کند ولیکن این که همان مطلب است که بهتر دیده می شود، ضرورتش واضح می شود، در این تعریف ظهور پیدا می کند. شما می گوید که هم در احکام توصیفی، هم در احکام تکلیفی، هم در احکام ارزشی، اموری را ما داریم که جزء ضروریات مذهب محسوب می شود، در این ها جای تصرف نیست. نماز صبح چند رکعت است؟ دو رکعت. صد هزار سال دیگر هم اجتهاد بیاید، نماز صبح دو رکعت است. روزه در چه ماهی واجب است؟ ماه رمضان، نماز ظهر چند تاست؟ ۴ رکعت. برای مسافر چقدر است؟ ۲ رکعت. شما یک ضروریاتی را دارید که این ضروریات می شوند همان چیزی که حاصل حرکت تکاملی است. یک نظریاتی را دارید، معذرت می خواهم یک مشهوراتی را دارید و بعد یک نظریاتی. عیناً عین همین هم در احکام توصیفی هم دارید. دنیا دار ابتلا و اختیار است. آخرت دار جزاست. قبل از این عالم، عالم دیگری بوده، ارواح در آن جا خلق شده. شما یک ضروریاتی را دارید در توصیف تان که آن ضروریات در توصیف هم روشن تر می شود ولی

تغییری در آن حاصل نمی شود و بریده و منفصل مطلق هم از امور نظری تان نیست. بعد می رسید به احکام، التزامات قلبی تان، نسبت به امور نظری. عقل - گفته شد - در جلسات قبل - خادم فهم و ادراک از وحی است. این خادم قدرت خودش بیش تر می شود؟ حتماً. هر قدر ایمان بالا برود، قدرت فهم حدت بیشتر پیدا می کند. دقیق تر می تواند تبیین بکند. علم اصول قواعدی بر آن افزوده شود، عیبی ندارد. قواعدی از آن ادغام می شود بر اساس دقت نظر، عیبی ندارد. ولی به هر حال چه کار می کند؟ عقل در خدمت این کلمات است. در این تغییری حاصل نمی شود. اما قطعاً کسی که ایمانش بالاتر رفت بنا به بحثی که قبلاً در وحدت کثرت عرض کردیم، کثرت های بیشتر و وحدت های بیش تری دارد. احتمالات ظریف تر و لطیف تر و دقیق تری را را برایش پیدا می شود. ادراکش از کلمات بیش تر می شود. این به معنای حمل یک مطلب بر کلمه نیست، به معنای این که کسی که حالا نگاه می کند دقیق النظرتر است. نظرش ثابت تر است، دقیق تر است نه به معنای این است که برود اول با ادراکات حسی یک چیزی را متوجه شود، بعد بیاید بخواهد آن پیش داوری را امر کند. نخیر، شدت ایمان، وحدت کثرت بیشتر لازم دارد بنابر مبنایی که گفته شد قبلاً، قدرت احتمالات نظری اش بیشتر می شود. قدرت ملاحظه لوازم در کلمات را بیشتر پیدا می کند، از خود کلمات دارد لازمه را می بیند ها، ولی با نظر دقیق تر، لوازم بعیدتر را می تواند محاسبه کند، دقت کند، بیاورد، جمع و جور کند، لسان تخاطب را بهتر مورد دقت قرار بدهد، ابداع بکند اصولی را، موسس اصولی بشود کما این که بزرگان از اصولیین موسس اصول گشته اند تاکنون. آن اصول لوازمی دارد در ادراک از کلمات، شکی نداریم. قواعد و مسائل دیگری و بیشتری را در فقه می فهمد، شکی نداریم. التزامات قلبی هم رشد می کند، این هم شکی نداریم. خیلی خوب، حالا التزامات قلبی رشد می کند ولیکن ملتزم است به همین کتاب و به همین احکام با نظری دقیق تر. آن چه را که در باب امر ثابت به نحو تکوینی گفته شد برای حرکت، این التزامات قلبی هستند در باب تصرف، یعنی دست ما مستقیماً بدون واسطه ی ادراک از این کلمات به امر ثابت نمی رسد. متصرف هم هستید، حتماً جهت ثابت می خواهید، اگر جهتتان معاذ الله مثل کفار تحولی باشد، قرار می گیرد آن چیزی را که می پرستید هوی، هر روز هم باید مرتب آن را عوض کنید به شکل حیوان های مختلف. اگر مؤمن هستید، که هستید بحمدالله، خوب

پیداست جهت ثابت غایی چه هست، تعلق به تبارک و تعالی بر پرستش خدای متعال، این جهت چگونه این امر ثابت را می آورد حاکم می کند بر تصرفات شما؟ از طریق التزاماتان، این التزامات نقش امر ثابت را نسبت به تصرفات دارد. تصرفات چه کسی؟ تصرفات شمایی که علمتان تدریجی الحصول هست. ولایت در مرتبه ای که علمش تدریجی الحصول باشد، که بعد می گوئیم ولایت فقیه. ولایت اجتماعی که عملش تدریجی الحصول باشد این التزامات قلبی، می شود برایش امر ثابت. البته ثباتش، ثبات نسبی است. فرق دارد با آن علمی که ادراکش نسبت به امور کما هی است. فرق دارد با آن کسی که نفس نفیس او محل ظهور مشیت الله جل جلاله است، نسبت به یک رتبه ای از ولایت می گوئید «و محال مشیت الله و مساکن برکت الله» خب آن فرق می کند، تفاوت دارد با ولایت اجتماعی که ولو قدرت تعلق در مرتبه ی تحقق در مرتبه امور اجتماعی به وسیله ی تصرف اوست. ابتلاء و عدم ابتلاء با تصرف او حاصل می شود ولیکن علمش چگونه است؟ علمش تدریجی الحصول است. امر ثابتش چیست؟ تعلق او به این کلمات که، تعلقش به این کلمات ظاهر می شود در چه چیزی؟ ظاهر می شود در احکام «توصیفی، تکلیفی، ارزشی» این می شود خط حاکم. لذا ما تعبیر می کردیم از احکام کلی الهی اعم از «توصیفی، تکلیفی، ارزشی» آن به قوانین حاکم بر جریان رشد نه قوانین رشد. قوانین رشد قوانینی هستند که از این نازل ترند. قوانینی هستند که نفس کیف تصرف را شما به آن می گوئید قوانین رشد. چطور وقتی پدری فرزندش را تحت سرپرستی قرار می دهد، پرورشش می دهد که شما می گوئید «و قل رب اغفر لی و لوالدی و ارحمهما کما ربیان صغیراً پرورش من به دست او واقع شد، از طرق او واقع شد، پرورش محقق می شود در رتبه ی نازل تر، این پدر چه کار کرده؟ یک خوراک هایی را به طفل داده، منعش کرده از یک خوراک هایی در یک اوقات خاصی، گفته پدر جان از این میوه زیاد مثلاً بخوری مریض می شوی. همان مقدار که فرضاً این میوه را به تو دادم انگور فرضاً برایت کافی بود مثلاً نصف یک مثلاً خوشه انگور، بیشتر بخوری مریض می شوی. اگر سرپرستی بد بکند، حالا ولو دستش باز باشد از نظر مالی، یک خوشه ی انگور داد، خب آن طفل افتاد روی اسهال مریض شد، به او می گویند بد سرپرستی کردی. می گوید خب اصرار می کرد، می گوید خوب او اصرار می کرد تو که عقلت می رسید. یعنی چه؟ یعنی تو سرپرست او بودی، پرورش او به

دست تو واقع شد. متناسب با ادراکش هم، حالا یک پدری می بینی که نتواند درست سرپرستی بکند. خوب مثلاً انگور بیشتر داد یا آن جایی که سرپرست نباشد بالای سر طفل، خب طفل رفت و انگور بیش تر خورد، مریض شد. سرپرستی آن قوانینی است که در نفس کیفیت سرپرستی هست، آن را می گویند قوانین رشد. بنابراین از یک طرف فقه سنتی، روشش شد همان روش اکابر فقه، همان روش بزرگان شیعه تاکنون، همان فقه صاحب جواهری ولی در چه مرتبه ای؟ در مرتبه ی التزامات قلبیه. در مرتبه قوانین حاکم بر جریان رشد. از طرف دیگر مبتلا به چگونه معین می شود؟ با قدرت، قدرت چگونه معین می شود؟ با تصرف ولی فقیه در برابر ولی کافر. هر قدر نسبت تأثیر را ببرد بالاتر، بلافاصله قدرت بیشتر می شود برای فعل الهی، فرض سومی هم ندارد. ها! در کارهای عادی شما هم همین طور است ها. در کارهای شخص هم در ولایتش نسبت به خودش همین طور است ها. یا طاعت می کنید یا عصیان؟ این طور نیست که آدم نه طاعت بکند نه عصیان، چنین چیزی محال است. نه طاعت و نه عصیان فرض ذهنی می شود کرد. چرا؟ چون در ذهن شما مفهومی را فرض می کنید به نام مفهوم عدم، به لحاظ تصور و ادراک از مفهوم وجود می توانید فرض عدم بفرمایید. می توانید فرض از عدم الفعل هم بفرمایید. طوری نمی شود. وقتی شما فرض درباره ی اصل عدم می توانید بکنید به تحلیل عقلی، عدم الفعل دیگر آسان تر می شود. ولی در خارج آدم یک کار می کند، خالی از مطلق اکوان نمی تواند باشد. آن کار هم حتماً یا در آن قصد الهی است یا در آن قصد اعراض از خدای متعال است. می شود آدم حساب کارش را نرسد، این می شود. آدم در غرق در دنیا باشد این قدر که نفهمد دارد دنیا را می پرستد می شود. آن سکری که در قیامت ظاهر می شود « و تری الناس سکری و ما هم سکاری » ممکن است این جا هم سکر دنیا داشته باشیم. پناه به خدا می بریم و ادراک از آن نداشته باشیم، التفات به آن نداشته باشیم این برای یک دسته که کارشان مشکل باشد. برای کسانی که کارشان آن قدر هم مشکل نیست، در آن سفره هم نیستند، باز می شود که چنین چیزی باشد که بلوغ ایمانشان در حد التفات به دقایق نباشد. لوازم کارش را نمی تواند ملاحظه کند. مثل طفل است. صغیر است. از روی تقصیر نیست حاصل شدن این بی التفاتی اش. ولی فعل، نفس کار را بخواهید نگاه بکنید، این حتماً یا کیفیت متناسب با بندگی خدا در شرایط زمانی و مکانی هست یا

نیست؟ حالا اگر بگوییم که این فعل بدون فاعل هم نمی شود، می گوییم این فاعل در فعلش یا تمام وجه آن به طرف خداست یا این که خب یک ذره خدا، یک ذره این دنیا، ضغث من ذلک ضغث من ذلک شرک خفی دارد. این شخص برای موحد در کمال مرتبه توحید نمی شود بگویید مستحب ترک می کند. درست است که مستحب را در احکام التزامی فرق می گذارید با واجب، ولی در مرتبه ی تحقق و عمل و فعل اگر تقرب لازم است، انجام این مستحب لازم است. اگر تقرب لازم است، ترک این مطروح لازم است. اگر تقرب لازم است نمی شود گفت من فعلم لا اقتضاء محض می شود، وقتم لا اقتضاء محض می شود. نمی شود یک چنین چیزی. وقتم می شود صرف کرد در این کاری که به قول شما لاقتضاء است، می شود صرف کرد در یک کاری که دارای اقتضای رشد است. حالا انتخاب بین این مباح و آن امری که دارای خیر است، می شود بگوییم که این هیچ اقتضایی نسبت به این تراحم این ها دو تا نیست؟ یا واضح است که مقدم قرار می گیرد آن امر مستحب دیگر و بین مستحب و آن مستحب مؤکد و همین طور الی آخر و بین بد و بدتر، بد، تا مواجه با چه چیز باشد آدم. حالا بنا بر این بیان تصرفاتی را که ولیّ در - به اصطلاح - ظرفی که در مقابلش قرار گرفته، می کند برای بالا آوردن نسبت تأثیر، چه چیز را می سازد؟ این را هم به صورت مختصری دقت بکنید و وارد قسمت دیگر بحث شویم، انشاءالله [شروع صوت ۲۵۰۶] که بگوییم این تفویض شده بر آن به طوری که هیچ چیز رادع و مانعی نیست در کار، چنین چیزی نیست، مثل این است که بگوییم هیچ تصرفی نمی تواند بکند. تصرفاتش نسبت تأثیری که بالا می برد، نسبتی است بین مقدار تصرف این و مشیت بالغه ی الهی که حاکم بر زمان و مکان است. در این مکان، در این زمان به این نسبت می شود تصرف کرد. حاکم بر کل تاریخ خدای متعال، مشیت بالغه‌ای، ولی بر اساس نظام ولایتی را که قبلاً عرض کردیم از مرتبه ی ولایت مفوضه ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا معصومین، تا ولی فقیه تا بگیریم خود انسان تک فرد، یک نسبت از اختیار دارد؛ یعنی تعلق به ولایت دارد، رتبه اختیار، گفتیم رتبه ی تعلق به ولایت است. این تعلق به این تصرف هم تصرف فعلی نیست هم فعلی است هم تعلق دارد به تصرف در جمیع مراتبی که گفته شد به صورت تعلق به همه ی مراتب کمال. خب این یک مقدار می تواند تصرف بکند. این مقداری که تصرف می کند، ولایت اجتماعی مؤثر می شود

بر ساختن زمان و مکان، البته به نسبتی، صحیح است بگوییم ولی کفر و ولی ایمان سرپرست زمان و مکان هستند هر کدام به یک نسبت. حالا از این جا یک قدم که بیایم بالاتر نگاه کنیم، آن کسی که ولی تکوینی هم هست و هر دوی این ها و همه آن چه که واقع می شود در دست اوست، صحیح است که بگوییم صاحب زمان است. در این زمان دارد خیرات از طرف خدا به دست او جاری می شود بر عباد و امداد الهی چه بر این دسته، چه بر آن دسته به مبارک او جاری می شود. زمان را که به صورت مطلق که ذکر می کنید، صاحبش می شود حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه زمان را به لحاظ تغییرات اجتماعی نظام اجتماعی مسلمین که می گویند نماینده اش قبلاً حضرت آیت الله خمینی و الان حضرت آیت الله خامنه ای هست که متصرف هست. خیراتی که مسلمین در ابتلاء، در مبتلابه شان به ایشان می رسد و قدرت بر انجام بندگی خدا پیدا می کنند، از طرف حضرت ولی عصر ایشان واسطه قرار می گیرد. آن وقت بنا بر بیانی که گفته شد ولایت اجتماعی هم قدرت ابتلا را در فرد معین می کند، معنایش این است که سهیم می شود ولی اجتماعی در عبادات افراد. البته سهمش طبیعتاً سهم نیابتی هست طبیعتاً. ولی هست، حرفش، بنا به امر و دستورش، نفس و عرض و مال و همه چیز در اختیارش هست، ولی با یک فرق که این نیابتی است. همان گونه که وجود مبارک حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه به نیابت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امت و - و ایشان از طرف خدای متعال جلت عظمتش. حالا بنا بر آن چه که عرض شد ببینیم آیا ولی اجتماعی می تواند اکتفا کند در ادراک به التزامات قلبی یا نه؟ بحثی که آینده داریم. یا می تواند در ادراک و تصرف به امور عینی تنها و حسی، تا بگوییم که فقیه یک کس دیگری باشد، ولی یک کسی دیگری یا این که نمی شود این را گفت بلکه باید فقیه که متصدی امور مسلمین است هم ادراکات التزامات قلبیه را دارا باشد، هم شناسایی نسبت به عینیت و زمان و مکان را داشته باشد تا بتواند قدرت هدایت و رهبری و ایجاد قدرت و سعه برای عباد را در ایمان داشته باشد. این دیگر بحث بعد است که آیا ولی چه کسی می تواند باشد؟ آیا اصلاً بگوییم مطلقاً ولایتی که گفته شد بالمره فقیه نباشد یا اینکه این محال است؟ علی فرض این هم که باز بحث می کنند گاهی و می گویند اگر فقیه مطلقاً وجود نداشته باشد عدول مومنین، اگر عدول مؤمنین وجود نداشته باشند، فساق مومنین، این چه می

شود بحثش؟ این انشاءالله تعالی بحثش را دیگر در جلسه ی آینده، ظاهراً چهار جلسه آینده که داریم بحث، اولین بحث که آیا عقلاً ولی اجتماعی می تواند فقیه نباشد یا ضرورتاً فقیه است و باید فقیه باشد؟ چون بنابر قول دموکراسی و بنابر اقوال فاسد، مردم می شود انتخابات بکنند، یک نفر را چیز کنند، انتخاب بکنند، آن بنده خدا هم که از دنیا رفت می گفت، می گفت که - به حضورتان که عرض کنم - رفتیم پهلویش گفتیم که خب مگر می شود ولایت مسلمین دست فقیه نباشد؟ گفت: بله مگر لوله کشی خانه تان را شما - به حضورتان که عرض کنم که - فقیه می آورید بکنید. مردم برای خیابان ساختن و لوله آب کشیدن و نمی دانم برق کشیدن و برای این ها می گویند. در مجلس خبرگان بودیم، یک کسی گفت که...

آقای [...]: مراغه ای.

استاد حسینی: چه؟ مراغه ای. گفت فلان آقا می گوید که این مثلاً ولایت مال فقیه نباشد عیبی ندارد و این ها، ما آن جا تکذیبش کردیم بعد گفتیم که برویم بپرسیم ببینیم که واقعاً این طوری می گوید یا نمی گوید؟ اگر نمی گوید، خب بیاییم این جا که بگوییم این دروغ دارد می گوید، لااقل جلویش را بگیریم و اینها، بعد رفتیم آن جا و گفتیم که از قول شما نقل کردند که شما گفتید یک چنین چیزی. ایشان گفت شما لوله کشی خلانه تان را که می کنید، مسلمان می آورید و فقیه می آورید لوله کشی بکنند؟ گفتیم نه. فقیه که کسی نمی آورد برای لوله کشی. گفتند خب مردم هم می خواهند برای خیابانشان و بیمارستان و برق و این چیزها بکشند. کاری ندارد به فقه. اگر کار زمین مانده باشد، خود او این گونه تعبیر کرد ها! گفت که شاه که رفت، کار زمین مانده بود، چون کار زمین مانده بود خب، آقای خمینی - به حضورتان که عرض کنم که - وظیفه اش بود متصدی اش بشود ولکن وقتی حالا مردم دیگر یک نظامی خودشان انتخاب می کنند و چیز انتخابات می کنند، خب هر کسی معین کرده اند، دیگر این امر زمین نمی ماند. گفتیم مردم چرا انتخاب بکنند؟ گفت حالا مثلاً شما ظهر درخانه اگر بچه ها همه بگویند که ما امروز خورش آلو می خواهیم، شما خب است که استبداد بکنید بگویید نه خیر نه من رأیم چنین است. خب شما هم تابع ایشان باش. امروز خورش آلو بخور. مردم وقتی انتخاب کردند یک نفر را، این درست می شود و حکومت اکل فی الکل می شود. خب این الکل فی الکل

یعنی همه بر همه، یعنی همان دموکراسی، بعد دیدیم مثل این که من گفتم اگر آمدیم یک کافری را انتخاب کردند، گفت بکنند، آن وقت گفتیم، او وقتی گفت کافر را انتخاب بکنند دیگر من ننشستم. دیدم که این دیگر نمی شود با او حرف زد، از یک آدمی وقتی یک رقم حرف بزند که دیگر این آدم دیگر قطع امیدش می شود از این که بنشیند با او حرف بزند. بله، حالا بیاییم ببینیم که ولایت اجتماعی الهی که ظاهر ظاهراً غیر قابل تردید است عقلاً، حالا ضابطه ی تصرف هم، این شد که نسبت تأثیر [؟] حالا ببینیم ضابطه برای خود این که ولی چه کسی باشد هم یک مقدار بحثش را ان شاء الله تعالی چند جلسه ای بکنیم خدمتتان. و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین. (اللهم صل علی محمد و آل محمد)

آقای معلمی: چون فرصت هست این بحث مال سؤال جلسه قبل را عرض کنم خدمتتان در داخل فرمایشاتتان یک مقداری در موردش بود اگر بشود صریح تر رویش صحبت بشود. آن قسمتی را که شاید هنوز یک مقداری جا داشته باشد، همین مطلب بود که وقتی که در عمل اجتماعی ترک یک واجبی می شود مبتنی بر وظیفه یا عمل به یک حرامی می شود مبتنی بر وظیفه، آیا فوت مصلحتی که در این جا می شود یا وجود ضرری که در این جا پیدا می شود، چنین چیزی لاقتضاء می شود یا این که آن اقتضاء هست و اقتضاء هم به این معنا هست که فرد را از تقرب دور می کند، بعد این دوری از تقرب نصیب چه کسی می شود؟ همان فاعل که مستقیم یا نصیب آن کسی که مثلاً شرایط را ساخته است؟ یعنی در آن مثالی که فرمودید یک نفر خلاصه به خاطر خدمت به نظام الهی می رود خارج و مجبور می شود مشروب مثلاً بخورد، مثلاً نماز صبحش ترک می شود، آیا این ترک نماز صبح یا این مشروب خوردن، اصلاً بی اقتضاء می شود، چون که حالا ایشان قصدش خیر است یا این که اقتضایش هست، ضرراتش هم هست، دوری از خدا را هم دارد، ولی نه برای این فاعل. برای آن کسی که این شرایط را ساخته یا این که دارد و برای همین فاعل دارد ولی چون این فاعل یک مثلاً منفعت بزرگتری گیرش می آید، این ضرر کوچک قابل محاسبه نیست یا؟

استاد حسینی: نه ظاهراً، همین نه قول این که ضرر نداشته باشد مطلقاً صحیح است و نه قول این که بگوییم ضرر به خود این می خورد هزار تومان گیرش می آید، صد تومان از دست می دهد. نه این، بنا بر بحث

وحدت ترکیبی ارتباط این عالم همه با هم هست. امر ثابت هم حاکم بر کل هست. ضررش می رود برای آن جائز و آن پرچم کفری که موجب این مطلب شده. او ایجاب کرده بود، یعنی در حقیقت اگر به عبارت فقهی بخواهیم از آن صحبت کنیم سببیت عقلیه‌اش مربوط به همان کافر است. مثل این که اگر این را خوابانده بودند و به زور دهان او را باز کردند حالا آن دهان را بگوییم که چیز بشود، اگر کسی بگیرند و به او آمپول چیز تزریق کنند که سکر پیدا می کند. مخدری را تزریق کنند که سکر پیدا می کند. یا سمی که کسی را می کشد، خب این آیا جرم انتحار می نویسند برای این آدمی که سمی را به او تزریق کردند که این کشته شد؟ نه، این خودش اقدام نکرد. شما این جا اجبارش را می بینید که این دو تا دستش را می آیند می گیرند و دو تا پاهایش را هم می گیرند و می بندند او را به یک تختی و سرنگ را می زنند و مثلاً این کشته می شود می گویند این را کشتند. لغت این که این خودش را کشت را صحیح نمی دانید برایش به کار برید. القای در هلاکت هم نیست وقتی این که دنبال تکلیفش هست و این گونه می شود ها! این را در پرانتز خدمتتان عرض کنم، قبلاً زمان طاغوت ایراد می گرفتند به این های که مبارزه می کردند، می گفتند که این «لاتلقوا بایدیکم الی التهکه» می گفتند که این به دست خودتان، خودتان را به هلاکت نیندازید. ما وظیفه‌ی خودمان را ما انجام می دهیم. او را دارد می کشد. این نقل این مثل قضیه ی عمار می شود که حضرت خبر داده بودند نبی اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم که آن را لشکر ظالم می کشند. وقتی که عمار کشته شد در جنگ صفین، مسلمین فریادشان بلند شد پس معلوم می شود که پهلویمان شکست، - به اصطلاح - این لشکر ظالم همین لشکر معاویه هستند. عمروعاص ملعون دید که ولوله در لشکر افتاده، گفت علی این را کشت یعنی، اگر نفرستاده بود میان این هم جمعیت این که کشته نمی شد، نباید این را، اگر می خواست بیاید هم برای جنگ، نباید بگذارد او را. باید بگوید نرو تا یکی دیگر برود. اذنش داد، او که اذنش داده، او را کشته است - به حضورتان که عرض کنم که - اگر شرایط انجام تکلیف در خدمت ولی عادل ایجاب کرد یک چنین مطلبی را که این دارد خالصاً لوجه الله دارد اقدام می کند، پیداست که این دارد عمل عبادی انجام می دهد. ضرر دارد می خورد برای، نه به آخرتش می خورد نه به دنیایش می خورد. به نسبت رشد ایمانش ضرر دنیویش هم محفوظ باقی می ماند و حقیقت آن

چیزی که از این عالم غرض است به او یک ذره، ممکن است که کسی بگوید مثلاً در یک شرایطی به مصالح دنیویه مثلاً دستش قطع می شود، پایش قطع می شود، آدم کشته می شود، آدم کشته می شود، همین طوری ممکن است مثلاً تشمع کبد هم پیدا بکند یک ضرر این طوری هم بخورد. این دنیویش ممکن است مثلاً پذیرفته بشود تا آن هم نه بصورت مطلق. آن جایی که شرایط اقتصاد و مشیت بالغه حضرت حق اگر این باشد که این ضرر بخورد ولی آن جا که ضرر بنا هست ضرر نخورد در آن دستگاه، که جناب ابراهیم در آتش وارد می شد، برداً و سلاماً خارج می شد. ولو آن جایی که مقتضای سیر کلی عالم این است که عیبی ندارد. این جا باید این، این صدمه را بخورد. صدمه ظاهریه می خورد نه صدمه حقیقیه؛ یعنی این اگر با اخلاص رفته این کار را کرده، فوت مصلحت حقیقیه از او نمی شود. ممکن است لازم باشد ظهور پیدا کند به این که یک مصحلتی از او فوت شد. کسی که می رود جنگ و دستش، پایش قطع می شود این خودش یک ابتلایی، یک امتحانی است که ظاهر بشود که یک چیزی را از دست داد. برای هم خودش و هم برای دیگران. ولی واقع آن این است که چیزی نمی شود از آن کم شود. چیزی را دست می آورد، نه این که به حساب این که بگوییم هزار تومان، دست آورده، صد تومان خرج کرده. هیچ چیز! چیزی که واقع شد لوجه، هیچ چیزی ضرر نکرده، یک سر سوزن. اما ضرری در عالم واقع شده؟ حتماً. آن ضرر پای چه کسی نوشته می شود؟ خب پای ظالمی که این کار را کرده دیگر، پس پای چه کسی نوشته شود؟! می گفتند جواب این خون هایی که ریخته می شود چه کسی باید بدهد؟ خوب پیداست که چه کسی باید بدهد. زمان شاه، شاه باید بدهد، حالا باید صدام بدهد. اینکه به نظر ما این که از این طرفش واضح واضح می آید. می گفتند نه طرفداری از اسلام را تعطیل کنید تا این خون ها ریخته نشود؛ یعنی چه؟ اسلام، برایش مثل حضرت سیدالشهدا صلوات الله و سلامه علیه که مصیبت او بر همه کائنات سنگینی می کند، بر همه کائنات سنگینی می کند ها! بر همه تاریخ سنگینی می کند، بر سماوات و اهل سماوات. ظل عرش الهی که ما ادراک همه مان و همه ی آن که هستند منهای حضرت ولی عصر و اجداد طاهرینش حتماً قاصر از این که حقیقت این که عرش چیست کما هی، متوجه بشود. خب البته چیزهایی به ذهن هر کسی به حسب ظروف ایمانی اش می رسد، ادراکاتی از کلماتی که رسیده. ولی حقیقت آن را کسی

نمی تواند درک کند یعنی چه؟ عرش الرحمن است دیگر. ما که ادراکمان از همین سیگاری هم که دستمان هست کما می نمی تواند واقع بشود چه برسد از آن حرف ها. یک چنین وجود مبارکی در راه طاعت خدای متعال قیام می کند و کشته می شود و هکذا همه معصومین مان که مسموم شدند و - به حضورتان که عرض کنم - این دیگر معنا ندارد بگوییم پای کیست؟ خب پای ظالم است. از این هیچ مصلحتی فوت نشده، چگونه می شود از این مصلحت فوت شود؟ ضرر همه اش پای ظالم نوشته می شود و منفعتش هم همه اش پای این کسی که عامل به تکلیف است، لوجه الله دارد حرکت می کند، همه خیرش. حتی اگر یک خیری هم مجبور شد، ظالم اول به طبعه آن کسی که مستکبر بر خدای متعال است به طبع که نمی خواهد خیر بکند. که حالا مجبور شد در، برای آن هم ظرف تصرف او هم مطلق نیست، مجبور شد یک کاری را بپذیرد، یا اله ممنوع بکند چیز، کتاب سلمان رشدی را، خب این که خیرش پای انگلیسی ها نوشته نمی شود، پای دستگاه سلطان انگلیس نوشته نمی شود که، خب خیرش پای آقای خمینی نوشته می شود. چه ربطی دارد به او؟ که خیرش به او نوشته بشود؟ خیراتی که بنابراین از پرچم کفر، از نظر ظاهری در عمل واقع می شود همه اش مربوط به این طرف است و ضروری که واقع می شود که در راه انجام وظیفه باشد همه اش مربوط به آن طرف ثبت می شود. اقتضاء به لحاظ آن احکام ثابتی را که گفتیم یک صحبت هست، به لحاظ این تعلق و تحقق به آن ها، طبیعتاً نمی تواند حکم، خب در نفس خود آن احکام ثابت هم این مطلب هست. در نفس خود آن هم این مطلب است نه این که خیال کنند که نفس آن قدرت را لحاظ نمی کند و همین طوری می نویسد خیر است ولو هیچ قدرتی نباشد، نفس او هم جریان قدرت هست که من به ذهنم می آید که اگر در عرایضی که قبلاً هم عرض کرده باشیم دقت بیش تری بشود این مطالب را عرض کردیم تا حدودی.

«والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته»

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۲۸

۶۸/۰۶/۲۱

استاد حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم، اعوذ بالله من السميع العليم من همزات شياطين و الحمدالله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين واللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين.

بارالها كلمه حق را بر سراسر جهان بگستران، كلمه باطل را از زمين برکن، آنچه وعده به ولي ات در امر ظهورش فرموده‌ای، هرچه زودتر به وی عنایت فرما، نائب رشدی ولی ات حضرت آیت الله خامنه‌ای را مؤید و منصور بدار، لشکر اسلام در همه جبهه‌ها پیروز گردان، لشکر کفر در همه جناح‌ها محزون گردان روح پرفتوح رهبر کبیر انقلاب را غریق رحمت و اسعه خودت بفرما روح مبارکش را از ما شادگردان، از خیرایت که تفضلاً نصیب می‌فرمایی حظ وافر، عائد و واصل به روح شریفش بفرما، ما را از دعای خیر او بهره مند فرما، شهدای انقلاب اسلامی را محشور با حضرت سید الشهداء بفرما مغلولین جنگ را شفای عاجل کرامت فرما، انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر، تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک انگونه قرار ده که تو راضی باشی. بارالهی علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما، اموات و ذوی الحقوق، علما و صالحین امت، حیا و میتاً خاصه پدر و مادر، از خیراتی که نصیب می‌فرمایی سهیم و بهره مند بگردان، ما را از دعای خیرشان بهره مند بگردان، بارالهی دعای خیر، عنایت مخصوص حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه و روحی لتراب مقدمه شریف فدا، نصیب فر فرد ما بفرما، خاطر شریفش را از ما خرسند بدار، عنایتش را مستمر بر همه نیات افکار و گفتار و رفتار ما بفرما، و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعلنی من لدنک سلطاناً نصیراً اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم، واکرمنا بالنور الفهم، اللهم افتح علینا ابواب

رحمتک و انشر علینا خزائن علومک، برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صل الله علیه و آله الطاهرین. (اللهم صل علی محمد و آل محمد).

در ضوابط گزینش و یا شناسایی نه گزینش، شخص رهبر یک مقدار صحبت هست یک مقدار هم در خاتمه‌اش در آخرین قسمت بحث انشاء الله تعالی در آتیه، نحوه وجود ارتباط بین احکام کلی الهی که گفتیم ثبات نسبی دارد و احکام حاکم بر جریان رشد هست و احکام رشد در آخر کار عرض می‌کنیم. حالا فعلاً درباره ضوابط شناسایی رهبر هست. اولین سؤال این است که آیا ضابطه‌ها باید عقلی باشد یا نقلی باشد؟ که عرض می‌کنیم ضابطه‌ها در یک مرتبه‌اش باید عقلی باشد. اگر بحث ولایت فقیه، دنباله بحث ولایت عامه هست در یک رتبه اش، ضابطه باید عقلی باشد و در یک رتبه‌اش هم باید نقلی باشد، که جای ولایت خاصه را می‌گیرد ولو در رسالت عامه و خاصه، خصوصیات دیگر فرد خاص را در آنجا معین و مشخص می‌کند ولی در اینجا دو رتبه‌ای از ضوابط هست. ضابطه عقلی در مطلب که به دنبال بحث ولایت عامه هست ببینیم که چه چیزی است؟ آیا می‌توانیم بگوییم ولی اجتماعی باید فقیه باشد ولو ابداً آشنایی به زمان و مکان نداشته باشد یا بالعکس، آیا می‌توانیم بگوییم باید متصرف در زمان و مکان باشد، ولو در مسائل فقهی مطلقاً مقلد باشد، تقلید بکند از یک فقیه، یا اینکه نه، این دو فرض رد می‌شود و باید شخصی که ولایت اجتماعی را عهده دار هست، ضابطه عقلی اولیه این است که جامع باشد، دارا باشد، هم فقاقت را هم شناسایی زمان و مکان را؟ برای اینکه این مطلب را بتوانیم دقت کنیم ببینیم چه منصبی هست؟ خصوصیات منصب را ببینیم؛ یعنی منصب ولایت و رهبری آن را یک مقداری در مرتبه ولایت اجتماعی من دقت بیشتر با دقت بیشتر، از روی توجه بیشتر در آن تأمل کند. عرض می‌کنیم که ولایت اجتماعی علی فرض اینکه می‌خواهد نسبت تأثیر را در بعد «سیاست، فرهنگ، اقتصاد»، در این سه بعد، در برابر کفار بالا ببرد، مطلب را در یک حدی‌اش قبلاً صحبت شده یعنی صحبت درباره اینکه نسبت تأثیر در برابر کفر بالا برود، گفته شده، اینکه تقسیم به «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» می‌شود طبیعتاً گفته نشده. الان هم در دنبال بررسی اینکه به این سه امر، تقسیم می‌شود یا بیشتر نیست، فعلاً مفروض قرار می‌دهیم که ما در جامعه شناسی به اینجا رسیدیم که کلیه روابط بین انسان و جهان و انسانها با

هم و انسان و مفاهیمی که مورد ادراکش هست، به این سه تا تقسیم می‌شود، یعنی موضوع تعلق خاطر انسان، موضوع تعلقات قلبی در جامعه یا شیء قرار می‌گیرد یا مفهوم قرار می‌گیرد یا شخص قرار می‌گیرد، حالا مفروض ما این هست این فرض را باید درباره‌اش در انحصارش بحث کرده این یک حرف دیگه است که زمان بیشتری می‌خواهد. فعلاً ما می‌گوییم کارهایی را به یک تناسباتی مورد علاقه مان هست، یک درجاتی از محبوبیت و مطلوبیت در نزد ما دارد، می‌فرمود، آب، نان، لباس، مسکن و ... الی آخر کلیه نسبت تأثیرهایی که شما روی جهان می‌گذارید و در مقابلش هم یک آثاری را به عنوان یک منافع در راه مقصدتان می‌گویید مطلوب من هست، مطلوب‌هایی دارید و به نسبتی که طلب می‌کنید آنها را در راه مقصدتان، که چه بسا قسمت عظیمی‌اش هم می‌تواند کالاهایی باشد که مربوط به اکل و شرب، نباشد، مربوط به بالا بردن قدرت اجتماعی تان باشد، شما اینها را نسبت به‌اش یک علاقه‌ای دارید موضوع تعلق شما قرار می‌گیرد. برای به دست آوردن یک ابزاری که فرضاً رسانه‌ای جمعی باشد یا یک ابزاری که در امر سیاست بتوانید مقابله کنید با کفار، زحمت می‌کشید حرکت می‌کنید، می‌گویید، می‌گویند از شما سؤال می‌کنند دنبال چه هستید؟ می‌گویید می‌خواهم فلان وسیله را بسازم یا بدست بیاورم، این موضوع تعلق می‌شود شیء. یک مفاهیمی داریم که آن مفاهیم در مراتب خودش یک تقسیماتی دارد، شما نسبت آنها علاقمند هستید به راحتی حاضر نیستید که از شیء صرف نظر کنید، آن علاقه اگر الهی باشد و طریق باشد برای پرستش، عیبی ندارد ولی اگر موضوع قرار گرفت شد خودش به اصطلاح مقصد، نه آن‌ا شکل دارد، در امور اقتصادی همین طور است، در امور فرهنگی همینطور است در امور سیاسی و ولایت و محبتان نسبت به افراد هم باز همینطور است. خب حالا! این «فرهنگ و سیاست و اقتصاد» به ساده ترین تعریفش که به آن اشاره کردیم ولی می‌خواهد نسبت تأثیر را در آن بالا ببرد در برابر کفر.

سرپرستی جریان رشد را داشته باشد، در انسان شناسی هم سه تا تقسیم دیگر شما داشتید، ادراکات قلبی که حالات قلبی تان بود داشتید، ادراکات ذهنی داشتید و ادراکاتی نسبت به عالم محسوس داشتید، اگر به بخواهیم ما ضابطه معرفی کنیم برای شخصی که می‌خواهد ولی باشد، می‌شود بگوییم بعضی از این ادراکاتش

تقلیدی باشد و بعضی‌اش اجتهادی؟ یا می‌شود گفت کل آن تقلیدی باشد یا اینکه اگر جریان ایمان هست. اگر ولی محور است در گسترش تأثیر ایمان، جریان جزمیت در شخص خودش در یک مرتبه باید بدون واسطه انجام بگیرد. جریان جزمیت در یک مرتبه در نفس خودش باید بدون واسطه انجام بگیرد ولو در جزئیات هر سه اینها فرق می‌کند ولیکن در کلیات باید در یک مرتبه بگویید حال ابتهال و استظهار برایش می‌تواند پیدا بشود. حالا موضوع خود این ادراک برای انسان با اینکه دستگاه ادراکی‌اش، احکام توصیفی و تکلیفی و ارزش قرار می‌گیرد در یک مرتبه، احکام حسی قرار می‌گیرد در یک مرتبه، معارف و حالات قرار می‌گیرد در یک مرتبه، ما الآن در آن تقسیمات‌اش نیستیم. فعلاً درباره این هستیم که جریان جزمیت و یقین ایمان اگر در یک شخص، قدرت جریان مستقیم نداشته باشد و وحدت ترکیبی ولو در یک رتبه پیدا نکند، وحدت و کثرت ولو در یک مرتبه پیدا نکند، این آیا ممکن است به آن بگوییم محور هست برای جریان گسترش ایمان؟ علی فرض مبنایی که قبلاً عرض شده و برایش تأکید شده سر جای خودش می‌شود رجوع کنید ببینید آیا آنجا اشکال وارد است یا نه؟ که گفتیم شدت ایمان، وحدت و کثرتی را می‌آورد در حالات، در ادراک، در به اصطلاح نسبت تأثیر عینی و در ادراکات حسی، گفتیم همان جریان ایمان است که می‌آید در فعل، ظهور پیدا می‌کند و قلبش در ادراک ذهنی، ظهور کرده. حتی گفتیم این مطلب را که برهان یک کیف از پرستش خداست ولی پرستشی است که در رتبه عالم ذهن است. گفتیم پرستش، یک رتبه‌اش، رتبه حالات قلب است، یک رتبه‌اش رتبه ادراکات نظری است، یک رتبه‌اش رتبه ادراکات حسی است، مال بخش درکش؛ این مطلب را که قبلاً ما عرض کردیم حضور مبارکتان و اگر عنایت خاص به آن بفرمایید علی فرض اینکه یک همچین مطلبی را تمام کرده باشیم و برایمان تمام شده باشد که آن چه ظلم در عالم محسوس می‌گذرد از ناحیه اختیارات بشر بدون اینکه هیچ فکری درباره اش بکند لان شعوراً واقع نمی‌شود غیر [؟] بدون قصد و بدون شعور و سنجش واقع نمی‌شود. محال است ظلمی عمدی در جهان واقع بشود از روی اختیار و بگویید قصد درش نبوده. می‌گویند آقا اگر قصد نبود پس عمد نبود. محال است بگویید که قصد کرد برای ظلم ولی هیچ سنجش هیچ رتبه از فکر و فهمی درش به کار نرفت و این فعل، کیفیتی پیدا کرد در خارج. ظلمی که می‌خواهد واقع بشود، صادر بشود یا در مقابلش عدلی

که می‌خواهد صادر بشود و اقع بشود، خیری که می‌خواهد واقع بشود، اگر قاصدا هست، از روی قصد و نیت هست، حتماً می‌آید در مرحله ذهن و متکیف به کیف خاص می‌شود و بعد در خارج، ظاهر می‌شو به شکل یک فعل محسوس خارجی اش، اگر چنین باشد باید صحیح این جمله مبارکی را که از حضرت نائب الامام، رهبر کبیر انقلاب رضوان الله تعالی علیه ایشان فرمودند که: عالم در آتش عالم مثال می‌سوزد، عالم محسوس، در آتش عالم مثال می‌سوزد. و عالم مثال، آنجایی که سنجش‌ها می‌شود و شکل پیدا می‌کند و فرم می‌گیرد، مطالب، در آتش عالم معقول می‌سوزد، در آتش عالم حالات می‌سوزد. و عالم حالات و عالم معقول در هجران و دوری. هر نارسایی که برای یک امر تدریجی الوصول و یک امری که در جریان رشد هست. هر نارسایی‌ای که فرض بشود، ابتدائاً نارسایی در مرتبه ایمان است، بعد آن نارسایی در مرتبه ایمان، آن قصور نه تقصیر است. این را دیگر در اصطلاح قصور داریم می‌آییم، در جریان رشد هستیم. آن قصور از نظر ایمان، در رتبه ایمان هر قصوری که باشد ظاهر می‌شود در قصور ذهن، چرا؟ ذهن فعالیت سنجشی‌اش تابع شدت سفارش است که از ایمان می‌رسد، آن وقت می‌آید فعالیت میکند و پیدا می‌کند راه حل مطلب را. چه جوری شما می‌شنوید از نظر عالم ظاهری می‌گویند فلان مثلاً سرمایه دار یا فلان سرمایه گذار یا کی یا فلان سلطان یا فلان - به اصطلاح - هیتلریا کذا دستور داد که من فلان هواپیما یا فلان چیز را می‌خواهم و سرمایه گذاری کردند و مثلاً آزمایش‌گرها و آزمایش گاه تلاش کردند تا بعد پیدا کردند آن مطلب را، قواعدش را پیدا کردند و بعد ساختند، آن چیزی را که او می‌خواست. این قوانین مادی را که شما می‌گویید می‌شودو سفارش می‌آید و شدت بیاید و بگردند و پیدا بکنند، ما عرض می‌کنیم که در امور ذهنی هم ایمان سفارش دهنده است، شدت از آنجا می‌آید یا شدت ایمان با الله یا شدت توجه به دنیا. در حقیقت وقتی که در نظام‌های سرمایه داری فاسد می‌گویید که خرید یک کالا که اینجوری زیاد می‌شود که این کالا یک رشد تکنیکی بوجود بیاید، می‌گویید برای اینکه پولهایی را که مردم خرج می‌کنند به منزله سفارشیایی است که داده می‌شود به سرمایه دار. آنجا هم چه شدتی پشتش است؟ شدت توجه به دنیا است دیگر! آن پولها کانه سفارشات توجه به دنیا است، می‌آید آنجا متمرکز می‌شود بعد از آنجا می‌آید فشار می‌آورد بالای سر دستگاه‌های تحقیقاتی و به اصطلاح تشکیلات آزمایشگاهی

آنها هم سعی میکنند تا پیدا کنند آن چیزی را که به اصطلاح سفارش داده شده. همین مطلب که سفارش دهنده ایمان است بعد هم تلاش و تحرک ذهنی پیدا می‌کند آن اصولی را که هماهنگ با این مطلب باشد بعد ظاهر در خارج می‌شود، عین همین را هم ما می‌توانیم بگوییم قصوری، هر قصوری که در جریان رشد برای ایمان هستف تناسب با مراحل رشد که ما عقل را و همچنین ایمان را که برای انسان غیر معصوم، مطلق که نمی‌دانیم که طبیعتاً برای همهٔ آحاد افراد جهتش ثابت است چنان است، آنها را صحبتش شده، هماً! اینجا ما عرض می‌کنیم که قصور در ایمان، ظاهر می‌شود در تصور در ادراکات عقلانی و نمونه‌ها و مثالهایی که می‌سازد و به اصطلاح و قصور در آن عالم مثال و نمونه سازی ظاهر می‌شود در عالم خارج به یک نارسایی در یک رتبه که رشد می‌کنیم می‌بینید یک نارسایی یک مشکل، می‌بینید که اینجا یک ضعف هست یک تشطط هست. خب این تشططش این ضعفش این قصورش که در عینیت واقع شده این بر می‌گردد به عالم نمونه سازی و مثال شما آن عالم بر می‌گردد به عالم ایمان، به عالم حالات روحی، حالا ما هستیم و منصب هدایت جامعه و یک منصب داریم در ولایت اجتماعی که نقش محور جریان رشد را دارد، چه جوری بعدها در برنامهٔ زمانی می‌گ ویید که یک محور استراتژیک باید داشته باشیم تا اینکه همهٔ برنامه‌ها را بتواند هماهنگ بکند، در جریان تبدیل آن، در جریان ترتیب هم شما می‌گویید یک محور داریم که هماهنگی و جریان ایمان و جریان جزمیت باید بوسیلهٔ تصرفات او و جزمیت او جریان پیدا کند. حالا اگر چنین چیزی لازم باشد می‌شود بگوییم جدا بکنیم هر قسمتش را بدهید دست یک کسی؟ یا صاحب نظر بودن در کلیات را حتماً لازم دارد؟ کما اینکه حالات قلبی‌اش و ادراکات نظری‌اش و ادراکات حسی‌اش باید هماهنگ باشد؟ کما اینکه شما می‌گویید از طرف دیگر نمی‌شود یک رهبر غیر عادل موثق بیاوریم، می‌گویید رهبر عادل باید باشد، فرق بگذارید بین موثق، یک خبرگزاری که دروغ نمی‌گوید ولکن عادل هم او را نمی‌شناسد. حالا می‌خواهیم ما عرض کنیم که در باب اهل موضوع شناسی عیبی ندارد که موضوع شناس در دستگاه ولی فقیه باشد و عادل نباشد، صرف موثق بودنش کافی است، لازم نیست شما برای تک تک کسانی که آمارگر هستند، ضابطهٔ عدالت بنویسید البته عادل باشند بهتر است، صدق خبری شان را نمی‌شود ازش گرفت، اگر صدق خبری‌اش را ازش بگیری دیگر چیزی نمی‌ماند

دیگر. اگر یک آدمی است که «ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا» باشد، آمارگرتان فاسق باشد و موثق هم نباشد، اهل کذب باشد این به درد دستگاه آمار نمی‌خورد، رفت سؤال کرد ورقه را برعکس پر کرد؛ پس در مرحله آمارگرتان نمی‌شود عقل قید موثق بودن را برداریم، گزارشگر باید گزارشگر موثق باشد والا جمع‌بندی و آمارگرفتن تان بی فایده است. بالاتر که می‌آید می‌گویید که فرضاً کسی که می‌خواهد جمع‌بندی اینها را بکند کار آن موثقین را بیاورد تنظیم بکند آدمی باشد که بشود به او اعتماد کرد. کانه‌ها مثل اینکه می‌بینید که عدالت را اگر قید بزیند بهتر است ولو قید ننزید هم اشکال ندارد موفق بودنش شدت وثوق را می‌خواهد ولکن جزمیت ایمانی خاصی که بخواهید به آن بگویید عدل است، هنوز نمی‌توانید قید کنید. ولی حالا شخص ولی، اختیار تصرف می‌خواهید به او بدهید [؟]

عصمت، شرط نباشد که طبعیتاً در دوران غیبت نیست، نمی‌توانید عدالت را از آن صرف نظر کنید، مقام تصرف نه مقام گزارش است که وثاقت بر کافی باشد. همین جور که عدالت که عدالت را نمی‌شود ازش صرف کرد برداشت نمی‌شود جزمیت بالمباشره خودش را در کلیات التزامات قلبی و کلیات موضوع شناسی ازش صرف کرد. یک وقتی می‌گویید قواعد علم اصول را درش مجتهد نیست ولی متجهد در فقه هست می‌گویم خیلی هم کافی است، اگر ما می‌داشتیم یک نفری که در همه اینها [؟] به مرتبه نازل منزله معصوم، قطعاً می‌گفتیم او نیست، ولی یک حداقلی است که از آن پایین‌تر نمی‌شود آمد. رتبه تصرف کردن در مرتبه عالی‌اش که مال معصوم هست که هم از نظر ایمان هم از نظر اشراف، هم نسبت به احکام و هم نسبت به موضوعات در کمال مرتبه اتقان هست حاضر است در نزدش حقیقت احکام و احکام همان طوری که حقیقت موضوعات و موضوعات. آن مال رتبه معصوم است، در آن رتبه، خیلی راحت، تصرف را نفس می‌تواند بپذیرد نفس مؤمن، عقلاً‌ها! غیر از بحث نقلی‌اش، برای اینکه می‌گوید هم خیراتی را که خدا قرار داده حاکم بر جریان رشد آن در نزدش وجود مبارک معصوم حاضر است و اشراف دارد و هم بر وضع من، ذره‌ای دغدغه هم به خودش راه نمی‌دهد. خیلی راحت هم خودش را تجمیل می‌کند نفس، می‌گوید که هر جوری که امام معصوم بگوید تو

قبول کن، تو جاهل هستی به حقایق امور و به حقایق جریان رشد، مسیری را که باید بروی، آن چیزی را که معین کرد بگو چشم.

همین هست که در بحث دیگری می‌گوید عقل، حکم ندارد نسبت به احکام. احکام عمل چون جمیع جوانب در نزدش حاضر نیست، تبعیت از رسالت را لازم می‌دانیم. این عین همان تجهیل را خود انسان در موضوعات می‌تواند راحت ملاحظه بکند که نفسش را تجهیل می‌کند در برابر امام معصوم اما در پایین‌تر که بیابیم چی هست؟

پایین‌تر، اگر جریان جزمیت بالمباشره نباشد، نفس می‌گوید اگر آقای کارشناس را جواب می‌داد، یک کارشناس دیگری می‌گذاشت کنار دستش، یک جور دیگری گفته می‌شود، اگر آن ده تا نبودند یک ده تای دیگر، حالا دیگر بهتر از این هست یا نیست؟ شما خوب عنایت کنید در این مطلبی که دارم عرض می‌کنم این مطلب حساسی است که دارم عرض می‌کنم ها! نفس در مظان تردید، حق تردید به خودش می‌دهد اگر تفکیک شد، و حق تردید نمی‌تواند به خودش بدهد اگر گفتید که در یک شخص، جریان جزمیت هست در هر سه مرتبه، بالمباشره.

اگر گفتید که فقیهی مرجع هست در احکام التزامی، در احکام کلی، الهی صاحب نظر هست و وصی هم تمام جزئیات را هم می‌داند ولی در شناخت زمان و مکان، هیچ اطلاعی ندارد، می‌گویید این به چه حسابی می‌تواند گزینش بکند شخص کارشناس را؟ می‌گویید شهادت به او می‌دهند، خبر به او می‌دهند، می‌گوید حالا آمدم که آن آقای که خبر داد، اطلاعی نداشته باشد بر این عنصر یا آن عنصر، تنزل پیدا می‌کند، تشطط پیدا می‌کند جای تردید واقع می‌شود. ولی اگر گفتید بابا جان ایشان در حدی خبر هست که اگر این گزارشگر گزارشی را برد و دید که انگار این نامیزان دارد حرف می‌زند، به او بگوید آقا نه، ما این گزارش را قبول نداریم، خط می‌تواند بدهد به گزارشگرها در تحقیق، گزارشگری می‌آورد که شما جنگ یا چه یا چه موجب ضعف نیست یا [؟] شدن کما اینکه در عرض این ده سال، هشت سال جنگ، برای امام خیلی از این گزارشها بردند، امام به بازی نمی‌گرفت این گزارشها را، می‌فرمود که من از خانواده شهدا، از این تحلیل‌هایی که غلطی که شده

معذرت می‌خواهم. ابدأ نمی‌گفت که من کارشناس که نیستم، پس چرا، - به حضورتان که عرض کنم که - دخالت می‌کنم در امر کارشناسی، در کل می‌توانست ملاحظه کند. در کل می‌تواند نسبت تأثیر را بالا بردن، در برابر کفر چیست، در کل جزمیت نسبت به موضوع، برایش پیدا می‌شود و قرص پایش می‌ایستد. یک مسئله هست که آن مسئله بسیار خوب است تمسک به آن، من نمی‌گویم تمسک به آن بد است، اول این را من در صدر مطلب، خب این پاورقی از پاورقی‌هایی است که با ید بالای مطلب نوشت. اول هر چیزی که نازل، هر چیزی که به هرکسی برسد به جز از ناحیهٔ خدای متعال و معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که طریق رساندن خیر حضرت حق هستند از جای دیگر طبیعتاً نیست، شکی ندارد که خیراتی هم که به ولی فقیه برسد همین طور است و اگر برای مسلمین یک خطری هم پیدا بشود همان جوری که در بحث اجماع بحثش شده، حالایا به خاطر کسی برسد یا حضرت لطف کنند یا اجماعی که از بحر العلوم و نظیرش رسیده به هر حال، حضرت لطف می‌فرمایند. این سرجای خودش محفوظ است. ولیکن این مطلب اگر بشود یک ضابطه‌ای برای شکستن کلیهٔ ضوابطی را که خود معصوم عنایت می‌کند، مگر تلاش عقلانی، مگر حرکت حالات روحی، مگر حرکت عینی اگر ما می‌گوییم «لا حول و لا قوه الا بالله» هیچ شدتی و هیچ حرکتی نیست مگر به حول و قوهٔ خدا، مگر این‌ها از کجا هست؟ شما در باب بحث اجتهاد، نظر اهل تأویل را رد کردید، در صورتی که در خاطر شریف‌تان باشد. گفتید از اهل تأویل و از اهل ریاضیت نمی‌شود، تقلید کرد، آنها بگویند که ما جزمیت برای مان پیدا شده که حکم چنین است یا چنان، پرسید خب این کلمات رسیده از خدا، باید تلاش عقلانی در خدمت این انجام بگیرد، البته ابتهال، حالت توجه به خدا، حالت استهضار، این حالت هست، شکی ندارد، باید طرف آدم منضبط با تقوای مؤمنی باشد شکی ندارد، ریاضیات نفسی در تهذیب خودش باید بکشد، اهل ورع باشد، اهل غیر مکب علی الدنیا مالا او جاهاً باشد، اینها سرجای خودش محفوظ، شکی ندارد. ولیکن این این جوری نیست که فقط حالات روحی تنها برای کافی باشد، آن حرکت هست، حرکت ذهنی و تلاش ذهنی و عقلانی هم هست. عیناً در امر ولایت ما همین راعرض می‌کنیم. می‌گوییم حالاتش حالات بسیار خوبی است شایستگی تشریف دارد، این‌ها سرجای خودش محفوظ. ولی بگویید ضابطه ولایت، دیگر ضابطه‌ای ما برای گزینش آن

انتخاب نمی‌کنیم و می‌گوییم چه موضوع زمان و مکان را بشناسد چه نشناسد، این عقلاً درست نیست. این بیانی را که حضرت نائب الامام، حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه (اللهم صل علی محمد و آل محمد) فرمودند: قید مرجعیت لازم نیست، فعلیت مرجعیت است یادتان نرود ها! دیگر الآن بالفعل مرجع باشد لازم نیست، ولكن قید توجه به زمان و مکان و اینکه با مواجه با چه دشمنانی هستیم برای گسترش اسلام آن را لازم می‌دانند، این برای همان است، در جزئیات فقه، حالا این نرفته باشد این ملکه را صرف کند و احکام جزئی را در باب فصل عبادات، در طهارت در صلو، صوم، - به حضورتان عرض کنم که - حج وسایر ابواب فقه، در جزئیاتش نیامده حالا صاحب فتوی باشد. ولی قدرت استنباط دارد فعلیت قدرت استنباط را دارد، به قول آقایان، لو رجع فہم اگر مراجعه کند می‌فہمد، دست بسته نمی‌ماند. قدرت شناسایی زمان و مکان را ہم دارد، حالات روحی لازم را ہم دارد، حالا ولو در حالات روحی ہم ردهٔ اعلای عرفان نیست، صاحب نظران بسیار دقیق تری در حالات جزئی عرفان هستند، ولی این آدمی است که دارای نظر است در هر سه تایی اینها، ولو در منطق‌های اینها دارای نظر نباشد. مؤسس اصلی که در علم اصول نباشد. مؤسس یک اصلی در عرفان نباشد در مقدمات عرفان، مؤسس یک اصلی در به اصطلاح منطق موضوع شناسی مدل، نباشد و لكن قدرت استنباط را در هر سه تایی اینها دارد. می‌تواند منطق این سه تا را به کار بگیرد. می‌فہمد این مطالب را. جریان جزمیت، حداقل این ضرورتی که نمی‌شود از آن تنازل کرد واجد هست این آدم، ولی اگر در یکی از اینها گفتید که در این نمی‌تواند صاحب نظر باشد، چه در قسمت اولش یعنی فقہش، معذرت می‌خواهم، چه در قسمت اول بگویید در اعتقاداتش، چه در فقہش، چه در موضوع شناسی اش، اگر این گفتید که نمی‌تواند روی یک محصول بایستد، جزمیت برایش حاصل نشده، بالواسطه است. شما یک احکامی دارد رد عبادات که جزء ضروریاتان هست، روی آن می‌توانید قرص بایستید [؟] نیست، مثل ضروریات فقه است، نماز صبح دورکعت است. یک احکامی دارید که تابع نظریات فقه است، تابع فقه هستید، جزمیت حین العمل برایتان پیدا میشود نماز می‌خوانید عمل به شکایات هم می‌کنید ولكن اگر کسی خبر آورد که نظر فقہیتان عوض شده. شما هیچ فرصی رویش ندارید فوری عوض می‌کنید. اگر کسی گفت که آقا این فقیه شما این جور می‌گوید فقیه دیگری هم یک جور دیگر می‌گوید،

شما عمل می‌کنید ولیکن اینکه حالا بخواهید بگویید که در لوح واقع برای من منکشف است قطعاً اینجور می‌گویید نه، حالا ما می‌خواهیم محور جریان رشد اجتماعی را معرفی کنیم یک همچنین منصبی، بنابر قولی که تمام شده که در آن وحدت و کثرت باید باشد، در خود این منصب لااقل اگر در هیچ منصبی اینجا قید نکند، یعنی در نفس این منصب که نمی‌شود قید نکر، والا جریان جزمیت از کجاست؟ برای جامعه اگر یک محور شما معرفی نکنید، یک نفر را هم برایش یک منصب را هم برایش این قید را ندارد، این جریان جزمیت در جامعه دچار اختلاف می‌شود، به یک بیان. به بیان دیگر، جریان ایمان در مراتب مختلف گسترش و ظهور ایمان در برابر کفر، به بن بست می‌خورد. در به بیان آخر که بخواهیم بگوییم شدت وحدت و کثرت اینجا شما نتوانستید یک منصب را هم معرفی کنید که این شدت وحدت و کثرت، در آن یک منصب، لااقل وجود داشته باشد. خوب عنایت بفرمایید در این قسمت سوم، ما قبلاً می‌گفتیم که شدت ایمان برابر است با شدت تعلق، وحدت و کثرت را می‌آورد در همه مراتب، شما یک فرد هم برایش معرفی نکردید در جامعه، یک منصب هم برایش معرفی نکردید در جامعه، که لااقل در آن یک فرد بتواند علمدار این مطلب باشد، پرچم این مطلب را بدست بگیرد. آن مناصب سازمانی که می‌خواهید درست کنید اگر منتهی نشود به یک فرد که وحدت و کثرت درش جمع بشود، چگونه می‌شود؟ از اینجا من بالعکسش را هم می‌توانم عرض کنم، می‌توانم بگویم در دستگاه کفر، ضرورتاً آنهایی که کارآمد می‌توانند بشوند هم باید شدت غلظت کفر را داشته باشند، هم باید مقاصد فاسد کفر آلود خودشان را درست بشناسند، هم بتواند اهتمام درباره‌اش را جاری کنند، اگر می‌گویند نمی‌دانم هیتلر یا نمی‌دانم کذا یا فلان من که آشنایی با به اصطلاح حالات و خصوصیات آنها بحمدالله ندارم و امیدواریم که نداشته باشیم، اینها دارا بودند، نمی‌شوند دارا نباشند. شما خیال نکنید که کسانی که در کفر پرچم دارند و می‌توانند نسبت تأثیر را بالا ببرند، اینها مشاور دارند، شکی ندارد. ولیکن خودشان باید بتواند این مطلب، این جزمیت باطل است برای خودشان که در آنجا جریانش هم بصورت عین این هماهنگی این طرف نیست ها! تجزّم روی همه مراحلش ولی لااقل برای همان تجزّم که صورت جزم را درست می‌کند باید یک غلظتی باشد که در مراتب مختلف بتواند تجزّم را داشته باشد. بناء علیه، بنابر آنچه که عرض شد از نظر عقلی، به نظر

می‌رسد که بنابر مبنای اصالت تعلق، ولایت عامه اجتماعی، شرطش دارا بودن هماهنگی در حالات و نظریات و ادراکات نظری و ادراکات حسی باید باشد، یعنی این هماهنگی را لااقل در مرتبه کلیات دارا باشد، اگر در مرتبه کلیات دارا نباشد، این جریان جزمیت واقع نمی‌شود. حالا یک چیز دیگری هم ذیل شما عرض کنیم و به نظر می‌آید که با خود همین مطلب هم دو فرض دیگری رد شد عملاً، یعنی فرض اینکه بگوییم فقیه باشد و موضوع شناس نباشد یا موضوع شناس باشد و فقیه نباشد. و آن این است که شدت موضع گیری رهبر در برابر موضوعات اصولی هست که امکان تحرک عموم را ایجاد می‌کند ولو [؟] یعنی کسی که می‌خواهد استراتژی را پیاده بکند خودش باید عنصری باشد که بتواند محور باشد در این استراتژی. شدت امام در طول مبارزه‌ای که برابر طاغوت و برابر آمریکا داشتند، این شدت می‌بارد از قلم ایشان، شما خیال نکنید اگر هر کسی تمرین نویسندگی و انشاء بکند می‌تواند مثل حضرت نائب الامام امام خمینی آنجور انشاء بنویسد، این ظهور شدت ایشان بود که در یک صفحه اعلامیه پیدا می‌شد و راه می‌انداخت جمعیت‌ها را. یعنی شما اگر یک استراتژی برای انقلاب رسم بکنید بعد بگویید آن کسی که علم رفتن این راه می‌تواند به دوش بردارد، خب این یک عالمی باشد که تردید به هیچ وجه درش پیدا نشود، والا در هر مرحله و در هر مقطعی اگر دچار تردید بشود این استراتژی بدون علم می‌ماند، اگر در موضوع شناسی در برابر شاه و کذا، طاغوت، می‌خواهد ایشان اعتماد بکند به نظریه کارشناسان، خب شما به نظرتان می‌آید کارشناسان کم تردید کردند؟ آن وقت‌ها ها! پیش از انقلاب، پیش از پیروزی انقلاب کارشناس‌ها عبارت بودند از این آقای بازرگان و اتباعش یک دسته بودند، یک دسته هم این آقایان چیز منافقین این هم یک دسته بودند؛ یعنی یک دسته غربی‌ها بودند که تابع نظریات غرب بودن، و یک دسته هم آنهایی که تابع نظریات شرق بودند، هر دوی اینها در مسیر انقلاب دچار تردید شدند، حالا یک خورده زودتر یا یک خورده دیرتر من کاری ندارم ولی هر دوی اینها دچار تردید شدند. کسی که هیچ دچار تردید نشد خود آقای خمینی بود، کسانی هم که تابع اینها بودند دچار تردید شدند، کسانی هم که بالواسطه ولو به وسائط بعیده، مراجع ربطی به اینها نداشتند، ولكن به وسائط بعیده، تردیدهایی که اینها می‌کردند [؟] پخش می‌شد در جامعه، به گوش مراجع هم می‌رسید، آنهایی شان که مشرف بر زمان و مکان

نبودند ایستادند، تردید کردند. یعنی یک عده بدون داشتن یک محور جریان تبدیل، شما محال است بتوانید برنامه تغییر و بالا بردن نسبت تأثیر را درست کنید که آن باید در جلسات بعدش، اشاره به آن بکنیم. و بدون داشتن اینکه یک عنصر داشته باشید که بتواند جزمیت در سه مرتبه برایش حاصل شده باشد ولو در مرتبه کلیات، که این راه را بتواند برود تا آخر متکی به نظر فرد دوم نباشد تا به او بشود گفت که آقا شما به شهادت این که عمل می‌کنی دو نفر دیگر هم شهادت می‌دهند که او آدم درستی است، که در مشکلات به تردید بیافتد. و بعد از پیروزی انقلاب هم راهی را که باز ایشان داشت، بالمره به تردید نیافتاد. بله، یک وقتی است که می‌داند کسانی که باید همراه باشند در یک سطوحی همراهی نمی‌کنند همه هم دارند کار را بر می‌گردانند، از مراجع گرفته تا همه دیگر مقابله دارند می‌کنند. خب حضرت علی بن ابیطالب هم علیه الصلاه و السلام علیه افضل صلوات المصلین، وقتی همه در جنگ صفین برگشتند گفتند دست از جنگ بکش، دست کشید از جنگ ولی در همان دست کشیدنش، در همان چیزش اعلانیه‌اش ننوشت که سازش با کفر می‌کنم، گفت خدایا شاهد باش که ما قصد سازش نداریم.

[ادامه صوت ۲۵۰۸]

این را از باب اینکه ظرفیت جامعه نمی‌کشد ایشان، - به حضورتان که عرض کنم که - پذیرفت صلح را فرموده، صلح هم که نه، پذیرفت که مذاکره نکنند نه اینکه صلح بکنند - به حضورتان که - گفت جام زهر می‌نوشم.

خب وقتی که مردم، استعداد مردم، ظرفیت شان تغییر بکند زمان امام معصوم هم باشد، ولایت دست شخص معصوم هم که باشد، مردمی که انتخاب کردند دنیا را بر آخرت، ولو به یک نسبتی، ضیق می‌شود، یعنی اینجوری نیست که ولی تصرف هم تصرفش ربطی به ظرفیت خارجی نداشته باشد. چرا تصرف می‌خواهد بکند در این ظرف، این هم ظرف هم ظرفی هستند که افراد در آن مختار هستند. می‌تواند - به حضورتان که عرض کنم که - مشکلات راه، وضع ظرف را جوری بکند که - به حضورتان که عرض کنم - فشار بیاورند به امیر خودشان، بگویند که آقا، اینجا جلوتر نروید. ولی نه به تردید کاشف نبود این اعلانیه، حضرت نائب امام، از تردید

خودشان نسبت به راهشان، کاشف این بود که مردم نمی‌کشند که ایشان [؟] مقصدش را ایشان در آن تردید نداشت و تا آخر هم تردید نداشت. و بنابراین جامعه بودن شخص ولی و کسی که در این منصب هست نسبت به جریان جزمیت در این سه مرتبه از ابتلاء، ضابطه عقلی می‌شود در تعیین ولی فقیه، ولایت اجتماعی.

حالا ببینیم آیا نقلاً هم خصوصاً جزئی‌اش را می‌توانیم ملاحظه کنیم؟ اگر بحث ولایت عامه ضرورت عقلی شد که داشته باشد این سه خصوصیت را، هم حالات روحی و هم ادراکات در باب التزامات قلبی و هم ادراکات نسبت به تغییر شناختن زمان و مکان و تصرف در زمان و مکان، این تمام اگر شده باشد با این بیانی که عرض کردیم این می‌شود ضابطه عامش. که اشاره‌ای هم که باز عرض شد قبلاً، اشاره‌ای هم که حضرت امام فرمودند که کسی که فعلیت مرجعیت داشته باشد این شرط لازم نیست، یعنی اگر کسی این شرط را قید قرار داد به نحوی که در زمانی که مراجع معظم تقلیدی که هستند در عینیت خارجی، اینها آشنایی به زمان و مکان ندارند. اگر شما این قید را سفت به آن چسبید مجبورید امر ولایت را بدهید؛ مراجع ولو متصرف در زمان و مکان نباشند، اصلاً این شدنی نیست، کار به بن بست می‌کشد. این همین شرط عامه ولایت عامه اجتماعی بود که ایشان بیان کردند و عقل هم هست این امر.

اما ضابطه خاص نقلی را بخواهیم عرض کنیم که بگویند که چرا مثلاً قید فقاہت و اینها را لازمه داشته باشد ولو عقلاً به نظر ما می‌آید که کافی هست استدلالی که عرض شد، خصوصیت اینکه عادل کیست؟ به چه مرتبه‌ای می‌گویید عادل؟ به چه مرتبه‌ای می‌گویند ورع؟ به چه مرتبه‌ای می‌گویید موثق؟ اینها دیگر خصوصیات نقلی است. در یک مکتب این که - به اصطلاح - عناوینی را که به آن عنوان وصل می‌کنید انسان را در مراتب مختلف کمال که از نظام ارزشی تان در می‌آید که به این آدم باید گفت مثلاً، به یکی باید گفت فاسق، به یکی باید گفت - به حضورتان که عرض کنم که - موثق به یکی باید گفت بله، عادل به یکی باید گفت دارای ورع، به یکی باید گفت، اینها در نظام ارزشی تان دیگر معین می‌شود. هرچند موضوع فقه وقتی قرار بگیرد، فقها هم تأیید می‌شود ولی اول مطلوبها، درجه‌بندی انسان‌ها که این چه درجه‌ای از حالات است، آن چه درجه‌ای از حالات است، آنچه درجه‌ای از حالات است گفته می‌شود. و هکذا در باب اینکه فقیه لقب چه کسی

می‌تواند باشد، خب اینها از مباحثی است که از مباحث عامهٔ ولایت در نمی‌آید طبیعتاً، مربوط به مباحث دیگری است، قدرت تطرق احتمالات داشته باشد - به حضورتان - نسبت به فرضاً آیات و روایات، قدرت استحضاء داشته باشد، قدرت محض و یأس داشته باشد و الی آخر.

- به حضورتان که عرض کنم - یک آخرین قسمت صحبتیم، یک اشاره مختصری در این قسمت معیار و گزینش اشاره می‌کنیم که حرف اینهایی که می‌گویند از روشنفکرها که آن یک علم دیگری است و ادارهٔ جامعه باید به دست کسانی که کاردان باشند بسپرد و آقایان قداستشان را حفظ کنند، وارد این مراحل نشوند، ولو با برهانی که عرض شد جایی برای حرف آنها نیست، مصرر هم هستند که در استدلالهایی که می‌شود در بحث ولایت فقیه، اثبات کنند غرض از ولایت، ولایت به اصطلاح مهورین و غیب و تصر هست و تکیه هم می‌کنند به بعضی از فتاوا و این حرفها را نشنیده اند در جامعه، یک اشاره‌ای به پاسخ آنها بکنیم از موضع بحث خودشان، نه اینکه از موضع مبنایی و فلسفی که عرض شد.

عرض می‌کنیم که ظاهراً تردیدی نیست که در امر قضا در بین فقها مورد [؟] هست که باید تقلید باشد، حسب ما یرا به القاضی قاضی را وقتی می‌خواهند شرح بدهند طرح فقاہتش شرط می‌شود. حالا نداشته باشید شما تقلید در آنجایی که دستتان تنگ است به خود کسانی را نائب بشوند از طرف یک دستگاه قضایی، ان علی حده است ها، ولی اصل لو خلی و تبعه آنها که استناد به فتوی می‌کنند در برابر کسانی که به عهد ولایت فقیه می‌کنند می‌گویند فتوای مشهور چنین و چنان، ما می‌گوییم فتوای مشهور در امر قضاوت که دیگر قبول دارید که باید فقیه باشد. اگر باید در امر فصل خصومت جزئی فقیه باشد والا حق و باطل قاطی می‌شود، در امر تصرف و قضا، نسبت به کلیات امر مسلمین حق و باطل قاطی نمی‌شود؟ این جریان جزمیتی را که ما می‌گوییم لازم نیست آنجا؟ جزمیتی که برای قاضی نسبت به یک مسله جزمیه می‌خواهد حاصل می‌شود، شرطش می‌کنید فقاہت را و می‌گویید که اگر اهل خبره هم مشورت طرف شورش باشند ولی آخرش حسب ما یراه القاضی باید جزمیت برای قاضی پیدا شود، باید حالت نفسانی برای قاضی پیدا بشود. شرط قضا هم می‌کنیم فقاہت چگونه می‌شود که در قضا در تصرف کل جامعهٔ مسلمین آنجا می‌گویید نه لازم نیست؟ عقلاً برابر آنهایی که زیاد

اصرار می‌کنند عقلاً و در آن مبنای اصالت تعلق هم بحث نمی‌کنند، در مبانی خودشان، بعد می‌چسبانند، [؟] به مذهب و رویش فشار می‌آورند، این حرف پیداست که مراتب تضاد، مراتبی که جزمیت لازم هست، جدای از فقه نمی‌شود باشد از نظر مذهب، آنجایی که حرف طرفینی هست و بخواهد حذف بشود تمام بشود قضیه، این من باب قیاس عرض نمی‌کنیم. در اینجا من باب رد صحبت آنها عرض می‌کنیم، که دلائل ولایت عامه اجتماعی، عقلاً تمام است، نقلاً شما این ایراد را می‌گیرید ولو این بحث، بحث نقلی سر جای خودش اول کار گفته شد نیست، بحث ولایت عامه اجتماعی از شئون بحث اصول اعتقادات است، نه از شئون مباحث فقهی خصوصیات را شما می‌توانید از فقه بدست بیاورید. لذا نقض می‌کنیم این صحبتشان را به نظر می‌رسد که به همین اندازه در باب ضابطه شخص حاکم، کافی هست درباره اینکه این جزمیت چه جوری باید جریان پیدا کند که جزء ضابطه حاکمیت و رهبری بود در رابطه بین احکام کلی حاکم بر جریان رشد و احکام رشد، صحبتی دارید که انشاء الله تعالی در جلسات آینده دیگر وارد آن بحث می‌شویم و تمام می‌کنیم به حول الله وقوه ...

درست است که مبحث جاهای مختلفی‌اش جای بحث بسیار زیاد به عنوان اینکه اشاره شده به مبانی‌ای که اینجا، آنجا بحث نشده، همین امروز هم اشاره شد به تقسیم بر برنامه سیاست، سیاست، فرهنگی، اقتصاد و ابداً وارد بحثش نشدیم.

اینها را به اصطلاح می‌شود مبسوط‌تر وارد شد و لکن به اندازه‌ای که یک نظریه عقلی را بصورت کلی نظر به آن انداخته باشیم مباحثش عرض شده، باقی مانده را بطه بین احکام انتظامی و احکام حاکم بر جریان رشد و احکام رشد، که انشاء الله در جلسات آتی یک مقدار درباره‌اش صحبت می‌کنیم. اگر هم مثلاً یکی دو جلسه را آخر کار اگر لازم شد، گذاشته بشود بعداً برای اشکالات، اگر لازم هم نشد به اصطلاح برای تنظیمش به صورتهای مختلف، یک صورتی که می‌شود همه بحثهای تعریفی مان را اول ببریم، بعد آن براساس آن تعاریف تنظیم کنیم. یک صورت هم اینکه عرض شده خدمتتان که مراعات می‌کردیم وضع ذهن و به اصطلاح حالات روحی برادران عزیزمان را که می‌بینیم وقتی یک خورده درباره اینکه فعلیت قدرت، مناصب ولایت است صحبت می‌شود، به ذهنشان می‌آید که الان دیگر مثل اینکه احکام دارد کنار می‌رود، مجبور می‌شویم یکی دو جلسه

می‌آمدیم یک خورده کمی بحث احکام را که بابا این ربط آن هم تمام می‌شود نمی‌خواهد عجله بکنید. آن هم حرفهایم هم براساس فقه سنتی است، یعنی من اینجوری بوده در بحث که در خدمتتان بودم که چندین بار حس کردم که آقایان استیحا ش می‌کنند از مطلب به دلیل اینکه اشراف بر همهٔ مطلب ندارند، خب باید هم، مؤمن هم هستند دیگر، به هر حال باید استیحا ش بکنند از دور، احتمال خطر که می‌دهند، این چه جور می‌خواهد بشود، سرو کار احکام چه می‌شود؟ حالا بگوییم یک امر ثابت است می‌آید اینجا خبری نیست، [با حالت خنده] مجبور بودیم - به حضورتان که عرض کنم که - برگردیم بیاییم، خب یکی دو جلسه وسطش یک اشاره بکنیم برگردیم دوباره - به حضورتان که عرض کنم که - مطلب را ادامه بدهیم، حالا بعد از اینکه اشراف پیا کردید و طبیعتاً کسی هم که کتاب دستش می‌آید. خب لااقل [؟] را از اول تا آخر می‌خواند دیگر، دستش هست مطلب، این - به حضورتان که عرض کنم که - می‌شود تنظیم کرد صوری که اول، تعاریف را بعدش هم - به حضورتان که عرض کنم که - احکام کلی مطلب را گفت و بعدش هم به ثمرات و نتایج رساند، می‌شود همین رقمی که بحث کردیم قرار بدهیم. انشاء الله تعالی در خدمتتان هستیم. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

[اللهم صل علی محمد و آل محمد]

س: چون فرصت هست، یکی از سؤالاتی که در ارتباط با همین جلسه است عرض می‌کنیم که پاسخ بفرمایید: یک مطالبی در مورد احکام التزامی گفته شد و یک مطالبی هم در مورد احکام به اصطلاح ولایی احکام عمل، که مثلاً احکام التزامی احکام حاکم بر جریان رشد هستند و آن احکام عمل، احکامی هستند که احکام به اصطلاح رشد هست، حرکت هستند. و در آنجا یک مقدار که صحبت شد به این ترتیب بود که مثلاً در احکام التزامی، شرایط زمانی و مکانی، یا به عبارتی زمانی و مکانی در نظر گرفته نمی‌شود، رهای از زمان و مکان هست و در احکام عمل و احکام رشد، زمان و مکان دخالت دارد. حالا در این باره یک چند تا سؤال مطرح است، یک صحبتی است که نه به صورت مطلق که زمان و مکان را داخل در موضوع کرد، به نحوی که کوچکترین تغییر زمانی و مکانی، باعث تعدد موضوع بشود و حکم آن را عوض کند، که در موضع عمل بود، نه

مطلقاً می‌شود زمان و مکان را حذف کرد، که به اصطلاح در احکام التزامی ما بگوییم که مثلاً در آنجا زمان و مکان در نظر گرفته نمی‌شود. وقتی در همانجا هم به اصطلاح موضوعی را بگوییم که حکم بر آن بار شده در آن یک زمان و مکانی نهفته است، به نحو خیلی عام‌تر و در به اصطلاح موضع عمل هم زمان و مکان هست به نحو جزئی‌تر، ولی به اصطلاح محدود در یک وهله‌ای خاصی از زمان که بتوانیم بگوییم بعدش صفر است، این طوری نیست. بنابراین بیشتر آن تعریف جاپیدا می‌کند که بگوییم که احکام التزامی احکام حاکم بر جریان رشد هستند و آنها به اصطلاح احکام عمل، احکام رشد هستند. بعد این سؤال مطرح شده که رابطه بین این دو حکم چگونه است؟ آیا رابطه‌اش شامل و مشمولی است یا رابطه کلی و مصداقی یا یک رابطه دیگر اگر نه که زمان و مکانشان شامل و مشمول بشود به همین عبارت که در یک مرتبه هم فرمودید که احکام التزامی به اصطلاح ناظر بر زمانها و مکانهای هستند یکی شان به اصطلاح زمان و مکانش وسیع‌تر است، یکی زمان و مکانش محدودتر است. حالا می‌توانیم بیاییم بگوییم که به این ترتیب یک - به اصطلاح - شامل و مشمول داریم در دستگاه احکام که آن شامل ترها احکام التزامی‌اش هم، تحت شمولها، احکام عملی می‌شوند که باید بگوییم که آنها خودشان زمان و مکان دارند مخصوص خودشان و یک احکام کلی هستند حالا ما در موضع عمل، مصادیقی از آنها را پیدا می‌کنیم که جزئی‌تر هست، یا مطلب به نحو دیگری هست که توضیح بفرمایید.

استاد حسینی: حالا رد این قسمت عرض کرده بودیم که افعال یا احکام عمل در مرتبه تصرف در زمان و مکان، متعلق هستند به یک امر ثابتی، یعنی امر ثابت، نحوه - به اصطلاح - ارتباطش وقتی می‌رسد به عینیت، اگر اختیار، فاصله‌اش نشود که جبری بخواهد باشد، آن یک جور است مطلب، ولی اگر گفتیم نه آقا، ولایت هست و مشیت هست و نظام ولایت هست که این - به اصطلاح - مطلب را می‌برد جلو، آن وقت این تغییرات متعلق‌اند و تعلق دارند به آن امر ثابت البته نه به یک مطلب، به یک مطلبش تعلق گفته شد که به جمیع مراتب هست.

اگر گفتیم تعلق به جمیع مراتب هست، نحوه شامل و مشمول بودنش از سنخ شامل و مشمول بودن کل با اجزایش که در حال تغییر هست یا شامل و مشمول، یک فرق جزئی پیدا می‌کند. این جوری نیست که عین

همان جا باشد. نحوه متعلق و متعلق به جمیع مراتب است. نحوه اش این است که الآن این تحت این حکم جاری است برای این مقصدی که خارج می شود از تحت این حکم. و دوباره احياناً ده قدم بعدترش باز می آید تحت این حکم به معنای ارتجاع نمی آید این جوری نیست که بعد که مثلاً ایندفعه تحت یک حکمی بود، حکم حاضر، بعد عمل به همین حکم، در جهت گسترش قدرت انجام وظیفه بردش به حکم قصر، بگوییم حالا حکم قصر شد کاملتر، بعد حالا در ترکیب سوم دوباره حاضر شد و یک کارهایی دیگر. این جوری نیست که وقتی که در مجموعه سوم قرار گرفت بگوییم این ارتجاع شد، چون حاکم حاضر است، در اینجا هست. نحوه ای که برای شیء متغیر قائل می شوید وقتی می گوئید که تعلق به جمیع مراتب، معنایش این است که از یک مرتبه انتقال به مرتبه دوم که می کند همه خصلتهای قبلی را دارد به اضافه در شکل - به حضورتان که عرض کنم که - به انحلال در وحدت ترکیبی، نه در شکلی هست که عین آن واقعی باشد، عین آن خود احکام باشد، در مجموعه ثانی است، و خصلت ثانی دارد. تعبیر شاید احکام حاکم بر جراین رشد، بهتر از تعبیر - به حضورتان که عرض کنم که - کل و جزء، که کل با جزئش در حال حرکت است، و بین شامل و مشمول که معنی تعلق را نمی رساند و معنای دارا بودن مراتب قبل در مرتبه بعد نیست شاید آن رساتر باشد که بحثش را اگر لازم شد مثلاً یکی دو جلسه - به اصطلاح - اضافه صحبت کنیم، یکی از بحثهای مهم همین است که - به اصطلاح - آن چیزی که الآن هست در مرتبه اول. آن فعلیت به تحقق و فعلیت به تعلق، علت حرکت می شود ولیکن این حرکت، بدون افاضه ممکن نمی شود تحققش و ممکن نشدنش کاشف از این نیست که تعلق نداشته باشد، که طلب حرکت نداشته باشد، به معنای امکان صرف، به معنای قوه و فعل نیست که قوه به معنای به معنای معد تنها باشد. این اگر لازم شد، این بحث را انشاء الله تعالی دیگر بیشتر عرض می کنیم. ما به ذهنمان می آید که یک سری از چه در آن بحث اولش در بحث وحدت ترکیبی و چه در این بحث، طبیعتاً به میزانی که می شده اشاره بشود بالحاصل هایش عرض شده، به اندازه ای که خود بحث را کاملاً بحث کنیم نشده مگر اینکه لازم باشد کسی خودش به بحثها وارد باشد.

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۲۹

۶۸/۰۶/۲۵

استاد حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين انه خير ناصر و معين، و صلى الله على سيدنا و نبينا ابا القاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و اللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين.

بار الها كلمه حق را بر سراسر جهان بگستران، كلمه باطل را از زمين ريشه كن بفرما، آن چه وعده به وليت فرموده اى هر چه زودتر به وى عنايت فرما، نايب رشيد وليت حضرت آيت الله خامنه اى را مؤيد و منصور بدار، لشكر اسلام را در همه جبهه ها مخصوصاً در برابر متكبرين پيروز فرما. لشكر كفر در همه جناح ها مخدول گردان. بار الها! روح رهبر كبير انقلاب آيت الله خمينى - رضوان الله تعالى عليه - را غريق رحمت و اسعه خودت بگردان. بار الها! روح مبارکش را از ما خرسند بدار، بار الها! عنايت و دعای خيرش را نصيب ما بفرما، بار الها! شهدای انقلاب محشور باحضرت سيد الشهداء بفرما. معلولين جنگ را شفای عاجل كرامت فرما. بارالها انتقال ما را از اين عالم به عالم ديگر به وسيله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لك قرار ده. علل و امراض ظاهرى و باطنى ما را شفای عاجل كرامت فرما. اموات و ذوى الحقوق و صالحين امت حياً و ميتاً بالاخص پدر و مادر را از خيراتى كه تفضلاً نصيب مى فرمايى سهيم و بهره مند بگردان. ما را از برکت دعای خيرشان مستفيض بدار. بارالها عنايت خاص و نظر مخصوص و رضاييت وجود مبارك حضرت بقيه الله - صوالت الله و سلامه عليه - را نصيب فرد فرد ما بفرما. يا الله سخنان ما، نيات ما، افكار را ؟؟؟ خاطر شريفش قرار بده، لطف حضرت را و دعای خيرش را و احسانش را جارى بر همه هستى ما بگردان.

اللهم اخرجنا من الظلمات الوهم و اكرمنا بنور الفهم، اللهم افتح علينا ابواب رحمتك و انشر علينا خزائن علومك، برحمتك يا ارحم الراحمين و بمحمد صلى الله عليه و آله الطاهرين، اللهم صل على محمد و آل محمد.

حالا ببینیم که رابطه بین این حکم موضوع یا احکام انتزاعی که ثابت هستند و موضع امر ثابت را دارند، با موضوعاتی که مورد تصرف هست، یعنی احکام حاکم بر جریان رشد و احکام رشد، ربطشان چگونه می شود و این تصرفی که فقیه می خواهد بکند این تصرف چه نحو به وقوع می انجامد؟ این دیگر ضابطه تقریباً آخرین قسمت هست، که این را برای آن که بحث بکنیم، بحث تدریجاً دیگر تمام می شود، البته با حفظ اینکه نظر اجمالی طبیعتاً بوده، سیری را به صورت کلی تقسیم شده که - انشاء الله تعالی - بعداً فرصتی بشود روی آن بررسی بشود و دقت بیشتر بشود.

حالا ببینیم حالا وضع در باب علم اصول و استنباط این احکام التزامی چه بود که ما می توانستیم نسبت بدهیم به خدای متعال بگوییم هذا حکم الله. قدر متقیّین این است که به شخص مجتهد که وحی نمی شود. نه به مقلد و نه به مجتهد.

فقیه است و یک مقدار نوشته ها این نوشته ها درباره آن تحقیق می کنیم و مطمئن می شویم از اینکه صادر شده از معصوم، حالا به روشهایی که قبلاً گفته شده. مواد آن از یک سری کلمه نوشته شده مکتوب هست، ببینیم عقل چه می کند آنجا؟ اگر بخواهیم خلاصه اش بکنیم صحیح هست که بگوییم عقل، از این نوشته ها سعی می کند ابتدائاً ببیند خطاب چیست. نوشته ها چه چیزی را نوشتند؟ کلماتی را، کلمات مکتوب شده. این کلمات حاکی هستند یعنی کتابت از ابزار مفاهمه. ابزار مفاهمه کلمات در شکل لفظی اش هستند نه در شکل کتبی اش. بشر برای مفاهمه کردن با هم، حرف می زند، خطاب می کند، صحبت می کند. سخن می گوید، این سخنها یک دقت دارد در خودشان که این ابزارها باشند ابزار فهماندن مقاصد به همدیگر چه چیزی است؟ زبان است، این کلمات هستند.

پس تحقیق، یک قسمت علم اصول مربوط به این ابزارهاست. اگر هم می گویم مثلاً حقیقت شرعی و لغوی و به هر حال، اصول لفظیه مربوط به این الفاظ است، به این کلمات هستند این ابزارهای مفاهمه است. حالا یک مفهوم هایی هم پشت این ابزارها هست آنها را هم مورد دقت قرار می دهد. مورد دقت قرار می دهد چه کار می

کند؟ [؟] می‌سنجد، تناسبات را ملاحظه می‌کند، نسبت‌ها را ملاحظه می‌کند. مرحله سومش هم که اصول عقلیه است که ملاحظه می‌کند که اصلاً شأن تکلیفی اینجا هست، نیست؟ آن یک بحث دیگری است.

تناسبات را ملاحظه کردن آیا نظر به آثار هست یا نه؟ طبیعتاً نظر به آثار است ولی در مرتبه خودش، که رتبه خطاب هست در مرتبه مخاطب، تفاهم، فهماندن، ملاحظه نسبت‌ها می‌شود، ملاحظه آثار می‌شود آثار چیزی پس نیست جز تناسباتی که وجود دارد. حالا این کلمه را جایش را عوض کنید. خب یک نسبت دیگری پیدا می‌شود فرض بکنیم اگر این کلمه، فرضاً به صورت استفهام انکاری نبود خب یک معنای دیگر داشت. اگر مقید به این استثنا نبود اگر چنین بود، اگر چنان بود. معلوم می‌شود که ما نظر به آثار در رتبه کلمات داریم و عقل هم کار می‌کند در این آثار که همین تناسبات باشد برای فهمیدن و به آن هم نمی‌گویید شما این دینامیسم در قرآن است، نمی‌گویید، تحمیل نظر خود و رأی خود بر قرآن است، می‌گوید غایت وسع است، نهایت تلاش است، بر عکس آن هم نگاه بکنیم، نمی‌شود گفت آنچه را که من فهمیدم عین حکم واقع است می‌توانید بگویید در سطح ادراک من، حالت ابتهال هم برایش پیدا می‌شود حالت، طلب ظهور و استظهار هم پیدا می‌شود و لکن آخر کار آنچه ظاهر شده است به اذن الله و به لطفه و عنایتی برای فرد، برای این فقیه. این گونه نیست که بگویید که آن کماه و حقه همان گونه که در نزد خداوند است در نزد معصومین است حقیقت این امر، کماهی بر من روشن شد، با تمام نسبت‌هایش به همه احکام و تمام اقتضاء نمی‌توانید این را بگویید، می‌توانید بگویید که این نهایت آن چیزی بود که می‌شد از من بخواهند، دیگر بیشتر از این، «لا یكلف الله نفساً الا ما آتاه الله الا وسعها»، درسه من دیگر بیشتر از این نیست، تکلیف فوق طاقت دیگر نمی‌شود. پس نظر به آثار که نظر به تناسبات است متناسب با همان مرتبه، به معنی تحمیل پیش داوری نیست بلکه به معنی تلاش در راه بندگی است مطلقاً؟ نه.

قید دیگری هم داریم؟ بله. شرطش این است که وجه همتش بندگی باشد اگر وجه همتش عصیان باشد تناسبات را بنابر مبنای اصالت تعلق بدجور می‌فهمد، چرا؟ اگر علم، پس از انگیزه هست و لااقل گسترش آن و تبدیل شدن آن به تعاریف و احکام، بعد از انگیزه است. اگر برای مراتب نازله اش هم شما بگویید علم هست

ولی برای تلاش، تلاش به طرف مقصد هست، اگر مقصد دنیایی داشته باشد، و تلاش کند برای ملاحظه تناسبات، تناسبات را به صورت دیگری می فهمد، لزوماً پیش داوری حسی نیست که می آید در شکل دینامیزم معرفی می کند مطلب را، اگر شخص با تکیه به هوی و پرستیدن هوی، «اتخذت الهه هوی» اگر این گونه باشد، امرش فرطاً، کج می فهمد، واقعاً کجا می فهمد ها، کج استدلال می کند، ممکن است برای افراد ضعیف هم قدرت اضلال داشته باشد، بتواند آنها را هم منحرف بکند، حالا این شرط، شرط خارج از موضوع است یا شرطی است که مقوم اصل اجتهاد می شود؟ بنابر بحثی که گفتیم، طاعت چیزی نیست جز کیفیت جریان قدرت در مرتبه ذهن هم عیناً همین طور است اگر کیفیت پرستش خداست در مرتبه ملاحظه تناسبات مقوم آن قدرت، جهتش هست، در جهت خدا باشد یک گونه می فهمد، در جهت خدا نباشد یک گونه دیگر می فهمد، خیلی خب! پس اهمیت ابتهال و استظهار و طلب ظهور از خدای متعال، روشن شد فقط قدرت تطرق احتمالات، آمد و شد احتمالات و گمانه های گوناگون و ملاحظه تناسبات مختلف و سنجش آنها نیست که قدرت اجتهاد الهی را می آورد، بلکه باید حتماً قوامش به چه چیزی باشد؟ به تقوی، قوام آن به پرستش خدا و سیر در تقرب باشد تا بتواند موفق بشود. حالا ممکن است کسی به ذهنش بیاید این قید را اگر برای علم بزنید، علم را از خاصیت می اندازد. نخیر، این قید، قید ذات علم هست، خاصیت دار می شود که قیدش را الهی بکنید. انسان که بدون انگیزه نمی تواند کار بکند، مگر کار فکری می شود بی انگیزه کرد؟ مگر سنجیدن بدون انگیزه می تواند انجام بگیرد؟ نه آقا، سنجیدن هم بدون غرض انجام نمی تواند بگیرد و غرض، همیشه مبنا دارد. غرض و هدفی را که شما دارید اول، یک مرتبه از ایمان یا الحاد، آنجا هست که باعث می شود که شما حساسیت داشته باشید و یک غرض خاصی را انتخاب کنید. اول جهت گیری اختیار هست، بعدش شما حساسیت نظام، حساسیت هایتان پیدا می کند، بعد آن حالت پیدا می شود و بعدش طلب پیدا می شود و دنبال مقصدتان می گردید. من اینجا یک اضافه کوچکی هم بکنم اینکه وجود مبارک، خدا [؟] - رضوان الله تعالی علیه - اینکه حضرت آیت الله خمینی - رضوان الله تعالی علیه - اللهم صل علی محمد و آل محمد - می فرمودند که یک قدم در علم بروید جلو، دو قدم در تهذیب، علم بدون تهذیب خطر ناک است، حجاب است، هر صدمه ای که به متدین خورده از

ناحیه نبودن تزکیه همراه تعلیم واقع شده، علم اگر علم توحید باشد، اگر تهذیب همراهش نباشد نورانیت ندارد، همین مطلب را می رساند، خب، حالا اگر کسی مقصدش مادی شد و خواست آثار بین کلمات یا تناسباتشان را ملاحظه کند. چه چیز را طلب می کند؟ طلب می کند دنیا را، دنیا را که طلب می کند به یک معنا، شک دینامیزم را پیدا می کند، نهایت یک مقدار ظریف تر، بنیادی تر، ریشه ای تر، مقاصد دنیایی را می خواهد ظهور صریح ندارد که اول برود در دستگاه حسی مقصد معین کند و بعد بیاید گزینش کند. ولی ظهور دقیق تر، پیچیده تر را چرا دارد. مگر چرا این حرف را می زنید؟ مگر در دینامیزم چه کار می خواستند بکنند؟ می خواستند به دنیا برسند؟ پایین تر از دینامیزم هم بیایم، آن که کاری به دین دارند و تلاش می کند در منطق حسی می خواهد چه کار کند؟ می خواهد خب دنیایش بیشتر، لذتش، لذت جویی اش را دائم التزاید بکند. پرستش دنیایش را بالا ببرد، حرص خود را بالا ببرد تحرک مادی خود را رو به گسترش ببرد، تحرک خاصی را که نفس به آن مبتهج است به ابتهاج مادی، خب این هم همین کار را می کند دیگر، در همان صراط است و طبیعتاً به همدیگر می رسند، جوش می خورد به هم.

حالا در مرتبه تغییر عینیت می خواهیم نگاه بکنیم، در رتبه تغییر عینیت چه کار باید کرد؟ می گوئید نظر به آثار نکنیم مطلقاً. نظر به به آثار نکنیم مطلقاً، نظر به تناسبات نکنید مطلقاً که حتی در باب، در قسمت احکام در مرتبه احکام التزامی حتی به اخباریین هم نمی شود نسبت داد. به هر حال آنها هم ولو یک جمله را که می گرفتند ولو یک حدیث را که می گرفتند یک ملاحظه می کردند می فهمیدند چه می گوید بالمره، نظر به آثار کلمه نکنیم که نمی شود همان یک جمله را هم یک کلمه را هم نمی شود معنایش را فهمید به صورت مطلق که عقل را تعطیل نمی کردند. حالا بگوئید که بله، نظر می کردند به کلمات، اخباریین در مرتبه اول یعنی مفاهیم روابط مفاهمه را نگاه نمی کردند خود ابزار مفاهمه را نگاه می کردند، اصول لفظیه را فقط قرائت می کردند، دیگر قدم نمی گذاشتند یک مقدار بالاتر ببینند لوازم عقلیه این اصول چیست؟ این وجهی دارد که آن هم البته رد شد در بحث روش اصولیین ملوم شد آن کار، کار ناقصی است ولی می خواهم عرض کنم که در عین حالی که رد شده بحث اخباریین همان کار اخباریین هم حضی از بکارگیری عقل را ولو در مرتبه نازله در

شناختن کلمات و الفاظ و استخراج معانی در مرتبه نازله که دارد. نمی شود بگوییم که آن مرتبه را هم ندارد. حالا ما می خواهیم در تغییر عینیت بگوییم کار به آثار داشتن، مطلقاً ممنوع؟ گفت از اخباریین هم خبری تر در حین عمل یا نه؟ اینجا هم باید تناسبات را ملاحظه کرد. اینجا هم باید آثار را ملاحظه کرد، حالا چگونه آثار را ملاحظه کنیم؟ که ملاحظه آثار منجر به حکومت حس بر طاعت نشود؟ موجب استغنائی از وحی نشود؟ قبلاً عرض شده لازم هست وصف بکنیم عینیت را ملاحظه بکنیم مصلحت نظام را تا بشناسیم مبتلا به را. این کار را به چند گونه می شود انجام داد. اول قید اساسی را می آوریم می گوییم هر گاه، برای این سیر، و سایر سیرهایی که فرض بشود در ملاحظه آثار، منبعث از پرسش دنیا باشد. از اول می گوییم باطل در می آید، از اول می گوییم اگر تلاش ما چه بگویید اول باید ملاحظه کنیم عینیت را بعد ملاحظه نسبت بین احکام تکلیفی و اخلاقی را و بعد بگوییم حالا مصلحت چیست؟ اگر برای دنیا باشد فاسد در می آید، چه بگویید اول باید ملاحظه کنیم اوصاف توصیف عینیت را و بعد ملاحظه کنیم - به اصطلاح - امور اخلاقی را بعدش ملاحظه کنیم احکام را، اگر برای دنیا باشد فاسد در می آید چه بالعکس آن بگوییم اول، توصیف فرض کرد به هر حال ضرابی که می شود به هر شکل آن که شما بخواهید سیر بکنید، اگر مقصد مادی باشد و الهی نباشد، فاسد در می آید، این مقصد اولیه مسئله اخلاص را در تقرب، باید به عنوان اصلی ترین قید، اول ذکر کرد. ولی آیا به اخلاص تنها هم کار تمام می شود؟ نه. رکن است؟ بله، رکن اساسی هم هست. حالا باید چه کرد؟ بعد از این که اخلاص، رکن است می شود گفت که نظر به آثار کردن - مثل قیاس است؟ یعنی من بینم چه اثر مادی، بیع دارد یا اجاره دارد یا مضاربه دارد و این را به لحاظ اثرش به آن وزن بدهم، بگوییم این مثل ملاحظه قیاس هست و مثل استحسان و استصلاح هست و باطل است. این گونه می شود گفت؟ یا یک وقتی است که شما حکم التزامی را در رتبه و مرتبه التزام هستید می گوید نظر به آثار غلط است، بعد حکمت را قرار دادن جای علت هست ولی حین العمل که صحبت از التزام نیست که، ملاحظه اینکه قدرتش را دارم یا ندارم که مسئله التزام نیست که، ملاحظه عینیت هست، یعنی تناسباتش اصلاً عینی نیست، آنجا اگر می خواستید حکم نسبت بدهید به خدا و حکم در بیاورید از کلمات، مرتبه آن مرتبه ای بود که موادتان کلمه بود، اینجا در مرتبه اش

مرتبه ای نیست که مواد، کلمه باشد. مرتبه اش مرتبه ای است که می خواهید بگویند که من فعلیت ابتلاء برایم هست یا نیست؟ مرتبه اش مرتبه ملاحظه تناسبات مادی است. می خواهید بگویند قدرت دارم یا ندارم، قدرت مادی خارجی را دارید می فرمایید، مرتبه آن مرتبه تناسبات مادی است، نمی توانید اینجا مستغنی باشید از نظر به عینیت. [قطع صوت ۶:۳۰] شما این جا. می خواهید تناسبات عینی را ببینید، ولی چگونه می خواهید ببینید؟ می خواهید ببینید در عینیت، راه به طرف خدا از کدام طرف است، در عینیت سیر تقریبی چگونه است، این را می خواهید ببینید، چون مقید هست به این قید، ضرورتاً شما باید در نحوه ملاحظه عینیت، تصرف کنید، پس نظر به عینیت، نظری مادی برای مقاصد مادی برخاسته از انگیزه مادی نمی تواند اینجا، به درد شما نمی خورد. باید انگیزه الهی باشد مقصد هم الهی باشد تا به صورت کلی بگوییم که می شود رفت دنبال راه، حالا اگر نظر الهی باشد، نظر الهی چه چیزی است؟ نسبت به بالا بردن نسبت تأثیر اسلام در عینیت. نسبت تأثیر قدرت انجام طاعت در عینیت، ماده چگونه تغییر کند، عالم ماده چگونه تغییر کند که متناسب با پرستش خدای متعال باشد. اگر این گونه هست نمی شود توصیفی که از قدرت دارید از بالا بردن نسبت تأثیر دارید با توصیفی که از ایمان دارید، بریده باشد، نمی شود از توصیفی که نسبت به انسان دارید، نسبت به جهان ماده دارید، بریده باشد، قطع باشد، نمی شود چنین چیزی، بلکه شما فرمودید ظهور مرتبه ایمان اجتماعی (در پاورقی یک اشاره ای بکنم ایمان فردی ممکن است کسی عمل اجتماعی بکند و حکومت هم نداشته باشد و به کمال بلوغ و رشد هم برسد، عمل تاریخی هم می تواند بکند نه اینکه اجتماعی تنها، وجود مبارک علی بن ابی طالب - علیه افضل صلوات المصلین - اللهم صل علی محمد و آل محمد - ایشان در سکوتش و در قیامش عمل اجتماعی را کاملاً انجام داده و نسبت تأثیر را هم بالا برده، یک وقتی می گویند جامعه به خیر نرسیدند بله، چون اختیار نکردند علی بن ابیطالب را رفتند، کج رفتند، خب جانب به خیر نرسیدند، یک وقت می گویند مانع رشد علی بن ابیطالب شدند ابداً، یک سر سوزن، چون نسبت تأثیر خودش را بر تاریخ گذاشت، در خود ولایت اجتماعی، یعنی بالاتر من یک نکته کوچکی را اینجا عرض کنم حالا در پاورقی است این مطلب، من این گونه معتقدم شخصاً و برای من تمام است این مطلب که اگر نبود شدت ائمه طاهرين، خلفای جور، اصل اسلام را می

خواستند براندازند اصلش می خواستند بت پرستی را بیاورند سر کار. صحبت این نبود که به خلافت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - اللهم صل علی محمد و آل محمد - قانع باشند و بخواهند ریاست مقیدی یک استبداد مقننی داشته باشند، چنین شرطی نبود در کار. شدت اینها باعث شد که آنها نتوانستند این کار خود را تمام بکنند. خواست آن مردک احمق نجس خبیث شقی یزید غلطی بکند به ظاهر ولی که نتوانست که، شدتی که ایستادگی بود روی کلمه توحید و - به اصطلاح - صبری را که فی جنب الله تبارک و تعالی ائمه طاهرین فرمودند و عمل اجتماعی ای که متناسب کردند، شکست آن تشکیلات آنها را، مجبور کرد که این ها کوتاه بیایند و تا اسلامش را قبول کنند، بنی عباس هم که - به اصطلاح - دعوی اینکه اول کار طرفدار اهل بیت طاهرین هستند، این را طرف، دعوی کردند و آمدند سر کار، این معنای این است که اینها ذره ای در راه خدای متعال، ملامت ملامت کنندگان در آنها اثر نگذاشت و نسبت تأثیر خودشان را کامل انجام می دادند جامعه - یادمان نرود - جامعه اگر همراه ولی عادل بیاید آن وقت طبیعی است که یک رشدهای دیگری هم حاصل می شود برای خود جامعه، نیاید همراه ولی عادل، ولی عادل بهره خودش را می برد از تاریخ برای هدایت به طرف خدای متعال، این ضرر واقع نمی شود. حالا بیاییم در این متن صحبت را ادامه بدهیم. اگر موجب حرکت، حرکت اجتماعی، ایمان اجتماعی به خدای متعال است، پرستش اجتماعی خدای متعال است، با هم معاونت می کنند به قصد قربت، تحت پرچم حق قرار می گیرند به قصد قربت، نسبت تأثیری هم که بالا می رود نسبت تأثیر اسلام هست، و برای بار دوم، زمینه برای کل جامعه، افزایش پیدا می کند در همه مظاهرش تا آنجایی که محصول، تمامش می شود محصول الهی، اگر یک چنین چیزی اصل هست، درملاحظه وضعیت و مطلوب و ابتلاء آن وقت نظر به آثار مادی در هر سه رتبه باید بشود. این امر، قابل انکار نیست که گزینش کیفیت روابط اجتماعی، برای همه افراد انجام پیدا می شود، یعنی آدم، صبح که از در خانه بیرون می آید، نمی تواند همه کیفیتهای روابط اجتماعی را دفعتاً واحده، مساوی انجام بدهد، بگوید من در یک لحظه هم بیع می کنم هم مضاربه می کنم، هم مساقات هم اجاره اینکه نمی شود، صرف اینکه شما بگویید تدریجی باید بعضی اش را قرار بدهد، بعضی مقدم قرار می گیرند بعضی مؤخر قرار می گیرند، کیف به این که می گویند نه، من مصلحت

خودم را می بینم و حکم این راه متناسب مصلحتم را انتخاب می کنم، کیفیت عمل، کیفیت اسلامی است، به صلاح من چه چیزی است؟ خانه اجاره کردن، بقیه پولت را می خواهیم چه کار کنی؟ می خواهم بروم تجارت. به صلاحم چه چیزی است؟ خانه خریدن، معیشت را چه کار می کنی؟ کارگری، اجیر می شوم. به صلاحم خریدن خانه است، معیشتت را چکار می کنی؟ می روم قرار داد مضاربه با فلانی می بندم سرمایه از او، کار از من. قرارداد مزارعه می بندم، زراعت می بندم، قراردادی و الی آخر.

نظر به آثار و نظر به مصلحت، برای عباد، شما در کارهای خودشان می بینید، اعم از اینکه برود برای مقصد مادی کار بکند، می گوئید حضاضت دارد، خوب نیست آدم، برای ثروتمند شدن، عمرش را خرج کند، نمی گوئید حرام است که. می گوئید می روم برای پول در آوردن، ثروتمند شدن تلاش می کنم بعدش حقوقی را هم که خدا قرار داده انجام می دهم، هم در کیفیت معامله، معامله حلال باشد، هم در کیفیت مصرفش، سهمی را که خدا قرار داده می پردازم سهمی را که برای خانواده وسعه بر اهل و غیره و ذلک می پردازم، ولی می گوید تلاشی که دارم می کنم برای مقصد مادی است، پس نظر به آثار و ملاحظه مصلحت در امور شخصی، انجام می گیرد. بعد از نظر به آثار است که می گوید، حالا مبتلا به من که اجاره شده بر اساس انتخاب این مصلحت، مصلحت دنیای ها، نظر به آثار مادی ها، می گوید بعدش حالا ضوابط اجاره چیست؟ تعیین مبتلا به را چه کسی کرده؟ مکلف، ضوابطش را چه کسی معین کرده؟ خدای متعال، اقدامی که می کند تا خودش را در ابتلاء خاصی می گذارد مکلف کرده، البته پیدااست که محدود است، نمی تواند خودش را قرار بده در سیری که در مکاسب محرمه قرار بگیرد، مکروه است خودش را مبتلا به کسبهای مکروه بکند، مستحب است که سیرش را قرار بدهد در کسبهای مستحب قرار بگیرد، ولی در بین داخل خود اینها، مکلف هست که دارد اقدام می کند شناختن مصلحت چگونه می شود؟ به وسیله ملاحظه آثار مادی. برای چه کسی؟ برای مکلف. از اینجا بالاتر یک قدم برویم، شرط صحت کلیه عقود و ایقاعات این که معامله سفهی نباشد. یعنی چه؟ یعنی ملاحظه آثار بشود. شرط صحت این است که سفهی نباشد ها. یعنی توانایی ملاحظه آثار را داشته باشد. ملاحظه آثار بکند بهینه گزینی کند. اگر قدرت ملاحظه آثار را ندارد، یعنی سفیه است حق معامله در امور مالی را چطور است؟ ندارد.

پس ملاحظه آثار مادی بر خلاف آنجایی که موضع کلمات بود و ملاحظه تناسب و نسبت بین کلمات بود، در این جا رکن واقع شد بعد از اخلاص. اگر در امور فردی گفتیم که «و لا تاطوا سفهاء اموالکم التی» حالا من عین عبارت را در خاطر نمیست «جعل الله فیها قیاماً»، یا نظیر این و نصب قیم برایش می کنید. مگر می شود امر سرپرستی را بگویید که شما تصرف در مال غیر، تصرف در رشد غیر بالاتر، تصرف در قدرت طاعت و ابتلاء واقع بشود و شرطش سنجشی نباشد، این چگونه سرپرستی ای می شود؟ یا اینکه قوام بعد از اخلاص قدرت ملاحظه تناسب است؟ حالا تناسبات چه چیزی؟ تناسبات مادی چه چیزی را باید سنجید؟ رتبه اش رتبه ملاحظه تناسبات مادی است؟ برای شناختن قدرت مادی ابتداء مادی، اینها را باید بشناسیم، می فرماید یک طرف موضوع، انسان، یک طرف هم ماده، تصرفات انسان، بالا رفتن نسبت تأثیر انسان در جهان ماده، تبدیل کردن جهان ماده به بستر گسترش بشر تقرب، می شود بگوییم احکام توصیفی را اینجا لازم نداریم؟

یا حداقل احکام توصیفی را دیگر مجبوریم داشته باشیم؟ نمی توان با توصیف مادی از قدرت تحرک آدم، رشد داد، قدرت تحرک الهی آدم را. پس باید چه کرد؟ بایستی قدرت عملکرد الهی آدم را در تناسبات مادی، ملاحظه کرد. یعنی ببینیم انسان موحد ایمانش چه قدر که زیاد بشود چه اثری دارد در عالم ماده. چه چیز متناسب او هست، مجبور هستید توصیف شما از انسان نرمال، انسان که در تعریف او در اصل توصیف شما خلاصه شده و آمده باید منشأ حرکتش را الهی توصیف کنید. انسان دارای اختیار است، می تواند هوی را برگزیند، می تواند تقوی را برگزیند، ما سیری را می خواهیم گسترش بدهیم که متناسب با تقوی باشد، گسترش ایمان و محبت الهی باشد. این سیر چه تناسباتی مادی، مناسب آن هست؟ پس یک احکام توصیفی، اول می خواهید. خب چنانچه که داشته باشید یک احکام توصیفی، مبسوط و با اجتهاد فقه سنتی هم رفته باشید همه توصیف ها را مشخص کرده باشید، خب الگوی شما، سؤالات شما، پرسشهای شما خیلی کامل تر می شود. حالا نداریم بر قدر متیقنی که دیگر مورد اکتفا هست، بخواهیم اکتفا کنیم. باید اکتفا کرد یا باید رفت سراغ تعریف مادی از انسان، بر اساس اصالت ماده؟ نه بابا آن تعریف به درد نمی خورد. آن تعریف نمی تواند عشق و ایثار الهی را ببیند، او عشق مادی را می تواند ببیند، صادق هست آن تعریف در عمل، عملکرد داشته؟

بله برای جوامعی که ماده پرست بودند و دچار حرص هم بودند، عملکرد هم باید هم داشته باشد. به درد جامعه شما نمی خورد، جامعه شما را ضربه ممکن است آنها بزند، آنها آن چیزهایی را که در تعریف شما مضموم هست، شهوات دنیایی در تعریف آنها ممدوح هست و در بالاترین نقطه ممکن هم که هر وقت دستشان برسد، متناسب با جریان حرکتشان از آن استفاده می کنند. چه از شهوات ریاست طلبی بشر، چه از شهوات جنسی بشر، چه از شهوات اکل و شرب بشر. حالا شما در دستگاه دیگر هستید، توصیفتان الهی است، ملاحظه می کنید می گویند که انسان، دارای اختیار است می تواند این طرف برود، می توان این طرف بیاید، این طرف اگر بخواهد بیاید، چه چیزهایی برای ما ارزشمند هست و چه چیزهایی ضد ارزش است؟ نظام ارزشی خود را هم باید ملاحظه کنید. نسبت بین احکام توصیفی شما و احکام ارزشی شما، معین می کند که وضع جامعه شما چگونه است، رذایل اخلاقی بیشتر حاکم است؟ ملکات حمیده بیشتر رواج دارد؟ پس مدل آماری شما هم درست می کنید ولی روی یک اساس دیگر. آثار مادی ملکات حمیده یا رذیله را هم می بینید ها، نحوه رفتار مردم را در قسمتهای مختلف، رفتار عینی خارجی آن ها را می بینید ولی در الگوی خودتان خب وضعیت را دیدید، وضعیت مطلوب را هم بر اساس مطلوبیتهایی که دارید در نظام ارزشی خود مشخص می کنید. خیلی خب، می خواهیم این وضع را برسانیم به آنجا، به دنبال این مرحله هست که نظام، تعیین استراتژی را کرده درگیری با کفر، در همه شئون حیات، در حقیقت درگیری با هوای نفس چه فردی چه اجتماعی در همه شئون حیات، متناسب آن شما، باز تناسبات مادی ای که این امر را می تواند ایجاد کند، چه زمینه های را ما تصرف کنیم؟ برای شما بیان می داریم. از تصرف در اقتصاد است که شما آغاز می کنید هماهنگ با تصرف های دیگران - این یک نکته ای است که دارم عرض می کنم - شما اصل گرفتید ولایت را، حالا والی می خواهد تصرف کند، چگونه در اقتصاد را اصل قرار می دهید؟ در درگیری با دستگاه کفر؟ درگیری با ولی جائر، مستکبری که در عالم هست می شود درگیری سیاسی باشد، می شود اقتصادی باشد، می شود فرهنگی باشد، آخرین پله ای که می خواهد ظاهر بشود اثر ایمان در چه چیزی است؟ چه اثر تقوی باشد، چه اثر هوی باشد، در نسبت تأثیر ماده است. اولین چیزی را که مورد هجوم قرار می دهید، این است که قدرت مادی او را ضربه

بزنید، البته جنگ می شود سر آن، نه اینکه جنگ نمی شود، امنیت مادی شاه از بین رفت. او ابزار مدیریتش بر مردم چه چیزی بود؟ به دست داشتن ابزار رفع نیاز مادی. چه چیزی را شما حمله زدید؟ امنیت سیاسی را که داشتید هم ضربه می زنید گفتید این نمی تواند برای شما دنیا بیاورد. می شکنند این را، تا وقتی که به اینجا نرسیده بود که طرفدارهای شاه، امید آنها قطع شد از نظر مادی، شاه بتواند برایشان کاره ای باشد. امید سیاسی آنها بود ولی این امید سیاسی را برای چه می خواستند؟ برای مصالح مادی می خواستند، او می شکند ولی ما - بحول الله و قوه - در برابر هجوم اقتصادی آنها نمی شکنیم، چرا؟ زیر پای اقتصاد آنها و سیاست آنها، دنیاپرستی است. اینجاست که من عرض می کنم که اگر وقتی که - به اصطلاح - آن مردک فرستاد کشتی هایش را در خلیج فارس، ضربه زده بودند به آن ناوش و به اماکن نفتی که داشتند دست نشانده هایش، ترس مادی پدر آنها را می سوزاند، آنها - استغفرالله استغفرالله - یعنی آنها وضع حیوانی خودشان را این گونه قرار دادند ها، مثل اینکه به خدایشان حمله می شد. مثل اینکه بت بتکنید، اینها به هم می ریزد یک بت پرست، شما وقتی ضربه می زنید به نظام مادی آنها، و گونه ضربه بزنید اتخاذ موضع گونه ای بکنید که امنیت آنها را - به اصطلاح - متزلزل بشود، آنها که حب، به خاطر خدا اطراف رئیس خود نیستند که.

[ادامه جزوه از صوت ۲۵۱۰]

- به اصطلاح - موشکی که به بندر الاحمدی خورد، این چقدر مهم بود؟ رست است که بعداً توانستند ثمرتاش را به ضرر مسلمین تمام کنند، ولی خب اگر مار را زخمی کردی و نکشتی آن را، حتماً ضرر می زند. اگر پشت سر هم حمله انجام گرفته بود همان گونه که امام، فرموده بوده اند که فرصت تفکر را از آنها گرفته بود این شتاب، این نکته ای را که می گویم ولو خارج موضوع است عیبی ندارد. شتاب تکنولوژی ای که می بینید، سرعتی را که در محاسبه در ماشین حساب و کامپیوتر و اینها می بینید این، معنایش این است سرعت ابزار محاسبه اینها هست. معنایش این است که ماشینی هم که برای اینها کار می کند با همین سرعت تنظیم شده، نمی شود شما ماشین محاسبه ات، تنظیم آن اینقدر سریع باشد ولی مثلاً ماشین تولید تو خیلی بطلی حرکت کند. این به درد نمی خورد در آن جامعه ای که درست کنند، این سرعتی که آنها دارند، آن وقت، آخر

کارش بر می گردد به آدم، یک طرف قصه، ابزار آنها است، یک طرفش بر می گردد به آدم، آدم آنها اصلاً پایگاه ثبات ندارد، کافر است دیگر، کافر مضطرب است باطناً، روحاً مضطرب است، شما این را قطع داشته باشید. من از اینجا مطمئن هستم که یک فرد آرام در تمام - به اصطلاح - سران کفر وجود ندارد، یک فرد. نه در باب اقتصاد آنها نه در باب سیاست آنها، نه در باب فرهنگی آنها، آرامش آنها به چه چیزی استوار باشد؟ یک دانه آدم آرام ندارد. همه تشویش باطنی دارند خودشان، تجزم است اینها، کفر تجزم است، خود را به جزم زدن است نه پیدایش وحدت است. یک وقت می گوید وحدتهای ترکیبی پیدا می شود اعطای خدای متعال، مرتبه آرامش و سکون است. کفر چنین چیزی ندارد که، این تجزم شکسته شدن آن خیلی راحت است. اینکه حالا باز خارج از موضوع است، درختهای نخل را مأمور شد نبی اکرم - صلوات الله علیه و آله و سلم - اللهم صل علی محمد و آل محمد - یهودی ها یک قلعه ای داشتند آمده بودند محاصره کرده بودند. آن قلعه را، اینها تسلیم نمی شدند، دستور رسید که درخت های نخل ثمره آنها را شروع کنید ببرید، اینها تسلیم شدند، به امید دنیایی شان که دست زدند، آنها دست پاچه شدند نتوانستند خودشان را حفظ کند. شما اگر یک مقدار سفت تر می آمدید، خیال اینکه ۱۲۰ روز دیگر نفت دیرتر می رسد، به آنها، خیال آنها، این قوه واهمه آنها، آنها را بیچار می کرد. صحبت این نیست که آنها، دستگاه کارشان بر واهمه استوار است. جز واهمه چیزی در کارشان نیست، جز تخیلات «ان هم الا یظنون»، چیزی دست آنها نیست. خیال این مطلب، بازار بورس سهام را به هم می ریخت، شما خیال می کنید بازار بورس وقتی که دچار ورشکست بشود، آن صنعت را می شود حفظش کرد؟ این صنعت، این مواد که بنا است که بیاید در این ماشین، از این طرف بشود کالا، این باید چک آن اعتبار داشته باشد، اعتبار چک این دستگاه، منوط به این است که سهام آن در بازار ارزش داشته باشد، همین که سهمش بیاید پایین، چک این مدیر عامل را بانک بر نمی دارد. وقتی که چکش را بانک برنداشت، به هم می ریزد، اینکه می گویند کارخانه تویوتا، دو ساعت بیشتر مخزن ندارد برای انبار، یعنی اگر فقط دو ساعت به آن جنس نرسد، هر اندازه جنس در انبار آن هست، مصرف می شود از یک جهت خوف آور است که این دستگاه، چقدر مسلط شده که محصولات را می فروشد، بدون هیچ گونه توقف، خرید خارجی آن هم در حدی است که بیشتر از دو

ساعت نایستد، معنایش این است که مثل چرخ ساعت دارد گسترش پیدا می کند. دارد - به اصطلاح - همین گونه که ساعت دارد کار می کند، این دارد نسبت تأثیرش را بالا می برد - به اصطلاح - زمان را در کنترل رشد خودش در آورده، این از این طرفش خوف آور است، از آن طرفش خیلی بشارت است، این در کدام دستگاه است؟ در دستگاه مسلمین است که پایه آنها محکم است روی ایمان به خدا و توکل؟ نه فقط ذخیره، مؤمنین نمی کنند آن گونه و به ذخیره دلخوش نیستند که در سینه خطر می روند، نه این دو ساعت اگر نرسد، این تعطیل می شود، بعد این را بخواهی سرپا نگه داری، این یک دانه آن که تعطیل می شود، زنجیره ای به هم می ریزد کارهای این یعنی اگر ده. دوازده روز پشت سر همدیگر، من به نظرم می آید در آن مقطع، حرکت تند می شد، آن وقت تظاهرات خیابانی مهم، در اروپا علیه آمریکا داشتید که برگردانید اینها را ناوها را. البته وجود مبارک حضرت نائب الامام، امام خمینی هم این تأکید را خیلی داشتند - رضوان الله تعالی علیه - نهایت این است که به هر حال، سطوح مختلف ایمان، طبیعتاً فرق دارد دیگر، یک سطحی است که به هر حال «لا یحرک الا وصف» بادهای تند او را تکان نمی دهد. یک سطحی است که خب تکان می دهد، این گونه نیست.

حالا - انشاء الله تعالی - امیدواریم که خدای متعال، هر لحظه، امدادهای غیبی خاص خودش را بر قلوب همه مسئولین و همه حامیان پرچم توحید نازل کند و - به حضورتان که عرض کنم که - انشاء الله تعالی - در صحنه هایی که پیدا می شود از امتحان الهی همگی سرافراز بیرون بیاییم. - به هر حال این نکته را عرض کنم حضور مبارکتان - که کفار ضربه به اقتصاد آنها که بزنید به همان اندازه در دستگاه آنها آسیب پذیر هست که خدای نخواست - معاذ الله - اگر این طرف به دستگاه ولایت ضربه بخورد، یعنی این تناسب آنها با ما این فرق اساسی را دارد، وارونه است کار آنها دیگر، ولایت آن ها استوار بر ماده است و اقتصاد. حالا - انشاء الله تعالی - در جلسات آینده دیگر بیشتر توضیح می دهیم این که اگر ما توصیف بکنیم عینیت را توصیفی الهی، از این تناسبات مادی بعد مناسبتش را هم با دستگاه ارزشی آنها ببینیم و مصالح را ببینیم، این مبتلا به را می توانیم تشخیص بدهیم و در این صورتی که تشخیص بدهیم آن وقت می توانیم بگوییم که این دستگاه، چه نسبتی را باید داشته باشد با احکام. «و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین» (اللهم صل علی محمد و آل محمد)

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۳۰

۶۸/۰۶/۲۷

استاد حسینی: الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد - اللهم صل علی محمد و آل محمد - و علی اهل بیتہ المعصومین المنتجبین المکرمین و اللعن الله علی اعدائهم اعداء الله من الآن الی يوم الدين.

بار الها کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران، کلمه باطل را از زمین بر کن، آن چه وعده به ولایت فرموده ای هر چه زودتر به حضرت‌اش عنایت فرما، نایب رشید ولایت حضرت آیت الله خامنه ای را مؤید و منصور بدار، لشکر اسلام را در همه جبهه ها پیروز گردان. لشکر کفر در همه جناح ها محصور گردان. شهدای انقلاب اسلام محصور باحضرت سید الهشدا بفرما. معلولین انقلاب اسلامی شفای عاجل عنایت فرما. بارالها انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک قرار ده. علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما. بارالها روح پرفتوح رهبر کبیر انقلاب را غریق رحمت واسعه خودت بگردان، با اجداد طاهرینش محشور گردان، بارالها روح اش را از ما راضی بدار، ثوابی از خیراتی که نصیب می فرمایی به روح مبارکش عائد و واصل بگردان، دعای خیرش بر حق ما مستجاب بفرما، بارالها علما صالحین امت حیا و میتاً ذوی الحقوق خاصه پدر و مادر از خیراتی که تفضل می فرمایی سهیم و بهره مند بگردان. دعای خیرشان را نصیب ما بفرما. بارالها نظر خاص عنایت مخصوص حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه بر فرد فرد ما جاری بفرما. الهی آمین. خدایا ما تحت عنایت حضرتش همیشه در حال توجه به خودت قرار بده. خدایا به عظمت اسم مبارک خیر و آخرین از همه لرزش هایی که مبتلای به آن گشته یا بشویم بگذر، به شفاعت نبی اکرم و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین خاصه حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه نیّات ما

افکار ما، اقوال ما رفتار ما، خلوت ما، جلوت ما، همه را آنگونه قرار ده که تو راضی باشی، با رضای مبارک حضرت ولی عصر در دنیا بدار با رضای حضرتش ببر، و با رضای حضرتش محشور گردان،

اللهم اخرجنا من الظلمات الوهم و اكرمنا بنور الفهم، اللهم افتح علينا ابواب رحمتك وانشر علينا خزائن علومك، برحمتك يا ارحم الراحمين و بمحمد صل الله عليه و آله الطاهرين.

حالا، در دنبالهٔ صحبت جلسهٔ قبل که مقدماتی را در باب تصرف در عینیت داشتیم می‌گفتیم و رابطه اش با احکام التزامی. عرض کرده بودیم که ضربه به اقتصاد برای آنها خیلی مهم است، چون آنها مبنای کارشان روی توجه به این عالم است نه اینکه بشر بخواهم بگویم مادی هست فطرتاً و لکن اختیار، اگر اختیار حیوانی شد در این عالم ماده قرار می‌گیرد وجه همتش دنیایی می‌شود، و اقتصاد برایش یک تبی می‌شود. حالا در مقابلش این نکته را هم من عرض می‌کنم، آسیب‌پذیری مسلمین هم در وجه هوای نفس‌شان که بگیریم از همین اقتصاد است، در وجه تقوایشان این است که خدایی نخواسته به دستگاه ولایت ضربه بخورد که این برایشان شکنندگی دارد و لکن دچار خطور و ضعف شدنشان این است که کفار بتوانند هوای نفس مؤمنین را تحریک بکنند به وسیله همین اقتصاد؛ یعنی آنها به میزانی که بتوانند در الگوی مصرف شما در هر وجهی، تصرف بکنند و مصارف شما را شکل مصارف خودشان بکنند یک برد دارند. حتی آنجایی که به نظر می‌آید مصرف‌مان مشترک است، یکی است، ما برنج می‌خوریم مثلاً آنها هم برنج می‌خورند، حالا مقداری که برنج مصرف می‌کنیم نحوه ای که مصرف می‌کنیم اگر شد نحوهٔ آنها، اینها در یک قدم پیروز شدند. و مقداری که ما بتوانیم الگوی تخصیص آنها را، حالا برنج می‌خوریم و لکن نه آن نحوی که آنها می‌خورند یک نحوهٔ دیگری متناسب با دستگاه خودمان که بعداً بحثش می‌کنیم، این به همان مقدار که تصرف کنید در الگویی که آنها می‌آورند برد با شماست، که بعدها می‌گوییم که در صنایع شان و تکنولوژی شان اینها هم باید تصرف کنید در آن الگویی که آنها دارند، الگوی تخصیص شان را به هم بزنید، یعنی اولویت بندی ها عوض می‌شود، بهینه‌گزینی ها عوض می‌شود، این کمتری تصرفی است که در وجه اقتصادی، واقع می‌شود که اول، درجهٔ اولویت ها عوض می‌شود.

خب حالا بازگردیم یک خورده دقت کنیم ببینیم بنا شد تصرف در عینیت، ملاحظه و سنجش آثار و تناسبات عینی باشد. تناسبات عینی یعنی چه؟ خیلی اجمالی گفتیم تناسبات عینی احکام توصیفی، تناسبات عینی احکام تکلیفی، تناسبات عینی احکام ارزشی این یک وجه خیلی خیلی خلاصه بود.

حالا یک کمی این را دقیق تر، صحبت از آن می کنیم، عرض می کنیم که وقتی که سخن از تناسب می آید، حداقل اش نسبت بین دو چیز که باید باشد، اولش می گوئید دو کیفیت مادی، بعد می گوئید این دو کیفیت چه نسبتی داشته باشند برای چه هدفی؟ برای چه مقصدی؟ آرد و شکر و روغن، در یک تناسب می شود فرضاً سوهان، در یک تناسبی می شود حلوا. مناسب چه چیز باشد؟ اول صحبت از هدف داریم؟ نه. به یک شکل کلی تری می خواهیم بگوییم. می خواهیم بگوییم تناسبات عالم محسوس تغییر کند، متناسب با تناسبات عالم مثل، عالم فرهنگ، تغییراتی در اقتصاد واقع بشود، متناسب با تغییرات در فرهنگ. حالا تناسبات عالم مثال هم تغییر پیدا کرد، آنها به چه متناسبی؟ متناسب با تناسبات عالم معقول حالات روح خیلی خب! در این قسمت بین کفار و مسلمین کانه هنوز اینقدر مجمل هست که هر دو تصرف، شبیه هم عمل می کنند، قانون این قدر تا اینجا کلی است، این عنوانهایی که عرض شد اینقدر کلی است که هم مسلمین و هم کفار ولی نه، ما می گوئیم تناسبات عالم معقول در جهت پرستش خدا. پس اگر بخواهیم این واسطه هایش را حذف کنیم صحیح هست بگوییم تصرف در امور محسوس، باید به وسیله جمع بندی مناسبتهای با رشد پرستش خدای متعال را داشته باشد، آنها چکار می کنند؟ آنها هم رشد پرستش دنیا را، آنها هم در الگوی توسعه شان هم صریح هم می گویند، رشد اقتصادی چه منجر به تغییر نهادها و بالاترش روحيات جامعه می شود. آنها هم یک همچنین حرفی را به یک معنای دیگر می گویند، حالا عین همان صحبت ما نگویند اول، به حسب آن چیزی که من به خاطر می آید یک وقتی است شما می خواهید رشد کمی در وهله اضافه بشود، می گویند یک کارتن را بخرید و سرمایه گذاری بکنید و رشد تولید ناخالص ملی درصدش این قدر افزوده بشود، نیروی کارگرتان بکار گرفته بشود طبق این فرمول، ولو کارخانه قرضی باشد، می گویند این ارزش افزوده ای که می آورد به ثروت شما اضافه می کند حاصلش این می شود که دین تان هم بعد می توانید بدهد و - به حضورتان که عرض کنم که - مجموعه

توليداتتان افزايش پيدا مى‌کند، درست از مقروض شديد ولى مقدارى که افزايش شده بيش از نرخ بهره است، بعد از مدتى مالک کارخانه هم مى‌شوید، بعد از مدتى، کميت ثروتتان بالا مى‌رود. حالا بگوئيم مى‌خواهم توسعه پيدا کنم، مى‌گويند دانشگاه بايد بزنى. مى‌گوئى دانشگاه زدم اين، در بعضى از اقوام و بعضى از ملت‌ها، اينها نه - به حضورتان که عرض کنم که - اهل شرکت در کلاس هستند و نه اهل درس خواندن چه بکنم؟ مى‌گويند بايد يک مصارفى را ايجاد کنى که روحيه اينها را از اين وضعى که هست خارج کند. بعدش هم دوباره ترويج به مصرف را در قدم اول نمى‌گويند، آخرش هم همين را مى‌گويند. مى‌گويند تبليغات در اروپا و آمريکا و ساير بلاد کفر خيلى زياد هست هر چه شما، الان الحمد لله رب العالمين بعد از انقلاب تبليغ نسبت به مقاصد عاليه الهيه مى‌بينيد به شکلهای مختلف روى ديوارها تبليغ جنگ با استکبار است، تبليغ به در محضور خدا هستيد، معصيت در محضر خدا نکنيد. در اين روزنامه ها در رسانه هاى جمعى و اينها يک مواهب مهمى است ها! اينها را کم نگيريدها! اينها خيلى موهبت است، کسانى که به نظرشان مى‌آيد که انقلاب کارى نکرده، اگر هيچ کارى نکرده بود جز همين تبليغ، با همه آن صحبتهاى هم که بعضى مى‌کنند مى‌گويند که نمى‌دانم، راديو تلويزيون چه جورى است، فلان چه جورى است، نمى‌دانم تبليغات بد است، فلان ... حجم مقدارى که تخصيص پيدا کرده، شنيدن مردم، ديدن مردم و خواندن مردم، مظاهرى را که مى‌بينند که مذکر به خداى متعال هست، ياد مى‌آورد. يک وقت، يک نوشته تابلو پر بود در ايران، تابلوهاى نئون، چه چه چه ... مرتباً تبليغ مى‌کرد از توجه به دنيا، البته کسى هم آنها را حرام نمى‌دانست ها! گفته نمى‌دانم، چاى فلان چيز خوب است، نمى‌دانم ديگ زودپز فلان خوب است، يخچال چه خوب است، من نمى‌خواهم بگويم الان کالاهای مصرفى سطح مصرفش پايين آمده ها، من صحبت‌م در اين تذکرش هست، در توجه دادنش هست، توجه دادنى که آن وقت تبليغات بود، همه اش توجه به حرص و دنيا بود، ولو براى مردم تأمين نمى‌کردند ولو، - به اصطلاح - من کارى به آن قسمت‌هايش ندارم من فقط صحبت‌م سر اين است که تذکر به دنيا، آن وقت چقدر بود، حالا تذکر به آخرت چقدر است، تذکر به خدا چقدر است؟ من به ذهنم مى‌آيد که اگر يک خورده تأمل در اين باب بکنيد آن وقت در سال يک فصل هاى خاصى مثل ايام عاشورا، مثل ماه مبارک رمضان، مثل عيد و فطر و عيد اضحى، مثل ۱۵

شعبان، یک ایام خاصی، جمعیهایی جمع می‌شدند که غیر عادی بود، غیر از مجلس های ختم بود، جمعیت زیاد بود، برای یک مجالسی که در آنجا تذکر به آخرت می‌داد. الان هر جمعه در سراسر ایران. مجالسی که منعقد می‌شود از نوع مجالسی که در آن ایام گرفته می‌شد جمعیت بیشتر است، وقتی می‌گویید کم هست جمعیت، مقایسه کنید از آن جمعیت مجالس توجه به خدا، جمعیت باز خیلی بیشتر است. در رادیو و تلویزیون در هفته، یک شب جمعه آقای راشد صحبت می‌کرد، یکی دو تا منبری دیگر هم، حالا ما کاری نداریم به اینکه منبرشان چه جوری بود فاسد بود یا صالح الان نمی‌توانیم به آن بپردازیم، موید دستگاه استکباری بود یا نبود الان نمی‌خواهیم بپردازیم، فعلاً حجم کمی اش را فقط می‌خواهیم ملاحظه بکنیم نه کیفیتش. الان تقریباً در بیست و چهار ساعتی نیست که یک بار یا رادیو یا تلویزیون صحبت دعوت به خدا را چندین بار از شنیده می‌شود حالا برای دعای بعد از اذان باشد، برای ترجمه دعا باشد، برای یک بحث اخلاقی باشد برای - به اصطلاح - سمیناری گرفته باشند یک - به اصطلاح - دانشمند اسلامی در آنجا صحبت کند مرتباً تذکر به آخرت می‌دهد. و اینها به نظر من می‌آید در فضا، آب، هوا، نور در این چیزهای که به نظر می‌آید که اثر نمی‌گذارد. در اینها هم اثر می‌گذارد، نمی‌شود اثر نداشته باشد، به حسب بحث ما که - به اصطلاح - روی اصالت تعلق که قطعاً اثر دارد برای تمام عالم هم اثر دارد، نه فقط برای ایران. - به حضورتان که عرض کنم که - پس بنابراین اگر بیاییم دقت بکنیم تغییر خیلی حاصل شده و خیلی بی انصافی و محجور بودن از جهان عینی می‌خواهد که کسی بگوید تغییر حاصل نشده یا خدای نخواستہ کسی جرأت بکند به خودش اجازه بدهد در محضر خدا و ولی اش بگوید که بدتر از قبل شده، خیلی خیلی - به اصطلاح - دوری هست که کسی چنین چیزی را بگوید. به هر حال، تصرفات، پس بنابراین در عینیت وقتی می‌خواهد بشود تغییرات، تناسباتی که می‌خواهد ملاحظه کنیم در عالم ماده، متناسب با رشد ایمان است، اگر می‌گوییم تناسب جهان محسوس، جهان عینی، ترکیبات جهان با چی مناسب باشد؟ با رشد عینی، که رشد ایمان هم گفتیم که در، باز اندازه گیری می‌شود از طریق عینیت و محسوس، هم وضع خارجی اش بالا رفتن نسبت تأثیر اسلام در برابر جهان کفر و هم در وضع داخلی و انضباط به تقوی و رشد تقوی در داخل. حالا اگر از این مرحله کلی هم باز بخواهیم

نزدیکتر بیایم صحبت کنیم، بگوییم برای این کار چه می‌کنیم؟ برای رشد ایمان؟ معلوم شد این تصرفات مادی، این تناسبات محسوس عالم ماده را باید ملاحظه کرد بر مبنای رشد ایمان، آن چیزی که باید رشد بکند آن معلوم شد چیست؟ حالا این چکار بکنیم برای این مطلب؟ عرض می‌کنیم در سه رتبه شما لحاظ دارید ۱ - توجه به یک نحوه دسته بندی، کار منطقی، نسبت به تغییر، در بحث فلسفه تغییرتان در باب اصالت تعلق، بعد یک حاصلی دارد که می‌آید بر اساس آن حاصل بر اساس آن منطق، نظر می‌کنید به احکام توصیفی و تکلیفی و ارزشی و بعد هم می‌آید تناسبات عینی اینها را در عینیت باز کار عقلی می‌کنید می‌بینید، پس کانه، سه رتبه کار هست، یکی کار عقلیف یکی کار نقلی، یکی هم کار عقلی دوباره در عینیت، حالا این سه رتبه را هم کار را انجام دادید، چه حاصل می‌شود؟ الگوی که واسطه بین التزامات قلبی هست، با تصرفات عینی تان حاصل می‌شود. پس بنابراین اگر گفتیم که رابطه بین احکام کلی التزامی با تصرفات عینی، چی هست؟ می‌شود الگو، قوانین رشد و قوانین حاکم بر جریان رشد، رابطه شان چه چیزی است؟ الگو است. منطقی است که این کار را انجام می‌دهد. حالا در به کارگیری الگو، کار عقلی ای که نسبت به ملاحظه تناسبات آثار اشیاء می‌خواهد انجام بگیرد، توصیف می‌خواهد بکند وضعیت را و مطلوب را و رابطه اش را به عنوان انتقاد، احکامی که هست برای تبدیل شدن وضعیت به وضعیت دیگر، چه چیزی را می‌خواهد ببیند؟ می‌خواهد یک چیزی را وضع کند به نقل انتزاعی بریده از زمان و مکان مطلقاً؟ یا یک چیزی را می‌خواهد بگوید قبلاً چطور بوده و حالا هم باید چطور بشود؟ به کدام سیر دارد می‌رود؟ یک جریان را می‌بیند یا یک برش مقطعی مجزا را؟ بنابه بحث اصالت تعلق، که عرض شد شیء بدون جهت محال است خلقتش و خلقت هم که می‌شود تعلق به جمیع مراتب دارد، فعلیت تعلقیه اش به جمیع مراتب است، فعلیت تحقیقیه که نمی‌شود بریده باشد از مراتب، فعلیت تحقیقیه یک مهره ای است که قبلی دارد و بعدی دارد وصف این مطلب، وصف یک جریان می‌شود. وصف یک چیز در حال جریان، غیر از وصف یک صورت مفروض انتزاعی است، پس اگر احکام توصیفی را می‌خواهیم برای وصف یک جریان می‌خواهیم، اگر احکام ارزشی را می‌خواهیم برای وصف یک جریان می‌خواهیم، اگر احکام تکلیفی را

می‌خواهیم برای وصف یک جریانی می‌خواهیم، اگر چنین باشد، ببینیم آیا چه چیزی جا پیدا می‌کند در توصیف اینکه قدرت من چه چیزی است؟ مبتلا به من چه چیزی است.

گاهی نمی‌گویید مبتلا به در جهت قرب الهی، همین طوری بریده می‌گوییم مبتلا به. گاهی خدای نخواستہ می‌گویید مبتلا به در جهت قرب به دنیا، گاهی می‌گویید مبتلا به جهت قرب به خدا. در جهت قرب به خدا در اینجا تکلیف فردی اجتماعی نمی‌تواند دو تا باشد چند تا چیز باشد. در اینجا اگر در جهت قرب است، دیگر متعدد قدرت ندارید برابر متعدد کار، یا این جور هم نیست که یک کار داشته، یک قدرت داشته باشید در برابر - به اصطلاح - کارهای مختلف قدرتی که دارید فقط یک کار می‌توانید بکنید برای درجهٔ قرب، اگر آخرین - به اصطلاح - رتبه را در نظر گرفتید یک کار دارید. من این را مثال بزنم یک چند تا مثال ابتدایی، گاهی می‌گویید که من صد تومان پول [؟] یک میلیون تومان من پول دارم پس قدرت خرید خانه دارم، چون بهای خانه ای که رفتم دیدم یک میلیون است بنابراین تکلیف من این است که این خانه را بخرم، به شما گفته می‌شود که این اگر شما کارهای لازم تری را داشته باشید، بیعتان سفهی است، بایداول شما ببینید در بهینه‌گزینی آیا الان برای شما، خانه خریدن هم لازم هست یا الآن قبل از خانه، شما باید مثلاً خرج فلان بیماری بکنید و الا تلف می‌شوید یا باید قبل از خانه خریدن فرضاً کسب بکنید، مختلف است دیگر برای نمونه‌های مختلف. اینکه من اقدام بکنم به خانه خریدن در بین چند کاری را که می‌توانم بکنم، وقتی شما می‌گوید چند کار که جهتی را بر کارتان حاکم نبینید یا ملاحظهٔ تناسبی را نبینید، و الا چند کار را نمی‌توانید بکنید یک کار را می‌توانید بکنید. برای مقصد دنیایی است یک کار و برای مقصد آخرتی است، یک کار در حقیقت شما دو تا کار، بیشتر جلوی‌تان نیست که اگر هر کدام از اینها را انتخاب کرده باشید مقصد الهی یا الحادی، فقط یک کار جلوی‌تان است. بهترین کار یکی است نه چند تا اگر نتوانید به منتجهٔ واحد برسانید، قدرت محاسبه و جمع بندی ندارد. و الا اگر قدرت جمع بندی و سبک سنگین کردن کارها را داشته باشید، نمی‌شود برسد به چند راه مساوی و خاصه اگر وضع کار خودتان را هم با نظام ملاحظه کنید و اگر مقصد الهی هست در ارتباط با نظام و بالاتر، نظام هم مقصدش را قرار داده درگیری با کفر و حل معضلات داخلی هم، از بین بردن هوا و رشد تقوی می‌شود. این آخر کار که نگاه

بکنید فقط یک کار باقی می ماند، می شود آدم بگوید من لازم نیست این دقتهای عقلی را بکنم. این شدنی است. غیر از این است که بگوییم که واقعاً بیش از یک کار مصلحت دارد، کسی که قائل باشد که بیش از یک کار اصلاً مجموعه را، و ضبط را و نسبت بین امور را ملاحظه نتوانسته بکند، اگر [۹] بله، نسبتاً دقیقی می برد ها! که اگر جهت واحد باشد، مجموعه هم واحد باشد، خوب در هر نقطه ای از این مراحل که برسیم، یک مناسباتی در داخلش هست که دو ندارد دیگر. فرض موازی دیگر ندارد. همین طوری که طفره ممتنع است، ضدش تساوی هم ممتنع می شود، اگر مجموعه و در جهت واحد باشد. بنابراین بیان، عرض بشود حضورتان که، ما در یک بحث قبلاً گفته بودیم آن اوائل که اشاره حالا به آن می کنیم که اصلاً دو چیز برابر، معنایش این است که جایگاهشان یکی باشد، یعنی شیء فقط با خودش می تواند برابر باشد. شما هر نحو فرضی را طرح بکنید که زمان و مکان، صفر بشود در آن و دو چیز بشود یک خاصیت دارد، این معنایش این است که بدون زمان و مکان، بدون انتزاعی برخورد کردن با قضایا است. و اگر جریان ترتیب و تبدیل را لحاظ بفرمایید زمان و مکان جایگاه هر چیزی یکی است دو ندارد. بنابراین احکام رشد که می خواهد نسبت به خصوصیات شخصیه خارجی عینی تکلیف را معین کند، این همیشه یکی بیشتر نیست. این یکی هم که هست دارای یک اوصافی است که احکام توصیفی ناظر بر آن هست، دارای یک حرکتی است که احکام ارزشی، از یک جهت متوجه اش هست متوجه سمت حرکتش، و احکام تکلیفی عینی خودش را معین می کند. یعنی در یک چیز، هم احکام توصیفی است، هم ارزشی، هم تکلیفی. اگر نظر به او بتوانیم بکنیم به صورت تحلیلی، می گوییم این یک چیز، برای چه به درد می خورد؟ چه چیز است؟ بر چه مبنایی؟ و حرکتش هم چگونه باید باشد؟ هم چیستی اش هم بایستی اش، هم باید آن همه اش متحداً ملاحظه می شود. اگر گفتیم مصلحت رشد ایمان در درگیری با الحاد خارجی و طغیان درونی که هوی هست، هست از دو طرف دارید می بینید که یک طرفش را هوی می بینید یک طرفش را کفر. و الا درگیری با طغیان است به نحو مطلق، به نحو عام. پرستش خدای متعال است به نحو عام. دیگر قدرت در اینجا طبیعتاً وقتی می گوییم قدرت چی هست، مبتلا به چی هست، نمی تواند جدا باشد از مصلحت نظام، آن شکل تجریدی آن است که می آید قدرت را علی حده می بیند، احکام را علی حده می بیند، نظام را علی حده

می‌بیند. حالا واقعاً نظام نباشد، شما را بردارند بگذارند در فرض کنید که یک بلادی از بلاد کفر، شما در آنجا واقعاً می‌توانید بگویید که من اموال حلالی را به دست می‌آورم و در راه حلالی خرج می‌کنم و مگر اینکه بریده بینید کارهایتان را از آن نظام، بگویید سعی من سعی در مثلاً امر حلال هست؟ خاصه حالا که کفار، مجهز به کنترل‌هایی هستند که سابق نبودند. سابقاً آدم می‌توانید بگویید که حبشه یا فلان کشور، مسلم نبودند و عده‌ای مسلمین رفتند و آنجا چنین و چنان کردند، حالا یک وقتی است با برنامه کسی می‌رود و از طرف نظام می‌رود و یک کاری دارد در آنجا، خب آن یک حرف دیگر است. ولی یک وقتی است که فرد همین‌طور عادی می‌گوید باباجون، دینداری را همه جا می‌شود دین داشت، آدم می‌رود آمریکا دیندار می‌شود، خب اینکه بازدهی همه فعالیت‌های اجتماعی‌اش در جیب کسانی هست که علیه دین دارند کار می‌کنند این نفهمد، قاصر باشد، کودک باشد از نظر فهم امور اجتماعی، خب عیبی ندارد. بچه خب هزار غلط هم می‌کند که به رویش نمی‌آورند، گاهی هم بچه وقتی خیلی کوچک باشد که اگر مواظبت، یک لحظه از او غفلت کنند، فضولات خودش را هم دست‌آلوده می‌کند، دستش را هم احياناً در دهانش می‌کند. نمی‌شود به او گفت که حالا تو چرا - به حضورتان که عرض کنم که - دستت متنجس شد و نجس شد و چطور شد و این حرفها، او نمی‌فهمد دیگر. این قدر که بودنش در آمریکا، اگر حقیقتاً می‌توانست ببیند که محال است آب و هوای آنجا، اثرش روی روح نگذارد برای کسی که بی تفاوت همین‌طوری رفته باشد آنجا، یک وقتی از طرف نظام می‌رود برای اینکه کاری بکند او یک حرف دیگر است، یک وقتی همین جوری می‌رود برای اینکه زندگی بکند، آنجا می‌رود گاوداری بکند، آنجا می‌رود نمی‌دانم فروشگاه بزند، آنجا می‌رود نمی‌دانم - به حضورتان که عرض کنم که - چه بزند آنجا، کارخانه بزند آنجا چه بکند، در بلاد کفر که برود این همه سنگینی اجتماعی‌اش می‌شود پشتوانه دستگاه کفر. این دیگر چه رقم دینداری هست؟ مثل کسی که برود در خانه معاویه بگوید می‌خواهم آنجا از راه خانه معاویه، به بهشت بروم، عجب راهی پیدا کرده. خانه معاویه که نان حلال پیدا نمی‌شود که، اینجا هر چه زیر و رو و قاطی پاطی باشد، به شما عرض کنم، صرف اینکه زیر پرچم توحید هست، آثار، اگر آدم عمل خلاف نکند - به حضورتان که عرض کنم که - و خلاف حکومت قدم بر ندارد، آثار بد آن نانی که می‌خورد گردن کفار می‌ماند و آثار خوبش به

دست او می‌آید ضرر نمی‌کند اینجا، آنجا هم معنا ندارد که بگویید نفع می‌کند. ظاهراً مثل اینکه جناب عقیل وقتی که آمد از دستگاه معاویه، خدمت حضرت، حضرت یکی از دستورهایی که دادند دستور دادند که فصیح بکنند نه اینکه فصیح بکنند برای - به اصطلاح - حفظ و صحت بدن که خون از آن خارج بشود، گفتند مالهای حرامی را که خوردی، فصد بکن تا خون آن خارج بشود؛ یعنی به صرف توبه و اینها هم چیز نکردند که دیگر مطلب چیز بشود، رفته خانه دشمن، پیدا هم هست الآن که دستگاه کفر و استکبار جهانی، خانه دشمن دین هست دیگر. غیر از فحشا و فساد و صداها و همه آن فسادهایی که در آنجا مرکز هست و مرکز رفت و آمد ابلیس و جنودش هست، همین طوری که در حرم های مطهر، مرکز رفت و آمد ملائکه هست، آنجا مفس های است، جاهایی است که علیه خدا نقشه ریخته می‌شود، علیه خدا و دین شیطننت می‌شود، علیه خدا و دین. اصلاً برای برانداختن و براندازی دین خدا - سبحان الله موضوع تحقیق، معین می‌کنند و متدینین ما می‌روند موضوعات تحقیقی که آنها معین کردند و با روش آنها، با زمینه اطلاعاتی آنها کار می‌کنند برای آنها. یعنی می‌شوند خر حمالی فکری می‌کنند برای آنها که چگونه مسلمین را دست و پایشان را ببندند. آنکه اشتباهی نمی‌آید همین طور الکی بنویسد که روی این موضوعات، تحقیق کنید او یک مقصدی دارد از کارش. روشی را هم که معین می‌کند، زمینه مطالعه ای را هم می‌کند متناسب با مقصدش هست. دنبال این هست که گره های خودش را برای یک کمند انداختن اطراف حلقوم مسلمین و مستضعفین جهان و به بندگی کشیدن بندگان خدا نقشه بکشد. یکی از گره هایی این کمند را هم این آقای مسلمی که تشریف برده آنجا، یادشان می‌دهد که این بند را اگر از این راه محکم بکنید همچنین سفت می‌شود، اینکه گره باز شد آن دفعه، شما برایتان سؤال بود که این مثلاً چرا باز شد، پانصد تا ... خودش کردید شد پانصد تا موضوع، یکی از پانصد موضوع هم ما حل کردیم برایتان. بقیه اش را هم بقیه حل می‌کنند، آن وقت کفار مسلط تر از قبل به نیروی فکری مسلمین که کمکش کردند تصرف در عینیت می‌کنند و محاصره می‌کنند مسلمین را با حيله ها و نیرنگهایشان. این چه طوری می‌شود کسی خیال کند که من می‌روم آن تحصیلات را می‌خوانم و نفعی دارد برای مسلمین. نفعی که برای کفار دارد، صدها برابر بالاتر است، نفعی که برای آنها دارد، اصلاً قابل قیاس نیست با آن تخیلی که نسبت نفع

برای مسلمین می‌شود و برای مسلمین نفع ندارد آن راه. حالا گاهی است که بزرگی ارتکازات حالا چه حوزه چه دانشگاه چه کجا، چه امور اجرائی، آدم را می‌گیرد، بعد اگر کسی هم ضدّ این صحبت بکند، بگوید بابا جون اگر من مخیر باشم بین احترام گذاشتن به این ارتکازات و بین بی‌احترامی کردن به دین، به دین بی‌احترامی نخواهم کرد به حول الله و قوه به اینها بی‌احترامی می‌کنم. اگر بنا باشد بین دو چیز را انتخاب کنم برای رعایت، و احترام. یکی دین باشد یکی ادراکات دینی بشر، اگر مخیر گفتند که آقا الان ده سال از انقلاب گذشته برای برنامه های عینی اسلام، چیزی مدوّن نشده و ارائه نشده، اگر من بخواهم مخیر باشم بین اینکه بگویم دین ناقص است یا ادراک مسلمین از دین ناقص است، حتماً می‌گویم املاک مسلمین از دین ناقص است. غلط است و بسیار غلط است که کسی بگوید من اینقدر می‌خواهم احترام به دین بگذارم که وابستگان به دین را بی‌احترامی نکنم که مبدا بعداً بعد به تبعاتش به دین بی‌احترامی بشود و خودش ابتدائاً بگوید نه، چیز دیگری نیست و لازم نیست چیز دیگر. زندگی می‌کنم همان طوری که اهل دنیا زندگی می‌کنند اینکه بدترین اهانت به دین است، این دیگه چه رقم احترام است؟ این احترام نوکر را بیشتر از احترام مولا کردن است.

یا بگوید آقا تا اینجایش را می‌سپاریم دست آنها، تا هر قدر بشود اعتماد به آنها بکنید باطل است، از نقطه اول، به حول الله و قوه اعتماد به کفار نمی‌کنیم و اعتماد به خدا و اولیائش - صلوات الله علیه اجمعین - خواهیم کرد، تا آخرین نقطه اش. و عقلی را مورد احترام می‌دانیم که این مطلب را در نظر داشته باشد، اگر چنین باشد، آن وقت باید بگوییم قسمت اولی را که از سه قسمتی گفتیم، اول عقلی است، دسته بندی، دوم نظر به نقل است، سوم نظر به عینیت، باید بگوییم در قسمت عقلی هم هماهنگی اش با نقل، باید ملاحظه بشود، لذا منطق، در اصالت تعلق، چون عقل را اول نمی‌گیرد، بداهت را اول ملاحظه نمی‌کند، بلکه ایمان را اول ملاحظه می‌کند منطق می‌شود تابع ایمان. بنابراین درجه علم اصول از ملاحظه فقط احکام تکلیفی یک پا بالاتر می‌رود. نظر به احکام توصیفی و معارف هم می‌کند. بالاتر یک قدم بیایم نمی‌گوییم معارف کلیاتش عقلی است، خصوصیات نقلی. می‌گوییم ایمان بالله و یوم الاخر، علت می‌شود برای نحوه نظر به معارف، این با متکلمین یک کمی فرق دارد ها! متکلمین می‌گویند کار عقلی را بیاید در نقل بکنید و همین جا در می‌آید معارف، ما هم همین را

می‌گوییم ظاهر سخن مان با یک فرق کوچکی. ما می‌گوییم اصولاً نظر کردن عقلی ولو در نقل باشد، پرتو ایمان است و فعالیت منطقی حاصل رتبه ای از ایمان هست و چون جهت واحد هست، ایمان سیرش، سیر تکاملی است نه تحولی، شما در قسمت معقول که می‌رسید می‌گویید بعضی از قوانینش تغییر نمی‌کند، هر چند ادراکاتش تبیین بیشتری می‌شود ها! نمی‌آییم بگوییم اول، عقل است هیچ وقت نمی‌گوییم از استدلال به یقین می‌رسیم، استدلال که یقین آور نیست. خود این قولی را هم که می‌فرمایید که تصدیق، اعتقاد به نسبت است، اینجوری تفسیر دیگر نمی‌شود، تصدیق، ظهور ثانی اعتقاد است، نه اعتقاد به نسبت حصول نظری بعد از ایمان است نه قبل از ایمان است. البته در باب تهذیب قبول دارند همه فلاسفه که استدلال ایمان بیاور نیست، ایمان از حالات روح قبل دارند هست. مسکت خصم هست، دست خصم را می‌بندد و لکن معطی ایمان نیست. حالا اگر قدم اولش بر اساس جریان ایمان، منطق همان ایمان آمد، متیقن‌هایی را نظر کرد و یقین ثانی برایش پیدا شد، یقین نظری برایش پیدا شد، جزمیت نظری برایش پیدا شد، در حقیقت یقین چیزی نیست جز همان وحدت و کثرتی را که ما عرض کرده بودیم در جریان ایمان اصول جزمیت هم می‌گوییم همین هست دیگر. اینجا هم در پرانتز عرض کنم اینکه در بحث چند جلسه قبل هم عرض کردیم که برای ولی فقیه، جزمیت در مراتب مختلف حاصل می‌شود تا برسد به عین، و نمی‌تواند مقلد باشد، چون جزمیت نظری متکی به حالت دیگری، این کارساز نیست برای آنجائی که وحدت می‌خواهد ایجاد بشود، وحدت و کثرت ایجاد بشود. حالا اگر یک همچنین صحبتی را بکنیم لازمه اش این می‌شود که یقین‌هایی را که در ایمانتان بود می‌گفتید متیقن‌هایی تمام شده برای ما و ایمان علت حصول این یقین‌ها بود، یعنی جوهره اش، پرستش خدا بود در کیفیت حالات، یک بار ظاهر شد در کیفیت تناسبهای نظری یک بار دیگر آن وقت منطقی را که شما دارید مبرز مرتبه تعلق یا ایمان الهی تان هست. البته الآن یک وقتی که ما دستمان باز هست. از همان اولش می‌توانیم بعد از این یقین ابتدائی و متیقن‌های ابتدایی برویم سراغ یقین دارای کثرت و وحدت بیشتری تلاش بکنیم در اختیار و آثار و آیات و باز حال ابتهال و تضرع و توجه و از خدا بخواهیم هم رتبه ایمانی مان بالا برود هم رتبه ادراکی متناسبش را خدا عطا کند بتوانیم مدل توصیفی مان را، احکام التزامی اش را بیشتر بکنیم. گاهی فعلاً ما هستیم و شرایط

زمانی و مکانی خاصی که داریم و جایگاهی که الآن در آن قرار داریم می‌بینیم وقت آن کار نیست الآن. آن وقت که می‌بینیم وقت آن کار نیست، باید الان یک فرضیهٔ جامعی را تحویل داد، یک وحدت و کثرت در یک حدی از تناسبات، الان لازم هست، باید اکتفا کرد به همان قدر یقینی که الان در دستان هست و بیایم در قدم بعدی باز ملاحظه کنیم لوازم این مرتبه را و جریان جزمیت بیاید پایین تر، خوب یک مقدار از احکام را هم ما می‌توانیم ملاحظه کنیم نه همه آن را. فرضاً به صورت کلی می‌توانیم ببینیم، بعد هم به صورت کلی می‌توانیم احکام ارزشی را ببینیم، در همین مرتبه ای که هستیم می‌شود یک مرتبه ای از مدل را تمام کرد. البته با عنایت خدای متعال و لطف ائمه خاصه، حضرت بقیه الله صلوا و سلام علیه فرصت بیشتری آدم پیدا کند و با یک مواهب بیشتری و جمع بیشتری می‌شود مثلاً قسمت به قسمتش را تقسیم کرد و گفت مثلاً یک عده ای روی این قسمت و یک عده ای روی این قسمت و همین جوری تمام مراحل کار می‌شود، تقسیمات عرض و طولی برایش درست کرد و برای هر کدامش هم یک عده ای مشغول کار باشند تا اینکه یک ابزار قوی تر و جامع تر و بزرگتری را به دست آورد و بعد هم به کمیت رساند و خدمت کرد. حالا من هم یک چیزی را هم همین جا که کم بحث نزدیک به اتمام هست، فقط شاید روی بحث زمان و مکان یک جلسه دیگر صحبت کنیم، برای شما برادران عزیز عرض می‌کنم و امیدواریم که خدای متعال، طوری قرار بده که صحبت ما دلالتی به طرف او باشد و از برکت این دلالتی هم بر خود ما هم اثر مطلوب بگذارد. انشاء الله ...

در قیامت هر کسی را با درکش مؤاخذه می‌کنند «انما يحاسب الناس على قدر عقولهم» یک کسانی غافلند ولی خالص اند آن مطلبی را که فهمیدند در آن خالص بودند، اینها تکلیفشان چه کار اجرایی و ولایت دستشان باشد چه از کسانی که نباشد، مشغول کارهایی باشد احیاناً توجه نداشته باشد. ولی شماها به هر حال یک چیزهایی از زبان ما جاری می‌شود به گوش شما برادران می‌رسد، هر کدام در یک مرتبه ای توجه به این مشکلات پیدا می‌کنید. شما مثل مرام کوچه و بازار نیستید که وقتی گرانی بینند تورم بینند نظر بدهند به همان نظرهای ابتدایی متعارف عمومی. آنهایی که در همین مردم، حتی اصول ادین درستی هم بعضی از اقشار هستند، بعضی از قسمت‌ها هستند حتی اصول الدین را هم حالا مفصلاً بلد نیستند، شما استیجاب نکنید تعجب

ندانید که بعضی ممکن است در خود ایران باشند که سن شان هم بزرگ شده باشد، دوازده امام را ائمه الطاهرین، اسماء مبارکشان را هم بلد نباشند، هستند داخل مردم، مختلف اند نمی‌خواهم بگویم داخل حزب الهی ها، جوان بوده قبلاً. کی؟ فرضاً سی سال پیش، چهل سال پیش رفته مدرسه و اصلاً عالم ذهنی و عالم خارجی و همه چیزش یک چیز دیگری را می‌طلبیده، شرائط پدر مادر، همه چیز، بعد هم یک مرتبه دیده که مردم دارند می‌ریزند در خیابان ضد شاه حرف می‌زنند شعار می‌دهند، اولش با تردید، بعد قاطی شان راه افتاده آمده، حالا چطور شده با یک آقای آمده با یک لباس روحانی آمده و. به هر حال هستند کسانی که بلد نباشند معارف را، نه اصول نه و فروع و نه مسائل و نه احکام، حالا مسلم هست در یک حدهای خیلی اجمالی، این تکلیفش برابر نیست با آن کسی که اینها را خوب بلد است، بعضی هستند اینها را بلد هستند، اینکه واقعاً تصرف در عینیت چی هست، آن را نمی‌دانند.

[صوت ۲۵۱۲]

عکس العمل برابر گرانی، هر کسی یک جوری که بکند برایش ثواب یا گناه نوشته می‌شود. حالا واقعاً شماها اگر متوجه شدید که گیر کار از چی هست، به نظرتان می‌آید اگر هیچ کس نفهمد در عالم، می‌توانید بگویید در قیامت وقتی حاضران کردند، آقا ما نخواستیم عجب و غرور بورزیم بگوییم که فهم ما بهتر از همه هست، ما هم که دیدیم چشمهایمان را روی هم گذاشتیم گفتیم انشاء الله درست است. اگر ما می‌گفتیم انشاء الله بز است. تجهیل می‌شد، تحمیق می‌شد همه جامعه.

ما به خاطر اینکه هیچ وقت استکبار نکنیم این تجهیل را نکردیم، این پذیرفته است واقعاً؟ این را رویش فکر بکنند برادرها، فکر بکنند در این باب، نگویند این مطلق گرایی می‌شود، ما فقط خودمان را می‌بینیم و فکر خودمان را. آن طرفش را ببینند، ببینند در قیامت اگر گفتند که شما برابر مشکلات چه چیزی را به گوشتان رساندید؟ رزق شما چی شد؟ کفران نسبت به نعمت کردید یا شکر آن؟ شکر آن در چه رتبه ای بود؟ فقط در رتبه گفتن الحمد لله رب العالمین یا اینکه در رتبه عمل هم شد؟ شما هیچ وقت به ذهنتان می‌آید که [خوب عنایت کنید به حرف بنده ها، این کلمه را که می‌گویم حجت هست برای بین من و شما] هیچ وقت به

ذهنتان می‌آید که جمعیت روی کره زمین پنج میلیارد است؟ معتقدین به ولایت حضرت مولی الموحدین صلوات الله علیه و علی اولادهم المعصومین بیشتر از نیم میلیارد نمی‌توانید بگویید هست، نه خیر یک میلیارد. هیچ وقت می‌گویید که این قلیل را بر آن کثیر رجحان دادن این از عجب است؟ چرا چیزی را که خدا برابر چشمانتان قرار داده و قرار می‌دهد، بعد شیطان می‌توان در آن تردید بکند؟ این شکی که می‌آید برابر کدام مطلب هست؟ می‌شود گفت دین اسلام ناقص است؟ می‌شود گفت واقعاً مشکلاتی در حل این معضلات وجود ندارد؟ می‌شود گفت که حضرت نائب الامام رهبر کبیر انقلاب رضوان الله تعالی علیه وقتی می‌گفت که استمداد و استنصار می‌کرد در امر انقلاب فرهنگی، این نمی‌فهمید در حوزه چه چیزهایی هست، در دانشگاه چه چیزهای هست؟ وقتی می‌گفت تا وابستگی فرهنگی هست رسیدن به استقلال در سایر ابعاد، ساده اندیشی است، نمی‌فهمید چه می‌گوید؟ چرا آدم برای اینکه کمتر توجه کند به یک مطلب و متمرکز بشود، بهانه‌های بی‌جا برای روح خودش می‌تراشد، این بهانه‌ها اگر می‌تواند حجت باشد در قیامت برایتان، اهالاً و مرجباً. اگر می‌توانید آنجا بگویید ما به دلیل اینکه فرار بکنیم از عجب و خود محوری، خود محوری فکری و فرهنگی، به این دلیل ندیده گرفتیم اهمیت دین خدا را. اهمیت صحبت یک مرجع را، یک مرجع بصیر، نمی‌توانید بگویید آقای خمینی، عرفان حوزه را بلد نبود. نمی‌توانید بگویید ایشان فلسفه حوزه را بلد نبود نمی‌توانید بگویید فقه حوزه را بلد نبود. اگر اعم در اینها نبود که اعلم بود، حداقل این علوم را که می‌شناخت که! وقتی ایشان نقل قول می‌شود که مثل جناب آقای آذری یا آقای خزعلی یا آقای مهدوی می‌گوید این کارها را با آن حرفهایی که خواندید نمی‌شود کار کرد. یک بار نمی‌شود با آنها درست کرد. این یک بار از این طرف بام می‌افتید می‌گویید اینجا هست و تک محوری هست که ما بخواهیم بگوییم که در حوزه نیست، یک بار آن طرف بام می‌افتید، یک بار وقتی آن طوری شد می‌گویید پس بدهید دست کارشناس‌ها. پس کاری نداشته باشیم. وقتی می‌گوید که وابستگی فرهنگی مضر است، سعی بکنید در حل این مشکل، می‌گویید موضع دارد. کانه بنا هست که ما خودمان کار نکنیم در این باب. بنا هست صدمه و مشکل مطلب را نپذیریم. یا برویم بگوییم که آقا خب اینها انشاء الله تعالی پیروز می‌شوند: اذهب انت و قاتلا اذهب انت و ربک و قاتلا انها هنا قائدون. یا به این عده

می‌گویم اذهب انت و ریک و قاتلا انها هنا قائدون. یا این عده بروند باری خدا کار فکری بکنند و بجنگند یا آن عده بروند، ما چه کاره هستیم که حالا برویم کار فکری بکنیم؟ شما در بسیجی ها خدا برایتان حجت را تمام کرده بر شما افرادی که در فرهنگستان هستید، حجت را خدا آنجا تمام کرده، که اینها مردمی که علم نظامی نخوانده بودند، آن هم یک علم هست در دنیا، دانشگاه دارد، دانشگاه جنگ دارد دانشگاه دارد، دانشکده دارد، تحقیقات دارد نه علم اداره اش را خوانده بودند و نه علم ابزارش را خوانده بودند نه علم مواجهه اش را خوانده بودند و رفتند مقاله کردن با کفاری که این علوم را خوانده بودند و نگفتند بسیجی ها که آقا سرهنکهای ارتشی که رفتند دوره دانشگاه جنگ را دیدند آنها وارد هستند به این کار، ما چه ازمان می آید. بسیجی ها نگفتند که ما اطلاعات کافی نداریم برای ما مقابله با اطلاعات آنها. بسیجی ها گفتند ما را تحویل که نگرفتید حضرتعالی لااقل یک ملاقات را به ما بدهید خصوصی. خطابه‌های عامی که حضرت نائب الامام، امام خمینی رضوان الله تعالی علیه که - اللهم صل علی محمد و آل محمد - حجت را بر شما تمام کرده، از جوانب مختلفش هم پیدا هست ها. شما بحث مصحلت را بهتر از اکثر یا متفق آنچه که در - به اصطلاح - آثارشان و صدا و سیما در آمد می‌توانید بحث کنید. بحث زمان و مکان، شما را نلرزاند. جمع شما فقه سنتی می‌توانید ملاحظه کنید، که یک ذره نه به فقه سنتی ضربه بخورد و نه به شناخت زمان و مکان این قدرت را دیگران ندارند. و شما نمی‌توانید بهانه بیاورید در نزد خدای متعال بگویید که ما به ما عطا نکرده بودی این مطلب را. دیگران متزلزل شدند وقتی که امام این صحبتها را می‌کرد و این تزلزل به نحوه ای از گفتارشان پیدا بود. این هم حجتیهایی است که خدای متعال برایتان دارد و الحمد لله رب العالمین من به نظرم می‌آید اینجا بسیجی فرهنگی تا حدودی بوده و آثار رحمت الهی هم در کارش مشاهده می‌شود و لکن یک وسوسه هایی شیطانی هم در کنار کار هست، بعدش هم نقص آن را باید علاجش را با تهذیب کرد آن را علاجش را باید در مناجاتها کرد، تذکرا اینجا ها به هم دیگر دادن یک حرفی است. این سه قسمتی را که ما مهم می‌دانیم: «حوزه، دانشگاه، اجراء» این سه قسمت را حرکت نسبت به آن به حمدالله در فرهنگستان بوده در بخش حوزه اش همان بحثی است که ما با جناب آقای میرباقری و در حقیقت در زیربنای فلسفی همین اصالت تعلق و همین صحبتها هست که در بخش مدلس در

دانشگاه هست، یعنی روش علوم را در اینجا روش حوزه است، در آنجا روش علوم و جناب آقای ساجدی هم در روش اجراست، در عینیت در آخرین مرحله است. اینگونه خیال نکرد اگر این به هم بخورد این - به اصطلاح - سه تا گروه بشود دوازده گروه، آن وقت دنیا آخر می‌شود، اگر بشود یک گروه دنیا آخر می‌شود نه بابا از یک گروه شدنش دنیا آخر می‌شود نه از دوازده تا شدنش دنیا آخر می‌شود.

این را مواظبت کنید که به خود حضرت نائب الامام آقای خمینی هم کسانی که تبعیت نمی‌کردند در کار خودشان، نسبت همه چیز می‌دادند، یک نسبت می‌دادند می‌گفتند هر کسی یک چیزی به عقلش می‌رسد، خب ایشان یک چیزی به عقلش می‌رسد ما هم یک جور دیگر به عقلمان می‌رسد، این کار جمعی نمی‌شود که! اگر کار جمعی هم باید کرد، خب باید آدم مواظب و منضبط باشد و ببیند در همان محدوده ای که میدان کار دارد در همان محدوده چقدر می‌تواند مؤثر واقع بشود در راه دین خدا. یک کاری است که فردی می‌شود جلو برد، یک کاری باید جمعی باشد تا برود جلو، خب اگر کاری کار جمعی شد، همه نظرات با همدیگر نمی‌شود آنجا دخالت پیدا کند. باید آن کسی را که بصیرتر نسبت به موضوع کار هست پذیرفت که او معین کند چه کار کنیم. یک معمار می‌آوریم می‌گوید آقا شالوده را کجاها بکنیم. چقدر بکنیم، چه کسانی بکنند، شناژ چه جوری بریزند، دیوارها چه جوری بیاید بالا. حالا آن کسی که اشراف کامل ندارد به موضوع هر [؟] - به اصطلاح - قسمت کار می‌گوید، به نظر من این ستون ها را اگر قطورتر بگذارند بهتر است، آن یکی بگوید به نظر من شناژ بندی اش بهتر باید باشد، آن یکی بگوید به نظر من چطور باید باشد. حاصل کار، به نظر من بسیار خوب بوده شما مقایسه بکنید با آنجاهایی ستاد انقلاب فرهنگی حاصل کارش را بگذارد کنار حاصل ایشان. من سایر مراکز را نمی‌خواهم دانه دانه نام ببرم ببینید کدامشان در باب منطق عمل، حاصلی که رعب ایجاد می‌کند برای دل دشمن ببینید کدام تحویل داده علاوه بر این ما فرض می‌گیریم که ما تحویل نداریم، آن وقت، کسی که هست دیگر اولای برایش هست که ترک کند آنجا را. اگر جایی او مقدم بر اینجا می‌داند و حجت بین خودش و خدا تمام است باید برود آنجا خدمت کند دیگر. اینهای را که من بصورت لحن غیر مؤدب خدمت شما عرض کردم اینها به خاطر این است که شما در قیامت، گردن من خواهید انداخت این مطالب را. روزی می‌رسد روز

مخاصمه است. ساعاتی می‌رسد که آدم می‌خواهد تکلیف خودش را گردن دیگران بندازد. من می‌خواهم گردن شما بیندازم. شما می‌خواهی گردن من بیندازید. در آن ساعت، کار یک خورده مشکل تر از صحبت کنار سالن و روی صندلی نشستن و این صحبتها هست. در آن وقت، طبیعی است که اگر اتمام حجت شده باشد بر افراد، آنجا برایشان سند است، نوشته است، یعنی اقوالی که گفته می‌شود با همدیگر و مذاکراتی که می‌شود اگر کسی حجت برایش تمام نباشد، در همکاری طبیعتاً عرض می‌کنم نه اینکه از اول مهر که دیر است از همین زودترش بگوید که آقا من خداحافظ و قتمان را جای دیگر بروم صرف کنم.

اگر - به اصطلاح - به نظرش می‌آید که حجت مشروط تمام شده به شرط اینکه اینجا، جور دیگر کار کند نه جور دیگری که تا حالا ما به ذهنمان نرسیده. ما تا حالا آن چیزی را که بر موضوعی را که اشراف نسبی داریم، به ذهنمان می‌رسد سه مرحله از کار هست کار «حوزه، دانشگاه، اجرا» این سه تا باید به آن بها داد و اگر بضاعتمان کم باشد کمتر از الآن، یک نحو بها دادن می‌خواهد، قدر الان باشد یک نحوه، بیشتر باشد یک نحوه، یعنی تخصیص مقدرات بر اساس آن مطلوبهایی که آدم دارد. به ذهنمان می‌آید که آن کارهایی انجام گرفته و کارهای بزرگی است و نباید کوچک شمردش. خدا می‌داند نسبت به من ندارد اگر کسی چیزی به او رسیده باشد و کفران نعمت الهی را بکند، آثار وضعیه دارد. مطلب اگر منصوب به صاحب شرع باشد، مقابل مطلب، من که نیستم کاره ای نیستم، من یکی از همکارهای شما هستم که در خدمتتان امیدوارم که سعی بکنیم برای بندگی خدا. یک جوری نباشد که به من گزارشی برسد که سرد و [؟] برادرها برخورد می‌کنند به مباحث. علت یابی را در نفس خودتان بکنید نه در عمل من. هر کسی گرو نفس خودش هست. این را از خاطر بیرون نبرید. در جبهه در مقابل کفار، آنهایی که روی مین می‌رفتند بهانه هیچ چیز نمی‌گرفتند، و مسابقه می‌جستند بر هم در رفتن.

و السلام علیکم و رحمه الله

(اللهم صل علی محمد و آل محمد)

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۳۱

۶۸/۰۶/۲۹

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم، من همزات الشياطين. بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد الله رب العالمين و صل الله على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيته الطاهرين المعصومين المنتجبين و العن على اعدائهم و اعداء الله من الان الى يوم الدين. بارالها كلمه حق را بر سراسر جهان بگستران كلمه باطل را از زمين برکن، آنچه وعده به ولي ات فرموده ای هر چه زودتر به وی عنایت فرما. نائب رشید ولی ات حضرت آیت الله خامنه ای را مؤید و منصور بدار. لشکر اسلام در همه ابعاد پیروز گردان لشکر کفر را در همه جناحها مخدول گردان. شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سید الشهداء بفرما. معلولین جنگ را شفای عاجل کرامت فرما. انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت قرار ده. علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما. روح پر فتوح رهبر کبیر انقلاب را غریق رحمت و اسعه خودت بگردا، دای خیرش را نصیب بفرما، روحش را از ما شاد گردان. از خیراتی که نصیب می فرمایید سهم وافر نسبت به روح شریفشان بگردان، ارواح شهدا و علما و صالحین امت، حياً و میتاً ذوالحقوق، پدر و مادر از ما راضی گردان خیراتی که نصیب می فرمایید سهم وافر قائد و واصل برایشان بگردان، دعای خیرشان را در حق ما مستجاب فرما. بار الها نظر خاص و عنایت مخصوص حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه نصیب همه ما بفرماد آن گونه ما را قرار بده که خاطر شریفشان از ما راضی باشد.

[؟ ۴۲: ۰۲: ۰۰] به ادخل مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق را و اجعل نبیک و سلطاناً نصیرا.

اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اكرمنا بالنور الفهم، اللهم افتح علينا ابواب رحمتك و انشر علينا خزائن

علومك به رحمتك يا ارحم الرحمن و بمحمد صلى الله عليه و آله و سلم (اللهم صل على محمد و آل محمد)

حالا یک مقدار در باب زمان و مکان، توضیح بیشتری عرض بشود خدمت برادران و تقریباً در عینیت اگر ما بخواهیم نگاه بکنیم، اهمیت این مهره بحث از نظر عینی، به همان اندازه است که بحث اصالت تعلق و ولایت اجتماعی از نظر اعتقادی، یعنی یک نگاهی بکنیم که عدم توجه به شناخت زمان و مکان، علت گرفتن یک سری اشکالات شد، در جامعه طرح اشکال از همین مطلب بود و اگر بحث زمان و مکان، خوب روشن بشود، خاصه که معلوم هم بشود که نحوه ربطش با التزام به فقه سنتی هچی هست، این خیلی از مشکلات ذهنی صحبت‌هایی که می شود ایراداتی که گرفته می شود جواب داده می شود و رفع می شود یعنی در حقیقت به این معنا می توانیم بگوییم که همین نشناختن زمان و مکان بود که یک عده ای در عین حالی که آدم یقین دارد که اینها مسلم هستند، گفت به قول معروف، یک خدا را می پرستند و یک قبله را سجده می کنند و یک پیغمبر را - به حضورتان که عرض کنم که - قبول دارند و یک کتاب را کتاب آسمانی می دانند و ائمه طاهرینشان هم همه شان هم یکی هست و باز هم همین را اختلاف می کنند منازعه می کنند سر مطلب. حالا در حاشیه مطلب این را من بگویم. در حالی که کفار گاهی اختلافاتشان خیلی با همدیگر زیاد است، یعنی وحدت مبنا در پرستش دنیا دارند ولی اختلاف فکری درشان خیلی است ولی چون نظریه زمان و مکان دارند با هم متحد می شوند. بلوک به اصطلاح به تعبیر روس، بلوک شرق یک فلسفه دیگری را دنبال می کند و غرب یک فلسفه دیگری را دو تایشان دنیا پرستند شکی ندارد. ولی با شناسایی زمان و مکان نسبت به کار خودشان متحد می شوند. تعریف از هم می کنند. اینجا مسلمان هست، شیعه هم هست، شیعه دوازده امامی هم هست، هشت امامی و هفت امامی و چهار امامی نیست، باز با هم اختلاف دارند، القضا اکثر فتاوی فقهی شان هم یکی هست. یعنی آدم نگاه که بکند می بیند که علاوه بر ضروریات و مشهورات فقهی، در باب فتوا هم اختلاف فتوایی شان هم خیلی کم است. شاید آدم نگاه که بکند ببیند که کمتر طایفه ای هستند که این قدرت با هم دیگر قریب الافق در انتظامات قلبی حرکت کنند. ولیکن در عمل که می رسد آن چنان برابر هم گاهی موضع می گیرند که گاه موضع گیریشان برابر هم شدیدتر است، تا موضع گیریشان نسبت به کفار. یک عده از همین روحانیوت معمم، ملبس به لباس روحانیت، احیاناً درس خوانده نه فقط مسئله حکومت اسلامی را مخالفت می

کند بلکه شدیداً هم بد می گوید، آن قدری وقتشان در روز شاید حرف می شد نسبت به بدگویی به نظام، نظام جمهوری اسلامی، در بدگویی نسبت به کفار صرف نمی شد. و مات اشکال کار را در این مسئله یکی از مطالب مهمش را در همین مسئله زمان و مکان می دانیم. اینها مکان را گاهی هم می شود جز امور اضافی دانست گفت موفقیت و تحتیت جزء امور اضافی است ما به ازای حقیقی به نحو امور به اصطلاح حقایقی را که ذکر م یکنیم و اوصافی برایش بیان می کنیم نه آن نیست. وقتی هم به بعضی ها گفته می شود که هر چیزی یک جایگاهی دارد، می گویند یعنی این قوطی سیگار را اگر بگذاریم روی آن میز دیگر قوطی سیگار نیست؟ یکی دیگر می شود؟ حالا رابطه بین همه چیزهای دنیا را به همدیگر متصل است؟ اگر آن طرف دنیا یک کسی مثلاً کار خلافی بکند مربوط به شما می شود؟

برای نظام عالم باز لااقل در معقول، یک نظامی قائل می شدند نه اینکه نمی شوند، ولی این مطلب، مورد تسالم همه به اصطلاح کسانی که در حوزه هستند نیست، این جوری نیست که حالا مثلاً اگر آنجا گفتند که هر چیزی یک و حرکت طبیعی دارد یا یک جای طبیعی دارد حالا نه به این نحوه ای که در بحث زمان و مکان ما طرح می کنیم خدمتتان شبیه این با یک درجات نازل تری در فلسفه، طرح می شود نه اینکه نشده، همان نظام احسنی که می گویند همین مطلب هست، عدل، وضع کل شیء فی موضعه، تعریف می کنند در کلام، همین مطلب به یک نحو است. ولی نه البته به دقت نظری که در بحثها می گوئیم حتماً به هم دیگر ارتباط دارند و اگر یکی از آنها یک تعبیری بکند در همه اش موثر است و در خودش هم موثر است، همچنین چیزی نمی گوئیم. خاصه در موجود مختار. یعنی اختیارات، جهت های مختلف دارد و هر کسی هم [۵۴؟: ۱۱: ۰۰] کار خودش است، ربطی ندارد به کار دیگران درباره زمان که بالمره بحثشان بحثی است در حوزه، بحث در حرکتی که می کنند حتی در بحث حرکت جوهری، نظر به تغییر کیفیات، به این معنایی که توام با مکان باشد و این صحبت هایی را که بعداً می کنیم این جوری نمی کند. تجریدش می کند از این مطلب. بحث در کیفیت و تغییر مکانیسم تغییر نمی کند. بحث کلی در امر تغییر کردن غیر از بحث در کیفیت تغییر و مکانیسم تغییر هست. شما بحث بکنید بگویید که عالم دارای کمال هست و حرکت یک امتداد هست و مبدأ و مقصد و موضوع

حرکت در خودش منحل است. آن صحبت‌هایی که می شود آن صحبت‌ها، نظری تجریدی نسبت به تغییر است. چرا می گوئیم نظر تجریدی؟ برای اینکه کیفیت تغییر را بحث در آن نمی کنیم کانه‌ها بدست می آید که کیفیت تغییر را می سپارند به مشیت! اینکه شما متصرفید در تغییر عالم و این حرف‌ها ولو به یک نسبت، این بحثش نیست. این که اغزار تصرفتان چه چیزی باشد این بحثش نیست. بحثی که ما از زمان می کنیم علاوه بر اینکه در آن رتبه عام و اجمالی بحث می کنیم، ضروری هم می دانیم که بحث مثل چگونه تغییر می کند، کیفیت تغییر چیست، ابزار تصرف در کیفیت تغییر، آیا در دست ما هست یا نه؟ به چه نسبت به دست ما هست؟ این بحث را هم به اصطلاح، اصلاً آن را متذکر نمی شوند و این طرف متذکر می شویم به حول الله و قوه. و به نظر می رسد تا کسی توجه به کیفیت تغییر نداشته باشد و بحث درباره ساختار این کیفیت تغییر نکند موفق به دستیابی به ابزار تأثیرگذاری بر کیفیت تغییر نمی شود یعنی متصرف در زمان و مکان، به نحوی که هدایت بکند زمان و مکان را نمی شود. تصرفاتی واقع می شود بدون اینکه ایشان عنایت داشته باشند. آدم با کاری که می کند در واقعیت یک آثاری دارد گاهی مشعر به این آثار هست، متوجه به آثار و پیامد آن کارش هست، گاهی هم نیست. گاهی است که آدم با کاری که دارد انجام می دهد یک مقصدی به یک نسبتی حاصل می شود ولو ایشان قاصر نسبت به آن مقصر نیست. در کارهای فردی آدم هم خیلی اتفاق می افتد که آدم یک کاری را می خواهد بکند و التفا به لوازمش ندارد که حالا این لازمه دوش چیست؟ سوش چیست، دهمش چیست؟ توجه نمی کند به [۴۷: ۱۶ - ۴۶: ۱۶] مثال من می زنم چند تا. گاهی است می گوئیم که ما الان بالفعل پنجاه هزار تومان پول داریم. و می رویم یک ضبط صوت رک با میکروفونش می خریم. خودمان را قادر بر این پولی که در جیبمان هست و این مبنی که در بازار هست می فروشند می دانیم. اگر کسی هم بگوید آقا این پول، مواظب باشد که اگر به کاربری در ضرر به غیر، مشکل است کارت، تصرف. می گوید یعنی چه؟ پول مار خودم است الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم. دلائل سلطه شخص بر مالش را هم عقلاً می گوید و هم شرعاً می گوید و هم اثبات می کند. می گوید که این ضرر به اسلام مثلاً می خورد. می گوید چه ضرری به اسلام می خورد؟ این مال خودم هست، شیء هم شیء ای است که خرید و فروشش حلال است شرعاً. می

گوید ما مثلاً شما لازم ندارید حالا مثلاً این ضبط صوت را می خواهید چکارش کنید؟ می گوید می خواهم بگذارم در خانه، ضبط صوت داشته باشم می گوییم آخر این در اولویت زندگی خودت، خرجهایی را که لازم داری برای فرض کنید که ما در، خواهر، زن، و فرزند بعضی از اینها نفقه های واجب، می گوید بابا این بحثها چیست؟ پول مال خودم هست، ضرری ندارد بگیرم. یک روز می گوئید اسلام، یک روز می گویی مادر، خواهر. به آن خرجها باید خرج بکنی. می گوییم حالا شما یک کار ضروری داری که این ضبط صوت را برای خودت لازم می دانی؟ می گوید نه همه دارند، در خانه هم هست، رادیو و ضبط صوت که دیگر چیزی نیست که کسی نداشته باشد. حالا مثلاً نوار بحثی درسی چیزی را [۳۹: ۲۰] حالا یک وقتی هم شاید [؟] ولی الان نه، قصدی که بگوییم بخواهم - به حضورتان که عرض کنم که - نوار خاصی را بخواهم برنامه ای باشد گوش بگیرم. ولی حالا این ضبط صوت دم مغازه است، مال مغازه دار هست می روم می خروم. دیگر فلسفه ها که را ندارد که. این نحو نظر به قدرت کردن که بریده می بیند همه چیز را، فقط خودش را می بیند و پولش را، ضبط صوت مغازه را، این طبیعی است که نظر به زمان و مکان ندارد. اگر به همین نحوه هم بخواهد کار حکومت را ببیند باید هم اشکال بکند. ولی اگر بخواهد این آقا بگوییم ما این پنجاه هزار تومان را اگر جنابعالی در جنگل تشریف داشتید، هر چی هم که صبح تا شب کار می گردید، پنجاه هزار تومان را حالا تبدیل کنیم به سکه طلا مثلاً، آیا می توانستید این سکه طلا را بدست بیاورید؟ نه. علی فرضی که می توانستید به دست بیاورید می توانستید در جنگل تبدیل اش هم کنید به ضبط صوت؟ نه. پس معلوم می شود که این قدرت مالی شما در یک جامعه ای حاصل شده و نظر به ربطش به آن جامعه باید داشته باشید. تا حالا در پول اسکناس کاغذی که خیلی واضح هم هست که با یک تصمیم گیری یک هیئت رئیسه بانک مرکزی و یک نظریه کارشناسی حجمش هم یعنی قدرت خریدش هم چطور می شود؟ بالا و پایین می رود، پیداست که این نحو سلطه ای را که ایشان می بیند بر این پول، به آن نحوه ندارد. توهم می کند خیال می کند که چنین سلطه ای را دارد. همین ضبط صوت هم تخصیص پیدا کند به آن، ارز نفتی، صادرات شما، حجمش، موازنه اش با وارد اتقان، به نحوه تخصیصش عوض بشود قیمت ضبط صوت، بالا و پایین می شود. یک وقتی می شود با پنج هزار تومان خرید این ضبط صوت را

یک وقتی هم می شود که نه با پنجاه هزار تومان هم نمی شود خرید. پس هم قدرت خرید، هم عرضی را که می خواهید ملاحظه بکنید هر دوی اینها ربط دارد به تصمیم گیری اجتماعی، این جوری نیست که بی ربط باشد. ملاحظه این رابطه ها هم اضافی صرف نیست، حقیقتی است، آثار حقیقی هم دارد، هم خود این وضعی که هست، ثمره وضع قبل است. که شما نمی توانید بگویید که به این به صرف اینکه من اعتبار بکنم چنین می شود. یا آنهایی که الان هستند، اعتبار بکنند چنین می شود هم کسی که می خواهد اعتبار بکند ملاحظه وضع آینده را مجبور است بکند و مسیر این و مربوط به بعد از این.

یعنی یک نقطه از یک جریان بریده نیست. حالا یک کمی دقیق تر بیایم ما نگاه بکنیم، بگوییم هر گاه بر اساس اصالت تعلق، بگوییم مخلوقات برای یک جهتی خلق شده اند، برای دارد، لغو ندارد، چیز غیر مخلوق هم ندارد. «برای» اگر آمد، بدون تغییر نمی شود، برای معنایش این است که خود این موضوعی که مخلوق است الان، مطلوب به ذات نیست، برای یک سیری است، سیرش مطلوب است؛ سیر اگر مطلوب باشد که در جهتی این حرکت کند برسد به جایی باید تغیر درش پیدا بشود، اگر بگویید مطلقاً تغیر نمی کند این بایست خودش مطلوب باشد دیگر برای نداشته باشد، همین که گفتید برای دارد. این معنایش این است که تغیراتی [۵۷؟: ۲۵] تغیر که گفتید این معنایش به این است که بسیط به ذات نیست، معنایش این است که بسیط بالانشاء هم نیست. سیرش مطلوب است، تغیرش مطلوب است هر شیء ای که بخواهد تغیر کند نمی تواند بسیط باشد، ضرورتاً مرکب است. اگر چیزی خواست تغیر کند معنایش این است که پذیرش تأثر را دارد دیگر. اگر تأثر نپذیر باشد که تغیر نمی کند. اگر تأثر پذیر باشد که بسیط نیست، مجبور است مرکب باشد، اگر مرکب باشد می تواند جریان ترتیب نداشته باشد و تغیر کند. شیء مرکب می توانید بگویید اوصاف متعدد ندارد و مرکب است؟ حداقل از ترکیب این است که اوصاف و روابط متعدد داشته باشد، مجموعه ای از روابط باشد، مجموعه ای از اوصاف باشد که هر وصفش غیر از وصف دیگرش است، البته غیریتش غیریتی نیست که منجر به تعدد خارجی مرکب به نحوه ای بشود که مانع از وحدت ترکیبی باشد. بلکه می گوئید وحدت ترکیبی وحدتی است که متناسب با مرکب است تعدد و کثرتی که متناسب با وحدت است. خب این تغیر این اوصاف،

نمی توانندی نسبت‌هایی به هم نداشته باشند و تناسبها تغییر نکند و بگوئید اوصاف تغییر کرد؟ اوصاف که چیزی جز تناسباتش نیست. پس بنابراین یک تناسباتی باید داشته باشد. حالا این تناسباتش که به لحاظ دیگر هم شما به نظر به اوصاف به آن نظر می کنیم می گوئید تناسبات این وحدت، کثرت این وحدت، اگر بنا بشود نسبت‌هایشان به همدیگر کم و زیاد بشود، معنایش این است خب نسبتها را دارند کم و زیاد می شود، روابطش یک تغییراتی می کند. [۵۹۴: ۲۹] ترکیبی این تناسبات قرار دارد، مجبورید برایش جریان ترتیب ذکر کنید. حالا این جریان ترتیب، علی حده است؟ جا داشتن هر چیز، هر خصلت، هر نسبت، هر سه تا به یک معناست، نهایت در سه سطح است، این علی حده است و تغییر علی حده؟ یا اینکه اگر می گوئید برای تغییر کردن، مرکب بودن لازم است، کیفیت مرکب در هر وهله متناسب با یک زمان است؟ پس نمی شد بریدش، نه زمان را از مکان، نه مکان را از زمان. می گوئید باید یک سیر را این مثلاً روغن و شکر و آرد بکند تا بشود یا بشود حلوا. این برای هر مرحله ای از تغییراتش یک تناسباتی دار، یک وضعیتی را دارد، فقط در حلوا اینجور است؟ نه. برای یک دستگاه ابزار دقیق هم که شما می خواهید درست کنید آن هم یک سیر دارد، تا مواد را بتوانید تبدیل بکنید به آن ابزار خاصی که می خواهید، یک مراحل و جریان تغییری دارید در هر مرحله که دست بگذارید تناسبات ترکیب، متناسب با آن جریان است. حالا در عالم حیوان بیاییم، آن هم همین طور است، در عالم انسان بیایید آن هم همین طور است.

هر جا که تغییر فرض بشود همین طور است، حالا اگر ما گفتیم که نه مکان بدون زمان می توان یافت و نه زمان بدون مکان، من دارم سیگار می کشم، دارد تجزیه می شود، این سیگار، حجمش هم تغییر می کند و جایش م تغییر پیدا می کند همراه با زمان، جا و گاه، زمانش را اگر گاه بگیریم، جایش را اگر مکان بگیریم، اینها از هم جدا هم جدا شدنی نیستند ما در داخل یک مجموعه که بیاییم و ببریم توجه به تغییری را می توانیم بگوییم حجم مخصوص این شیء اینجاست و آن شیء آنجاست، این بالای آن قرار می گیرد و آن پایین این قرار می گیرد و نظیر ذکل ولی اگر بخواهیم نظر بکنیم از بیرون و بگوییم این مجموعه در حال تغییر است، می بینیم ترکیب و تغییر هر دو با همدیگر دارند اتفاق می افتند. آیا می شود گفت که اینها دو بعد هستند و

دوئیت شان حفظ می شود تا آخر؟ همان جواری که وحدت و کثرت نمی شود اینطور باشد. و باید گفت و الا بحث اگر در خاطر مبارتکان باشد گفته بودیم و الا می شود وحدت و کثرت تألیفی. زمان و مکان تألیفی که ندارد. زمان و مکان، هویت یک چیز هستند نه دو چیز. شما تسامحاً اینها را جدا م یکنید حالا برای ادراک از آن، کنترل از آن مجبور باشیم به تجرید، این حرف دیگری است، عیبی ندارد. ولی در جمع بندی جواری جدا بکنید که وقت جمع بندی هم بتوانید جمعش بکنید از اول بگویید وحدت ترکیبی، کثرت ترکیبی تا بعد بشود جمعش کرد آن را. از اول قید را ببریم بگوییم زمانی که دارای مکان است، مکانی که دارای زمان است، تا بشود بعد جمعش کرد آن را. از اول قید را ببریم بگوییم زمانی که دارای مکان است، مکانی که دارای زمان است، تا بشود بعد جمعش کرد. به عبارت اخری این دو وصف، هویت یک چیز را معرفی می کنند، جریان اصالت تعلق، جریان تعلق. جریان تعلق است که جامع زمان و مکان است. هر کیفیت مکانی که قابل لحاظ باشد در جریان تعلق، قابل لحاظ است و هر مرحله زمانی هم قابل لحاظ باشد در تعلق هست که قابل لحاظ است، جریان تعلق هست، نسبت بین زمان و مکان. یا شامل بر زمان و مکان یا اصل در بیان زمان و مکان. اصل در شناسایی زمان و مکان.

حالا اگر نباشد که تعلق، اصل باشد در زمان و مکان و کیف زمان و مکان، معرف وضعیت تعلق باشند ببینیم آیا، اینها مفروض ما می باشد که هیچ چیز نیست که برای نداشته باشد یعنی منحل در اصالت تعلق نباشد آیا یک مرکبهایی جدای از هم داریم؟ یا می گویند هر مرکبی اثر از غیرش هم می پذیر، مؤثر بر غیرش هم هست؟ آنجایی هم که می گوئید بعضی چیزها از بعضی چیزها اثر نمی پذیرند بفرمایید اثر مستقیم نمی پذیرند. ولیکن همین که می گوئید در حال تغییرند همه این اشیاء معنایش این است که بالواسطه دارند اثر می پذیرند. چون راه این شبهه پیدا می شود که خب خیلی چیزها هم داریم در دنیا که از خیلی چیزها اثر نمی پذیرند ولی دست روی همان که می گوئید اثر نمی پذیرد در حال تغییر است؟ بله. از یک چیزهایی دارد اثر می پذیرد؟ بله. آن چیزها از چیزهای دیگر اثر می پذیرد؟ بله در مجموع، کل شان اثر پذیر و اثر گذارند؟ بله. در حال تغییر اند کل شان یک واحد، و به یک جهت هم حرکت دارد. به عبارت اخری، همانجواری که شما می

گویند این جهان متغیر معنا ندارد بگویند مرکب نیست یک چیزش بالعکس اش هم می توانید بگویند و همه مرکبها در یک مرکب بزرگتری هستند که معنا ندارد بگویند انفصال می شود. اگر این جوری باشد، یک چیزی را که از یک جا، جابجا می کنیم مؤثر بر چیزهای دیگر است. یک پولی را که تخصیص می دهید برای ضبط صوت، مؤثر در زندگی خانوادگی تان هست، چه دلتان بخواهد قاصداً باشد چه توجه نداشته باشید این در روح خانواده تان مؤثر است، در روح بچه تان مؤثر است، در روح - به حضورتان که عرض کنم که - همسایه تان مؤثر است، در روح خودتان مؤثر است، بگویند من غرضم روی ضبط خریدن بود میل نداشتم که انتظارات خانواده ام بالا برود، خب بالا می رود. شمایی که ضبط صوت احتیاج نداشتید به آن، و خریدید خب چطوری می شود خانواده تان - به حضورتان که - می گویند که مثلاً من فلان پیراهن را می خواستم، می گفتم ندارم، با همین که داری بساز. ولی پای خودش که می رسد، ضبط صوت می خرد، احتیاج هم به آن ندارد، یک وقتی یکی از فضلا، خدا رحمتش کند، درجاتش عالی است متعالی، از فضایی از شهداء، ایشان گفت که، سرفلان مثلاً یک چیزی برای آشپزخانه وسایل چیز بود، از ما خواستند و من هم گفتم من از بیرون غذا می گیرم می آورم؛ (آدم بسیار منظم منضبط با تقوایی بود)، و لکن این تشریفات را نمی گیرم. خانواده اش گفته بود که شما الله نمی گیرید دیگر؟ گفته بود بله. گفت قصدی که نداشتی که نم را در مضیقه بگذاری در این باب، گفته بود نه. من می خواهم شما را در سهولت بگذارم، غذا هم از چیز می گیرم، از چلوکبابی زنگ می زنم اگر مهمان آمد، بیاورند. گفته بود خب وقتی که غذا را بیاورد از چلوکبابی منزل، مهمانهایت می گویند این خانواده اش آدمی نیست که مقتصد باشد یا با عرضه باشد بتواند پذیرایی بکند، قصد توهینی که به من نداری؟ گفته بود نه من همچنین قصدی ندارم. این را هم که شما می گویند لازمه اش نیست، گفته بود ولی من یک سؤال دارم، که این تشریفات برای من، تنها بد است یا برای شما هم بد است؟ گفته بود، نه تو در زندگی من هم اگر تشریفات پیدا کردی، آن را به من تذکر بده،

گفته بود در اتاق کتابخانه تان آن دوره جواهر و وسائل و اینها چیست؟ خریدید گذاشتید، گفته بود که اینها ابزار کار من است، من طلبه هستم، گفته بود برای کار شما، مراکز عمومی معین شده، کتابخانه، شما چرا کتابخانه تشریف نمی بردید، همانجور که چلوکبابی هست عمومی، کتابخانه هم هست عمومی.

فقط که غذا به صورت عمومی پخته نمی شود، کتاب هم به صورت عمومی گذاشتند. تا ساعت ۱۱ شب هم کتابخانه فیضیه باز است. شما می توانید بروید آنجا، ساکت هم هست، صدای برویچه هم نیست و مطالعه کنید. محال است شما بگویید که من یک چیز می ستانم می برم خانه، و این اثر ندارد. نه فقط اثر دارد، روی زن، روی بچه هم اثر دارد. خدای نخواستہ اگر یک چیزی که دعوت به دنیا در آن باشد، خب اثر می کند. حالا یک اثر پرورشی اش در یک سطح جزئی بود ما عرض کردیم. در تخصیص خب نمی شود که شما بگویید که هیچ اثری ندارد که من پنجاه هزار تومان بدهم ضبط صوت یا ندهم ضبط صوت. حتماً اثر می گذارد. چون باید یک چیزی را جا به جا بکنید درجه اولویت یک چیزی را کم و زیاد بکنید تا ضبط صوت بخريد پنجاه هزار تومان در تخصیص، به لحاظ قبل و به لحاظ بعد هم اثر دارد، یعنی نه برید از قبلش هست و نه بریده از بعدش هست، این در یک سطح بالاتری که در سطح نظام هست مگر می شود تخصیص و معین کردن جایگاه یک چیز، جایش را برید از گاهش؟ ابدأً. در یک الگوی تخصیص، هم باید زمان وجود داشته باشد، از اولی که شما مورد توجه تان می تواند قرار بگیرد تا مقصدی که از مبدائی که مور توجه تان می تواند قرار بگیرد، تا مقصدی که از مبدائی که مورد توجه تان می تواند قرار بگیرد تا مقصدی که می خواهید و هم باید در هر مرحله ای، وضعیت اولویت بندی تان مشخص باشد. حالا ممکن است شما بگویید من اشراف به همه اش پیدا نمی کنم، اصولش را پیدا می کنم، محورش را پیدا می کنم، تدریجاً چنین می کنم، ما به آن حرفه‌هایش کاری نداریم، جایگاه دارد یک چیز. اولویت بندی تنها به عنوان مکان تنها نیست. اولویت بندی در زمان خاصی است در یک مجموعه زمانی است. شما یک مجموعه متوالی زمانی و یک مجموعه مترتب مکانی را در هم ضرب کردید، یک صفحه بزرگ دارید که هر چیز، یک ا دارد. می شود آدم بگوید من التفات به اینها بنا دارم نکنم. در عین حالی که فی الجمله اش آدم مضطر الیه اش است نمی تواند نکند التفات را، می تواند بگوید کم توجه می کنم به قبل و بعد،

کم توجه می کنم بهاموری که در به اصطلاح هم عرضش قرار دارد هم عرض درست نیست. می تواند بگوید کم نظر به جایگاه می کنم، نمی تواند بگوید مطلقاً می برمش از جایگاه. اگر چنین شد برای کسی که متصرف می خواهد باشد، و رشد نسبت تأثیر اسلام را در برابر الحاد بالا ببرد، ایمان را در برابر طغیان بالا ببرد، نمی تواند جایگاه نداشته باشد، هر چیزی باید جایگاه خاصی داشته باشد. ممکن است بگویید که [۵۹: ۴۸] ممکن است بگویید که این به صورت بسیار خاص و جزئی ما نمی توانیم معنی اش کنیم ولی به نسبت که می شود معنی اش کرد. به نسبت که می شود دسته بندی های زمانی و مکانی و نسبت شان به همدیگر را در یک صفحه ملاحظه کرد، جایگاه را ملاحظه کرد، جایگاه را به صورت کلی. به یک حد اجمال و تبیین در مرحله اجمالش که باید ملاحظه کرد، یک محوری اگر نداشته باشیم که جایگاه را معین کند، اگر پرستش خدایا معاذ الله، پرستش دنیا، محور نباشد برای تعیین جایگاه. تشطط پیدا می شود، هرز می شود رفتار فرد. خنثی می کند رفتارش رفتار دیگرش را.

رفتار یک موحمد مثل حضرت نائب الامام، امام خمینی رضوان الله (اللهم صلی علی محمد و آل محمد) قدس الله سره که ملاحظه می کنید، نه فقط درجه بها دادن به امور و تخصیص اوقاتش، افکارش، کارهایش روی ملاحظه پرستش خواست، بلکه توالی اینها را هم که نگاه می کنید، پشت سر هم قرار گرفتنشان هم همین طور است و لذا کانه همه اعمال، همیدرگ را جوری تأیید می کنند که به عنوان یک حرف، در می آید. یک حرفی که در وحدتش ک حرف هست، پرستش خدا و در کثرتش آن کثرتی را دارد که یک جزمیت خاص را می تواند جریان بدهد. و فائق بشود بر تجزم کفار و نسبت تأثیر اسلام را بالا ببرد. حالا اگر نباشد ما بگوییم جایگاه هر چیزی را که بخواهیم بشناسیم باید متناسب با یک جهت گیری کلی باشد، آن وقت، فرق بین منافق و مؤمن، ظهور می کند قطعاً. منافق باطناً می پرستد دنیا را. ظهور می دهد که من خدا را می پرستم، اینجور تظاهر می کند، تظاهر به خداپرستی می کند. در اولویت بندی نمی تواند جوری تعیین اولویت بکند، جوری جایگاه هر کاری را معین بکند چه موحد معین بکند. منافق، و اتخذت ایمانهم جنة لیصدوا عن سبیل الله اینها می خواهند چه کار بکنند؟ می خواهند ظاهر دین را بیاورند تا سد بشوند نسبت به پرستش خداوند. مطلب را

وارونه ببرند جلو. حالا یک آدم ضعیف، از نظر محاسبه یا از نظر بالاترش که حق است از نظر ایمان، این اگر هم پالکی یک منافق قرار گرفت، می گوید بابا اینکه نماز می گوید می خواند، می گوید برویم حج دیگر این حج در کنار چه چیزی قرار گرفته؟ این مسجد ضراری که درست می کنند معبد خدا درست کردند، معبد خدا محل پرستش خدا، خدای متعال، وحی می کند به نبی اکرم و دستور می دهد و بنا به فرمان خدای متعال، خراب می کند آن مسجد را اصلاً و مسجد ضرار را خراب می کنند. یا در باب ظالم گفته می شود «و لا تعنهم علی بناء مسجد» سجده برای خدا بد است؟ جا برای سجده خدا درست کردن بد است؟ چرا معصوم می فرماید «و لا تعنهم علی بناء المسجد» چرا بنا بهر حکم «تعاونوا علی البر و التقوی» نمی گوید که در کارهای بد کمکشان نکنید ولی اگر خواستند مسجد بسازند خب کمکشان کنید. آن کسی که زمان و مکان را نمی شناسند و حول محور پرستش خدا بالا بردن نسبت تأثیر پرستش خدا در زمین و بالا رفتن شدت ایمان، کار نمی کند این خودش را قادر می داند و از حکومت هم انتظار دارد از نظام هم انتظار دارد، کارهایی را که نمی فهمد که این عواقبش در این مدل می خورد؟ این جایگاهش اینجا هست یا نیست؟ نمی فهمد معنای قدرت در جایگاه مشخص می شود که قدرت بر انجام تکلیف به این کیفیت است یا کیفیت دیگر؟ بنا به بحثی را که داریم عرض م یکنیم وقتی گفتیم مجموعه زمان و مکان را شما در یک تابلو ببینید و جایگاه را که توصیف می کنیم «جا» را بدون «گاه» ملاحظه نکن، گاه را بدون جا ملاحظه نکن. یک کیفیت هم بیشتر نمی تواند داشت باشد معنایش این است که هم حکم توصیفی را شما آنجا دارید و هم کیفیت حرکت حکم تکلیفی و هم مقصد و تناسبش با مقصد و حکم ارزشی، متحداً داریدشان. یعنی یک موضوع، یک کیفیت که در جایگاه خودش قرار دارد، تناسباتی دارد که وصف می کند آن را، چه چیز آن را وصف می کند؟ هم خودش را و تفاوتش را با دیگران، هم کیفیتش را کیف حرتش را و بایدهایش را و هم معرفی می کند جهت و مقصدش را و ارزشهایش را.

اگر چنین باشد چه جوری می شود کسی بگوید قدرت دارم و الان این مصداق فلان تکلیف است یا فلان تکلیف و نظر به جایگاه نداشته باشد؟ ابتلاء و عدم ابتلاء در جایگاه، عین می شود کما اینکه سیم در جایگاه

معین می شود کما اینکه تناسب به مقصد و ارزش در جایگاه معین می شود. وقتی کسی ملاحظه نکند و ببردش از جا و از گاهش عرض می کنم که خیال کند که این پنجاه هزار تومانی را که دارد این ربط به جامعه ندارد، ضبط صوت هم ربطی به جامعه ندارد در حالی که این محال است همچین چیزی، اگر در جنگل بود محال بود، نه پنجاه هزار تومانی در کار بود و نه ضبط صوتی در کار بود. قدرت نداشته را فرض قدرت می کند و می گوید که ما قدرت عمل به این یا آن را داریم. ولی اگر در یک مدل، در یک نمونه جامعی که زمان و مکان را دارا باشد، نگاه بکند فقط قدرت بر یک کار دارد، نه دو کار، اگر یک مقصد داشته باشد، بله! می تواند اینجوری بگوید. بگویند من قدرت بر طاعت و یا عصیان دارم. به میزانی که خدا به من اختیار داده می توانم جایگاهم را تصرف کنم از طاعت در بیآورم، ببرم بیآورم در عصیان.

و الا اگر گفت طاعت می خواهم کبیم خب یک جا دارد. دو تا هم ندارد. دیگر می خواستید چند تا؟ اگر خواست طاعت بکند آن وقت طواف بیتی که مقابل با بیت باشد، پشت به بیت؛ حال بایستید من یک مثال بزنم خیلی معذرت می خواهم با کلمه بایستد گفتم، تأملی بفرمایید این نکته ای را که عرض می کنم، ببینید من چه عرضی می کنم: کسی از اینجا بلند بشود برود مکه، آنجا بگوید که از کجا میقات هست؟ معین می کنیم از اینجا میقات است. بگویند نه، به نظر من نباید رعایت کرد میقات را، باید برویم فلان جا، برود یک جای دیگر، بعد آنجا که رفت بگوید که خب دیگر آدابش چه چیزی است؟ بگویند اگر در میقات بود مستحب بود غسل بکنید، بگوید غسل یعنی چه؟ بگویند ک خب باید با آب مطلب این جوری شستشو بدهید. بگویند من سلیقه ام این نیست، من سلیقه ام این است که با گلاب آدم خودش را بشوید، می گویند غسل نمی شود، می گویند نه. یا بهتر است که با الکل طبی هم به اصطلاح بدن را چیز بکند، طبی تمیز کند. بگویند دیگر باید چه کار باید کنند، بگویند احرام باید ببندی، بگویند احرام چیست؟ بگویند پارچه ای است. بگویند نه من به ذهنم می آید که اینجا لباس ابریشمی باید پوشید. بگویند لباس ابریشمی برای مرد، مثلاً نماز هم ندارد بگوید نه اینجا فاخرترین لباس را باید پوشید. بعد از اینجا برود مکه، برود مسجد الحرام. به مسجد که می رسد بگوید که اینجا باید چه کار کرد؟ بگویند مثلاً شانه، چپ را باید داد به طرف حرم و اینجوری چرخید. بگویند نه من به نظرم

اینجوری درست نیست. باید روی را کرد به طرف مردم، و پشت را به خانه خدا می کنیم، لزومی هم ندارد از این طرفی بچرخیم، بالعکسش می چرخیم، آنجا بگویند که باید مثلاً بگویی لبیک مثلاً اللهم لبیک، بگوید نه من این را درست نمی دانم، اگر کسی که با قصد با فهم این کارها را بکند معنایش این است که از اینجا بلند شده رفته مکه، برای اهانت کردن؛ کسی در ایام معلومات برود برای اهانت کردن چه حکمی دارد برود برای توهین کردن. حالا اگر کسی ظاهر اعمالش ادب بود. کنهش وهن به کلمه توحید بود، به بازی گرفتن اصل دین، که یقین داریم همه مان که شیخین این طوری بودند دیگر قطعاً شیخین رفتنشان مکه، خدا لعنتشان کند، به معنای اینکه عبادت کنند خدا را نبوده، به بازی گمی گرفتند، «اذا خلوا الی شیاطینهم قالو انا معکم، انما نحن مستهزئون» این قرب می آورد؟ این از بُعد هم بُعدتر می آورد. کسی از اینجا که بلند نمی شود برود مکه، اهانت به صاحب مکه بکند که.

آنجایی که در مدل کلی، رفتن به مکه می شود اهانت به صاحب مکه، آنجا که نباید رفت مکه که! آنجا قدرت رفتن بر مکه نیست این امر، را شما می گوید استطاعت هست از نظر مالی و امر می آید می گیردش و «لله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلاً». می گوید فلاله. نه للناس، این رفتن شم اکه للناس می شود. للدنیا می شود، حجی را که فهد و دوستانش می کنند و خادمی ای که می کنند که می شود آنجا شرت های خارجی بیایند تصرف کنند معبد مسلمین را، حتی تنظیفش را همه اداره اش را، همه اداره هم شئون ظاهری اش هم شئون باطنی اش، بگویند برائت از مشرکین بکنید یا نکنید، بگویند چه کار بکنید یا نکنید، بگویند یک جوری صبح بروید که ضرر به کفر نداشته باشد، موافق به ما باشد، موافق به تمجید ما باشد، خب این نیست حج که! پس بنابراین یک جایگاه، جایگاه یک چیز در مدل، یکی بیشتر نیست هم جهت وصفی اش همین هست، هم جهت حرکتی اش هست، هم جهت به حضورتان مقصدی اش هست. هر سه بُعد را هم با متحداً داراست و یک دانه هم بیشتر نمی تواند باشد. قدرت، نستب به بقیه اش، تخیلی واقعی شود، نه هم می شود گفت هک قدرت، دو وجه همیشه دارد چون دو مدل هست، یکی طاعت، یکی عصیان. حالا کسی بگوید که بعضی اش طاعت باشد بعضی اش عصیان باشد، معنایش این است که نسبتی را که به طاعت پیدا می کند،

نسبتی را که به مدل طاعت می کند، نسبتی را که به مدل عصیان می کند. ولی اگر معیار اصلی را نگاه کنیم بیشتر از دو تا مقصد، شما نمی بینید، پرستش خدا، پرستش دنیا، برای کی؟ برای اختیار و تصرفات، نسبت تأثیر تصرفاتی را که ما داریم. یعنی سیر ملکوتی و سیر حیوانی. حالا البته می شود که کسی توجه نداشته باشد، به قصد اطاعت خدا، قصور داشته باشد و مبتلا بشود به یک اشتباهاتی و خیال کند که خدایی است و خیال کند قدرتی را دارد. ولی واقعیت خارجی را عوض نمی کند، واقعیت یکی بیشتر نیست حالا می خواستیم یک چند کلمه ای هم درباره اربعین صحبت کنیم که دیگر امروز، گذشت، حالا ان شاء الله بعداً.

امیدواریم انشاء الله تعالی در امشب و فردا و فردا شب همه دوستان، موفق باشند. از برکت شماها ما هم موفق باشیم و توجه کردن به هر حال در عالم یک اوقاتی که است که آن اوقافت خیلی مهم است، علامت بودن زیارت اربعین برای مؤمن، این را کمش حساب نکنید، - به حضورتان عرض کنم که - امیدواریم که از قبلش هم از خدای متعال خدا موفقمان بدارد ان شاء الله و بنده گوینده را و شمای شنونده که بعد از نمازهایمان، خواهیم لا اقل، حالا همین نزدیک هم که شده باشد که خدایا موفقمان بدار به زیارت اربعین، دور هم باشید همینطور، نزدیک هم باشید انشاء الله همین طور، به حضورتان که عرض کنم که، امیدواریم که آن جور سلام واقع بشود که محبت نبی اکرم و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و صاحب عزا که حضرت بقیه الله صلوات الله و سلام علیه هست، عنایتشان نصیب همه ما بشود ان شاء الله تعالی.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

(اللهم صل علی محمد و آل محمد)

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۳۲

۶۸/۰۷/۰۳

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين، بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و لعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين.

بارالها! کلمه ی حق را در سراسر جهان بگستران، کلمه ی باطل را از زمین برکن. آن چه وعده به ولی است فرموده ای هر چه زودتر بی وی عنایت فرما، نائب رشید ولی است حضرت آیه الله خامنه ای را مؤید و منصور بدار، لشکر اسلام در همه ی جبهه ها پیروز گردان. لشکر کفر در همه ی جناح ها مخدول گردان. بارالها! شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سیدالشهدا بفرما. معلولین انقلاب اسلامی را شفای عاجل عنایت فرما. بارالها! انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله ی شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک آن گونه قرار ده که تو راضی باشی. بارالها! علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما، اموات و ذوالحقوق، علما و صالحین است، حياً و میتاً غریق و رحمت فرما، ما را از دعای خیرشان محفوظ گردان. ثوابی از خیراتی که تفضلاً نصیب می فرمایی عائد و واصل بر روح شان بگردان، روح پر فتوح رهبر عالی قدر و کبیر انقلاب را غریق رحمت و اسعه ی خودت بفرما. روح شریفش را از ما شاد گردان. از خیراتی که نصیب می فرمایی به روح شریفش حظ وافر عنایت فرما. بارالها! نظر خاص و عنایت مخصوص ولی اعظمت صلوات الله و سلامه علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف را نصیب ماها بفرما. خدا! رضایت خاطر شریفش را بر نیات و افکار و اقوال و اعمال ما جاری گردان، ما را در خلوت و جلوت آنگونه بدار که حضرتش مسرور و خرسند گردد. و آن گونه ببر که حضرتش راضی و خرسند و از ما باشد و آن گونه محشور فرما که با رضایت حضرتش محشور گردیم. و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق، و اجعلنی من لدنک سلطاناً نصیراً. اللهم

اخرجنی من ظلمات الوهم و اکرمننا بنور الفهم، اللهم افتح علينا ابواب رحمتک و انشر علينا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین. و بمحمد صل الله علیه و آله الطاهرین.

حالا ببینیم که بعد از ملاحظه بحث تأثیر زمان و مکان و ملاحظه ی التزامات قلبی یا احکام کلی الهی ثابت، و ملاحظه ی این که الگو یا مدل یا منطق رابطه ی بین این التزامات ثابت و این موضوعات عینی هستند و نحوه ی حکومت و جاری شدن این احکام را بر عینیت متغیر ملاحظه کردیم، حالا یک اموری را هم در توضیح بیشترش شرح می دهیم انشاءالله تعالی.

امر اول ببینیم آیا این عینیت متغیر امور متغیر، که بنا شد متعلق باشند به امور ثابت، این امر زمان و مکانی را که ذکر کردیم، فقط و فقط در موضوعات است یا زمان و مکان در احکام هم دخالت دارد، ولو گفته شده احکام، احکام ثابت هست، ولو گفته شده حاکم بر عینیت است، ولی در مرتبه ی خودش زمان و مکان هم به آن ربطی دارد یا مطلقاً منفصل است؟ که در این جا دقت کنیم اگر مطلقاً منفصل باشد، این الگو، رابطه ی بین امری است که مطلقاً منفصل است با امری دیگری که مطلقاً متغیر است یا این که ربطی هم دارد احکام التزامی ثابتمان به تقدیر یا ندارد؟ چه رقمی است؟ این احکامی که گفتیم حاکم بر جریان است و خودش باید ثابت باشد، چگونه هست وضعیتش با این امور متغیر؟ احکام حاکم بر جریان رشد با احکام رشد چه جوری است؟ بحث زمان و مکانش گفته شده، کلیاتی هم درباره ی این دو مطلب، احکامی که گفتیم التزامات قلبی ثابت و اموری که گفتیم متغیر هست و در جریان رشد هست. حالا این را یک مقدار دقت کنیم. ابتدائاً سه تا تقسیم می کنیم می گوئیم؛ ۱ - پرداختن به احکام التزامی کلی ثابت و نسبت شان به مسئله ی زمان و مکان. ۲ - عینیت جاری ای که به عنوان قوانین رشد ذکر می کردیم روابطش را یا موضوعات ذکر می کردیم، در جریان رشد و رابطه اش با زمان و مکان. ۳ - هم ولایت که می خواهد سرپرستی را به دست بگیرد و مسئله ی زمان و مکان. این ۳ تا.

قسمت اول که احکام التزامی هست، که قبلاً این ها را توصیف کرده بودیم به احکام «توصیفی، تکلیفی، ارزشی».

یک بحث درباره ی نفس خود آن هاست که گفته شد آن ها به حقیقت هم از - به اصطلاح - موضع خودشان منهای ادراک از آن ها، این ها حتماً ثابت هستند. گفتیم کتاب هست و در یک مرتبه هم - به حضورتان که عرض کنم - حقیقت کتاب است و - به حضورتان که عرض کنم که - شاید هم به آن بشود تعبیر کرد احتمالاً، عنوان مشیت را به آن بیان کرد و گفت که در کتاب، چه در مرتبه ای که یک کلمه بیش تر نیست، چه در مرحله نزولش که به صورت همین قرآن هست که همگی انشاءالله در خدمتش هستیم، این - به حضورتان که عرض کنم که - اول تا آخر خلقت هر چه که هست در آن هست به نحو ثابت، هر چه که هست. شما نه فقط احکام «توصیفی و تکلیفی و ارزشی» که خرد ترش هم بکنید برای کسانی که به آن ها خطاب شده این کتاب. برای آن هایی که می توانند به آن کتاب مس کنند، مس حقیقی. می توانند به این کتاب ارتباط برقرار کنند، ارتباط حقیقی به حقیقت کتاب برقرار کنند که «لایمسه الا المطهرون»، یک وقتی این است که می گوید که دست کسی نزنند به کتاب مگر وضو داشته باشد، یک وقتی هم می گوید خیر، مطهری که خدای متعال او را پاک آفریده و او را مصون از هر ذللی داشته و او را تالی تلو کتاب قرار داده و او را - به حضورتان که عرض کنم که - می گوید که او می تواند به حقیقت کتاب دست پیدا کند، به حقیقتش ها! غیر از این که برای ما نفع دارد ما - به اصطلاح - باید نصب العینمان قرار بگیرد، آن یک حرف دیگر است! در آن رتبه ای که به حقیقت کتاب دست دارند، همه چیز در آن هست. همه چیز در کتاب مبین هست، هیچ چیز نیست که در آن جا اندازه اش، وضعش، خصوصیتش نباشد. اختیار شما و نحوه ی عملکردتان کأنها مشیت بی ارتباط نیست با علم مطلق حضرت حق، اشراف مطلق دارد بر تمام مخلوقات، خواست الهی است. این خواست، در رتبه ای که به صورت کتاب هست، همه چیز را دارد. شما بگوئید فقط مثلاً احوال معصومین یا انبیاء - صلوات الله علیهم اجمعین - یا مثلاً بزرگان یا مثلاً تاریخ بشر، خب نفس همه ی تاریخ همه ی کائنات در همه ی - به اصطلاح - جزئی و کلی اش از، گفت که گردش یک اتم و تغییراتی که در آن می کند، علوم می که برای ما ابداً احصائش ممکن نیست - به حضورتان که عرض کنم که - «عدد ما احصاء کتابه و احاطه به علمک» این، آن چیز که مورد احصاء علم خدا هست و احاطه ی کتاب این ها هست و این ها این - به اصطلاح - مطلبی

نیست که در آن چیزی از قلم یک ذره افتاده باشد، هیچ چیزی از قلم افتاده و خارج از مشیت خدا ندارید شما. همان گونه که هیچی خارج از حول و قوه ی خدای متعال نمی توانید داشته باشید. حتماً همه چیز مخلوق است و همه چیز هر قدر قوام داشته باشد و هر چه داشته باشد بالغیر، به تبارک و تعالی به حی قیوم برمی گردد - به حضورتان که عرض کنم به خالقیت او، به افاضه ی او به اعطاء او بر می گردد و چیزی اضافه کسی چیزی ندارد و نمی تواند داشته باشد ذاتاً، زائد بر آن چیزی که خدا عطاء کرده، - به حضورتان که عرض کنم که - و هر نقصی هم هست - این را من باز در پاورقی می گویم - هر نقصی است برمی گردد به خود مخلوق. حالا این بحثش. و هر کمالی است برمی گردد به عطایی که خدای متعال می فرماید، که این بحثش در جای خودش هست، من فقط اشاره کرده باشم که انحرافی در ذهن ایجاد نشود! نقص، بازگشت به آن طرف نمی کند، بالمره، ابد! کمال همه اش بازگشت می کند.

این حالا بیاییم سراغ - به حضورتان که عرض کنم که - بحثمان.

خب کتاب در آن جا دیگر معنا هم ندارد شما بگویید در آن تغییر واقع می شود. این دیگر معنا ندارد که مشیتی که صادره از خالق است که علمش مطلق است، قدرتش مطلق است، خواستش تغییر بکند، مرتباً بگوید امروز این چیز را می خواهم، فردا یک چیز دیگری می خواهم، این مثل ما ها می شود این جوری نیست که! خارج می شود از حد خالق بودن به حد مخلوق بودن. آدم وقتی که تغییر می دهد خواستش را، برای این است که یک مطلب جدیدی برایش پیدا می شود، یک چیزی را مثلاً اشتهاهای جدیدی پیدا می کند یا یک شوق جدیدی پیدا می کند یا یک علم جدیدی پیدا می کند، آن جا معنا ندارد که زمان و مکان، به این معنایی که گفته شد بالمره فرض داشته باشد و حاکم بر زمان و مکان هست مطلقاً! و زمان و مکان نمی تواند در آن راه پیدا کند، بسیط بالانشاء هم می شود نه بسیط بالذات. مخلوق است، ولی بسیط بالانشاء است. که حالا بحث دیگر وارد شدن در بسیط بالانشاء و این ها هم این جا الان جایش نیست.

یک صحبت هست در باب ادراک ما از این کتاب. ادراک از کتاب بینیم حالا زمان و مکان دارد یا زمان و مکان ندارد؟ خب لاشک و لاریب که همه متفق اند که ذهن بشر رشد می کند، پس یک مرتبه ی فی الجملة

اش را هیچ کس منکر نیست که ادراک رشد می کند و ادراک بشری زمان و مکان دارد و زیاده و نقصان دارد، ادراک از کتاب رشد پیدا می کند. این فی الجمله اش در یک قدر اجمالی اش مورد اتفاق است و بحثی درباره اش، نیست چرا؟ علم تدریجی الحصول است دیگر، علم بشری است. حالا ببینیم چگونه رشد پیدا می کند؟ یک قول به این است که بگوییم که اشیاء زمان و مکان دار مادی می آیند ذهن بشر را می سازند و تغییرات عینی مادی، علت تفسیرهای متعددی می شود از قرآن. البته طبیعی است که این جا که ما قرآن را می گوییم، می پوشاند به انضمام احادیث و اقوال معصومین و همه را می پوشاند ها. ما قرآن را من باب نمونه ی اعلی داریم ذکر می کنیم. در حقیقت وحی و آن چه که از مأخذ وحی هست مورد کلام هست. بعضی می گویند ادراک از این کلمات، تابع علوم حسی و تجربی و عینی بشر است، جواب این در بحث دینامیزم قرآن مفصلاً گفته شده، معنایش در یک رتبه این است که اصلاً اعلام استغنا از وحی است، در رتبه ی ادق آن این است که اعلام استغنا از پرستش خداست و استکبار علی الله است. سرّش این است که علوم تجربی که آدم بدون خواست که نمی رود دنبالش که! بر مبنای بحث اصالت تعلق، حتماً آن هم یک خواستی دارد. آدم وقتی می رود دنبال یک علم تجربی و این خواست، هرگاه پرستش خدا، مقصدش نباشد، گفتیم در آن جا که می شود پرستش غیر او. پرستش رتبه ی انسانی نیست، پرستش رتبه ی حیوانی می شود دیگر. «اتَّخَذْتُ اللَّهَ»، این خدا را هوای خودشان قرار می دهند، الهه خودشان. این - به اصطلاح - متعارف روز، دنبال رفاه مادی بشرند. این هست همه وجه همتشان. «هل انبئکم بالاخسرین اعمالاً، الذین ظلّ سعیمهم فی الحیوة الدنیا»، صحبتشان همه اش سر چه چیزی است؟ حیاة دنیا و السلام. از بزرگان این - به اصطلاح - کفار هم که صحبت می شود، این ها ریشه ی حرفشان را که در می آید همین است که ما حالا کاری به آخرت نداریم، حالا درباره این ها صحبتمان را فعلاً بکنیم. مثل این که او یک امر حاشیه ای است که اگر یک وقتی زیاد. آوردیم از دنیا، خب حالا ببینیم آن ها چه می گویند؟! خب این که مطلقاً یک همچنین زمان و مکانی که در ادراک بشر تصرف کند، عینیت مادی و حاکمیت اطلاعات حسی که دنبال طلب حسی هست، یعنی «یک» بگیرد طلب حسی، دنبالش اطلاعات حسی، بعد بیاید این بشود مفسر قرآن، این بشود مفسر وحی، این بشود مفسر پرستش خدا، مبنا پرستش ماده،

ظاهر پرستش خدا، برای این که آمده سراغ وحی. خب این پیداست که این - به اصطلاح - مادی نگاه کردن به قرآن است، وسیله قرار دادن قرآن است، «اتخذت ایمانهم جنه لیصدوا عن سبیل الله» پیداست دیگر باطل بودنش هم «قیاسات هم معها» هست.

یک فرض دیگر این است که نه، برگردیم علت احکام را استنباط کنیم و نظام برای احکام بسازیم به واسطه ی علت پیدا کردن. کما این که ذهن بعضی ها هم به این قول حرکت کرده که باید نظام بین احکام را پیدا کرد و نحوه بیانشان مشعر بر این است که باید علت حکم را پیدا کنیم، بعد احکام را تفسیر بر او بکنیم، به هر حکمی بهایی بدهیم و نسبت و تناسب بین احکام را پیدا کنیم، بشود یک نظام مکتبی، این هم طبیعتاً باطل است. من باب نمونه، سعی زیاد شده که علت حکم در باب اقتصاد، برگردانند مبنای توزیع حقوق و حدود و اختیارات را به این که اصل در اسلام برای مالکیت کار است؟ یا اصل، مثلاً سرمایه است یا نظیر ذلک؟ این باطل است. این همان قیاس هست. اولی تاویل مادی است. دومی قیاس است. علت حکم، حکمتی را گیرم شما بتوانید پیدا کنید که نمی توانید بگویید دیگر علت حکم است! علت جعل حکم را به صورت خیلی کلی می توانید بگویید پرستش خداست، این ها همه اش کیفیت پرستش است، این ها همه اش تسلیم بودن به خدا هست یا از طریق دستوراتی که از وحی رسیده. وحی گفته این جور بکنید، خدا پرستیده می شود بوسیله ی این که شما تسلیم باشید در عقود و ایقاعاتان چنین کنید، در چه چنین کنید، در چه چنین کنید.

یک احتمال دیگری هست که این احتمال قابل تقویت است که بگوییم نظام احکام را می تواند استنباط کرد، نه به معنای این که علت جعل حاکم را پیدا کنیم و علت را در یک بخش مثلاً پیدا کنیم و بعد در مسائل آن بخش بگردانیم و تناسباتش را ببینیم، بلکه به معنای این است که ببینیم از لسان شارع چه در می آید، خودش کدام یک حکم را برتر از کدام قرار داده است؟ مثلاً بگوییم در امور اجتماعی، دماء را مقدم قرار داده است در موضع تراحم نسبت به اعراض. اعراض را مقدم قرار داده است نسبت به اموال. خیلی خب! باز خود شرع، همه ی این ها را همه این سه تا را، در باب خطر برای بیضه ی اسلام در امر دفاع، قرار داده - به حضورتان که عرض کنم که - پایین تر از امر اصل اسلام، بیضه اسلام. یک همچنین نظامی را در احکام می

شود دید. البته یادمان نرود که بحث ولایت جزء این احکام نمی تواند بیاید. چرا؟! آن جزء اصول اعتقادات بود ولایت عامه. جزء اصول باید ببینیم وضع چه جوری است تناسبش با احکام که معرف اصول هستند چیست. طبیعتاً منزلتش، منزلت تراحم نیست. از عبارت مرحوم امام - قدس الله سره قدوسی - هم عین همین مطلب را به صراح ظاهره که می فرمایند که - به حضورتان - همه ی احکام نمی تواند تراحم کند به امر حکومت، به امر ولایت. این من باب این است که آن شعبه ای از ولایت رسول الله - صلی اله علیه و آله و سلم - می دانند. (اللهم صل علی محمد و آل محمد). جز چون رده اش، رده ی اصول اعتقادات شما جزء . ولایت عامه ذکرش کردید، شعبه ای از ولایت عامه شد ولایت اجتماعی، خب رده اش، رده ای است که نمی شود تراحم پیدا کند. بعد هم این که این در اعمالش احکام ثابت دارد، زمان را هدایت می کند، آن یک حرف دیگری است. آن در جریان ولایت است، نه در اصل موضوع ولایت. اصل موضوعش رتبه اش کجاست؟ حاکم بر همه ی این ها. کیفیت جریانش چطور است؟ خب احکام ثابت حاکم هست بر جریان تنظیم - به اصطلاح - امورش. نظام دارد؟ بله نظام دارد. می شود یک تناسباتی بینش به صورت کلی بدست آورد. [؟ قطع صوت ۱۳ : ۲۹ - ۳۸ : ۲۸] آیا قسم دیگر رشد هم هست؟ [؟ قطع صوت ۳۵ : ۳۳ : ۰ - ۱۷ : ۲۹ : ۰]، خود شارع [قطع صوت]

اقتراهی، من در آوردی [قطع صوت] خود شارع بیان فرموده باشد. اقتراهی، من در آوردی عقلی نمی شود یک حکم را رجحان داد بر حکم دیگر فی مقام التزام. در موضع التزام، نتیجه: در موضع التزام قبلی نمی توان هیچ حکمی را بر هیچ حکم دیگری رجحان داد مگر به تصریح شاعر استنباط بشود، از فرمایش شارع که خدای متعال این حکم را بر حکم دیگر رجحان داده. خب حالا در همین احکام التزامی ثابتی که ما داریم زمان و مکان باهاش چکار می کند؟ زمان و مکان پس به عنوان این که زمان و مکان علت کشف علت حکم بشود؟ ابدًا! قیاس باطل. زمان و مکان به معنای این که از ادراکات حسی هم ما بیاییم آن - به اصطلاح - ادراکات از وحی را شکل بدهیم، آن هم باطل. حالا سوال این است که آیا زمان و مکان در این احکام، راهی دارد به عنوان این که حکمی اضافه بشود یا نه؟ ظاهراً این است که اضافه می شود اگر علم، تدریجی الحصول است. چگونه اضافه بشود؟

گاهی است، یعنی چند فرض در این جا هست؛ یک فرض این که بگوییم وجود وحدت و کثرت عینی موجب پیدایش احتمالات جدید می شود که با حفظ التزام به این که چیزی را به وحی نبندیم و با پیش داوری نرویم، ولی فرع جدیدی حادث شده، در حقیقت التفات ما که در حال رشد هست از نظر عالم تدریج، التفات به یک فرعی نداشتیم و جزء دین بود، رشدی پیدا کردیم، یک بلوغ ذهنی جدیدی پیدا کردیم، یک سعه ی صدر جدیدی پیدا کردیم، حالا این سعه ی صدر جدید البته هم به وسیله ی بالارفتن رتبه ی ایمان حاصل می شود، یعنی پایگاهش همه همین سعه ی صدر و توسعه ی قلبی است و هم وقتی که جاری می شود این سعه ی صدر می آید نظام فکری ای درست می کند و رشد در منطق و ادراکات نظری را می آورد و بعدش رشد در - به حضورتان که عرض کنم که - دقت در احکام التزامی و رشد در علم اصول را می آورد و رشد در تعبد در پرستش خدا از طریق آن چه را که وحی کرده، بعدش وقتی که جاری می شود در عینیت، باز، بازتابی دارد این ایمان. بازتابش چیست؟ این است که عینیت شما الهی می کند انشاءالله تعالی، برای بار دوم، ذهن شما برایش یک فروع جدیدی طرح می شود، یعنی آثار آن شرح صدر در ملاحظه ی فروع جدید هم پیدا می شود. این جا هم شما می گوئید حس، ولی این حس با آن حسی که قبلاً می گفتید با پیش داوری بگوییم، بگوییم چطور خوب است بشود، زمین تا آسمان فرقی است. این عنوان جدید فقط برای شما می آورد، نه فرمان جدید. عنوان جدید که آورد، آن وقت شما دقت دوباره می کنید، دقت اصولی. موادتان هم دوباره همان کلمات هست. ابزارتان هم همان علم اصول هست که ببینید این فرع جدید ردّ به کدام یک از اصول فقهی می شود. این جا تطبیق است، ولی تطبیق کلیات فقه بر فروع جدید فقه. فروع جدید هم باز کلی است. عناوین کلی را شما پیدا کردید. این قسم از رشد که ظاهراً هست، این یکی. در باب زیاد شدن فروع. آیا قسم دیگر رشد هست؟ یکی این است که بگوییم به کار عقلی تنها، آدم یک فرع های جدیدی اختراع کند و بعد باز ببینید که ردّ فروع بر اصول چگونه می شود؟ حکم شرع نسبت به این موضوع کلی چی می شود؟ این یک عنوان کلی شما توانستید فرض بکنید. این هم این جور نیست که نشود. گاه در لسان آقایان فقها یک همچنین کاری هم اجمالاً مشاهده می شود. حالا این را با یک صورت نذر، (؟) فرضش را تصویر می کنند کسانی که آشنا هستند به کتب - به اصطلاح

- فقهی، یا گاهی است که به صورت یک احتمالاتی یک همچنین چیزی هم هست، نه این که نیست. ولی یک ادق از این مطلبی وجود دارد که آن را باید توجه کرد. که او اثبات می کند مسئله زمان و مکان ربطش را با احکام التزامی بصورت بهتری و آن عبارت است از توصیف است. اگر بنا شد احکام توصیفی را با ابزار اصولی مورد اجتهاد قرار بدهید و استنباط کنید، فرع جدید طبیعتاً پیدا می شود. چرا؟ خاصیت وصف این است که دقت در وصف، فرع جدید می آورد. چرا؟ وقتی شما توصیف را دقیق می کنید نسبت بین این وصف و وصف دیگر ملاحظه می شود، وصف سوم پیدا می شود، یعنی می رسید به آن جا که می گوید نه، این وصف، نه جزء این وصف اولی است. نه جزء وصف دومی است. دقت در وصف، ملاحظه ی در نسبت های توصیفی منجر به پیدا شدن وصف های جدید است. این کار را شبیهش را در کار علما اخلاق در کتبی که نوشتند ملاحظه می کنید. من نمی خواهم بگویم عین همان کار ها! می گویم با ابزار اصولی بروند جلو، نه با مذاق و ذوق عرفانی. مثلاً می گویند که فرضاً کبر، بعد می گویند ضدش چی؟ بعد می گویند که کبر حاصل می شود از چه؟ بعد می گویند که بین این دو صفت چه صفتی؟ بعد می گویند - به حضورتان که عرض کنم که - فرض کنید بین وقار و کبر چه مراحل ذکر می کنند، مراتبی، دقت می کنند، وصف خاصیتش این است که هر چه با دقت بیشتر بروید جلو، نسبت های جدیدی را ملاحظه کنید، مرتباً فیکس ترش بکنید، کأنها ابزارتان دقیق تر بکند. عنوان مورد وصفتان را، عنوان جدید ملاحظه می شود. من باب مثال در عینیت من مثالی بزنم. بگوئید اول آهن، مس، روی الی آخر، در فلزات؛ بعد می گوئید که دقت می کنید می گوئید ولی آهن چندین نوع است، آهن نرم داریم، سخت داریم، چه داریم. بعد مرتباً دوباره آن را هم چیز می کنید، مرتباً وصف می کنید. هر چه شما وصفتان را میزان حدّت ذهنی و دقت نظری بیشتر بشود، قدرت دارد که مرتباً یک مطلب را تقسیم بکند. پس یک همچنین چیزی در باب وصف، قابل ملاحظه هست. ولو با ابزار اصولی می روید جلو. و لکن آن چه را که استنباط می کنید، یک بار با نظر اجمالی نظر می کنید و وصف می کنید، یک بار همه ی این آیات و روایات و این ها را می آید در یک جمع بندی دقیق و اصولی کار می کنید رویش و می گوئید این هم یک وصف، این هم یک وصف، این هم یک وصف، این هم یک وصف. اگر بنا شد احکام توصیفی، سیر از اجمال به

تبیین داشته باشد و هکذا احکام ارزشی، طبیعی است که عناوین جدید این جا هم جایگاهی است که زاده می شود در ذهن فقیه متبع محقق. یک فقیه محقق می شود منشأ فرض های جدیدش، منشأ احتمالات جدیدش برای ملاحظه ی عناوین کلی جدید و رد آن ها بر قواعد فقهی، خود احکام توصیفی و ارزشی باشد. درست است که حین این که می خواهد بشود حکم تکلیفی، باید چکار کند؟ باید بیاید این عنوان را ببیند تحت چه عنوانی از عناوین فقهی قرار می گیرد؟ رد فرع بر اصل می کند. ولی پیدایش این عنوان جدید از این راه هم ممکن هست.

حالا اگر ما بیایم نگاه بکنیم، جمع بندی بکنیم این مطلب را، به این جا می رسیم که پس ادراک تدریجی الحصول به معنای این که گسترش پیدا بکند، فروع جدیدی مطرح بشود، بله، زمان دخالت دارد. ولی به معنای این که زمان، به معنای این که تغییرات، حاکم بشود بر آن اصولی را که می گفتیم حاکم است بر جریان رشد، نه. آن گونه نیست. حالا! علی فرضی که ما پذیرفتیم که زمان و مکان، دخالت می کنند در گسترش و توسعه ی - به حضورتان که عرض کنم که - فروع، هم در احکام تکلیفی، هم در احکام توصیفی، هم در احکام ارزشی. ولی در عین حال در نحوه ی دخالتشان، نحوه ای نیست که این التزامات را از پایگاهی که داشت که حاکم بود بر جریان رشد، بیاورد پایین و جزء محکوم ها قرار بدهد.

ببینیم آیا وضع موضوعات چطور است؟ وضع آن چیزی که می گفتیم در آن قوانین رشد است. این ها را صحیح هست که بگوییم مطلقاً تغییر می کند؟ یا بگوییم مطلقاً ثابت اند؟ یا بگوییم نسبتی به ثابت دارند هر چند تغییر می کنند؟ ظاهراً کسی درباره ی این امور متغیر، جریان رشد که نمی تواند بگوید که تغییر نمی کنند موضوعات مطلقاً. این خلاف فرض است. قائلی هم ظاهراً نداشته باشد. حالا ممکن است بعضی در این جا در همین خلاف فرض، صحبتی داشته باشند که موضوعات، تعدادش هیچ فرقی نمی کند، آن موضوعاتی که مورد نظر شارع است، همیشه ثابت است. این قول را چرا، ممکن است یک عده ای بگویند. می گویند آدمی زاد آدمی. خورشید و ماه و زمین و این ها هم سر جای خودشان هستند، شما اصلاً بحث تغییر غلط است بیاورید در کار. چیزی که تغییر می کند ربطی به این حرف ها ندارد. از اول اسلام تا قیامت، هر جا بروید خب وقتی که

شخص مکلف شد، نماز باید بخواند، روزه باید برود، حج باید برود، ماه رمضان همیشه ماه رمضان است، صلاة ظهر هم همیشه صلاة ظهر است، اذان صبح هم، همیشه اذان صبح است، خب این چیزهایی نیست که تغییر بکند آن چیزی که محل نظر شارع هست، اموری است که ثابت است. همیشه صبح که می شود آدمی نماز صبح بخواند. پیش از طلوع فجر خدا توفیق بدهد به مستحبات باید بلند شود نماز شب بخواند، فرقی ندارد! و هزار و چهارصد سال قبل از این نماز شب داشتیم، حالا نماز شب آمده افتاده پیش از ظهر مثلاً؟ یا افتاده دم غروب؟ نه! این ها که تغییری نمی کند. چیزی که محل نظر شارع هست برای پرورش عباد لازم هست و خیر عباد را نسبت به آخرت تأمین می کند، هیچ تغییری در آن نیست. سالی دوازده ماه هست و ماه یک ماهش هم ماه رمضان است و وقتش هم مشخص است. این دیگر چه تغییری می کند؟ همیشه هم یا سی کم یک بوده یا سی پر. نه هیچ وقت سی و پنج روز می شود، نه هیچ وقت بیست و پنج روز می شود. بگوییم که این ها بگویند که عینیت هم ثابت است، عینیت مورد نظر شارع . یک عینیتی داریم که دخیل در رشد بنده ها نیست، یک عینیتی داریم که دخیل در رشد عباد است. عینیتی که دخیل در رشد عباد هست، همیشه ثابت است. استنادتان هم به این باشد که مثلاً اگر بنا باشد آن ها تغییر بکند، دین باید مرتباً عوض بشود. که حرف هایی که شما می زنید، این ها هیچ به درد نمی خورد. شما یک سنگی می زنید - مثال ساده اش را بزنم - یک سنگی می گذارید در ترازو، وزنش یک کیلو است. برای این که آن جنس را بفروشید بدهید، غرضتان این نیست که آن سنگ آجری باشد یا سیمانی باشد یا سربی باشد، یا آهنی باشد، غرضتان وزن خاصی هست که یک کیلو است. بشود باهاش جنس کشید. حالا شما بگو من مدرنش کردم، تبدیلس کردم به یک وزنه ای که جنسش نمی دانم از چه هست، می گوید غرض از آن. غرض این بود که یک کیلو جنس بتواند تحویل بدهد، حالا شما می خواهی هر شکلی دلت می خواهد قرارش بده. می خواهی اصلاً این وزنه ها را بردار با فنر انجام بده، فنر به حضورتان بگذار زیر کفه ی ترازو و میزان فشاری که بر رویش آمده، روی فنر می آید با درجه نشان بدهد بگوید که یک کیلو. می خواهی اصلاً فنر هم قرار نده، حساسیت الکتریکی قرار بده. ما کاری نداریم به این که چه چیزی است. آن امری را که مورد نظرمان هست در همه ی این ها یکی است. ترازو، ترازوی سنگ - به

اصطلاح - یک قطعه ی سنگ معمولی بگذارند در کفه اش یا ترازویی باشد که مثلاً با وزنه ی - به حضورتان که عرض - آهنی یا فلزی باشد یا این که ترازویی باشد که با فنر باشد یا با الکتریکی باشد یا با هر چه که شما دلت می خواهد، آن چیزی که در کل این ها یکی است، آن این که بتواند یک کیلو بار بکشد، نشان بدهد یک کیلو را. بیشتر از این ارزش مورد نظر در امور تشرعی نیست. عالم رشد می کند، در امور تکوینی رشد بکند به من و شما چه؟ عالم به طرف خدای متعال هست؟ خب مسلماً، خدا می بردش، الی الله المصیر. ربطی به وظیفه ی شما که ندارد که! امور دو دسته است؛ یک دسته تکوینی، یک دسته تشریحی. امور تکوینی اصلاً از محل بحث شما و تکلیف شما خارج موضوعاً شما هیچ وقت مکلف نمی شوید برای این یکی به دنیا بیایی. کی از دنیا بروی. کی - به حضورتان که عرض کنم که - تکلیف هایی که دارید درباره ی امور دیگری است. من بخواهم توصیفش را بلد باشم، چنین بکنم، چنان بکنم این ها به شما نیست که . اموری است خصوصیات است ثابت. آن خصوصیات ثابت، موضوع برای امر و نهی ثابت است. شما هم در پرستش خدا باید تبعیت بکنید، آن کارها را انجام بدهید. تغییرات تکوینی که حاصل می شود از موضوع کلام تشریعی خارج است. هماهنگ هستند آن ها، به من و شما چه؟ البته هماهنگ هستند، عدلیه هستند فلان. و لکن اگر هر چیزی اش تغییر بکند، آن خصوصیات کلی عام ثابتش تغییر نمی کند. آب طاهر کننده است. آبی که حرارتش دو درجه باشد، طاهره کننده است. اگر آبی هم حرارتش فرضاً شصت درجه باشد طاهر کننده است. حالا شما مرتباً بیایی بگویی تغییرات این، این یک رقم آب است، آن یک رقم آب است، حجم مخصوصش چنین است، وزن مخصوصش چنان است، به شما چه؟ آن چیزی که از این آب می خواهند طاهر کردن است که طاهر می کند. گرم باشد یا سرد باشد، تأثیری در حکم گر نمی گذارد. تأثیری در حکم جاری نمی گذارد، تأثیری در حکم قلیل نمی گذارد. نمی شود گفت اگر آب گرم بود با قلیلش مثلاً چنین است، اگر سرد بود چنان است. شارع دستور داده درباره ی آب. پس بنابراین در کنار آن قولی که درباره ی امور متغیر، که موضوعات عینی خارجی هستند، بگوییم که ابداً دیگر تغییر نمی کند نیست، ولی این هست که بگویند اصولش تغییر نمی کند و آنچه مربوط به عالم تشریع هم هست، اصول مال این امور متغیر است. یک احتمال دیگر این است که بگوییم تغییر می کند

مطلقاً، و نسبتی به امر ثابت ندارد، این هم در یک مرتبه اش رد می شود. بحث امر ثابت چه در بحث اصالت تعلق، تعلق به امر ثابت می شود در تمام مراتب، و چه در بحث اصالت ربط، وجود امر ثابت اگر نفی بشود سکون محض است. نفی تغییر به صورت مطلق است. پس تغییر به صورت مطلق می دهد عدم تغییر را. همان گونه که می گفتیم آن طرفش که بگوییم تغییر بالمره نیست، این جا هم اگر بگوییم تغییر مطلقاً هست، هیچ گونه پایگاه ثابتی ندارد، این هم - به حضورتان که عرض کنم که - در جای خودش رد می شود.

ظاهراً در بحث اصالت تعلق هم عین بحث اصالت رابطه در این جا شاید یک مقداری کمی شدیدتر نفی تعلق زمانی، تعلق مکانی، آخرش می شود نفی، نتیجه می دهد، نفی ربط متغایرین به هم، بعد نفی نفس تغایر را تمام می کند، یعنی غیریت هم برداشته می شود؛ یعنی به عبارت دیگر. قول به تغییر مطلقاً نه با تغییر تنها نمی سازد، با تغایر.

پایان نوار اول و شروع نوار دوم]

اصالت تعلق [قطع صوت] که تغایر هم نفی بشود، نه این که به سکون می رسد؛ به عبارت دیگر، ادراک از آن هم نفی می شود. حالا بگوییم تغییر در جهت ثابت است و بیاییم آن قوائم را هم توصیف کنیم به تناسباتی که به جهت ثابت هست. این قوائم را چگونه توصیف کنیم؟ بگوییم این قوائم هیچگونه تغییری نمی پذیرند در اصالت تعلق؟ یا بگوییم تعلق مراتب مختلف دارد، همین جوری که در مراتب طوی گفته بودیم متوالیاً شی متعلق است به غایت و جمیع مراتب، عرض هم همین، عین همین تعلق است [قطع صوت] و طبیعتاً تعلق به بعضی از امور که دیر تر زمان [؟ قطع صوت ۴۴ : ۰۱ : ۰ - ۴۳ : ۰۱ : ۰] نباید همراه آن تعلق هایی که زودتر زمان زوالشان هست، تغییر بکند. اگر تعلق، به جمیع مراتب مکانی و زمانی و ترتیبی و تبدیلی هست، [قطع صوت] خب باید بعضی از قوائم باشد، این که دلیل نیست بر این که تغییر حاصل نشد در عینیت، زمان و مکانی نداشت. این یک وحدت ترکیبی را می سازد که هم زمان و مکان دارد و هم تغییر دارد، ولی نه تغییری که مبتنی بر تضاد باشد. این را در پاورقی ذکر کنیم بد نیست. قول به تضاد که ضد قول به اصالت تعلق است، منشأ حرکت ممتنع از نظر فلسفی بشود. یا اگر طلب نباشد در احد طرفین، هیچ کدامشان نسبت به هم طلب

نداشته باشند، بی تفاوتی یا نفرت ذاتی باید باشد، و در هر دو صورتش چون نقیض جاذبه یا تعلق، که کیف‌های متضاد ممکن است داشته باشد، این خاصیتش یک شکلی باشد، آن یکی شکلی دیگری باشد، کیف‌ها متغایر. اگر تسامحاً آدم بخواهد اسم کیف‌های متغایر و متضاد بگذارد، ولی اگر جوهره اش برنگردد به تعلق، وحدت ترکیبی حاصل نمی‌شود. وحدت ترکیبی حاصل نشود، بازگشتش به همان قول است که نفی تغایر می‌شود. حالا پاورقی می‌گویم (؟) من می‌آییم در متن چون بحثش، جای بحثش این جا نیست که بخواهیم - به حضورتان که عرض کنم که - مفصل تر وارد بشویم. عرض می‌کنیم که شی‌ای که تعلق، اصلش هست چیزی زائد بر تعلق ندارد که نمی‌توانید بگویید تغییر ندارد. تناسب شی‌متغیری که در حال جریان است، تناسب جریان تعلق را شما باید با امر ثابت و موضع‌گیری ملاحظه کنید. اگر این جوری شد. شما از باب یک حکم که نگاه بکنید می‌گویید این شخص وظیفه اش این است که نماز بخواند، چه جوری می‌گویید که نماز هم در زمین غصبی نباشد، یک مقدماتی دارد، مقارناتی دارد، می‌گویید شرایطی دارد که قابل حذف نیست! ما عرض می‌کنیم ایشان هم بریده از عالم نیست. در مقام تحقق ایشان آدمی است که یا کنار دستش آدمی نزدیک است از دنیا برود، در آب افتاده یا نیافتاده. اگر کسی نزدیک است تلف بشود، واجب است چکار بکند ایشان؟ نمازش را نخواند برود او را از آب نجات بدهد. دیگر، به حکم خود شرع. آیا فقط مصادیق تراحم در فرض‌هایی که ابتدائاً به ذهن می‌رسد هست؟ و در عالم عینیت رابطه قطع است؟ می‌گوییم نه بابا جان! شما در عینیت رابطه دارید. هم رابطه‌ی مکانی، هم زمانی که بنا به بحث زمانی که قبلاً گفته شد که در یک وضعیت، یک حالت بیش تر نمی‌تواند مورد تکلیف باشد، آن بحث تمام می‌شود که حالا دیگر تکرارش نمی‌کنیم مال [؟] یا یک جلسه قبل است یا دو جلسه قبل بوده این بحث. پس آن شبهه‌ای را که اول عرض کردیم هکذا، شبهه‌ی دومی یا دو تا کنار بوده، می‌شود - به اصطلاح - این که زمان و مکان دارد و به طرف رشد و کمال هم هست و حکم هم دارد، حساسیت نسبت به بعضی از نسبت‌ها در مراتب ضعف ایمان طبیعتاً کم تر است، در یک مراتبی بیش تر است. هرچه رتبه‌ی ایمان بالا برود و قدرت ملاحظه‌ی نسبت‌های بندگی بیش تر بشود و - به حضورتان که عرض کنم که - حساس تر برخورد کنیم، جایگاه کارها مشخص تر و منظم تر می‌شود در

عینیت. حالا بعد از این قسمت، بیاییم سراغ این که ببینیم آیا ولایت که سرپرستی زمان و مکان بود، بالا رفتن نسبت تأثیر در زمان و مکان بود [تداخل صوت] موضوع شناس باشد در جزئیات یا نه؟

یک وقتی است شما صحبت می کنید از ولایت - معصوم صلوات الله و سلامه علیه - ولایت خاصه ی معصومین که آن ها علم دارند، قبلاً هم عرض کردیم علم کتاب را دارند، علم کتاب را باز هم اشاره بکنیم که خیلی بیش تر از آن چیزی است که بشر قدرت احاطه ی به آن پیدا کند در تمام مراتب، هر چه رشد دلش می خواهد بکند، مخصوص هست به خود این خانواده که بر آن ها خطاب شده. ادراکی هم که آن ها دارند نمی شود بشر ادراکش به جایی برسد که تدریجی الحصول نباشد، هر چه برود جلو. علم کتاب را خود کتاب در قضیه ی عاصف بن برخیا که جزء وزرای حضرت سلیمان - علی نبینا و علیه السلام و الصلاة - بوده، می فرماید کسی که یک حرف، یک حرف از کتاب را داشت، گفت من تخت آن سلطان را می آورم، «قبل ان یرتد طرفک» چشم بگردانی. حالا آدم احتمال های مختلف به ذهنش می رسد این چه قدرتی است که می تواند جاذبه را این قدر زیر و رو بکند، خنثی بکند، ولو نسبت به یک شی. تمام این ابزارهای جدیدی که کار می کنند این است که جاذبه را خنثی بکنند به نسبت خاصی، تا بتوانند یک جسمی را منتقل بکنند از جایی به جای دیگر. جاذبه زمین را گرفته دیگر. این چه قدرتی در اختیار این هست که این می تواند - به حضورتان که عرض کنم که - به یک چشم گرداندن [قطع صوت] شاید هم همین زمان همین تلفظ همین یک حرف بوده، چون چشم گرداندن - به حضورتان که عرض کنم که - چیزی طول نمی کشد که آدم بخواهد چشمش را بگرداند. بعد هم ظاهراً می گوید: «قبل ان یرتد طرفک»، می گوید پیش از این که انجام بگیرد این چشم گرداندن یا چشم به هم زدن. خب این یک کلمه ای از کتاب دستش آمده، یک همچنین قدرت مهمی دارد، کسی که همه ی این کتاب دستش است. یا مثلاً بعضی از روایات دیگر به جناب سلیمان - علی نبینا و علیه السلام - مثلاً این گونه به ذهنم می آید، مثلاً یک آیه یا دو آیه، یا یک کلمه یا دو کلمه از سوره ی مبارک حمد را تعلیم کرده بودند به ایشان و آن قدرت را داشت. البته این چه ادراکی است از این دو کلمه؟ ما که خب همه اش را الحمدلله رب العالمین همه مان از برمان هست و - به حضورتان که عرض کنم که - قرائت هم می کنیم، و لکن چه درکی

داریم از آن. گاهی آدم به ذهنش می آید که مثل بچه که مثلاً یک شعری یا یک آیه ای؛ چیزی یادش می آید می خواند، این آدم ممکن است مثلاً بدش بیاید، بگویند بهش مثل بچه می خواند الحمد را، ولی حق مطلب همین است دیگر. ما خیلی هم ادراک مهمی که داشته باشیم باز در آستانه ی کسانی که این کتاب برای آن ها هست و - به حضورتان که عرض کنم که - آن ها به حقیقتش ارتباط دارند باز بچگانه هست. برای [قطع صوت] وقتی بچه می آید برایمان شعر می خواند - به حضورتان که عرض کنم که - می گوید بگویم از امامت و - به حضورتان که عرض کنم که - نام علی بن ابیطالب علیه الصلاة والسلام و دوازده معصوم علیهم صلوٰه الله را ذکر می کند، آدم دوست می دارد دیگر، تشویقش می کند، شکلاتی چیزی هم بهش می دهد - به حضورتان که عرض کنم - و لکن می فهمد که این بچه که نمی تواند بفهمد علی بن ابیطالب یعنی چی؟ امام اول، علی که می گوید، نه امامت را می تواند سر در بیاورد یعنی چه؟ نه نسبت که می دهیم این امامت را به علی بن ابیطالب، سر در می آورد که چه می گوییم! این دنبال شعری است که می خواند. حالا یک وقتی هم هست که ما [؟ تداخل صوت] کتاب، تشویق می شویم، ثواب هم به ما می دهند، هم انشاءالله دنیایی، هم آخرتی، خیلی نور، خوب، شکلات می دهند به ما. به اندازه ای هم که ذهن بچه پر بشود به همان شکلات چیزی گیرمان می آید، و لکن چه ربطی دارد به حقیقت مطلب؟ این کجا و حقیقت مطلب کجا؟ حقیقت مطلب، اعظم از این مطلب هست که ما به راحتی از آن صحبت بکنیم. من گمان می کنم که وجود مولی الوحیدین صلوٰه الله و سلام علیه در یک خطبه ای این گونه هست که - به حضورتان - حدود مثلاً مدت زیادی درباره ی طاووس صحبت فرموده، بعد فرمودند که برای فماندن به ماها ها! فرمودند که من خسته شدم و وصف طاووس تمام نشد. برای این که آن وصف را به ذهن ما برسانند، این همه توصیف لازم دارد، و الا حقیقت مطلب که در نزدشان حاضر هست کماهی. آن وقت می فرماید که تو که می گویی خدا را برای من وصف کن، تو بیایی جبرئیل را وصف کن، لازم نیست خدا. یکی از مخلوقات خدا را وصف کن. من که از وصف یک - به حضورتان که عرض کنم که - مخلوق کوچکش برای تو خسته شدم.

حالا واقعه این است که در وصف حقایق عالم بالاتر است و بلندتر از این مرتبه هست که آدم بگوید که به توصیف حقیقی اش دست یافتیم و به ارزش حقیقی اش هم دست یافتیم. و به تکلیف حقیقی اش هم دست یافتیم ولی حالا آیا ولایت در مرتبه ی ولایت اجتماعی که سعی در جریان توحید در زمین هست، بندگی در اعلی مرتبه ای که برای ماها ممکن است، این آیا زمان و مکان دارد؟ باید همه ی جزئیات - به حضورتان که عرض کنم - علوم را بدانیم؟ نه. موضوع کارش چه چیزی هست؟ موضوع کارش نسبت به کل است، نسبت به نظام است. آثار این واقع می شود در مراتب مختلف، یعنی قبلاً عرض کردیم شخصیت رهبری در حکم محور استراتژیک هست که کلیه تناسبات به موضع گیری او ملاحظه می شود. نسبت به پایین ترش که نگاه بکنیم، آن موضعش موضع استراتژیک است. ابزارش را نگاه بکنیم، یک التزامات قلبی ثابت دارد که آن ها را به وسیله ی الگوی حاکم بر عینیت. الگو در اختیار نداشته باشد، خب حداقل از تکلیف را به میزان متیقنی را که در نسبت به کلیاتی را که درباره ی عینیت ملاحظه می کند و نسبت تأثیری را که بر جهان کفر دارد این را انجام می دهد. الگو در شکل اتمش را نگاه کنیم، طبیعتاً باید احکام توصیفی کاملاً در آن بحث بشود، هم کمیتش، هم کیفیتش، هم فرض کنید که اگر علمی از معصومین رسیده باشد که احادیث زیادی باشد که ما در آن اصلاً دقت نکرده باشیم به دلیل این که حساس به توصیف نبودیم. آدمی که بگوید مطلقاً علم؟؟؟ و ابجد و این ها نیست از شرع، کسی نمی تواند انکار کند کلهش، بگوید مطلقاً خلاف است. بگوید با آن احکام تکلیفی می شود بدست آورد، آن هم حرف خلاف است. چون جفر کارش توصیف است، کارش تکلیف که نیست که. نسبت های توصیفی را تحویل می دهد. بگویید در احکام توصیفی اگر بنا شد برویم دقت بکنیم، همه ی روایات و آیاتش ببینیم، از آن چیزهایی که قوائم و اصل و ضابطه های کلی هستند باید حتماً ملاحظه کرد تا آن هایی که کمی هستند باید ملاحظه کرد، کمیاتی را که بصورت صریح بیان کردند باید ملاحظه کرد، همه ی اقوال را در حقیقت جوری باشد که از دسته بندی شما چیزی از آن چه که «ما به ایدینا» هست، خارج نشود موضوعاً. هیچ کدام از این قسمت ها نیست که احدی بتواند بگوید این ها استغفرالله صادر شده، علم به صدورش از معصوم پیدا بشود و برای تعیین مطلبی هم باشد، بعد بگویید بالمره به درد بشر نمی خورد. همچنین چیزی را ما

نداریم. موضوعاً هر چه را که تمام بشود صدورش و برای بشر باشد یا نفع در توصیف دارد یا نفع در ارزش دارد یا نفع در تکلیف دارد. حالا تمام این ها را تا حالا نظر به توصیف نداشتیم. برای این که حکومت و برنامه ریزی و این صحبت ها در کارمان نبود. اگر کسی هم می رفت یک افراد شاز نادری می رفتند حالا به هر قصد و نیتی، بعضی قصد خیر، بعضی قصد استفاده، بعضی قصد سوء استفاده، به قصدهای مختلف طبیعتاً هر کسی سراغ هر علمی می رود، می رفتند این را یاد بگیرند من باب این که این هم یک فضلی است، یک اطلاعی است، ولی من باب این که این دخیل باشد در معرفت ما و به خواهیم در مجموعه ملاحظه کنیم؟ نه. حالا بخواهیم برویم سراغ آن ها، با چه ابزاری باید برویم دلالت کلمات است دیگر. ابزار علم اصول است! حالا خود این ها بعد از این که با ابزارهای علم اصول و رجال و درایه و این ها اول رفتید صحت صدور و آن بحث هایی که در بحث اجتهاد است؛ صحت صدور و دلالت صدور و این ها را ملاحظه کردید و بعد مباحث الفاظ و اوامر و نواهی و مفاهیم و - به حضورتان - غیر و ذلک را از بحث اصول که این جا الان وقت را نمی گیریم که بخواهیم اشاره به آن بکنیم، این ها را همه را شما ملاحظه کردید و دقت کردید و درآمد که برای محاسبه باید این جوری کرد. خب این کار را می کنیم دیگر. بعداً جمع هم می کنیم بین این، آن چه را که این جا می فرمایند، باز [؟] به جمع اصولی ای که هست. دارد عین سایر قواعدی را که جای دیگر گفتند. پس کم و کیف و خصوصیات و جهاتی را که در باب - به اصطلاح - امور توصیفی هست یک وقت شما یک کار مفصلی در آن انشاءالله تعالی جمعی می کنید. کار مفصلی هم روی - به حضورتان که عرض کنم - احکام تکلیفی و ارزشی می کنید. این ربطی به این ندارد که الان بگوییم ما به متقین هایی که داریم کار نمی کنیم، تعطیلش می کنیم تا - به حضورتان که عرض کنم که - وقتی که آن کارها انجام گرفت، این مثل آدمی است که بگویی که بابا جان اگر نماز خوب می خواهی، باید آدم وضو بگیرد، غسل بکند با آب زمزم و برود در - به حضورتان که عرض کنم که - بیت الله الحرام انشاءالله تعالی، خلوت هم باشد، بین رکن و مقام بایستد نماز خواندن. می گویند - به حضورتان که عرض کنم که - این جا چطور می گوید؟ می گوید نه، یک نفر مخصوصاً حالا این صحبت شد [؟] که یک کسی یک وقتی این حرف را می زد، نزدیک هفتاد سالش بود. می گفت که من نماز ما به درد خدا نمی خورد به درد خودمان هم نمی

خورد، نمی خوانیم. نماز هر وقت من دسترسی پیدا کردم به این که همه چیزش را با همدیگر جور بکنم، نماز می خوانم. این آدم را اگر ببرندش هم کنار خانه ی کعبه، بین رکن و مقام می گوید شلوغ است دیگر، خب به آدم تنه می زنند می گویند نه، این جا نمی شود نماز خواند. این غرضش نخواندن نماز هست، نهایت عذر می آورد دیگر. اگر جایی می گویند نمی شود زنگ تفریح زد، گفت دیگر تکلیف نداریم و تمام مراتب تکلیف همیشه هستش، شما به میزانی که وسع و قدرت دارید، باید - به حضور مبارکتان که عرض کنم که - تلاش بکنید در این که احکام توصیفی را و احکام تکلیفی و ارزشی را ملاحظه کنید و بعد هدایت زمان را بدست بگیرید، یعنی عملاً ولایت فقیه در دوران غیبت، ولو اطلاعات لازم و ابزار لازم را در اختیار نداشته باشد، باز باید چطور باشد؟ باید قیام بر این امر بکند. وقتی قیام کرد هم تبعیت مردم لازم هست، کسی نمی تواند بگوید چون الان ابزار فلان درست نشده است، تبعیت از ولی بر من لازم نیست. چون کارشناسی مثلاً چطور است ما نمی دانیم، نه خیر! الان، تکلیف الان را ببینید. فردا هم بحول الله و قوه ایاری که رابطه ی بین احکام ثابت التزامی کلی با جریان عینیت هست، این هم پیدا شد. فردا هم تکلیف فردا را دارید. حالا حکمش می شود مثل حکم آدمی که آب در اختیارش نیست تیمم می کند. ولی تیمم می کند به نماز جماعت هم می ایستد. شما بگویید که این جا از امام تا مأمون، همه در بیابانی هستند که آب در اختیارشان قرار نگرفت، همه با تیمم ایستادند نماز می خوانند، خب بایستدند، خب (؟) درباره اش تیمم می کند نماز می خواند دیگر. کسی نمی تواند بگوید که نه بهتر بود آب چنین و چنان پیدا بشود تا من همه وضو بگیرند، آن وقت نماز جماعت بخوانیم این درست نیست! الان وظیفه پرستش خدای متعال در امور اجتماعی است به تبعیت از ولایت - به حضورتان که عرض کنم که - این هم بحث، فعلاً انشاءالله تعالی تا بحث آینده که (؟) در خدمتتان هستیم. والسلام علیکم و رحمۀ الله و برکاته.

(اللهم صل علی محمد و آل محمد).

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۳۳

۶۸/۰۷/۰۵

استاد حسینی: من همزات الشیاطین بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و انه خیر ناصر و معین و صلی الله علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد - اللهم صل علی محمد و آل محمد - و علی اهل بیته المعصومین المنتجبین المکرمین واللعن الله اعدائهم اعداء الله من الان الی یوم الدین

بارالها! کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران، باطل را از زمین برکن، آنچه و عده به ولایت عنایت فرموده‌ای هرچه زودتر به وی عنایت فرما ف نایب رشیدولیت حضرت آیت الله خامنه‌ای را مؤید و منصور بدار. لشکر اسلام در همه جبهه پیروز لشکر کفر در همه جناح‌ها مخدول فرما، شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سیدالشهداء بفرما معلولین انقلاب اسلامی را شفای عاجل کرامت فرما ارواح علما صالحین امت حیا و میتا و ذوی الحقوق مخصوصا پدر و مادر غریق رحمت فرما.

بارالها! از خیراتی که نصیب می‌فرمایی بهره‌ای و حظ وافری عاید ایشان بگردان، دعای خیرشان در حق ما مستجاب گردان روح پرفتوح رهبر کبیر انقلاب را غریق رحمت واسعه خود بفرما. روح شریفش را از ما راضی گردان، حقوقش بر ما حلال، خیرشان را نصیب فرد فرد ما بفرما! بارالها! از خیراتی که نصیب می‌فرمایی تفضلاً ایشان را مستفیظ گردان بارالها! عنایت خاص و نظر مخصوصاً حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه و عجل الله و سلامه علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و روحی لتراب مقدمه الشریف فداه بر فرد ما جاری بگردان.

خدایا رفتار، گفتار، نیات ما را اینگونه قرار بده که حضرتش راضی باشد. بارالها تفضلاً ما را طریق جریان ولایت حضرتش قرار بده جزء اعوان و انصار حضرتش هم‌ظ احوال قرار بده. و قل رب ادخلنی مدخل الصدق و اخرجنی مخرج الصدق واجعلنی من لدنک سلطاناً نصیراً. بسم الله الرحمن الرحیم. اللهم اخرجنا من ظلمات

الوهم واکرمنا بنورالفهم، اللهم افتح علينا ابواب رحمتک. وانشر علينا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین
و بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهرین.

یک توضیحاتی درب اب مطالب جلسه‌ای که قبلاً در خدمتتان بودیم، عرض می‌کنیم. هر چند تا شاید باید دقت در آن تا حدودی هم معلوم بشود، باید از آن شاء الله تعالی بیشتر به توضیح این مطلب بدهیم. یکی این بود که آیا این احکام «توصیفی، تکلیفی، ارزشی» که جمعاً گفتیم احکام التزامی این‌ها با هم دیگر ربط دارند یا ربط ندارند؟ عرض می‌شود که کلاً در باب احکامی که از کلمات استفاده می‌شود ما مأموریم به نفس دلالت کلمات بپردازیم، نمی‌توانیم چیزی را اضافه بر آن بار کنیم. اگر هم گفته می‌شود عقلاً این کلمه دارای یک خصوصیتی است که منشأ این می‌شود که یک مفهوم دیگری هم از آن استفاده بشود. مثل بحث مفاهیمی را که در باب مفهوم منطوق ذکر می‌کنند و یا نظیر این مطلب قبلاً هم عرض شده بود به حضور مبارکتان که یک دلالت الفاظی ما داریم و ملاحظه این که این الفاظ چه چیزی دلالت را دارد و یک مفاهیمی هست که این الفاظ، ابزار فهماندنش هستند، نظر به آن مفاهیم هم می‌توانیم داشته باشیم؛ یعنی غایت آن چیزی که در باب استفاده از کلمات بدست می‌آید؛ ۱- بکار گرفتن عقل در خود فهم دلالت این الفاظ هست. ۲- این که مفاهیمی هم که آنها فهمیده می‌شود از این الفاظ چه لوازمی دارد؟ نمی‌شود زاید بر این مطلبی را که عرض کردیم بیاوریم نسبت بدهیم به کلمات. حالا اگر اهم و مهمی ذکر شده در کلمات یا به لازمه مفهومش ملاحظه می‌شود یک همچنین چیزی، عیبی ندارد. ولی اگر با ما بخواهیم به یک خواصّی عقلی یا حسّی یکی از آن را برتری بدهیم بر دیگری نمی‌شود؛ یعنی علت حکم را کشف کردن، نمی‌شود. یک رجحانی بدهیم و آن را علت قرار بدهیم برای یک رجحان، نمی‌شود، در باب چه؟ در باب احکام التزامی. وضع احکام التزامی که شما قبلاً می‌خواهید نسبت بدهید به شرع از این کلمات، نمی‌شود ماوراء این کلمات بیاید دخالت بکند یا دیدن این کلمات بیاید دخالت کند. خود این کلمات هستند و مفهومهایشان اگر این طوری شد، یک تناسبات ترتیبی احیاناً ممکن است شما پیدا کنید. به حسب لسان شارع این اهم است بر آن. این اولی هست نسبت به آن. می‌توانید یک همچنین چیزی پیدا بکنید در باب تراحم. یک طبقه‌بندی می‌توانید بکنید. این هم به میزانی که

از لسان تخاطب در بیاید و مفاهیم مخاطبه در بیاید. ولی آیا می‌توانید ما بیاییم بگوییم که این توصیفها رابطه دارد به این حکمها و رابطه دارد به این ارزشها؟ خب طبیعتاً در عالم اقتضا که شکی ندارد که توصیفها و حکمها و ارزشها با هم دیگر نظامی دارند عند الله تبارک و تعالی هیچ شکی نداره. صحبتی نیست! این کلمات به اندازه‌ای که مصرّح به آن باشد، هر نسبتی را به هر اندازه بیان کرده باشد، خب بسیار خب! ولی آیا بیش از این مقدار را هم می‌شود آن را برایش نظام نسبت داد؟ نه، نمی‌شود. ملتزم باید شد که نماز واجب است. ملتزم باید شد که نماز مثلاً جایگاهش این است که «تنهی عن الفحشاء والمنکر و لذكر الله اکبر». اینها آن چیزهایی است که رسیده. آن چیزهایی که نرسیده از شرع نمی‌شود آورد قاطی‌اش. پس بنابراین اگر دیدیم احکام و معارف توصیفی شارع جدا ذکرشان کرده، شما نمی‌توانید ربط بینشان برقرار کنید و آن ربط را نسبت بدهید، نسبت التزامی کلی به شارع. کشف خصوصیت نمی‌توانید بکنید و بگویید که رکوع یا سجود چه خاصیتی دارد تا بعد در یک شرایطی برسد که شما بگویید حالا نماز شانزده تا سجده خوب است باشد. تا حالا نماز در هر دو رکعتی مثلاً ۴ تا سجده داشتیم، هر رکعتی ۲ تا حالا شرایط مثلاً تحریکات تکنیکی یا چه و چه یا چه حاصل شده خوب است ۱۶ تا سجده داشته باشیم و بعد هم بگویید سجده وسیله قرب هست و نه این طوری نمی‌شود دخالت کرد در شرع. یا بگویید مثلاً رکوع فلان خاصیت را دارد، پس بنابراین بارها که این در نماز جماعت مثلاً رکوعش را زیاد کنیم مرتباً. نه کم می‌شود و نه زیاد می‌شود. یک بحث هست که آیا در عقود و ایقاعات هم عیناً همین را می‌گویید؟ یا می‌گویید عقود و ایقاعاتی که در زمان شارع بوده چنین بوده و با تصرفاتی امضاء شده و حالا هم صحیح است که یک عقود و ایقاعاتی دیگر امضاء بشود یا برود جزء دستة امور التزامی؟ نه نمی‌شود یک همچنین چیزی را. پس بنابراین آن چیزی را که ما قبلاً عرض کرده بودیم به عنوان امر ثابت و حاکم بر جریان رشد، آن امر حاکم بر جریان رشد به هر اندازه که استفاده می‌شود از این کلمات، حکومتش بر قوانین رشد تمام است. البته شکی ندارد که تناسباتی را که خود شرع قرار داده، معارف، اصولش مقدم است بر احکام. توحید در یک جا به خطر بیفتد، نمی‌شود شما بگویید که من به دلیل رعایت احکام فردی فرعی کاری به از بین رفتن توحید ندارم. رسالت به خطر بیفتد، ولایت به خطر بیفتد و نظیر ذلک، خب این یک حرفی است که

خود شارع گفته. عقلاً شما بحث ولایت را از ولایت به معنای التزام قلبی به حکومت الهیه، معصومین - صلوات الله علیه اجمعین - آمدید عقلاً بحث کردید و گفتید که پرستش در هیچ رتبه‌ای از آن نمی‌شود از ناحیه خدا پرستش غیر خودش تکلیف بشود. شکر منعم که می‌گویید واجب است در همه مراتبش واجب است. یک جا نداریم که کفران نسبت منعم، طریق رشد بنده‌ها باشد. و گفتید هم که مثلاً ولایت اجتماعی، پرستش اجتماعی خدای متعال است. پرستش اجتماعی همان طوری که نماز صبح با پیدا شدن غیبت کبری حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلام علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف - نمی‌شود که تعطیل بشود نماز صبح، نمی‌شود آدم بگوید تکلیف نداریم در دوران غیبت، تکلیف ندارم، نماز صبح ندارم، نمی‌شود هم گفت بندگی اجتماعی ندارم. بلکه ممکن است که گفت که این امر تقریباً بدون اینکه حالا با این تفسیری که عرض شده در خدمتتان، مورد تسالم هم بوده؛ یعنی همان وقت هم که تقیه می‌کردند معنایش این است که یک عمل اجتماعی خاصی را به یک مقصد خاص اجتماعی انجام می‌دادند. حالا با این - به اصطلاح - تبیین و بیان و - به اصطلاح - دقت و تأمل به آن نگاه نکنند یا نکنند، آن یک حرف دیگری است. همان وقت هم فرق می‌گذاشتند بین تقیه‌ای که برای حفظ دم باشد، تقیه‌ای که برای حفظ وحدت مسلمین باشد و تقیه‌ای که برای - به اصطلاح - امور مختلف باشد فرق می‌گذاشتند. یعنی شما رجوع بفرمایید به جواهر آنجا تقیه را مخصوص «لا اهل الخلاف من المسلمین» ذکر می‌کند. یعنی عین آن تقیه‌ای را که برای اهل تسنن هست، اگر شما بروید در بلاد کفر و خوف نسبت به خونتان نباشد، همچنین تقیه‌ای را ندارید. در مسجد الحرام که می‌روید خب باید پشت سر سنی‌ها بایستید نماز بخوانید. حالا من اگر رفتم در بلاد کفر هم و خوفی بر قتل نبود، لازم هست که روبروی بت هم - به حضورتان که عرض کنم که - سجده بکنم؟ یا آداب دینی آنها را، دین که ندارند، آداب بی دینی آنها را انجام بدهم؟ نه، نه خیر! پس بنابراین ولایت اجتماعی در یک مراتبش تقریباً مورد تسالم همین بوده که عبادت می‌شود از طریق روابط اجتماعی خدای متعال را. حالا بگوییم که این ولایت اجتماعی اگر مصلحتش بنا بر آن بحث‌هایی که قبلاً گفتیم، که عیناً مصلحت تحقق و عین مصلحت قدرت و عین مصلحت حصول قدرت برای جریان احکام هست و نه من باب مقدمات مقوته، بلکه مبتلا به را پیدایش را می‌سازد، بنا به بحث‌هایی که قبلاً

عرض شده خب این رتبه‌اش عقلاً مقدم هست، نقلاً هم رجوع بکنید به احادیثی که در باب ولایت هست، این مطلب می‌شود استفاده کرد این مطلب را، که حالا آن به - به اصطلاح - ابزار دیگری بحث دیگری می‌خواهد. فعلاً بنا بر آنچه که متداول در حوزه‌ها هست، بحث اصول اعتقادات را می‌پذیرد که عقلی باشد. لااقل در کلیات. و خصوصیات از نقل در بیاید.

ما هم به همین اندازه کافی می‌دانیم، هر چند در مباحثی را که ما عرض کردیم خدمتتان، بدلیل این که معیار صحت وحی هست، باید با علم اصول رفت سراغ معارف و احکام معرفتی را استنباط کرد، استنباط - به حضورتان که عرض کنم که - بر اساس رویه فقه سنتی و بعد نسبت داد به شارع و آن وقت معیار صحت قرار داد آن مطلب را در امور عقلی که عرض می‌شود؛ ولی یک حداقلی را الآن می‌توانیم عرض کنیم که این حداقل در حد کلیاتی است که - به حضورتان که عرض کنم که - هم عقلاً و هم شرعاً تمام هست. الا این که ممکن است این مطلب مورد توجه قرار بگیرد که پس چرا دیگران ولایت را نوعاً از باب پرستش ذکر نمی‌کنند؛ بلکه می‌آیند در فروع دنبالش می‌گردند؟ خب این اشکال بر این در می‌آید که در بحث کلام یک مقدار دقت در آن - به اصطلاح - اکتفا شده به آنچه را که گذشتگان بیان فرمودند و دیگر بیشتر دقت نشد. توسعه در علم کلام مثل توسعه در علم اصول و فقه و اینها نبوده. تأمل رسم نبوده بیش از این [؟] یک اندازه خاص، به یک حد کلیاتی که تمام می‌شده اکتفا می‌شد. تمام منازعات هم در همان کلیات اولیه بوده. این که حالا بخواهند بحث بکنند، مفصل وارد بشوند؛ مثلاً ولایت تکوینی، تشریعی گفته شده همان، به همان اندازه اکتفا می‌شده دیگر صحبت این که حالا بیایم ببینیم ولایت آیا اسم دیگری هم برایش فرض دارد؟ ولایت اجتماعی هم چی هست و چی نیست وارد نمی‌شویم. وارد نشدن دلیل بر نبودن است، نه در آثار و کلمات که از وحی رسیده و نه - به حضورتان که عرض کنم که - در دلالت‌های عقلی و لوازمش، طبیعتاً نیست.

پس بنابراین یک تقدم و تأخری بین اینها هست موضوعاً، خوب عنایت بفرمایید! بر حسب موضوع این احکام رتبه شان بعضی بر بعضی مقدم است. رتبه احکام اعتقادی موضوعاً مقدم است بر احکام فرعی دیگر. یعنی بقول عوامی‌اش بخواهیم صحبت کنیم، بازایش بخواهیم بگوییم؛ اصول دین بر فروع دین مقدم است. تا اصول

اعتقادی نباشد، فروع اعتقادی نیست در کار. چه در باب التزام، چه در باب تحقق. در جامعه هم اگر شما به خطر بیفتد اصول دین، نمی‌توانید - به حضورتان که عرض کنم که - بگویید عیبی ندارد من فروع دین را حفظ می‌کنم اصول دین از بین هم رفت، رفت. حالا از بین رفتن اصول اعتقادات گاهی است که فقط به نظر می‌آید که بوسیله شبهات نظری هست، خب اینجا باز عنایت بفرمایید! که مثلاً یک افراد اهل شبهه‌ای پیدا بشوند، اهل تردید پیدا بشوند و بخواهند تردید بکنند، گاهی که می‌گویند خیر آقا جان! این از باب ادراکات بشری از هر یک از ابواب می‌شود وارد شد و لطمه زد به بقیه. این که نمی‌شود ضربه بخورد اصول اعتقادات از طریق امور حسی، این یک بحث منطقی است قاعدتاً، نه بحث های اصول اعتقادات است منطقاً شما اگر قائل باشید به منطقی که بگویید که امور حسی ربطی به کلیات ندارد، خب طبیعی است که در اینجا هم بگویید، به وسیله شبهات، معنا ندارد لقب شبهه بدهید به امور حسی. اگر گفتید ربط دارد، می‌گویید چرا [؟] الگوی مصرف، الگوی تولید و الگوی چه وجه و چه، اینها اثر می‌گذارد در نحوه زندگی بشر، نحوه زندگی بشر هم اثر می‌گذارد ظرف هست برای پرورشش، ظرف پرورشی هم اثر دارد برای ظرف تفکر و - به حضورتان که عرض کنم - بعد هم ظرف حالات روحی بگویید اینها مؤثرند. شبهه می‌تواند از این طرف [؟] بیاید. می‌شود زندگی مردم طوری باشد که منجر بشود به بی‌اعتنایی نسبت به دین. آن بحث منطق یک کار دیگری. خب بناء علیه مقدم بودن موضوعات اصول دین بر فروع دین محرز؛ ولیکن این تقدیمی را که ذکر می‌کنید آیا موجب این می‌شود که یک نظام بر این درست کنید؟ اگر از کلمات در بیاید نظامی که به شرع نسبت بدهید می‌توانید. اگر در نیاید، شما هستید و این کلمات، این احکام التزامی، ولو می‌گویید جدا جدا جدا ملاحظه می‌شود التزام به آن و جدا جدا التزام به آن باید باشد. پشت اینها حتماً نظام‌مند نظام باشد. از خود اینها تکی می‌توانیم جمع بکنیم چیزی را در بیاوریم «فی مقام التزام»؟ نه. بله اگر کسی ادعا بکند که از این کلمات برمی‌آید نظام به دلالت خود الفاظ یا مفاهیمش، آن عیبی ندارد! اما فی مقام العمل درست است این‌گونه نیست. فی مقام العمل در عینیت نمی‌توان وصف و حکم و ارزش را جدا کرد. آن گاه شناسایی شما از عینیت قابل توجه می‌شود، قابل عمل می‌شود، که هم توصیف در آن

بینید، هم تکلیف در آن بینید، و هم ارزش و منزلتش را. یک کاری که شما می‌کنید قاصداً این هم مطلوب را در آن دارید ملاحظه می‌کنید و هم می‌دانید چه کاری می‌کنید، هم کیفیت کار را بلد هستید.

پس در آن مراحل، خوب عنایت بفرمایید! در آن مراحل که ما داریم سیر می‌کنیم به سوی عمل، در آن مرحله‌ای که می‌رسیم به احکام التزامی، آنها نقش - به اصطلاح - امر ثابت را پیدا کردند نسبت به چه؟ نسبت به تغییراتی که شما انجام می‌دهید.

نهایت این است که امر ثابت در رتبه‌ی عالی که ما وراء ادراک تدریجی ما هست. واضح است که همه‌ی اینها به هم مربوط هستند و دارای نظام هستند، آنجاییکه ادراک ما هست این کلمات، نه ما مطیع کلمات هستیم به میزانی که [؟] دارد. حالا یک در خود همه اینها آیا تغییر می‌شود ملاحظه کرد. خب چون ادراک بنا شد تدریجی باشد. خب تغییر می‌شود پیدا بشود. یک قاعده به علم اصول که اضافه می‌شود هم مسلماً اثر می‌آورد، در استنباط در احکام تکلیفی، هم طبیعتاً در احکام توصیفی اثر می‌گذارد در استنباط، هم در احکام ارزشی اثر می‌گذارد در استنباط. این واضح هست! یک فرع که با ابداع احتمال اضافه می‌شود، خب باز هم همین اثر را می‌گذارد که شما رد این فرع را بر اصل که می‌کنید در عین حال یک فرع مسئله اضافه می‌شود این جا، در این رساله. [به مدت ۳۱ ثانیه قطع صوت] توصیف‌ها را که در آن دقت می‌کنید و تغایرش را پیدا می‌کنید، گاه هست که مستقیماً موجب پیدایش یک فرع جدید می‌شود، گاهی هست که واسطه می‌شود در پیدا شدن یک فرع جدید. خودش مستقیماً وقتی می‌آوریمش در جلوی حکم؛ می‌بینیم حکم می‌پوشاند از این مرز تا آن مرز را و این موضوع جدیدی را هم که ما پیدا کردیم داخل این حد قرار دارد. چیز جدیدی نیست تحت یک عنوان کلی هست. ولکن برای ملاحظه‌ی یک موضوع جدید زمینه‌ای را باز می‌کند که می‌گویید که موضوعی که سهمی از این داشته باشد، سهمی از آن، آن داشته باشد؟ سهمی از آن چه طوری می‌شود. منشأ پیدایش احتمالات جدید و توصیف جدید بالواسطه ضرورتاً می‌تواند بشود؟

بنابراین بدلیل این که علم ما به حقیقت اشیاء کماهی نیست، حتماً در زمان و مکان که عبور می‌کنیم، یک فروعی اضافه می‌شود و صحیح هست بگوییم به یک نسبت دخالت دارد زمان و مکان در احکام التزامی، سؤال

می‌کنند به چه نسبت؟ می‌گویید به میزانی که برای رشد ادراک شما صحبت دارید. می‌گوییم چه نحو ادراکی؟ ادراک حسی؟ می‌گویید خیر. ادراکی که عقل بخواهد مطیع این کلمات باشد هم رشد دارد. رشدی را که دارد این - به اصطلاح - امور را می‌آورد. بله شما می‌توانید بگویید اصل احتمال را گاهی است منشأش امر عقلی است، گاهی است این امور التزامی است، گاهی امور حسی است؛ ولیکن شما یک فرع پیدا کرده‌اید رد فرع بر اصلش چیزی نیست که شما بیایید آن - به اصطلاح - آن را دخالت بدهید در اصل حکم. حکم ملتزم هستید به نظر شارع.

این به خلاف امور عینی که آن در امور عینی شما می‌گویید توصیف می‌کنم با الگویی که تنظیم - به اصطلاح - می‌کنم جریان تغییر را. که هر گاه موفق بشوم به توصیفش، آن گاه هست که تکلیف و ارزش را هم در شیء ببینید. در آخر جمع‌بندی. اول شروع کار می‌گویید توصیف می‌کنم - به حضورتان که عرض کنم که - عینیت را بالاجمال، بعد می‌گویید که نظر به مطلوبش می‌کنم دوباره توصیفش می‌کنم برای مرتبه آخر، بعدش هم می‌گویید که کیفیت گردش و حرکتش را هم می‌بینیم و نهایتاً نتیجه می‌گیرید، می‌گویید که یک حکم مرکب از احکام «توصیفی و تکلیفی و ارزشی» را پیدا کرده‌ام که یک جایگاه هم بیشتر این کار در آن دستگاه و مدل بیشتر ندارد که آن جایگاه را که نگاه بکنیم، آن موضوع را که نگاه بکنم در جایگاه خودش متحد در آن «توصیف و ارزش و تکلیف» کیفیت جریان.

حالا آیا تغییراتی را که گفتیم رابطه بینش هم مدل و الگو هست خب تغییر بکند، دید ما عوض می‌شود؟ حتماً عوض می‌شود. علم اصول که تغییر بکند یک اصل به آن اضافه بشود، اثر می‌گذارد در استنباط؟ بله. خب الگو هم یک قاعده‌اش تغییر بکند اثر می‌گذارد در استنباط و شناختن زمان و مکان. ثبات در اینها چگونه می‌شود؟ ثبات فقط در این است که بگوییم یک امر ثابتی داریم که مرتبه نازل‌اش التزامات قلبی ثابت است. و یک امر متغیری که در خارج هست و یک رابطه‌ای که آن الگو هست؟ همین هست؟ یا نه! یک قدم بالاتر از این است؟ تغییراتی که پیدا شده و تغییراتی که پیدا بشود هرگز تحولی نیست. جهت ثابت که پایگاه خود امر ثابت هست که بحثش هم قبلاً گذشته. اثبات می‌کند که تغییرات باید حتماً در آن جهت واقع بشود. اصلاً گفته

بودیم تعلق اشیاء به مراتب چی؟ امر ثابت. یعنی به مراتب آن جهت. و بعد گفته بودیم که آن امر ثابت به ما که می‌رسد می‌شود التزام قلبی نسبت به تنظیمات عینی و تصرفات مان. آن امر ثابت جهت در آن ثابت بود. این جهت در آن ثابت بود چه ثمره‌ای دارد در بحث؟ گفتیم که ثمره‌اش این است که تکاملی باشد، نه تحولی. پرستش بهتر بشود با معرفت بیشتری، یعنی توسعه روحی بیشتری، شرح صدر بیشتری، شدت بیشتری، پرستش بهتر بشود.

اگر شرح صدر بیشتر شد، ذهن هم تناسباتش الهی‌تر می‌شود. عینیت هم بسترش، گستره‌اش بیشتر می‌شود دامنه‌اش، سعه‌اش بیشتر می‌شود برای بندگی خدا. حالا اینجا یک در پاورقی یک چیز مختصری را عرض کنم. هر چند خارج از موضوع هست، ولیکن مثالی است که مقرب است، بنابراین اصل الگوی شما، الگوی توسعه روحی است. الگوی کفار هم الگوی توسعه روحی است. نهایت آنها در جهت پرستش چی؟ دنیاست. شما در جهت پرستش چه چیزی؟ خدا. اگر می‌گویید که درگیری با کفر زمینه برای رشد دارد، یعنی برای همین مسئله توسعه روحی. اگر می‌گویید تبدیل کردن وضعیت تصرف در تغییرات و نحوه تغییرات برای همین توسعه روحی هست. نمونه توسعه روحی را شما در رفتار بسیج مشاهده می‌کنید. شدت روحی خاصی که موجب رفتاری بشود که شما منهای آن توسعه نمی‌توانید بیابید آن رفتار را. چه طوری کفار می‌گویند که بحث توسعه ما با بحث رشد فرق دارد. رشد اگر تبدیل شد به حالت روحی که موجب رشد دائم التزاید بشود. آن را بنام توسعه می‌گویند، شما هم در شرح صدر، شرح صدر لقبی است که از نظر عنوان هم، هم درباره کفار آمده، هم درباره مسلمین آمده. این توسعه روحی اگر شکل اجتماعی پیدا کند برای همه اقشار واقع بشود، معنایش این است که این شرح صدر اسلام برای همه اقشار حاصل شده باشد و معنایش این است که هر صنفی در کار خودش بسیجی و لله کار کند. خب طبیعتاً شما طبقه‌بندی جامعه را می‌کنید بر اساس وضعیت های روحی دیگر، از یک طرف هر حد را می‌گذارید، از یک طرفش هم ملحد را می‌گذارید دیگر. بعد دسته‌های مختلف جامعه را در آن طبقه‌بندی می‌کنید. سعی تان این است که مرتباً دسته‌ها را ببرید به این طرف، بطرف پرستش خدا ها! کار ضیق بشود برای ملحدین، توسعه پیدا کند برای موحدین در نظام شما. همین طوری که در نظام

کفر درست برعکس عمل می‌کنند. مرتباً کار توسعه دارد همهٔ قسمت‌ها، از تعاریف و از عینیت و از همه. توسعه دارد برای پرستش دنیا و ضیق دارد برای مسلمین. حالا این حرکت اگر تکاملی باشد، نه تحولی می‌آییم در متن بحث، ضرورتاً یک چارچوب‌های بر عمل حاکم و ثابت هست و نحوهٔ تصرفات هم در هر شرایط ضیقی هم که باشد باید نشان بدهد که چه دسته‌ای از احکام جهت ثابت در عینیت هم ثبات خودش را حفظ می‌کند. من باب مثال در عبادات فردی می‌آییم ذکر می‌کنیم. نماز تا حدود زیادی تزامنها نمی‌تواند بگذاردش کنار، اصل وجوهش خدشه داره. بگوئید آقا من حاضر هستم، می‌گویند نماز دارید. می‌گویند مسافر می‌گوییم روزه را بخور عیبی ندارد، ولی نماز بخوان فرض کنید؛ می‌گوید مریض هستم، می‌گوییم خب روزه را افطار کن، ولی نماز را بخوان. می‌گوید آقا حال ایستادن ندارم، می‌گوییم نشسته بخوان، نشسته ام نمی‌توانم، دراز بکش. وضو را هم نمی‌توانم بگیریم. تیمم بکن. تا «مقی علیه» نشده، تا هوش و حواس دارد به آن می‌گوییم «نماز را بخوان. در شرایط خوف هستم، در جنگم، می‌گویند نماز بخوان. حالا شکل نماز تغییر می‌کند. یک جا می‌شود چهار تا تکبیر برای غریق. در شرایط مختلف شکلش تغییر می‌کند، ولی اصل این که در این پنج وقت که می‌رسد نماز بخوانند. تعطیل نمی‌شود. خب این فرق دارد با یک عبارت دیگر به نام روزه. که در روزه می‌گویند آقائه اینجا افطار بکن. می‌گوید آقا این بیماری که دارم شاید تا آخر عمر شریکم باشد. می‌گویند خب بسیار خب! مثلاً این طوری کفاره بده. این طوری فرض کنید که برای بخوانند اینگونه نمی‌دانم چه، احکامی را که ذکر می‌کنند برایش. ولی خود روزه را می‌گویند نه نمی‌خواهد بگیرد. در امور اجتماعی به حسب آن چیزی را که ما عرض کردیم قبلاً خب ولایت چیزی است که تعطیل بردار نیست. توحید و نبوت و ولایت و اینها تعطیل بردار نیستند. شما در هر حالی باشید، بگو می‌خواهم قبلاً دست از یکی از این اصول دین بردارم. می‌گویند آقا نمی‌شود. متناسبش می‌توانید عمل بکنید، اینجا در شرایط خوف هستم، تبرز نکنم مثلاً از نظر فقهی هم تکلیفم چنین باشد که تبرز نکنم. در عین حال که گاهی هم در شرایط خوف باید تبرز بکنید که شرایط خوف را بشکنید. گاهی هم وظیفه تان این است که در شرایط خوف تبرز بکنید تا این که آن خوف را بشکنید. گاهی هم هست که می‌گویند آقا شما مأمور هستید از طرف وزارت اطلاعات ایران در دستگاه مثلاً فلان کافر ملحدی

که علیه اسلام قیام کرده. آنجا هیچ تبرز نباید بکنید. اگر کسی رده هم گفت نسبت به اسلام، سعی بکن رنگت تغییر نکند. کسی سر در نیاورد که تو - به حضورتان که عرض کنم که - طرفدار نظام هستی. طرفداری تو به این شکل است. اگر مشروب الکلی هم آوردند بخور و طوری هم از چهره ات واضح نشود که تو - به اصطلاح - دارید با تنفر و به گونه‌ای می‌خوری که همانجا آن جاسوسی که کنار دست هست بگوید این انگار یک باکی [؟] است، نه تو هم مثل همان‌هاست، باید فعلاً آنجا طرفداریت به اینطور است که کسی نفهمد تا بتوانی اطلاعات لازمی را که نظام گفته بدست بیاوری، مانع شوی از یک صدمه‌ای بر اسلام و مسلمین بر نظام اسلامی. یک امور ثابتی پس بنابراین ما داریم که در هر شرایطی تعطیل بردار نیست بالمره. هر چند شکل - به اصطلاح - اتیان و عمل به آن فرق پیدا می‌کند. یک اموری دیگری طبیعتاً در دسته‌بندی تان قرار می‌گیرد که آنها تعطیل بردار هست، یعنی قدرت عمل به آن الآن نیست. مبتلا به شما در حقیقت نیست. آن احکامی که می‌گوید تعطیل بردار نیست ولو کیفیتش مختلف باشد، این چه چیزی را دارد ثابت می‌کند؟ جهت ثابت را، ثبات در جهت را و این که وحدت و کثرت شما حول یک محور هست. اینکه حرکت شما تکاملی است اگر تحولی بود نقض می‌شد این مطلب؛ کنار می‌رفت! حالا کدام یک دسته هستند که ما بدانیم که آنها ثابتند، باید از [؟] لسان وحی فهمید. احکام تکلیفی را باید فهمید از لسان وحی که کدامش هست در نزد شارع که، با هر کدام از اینها - به حضورتان که عرض کنم که - تماس پیدا کند حذف نشود. خب این را که شارع می‌گوید حذف نکن به هیچ وجه. مثلاً حکم نماز، خب چه بسا آدم مجبور بشود آن کسی که جاسوس، یعنی. آن کسی که مأمور اطلاعات هست در مقابل دستگاه جاسوسی کفار، خب اوقات نماز می‌رسد، خب مجبور بشود که برود در توالی و در را ببندد - به حضورتان که عرض کنم که - و همانجا نماز را بخواند. حالا توالی است، بد جور است، جای - به اصطلاح - بدی است. معلوم است. مناسب برای نماز نیست ناراحت هست که نماز را آنجا می‌خواند. ولی خب این از آن ابرداشته نشده. یک حکم دیگر می‌گوید که نه برداشته می‌شود وقتی که - به حضورتان که عرض کنم که - شرایط ضیق باشد، خوف دشمن باشد و از این حرفها مثل همان شرب خمر گفته شد. - به حضورتان که عرض کنم - در احکام ارزشی یک اموری را دارید که قابل حذف شدن نیست. می‌گویید

عمل باید خالصاً لله لوجه باشد تا مورد قبول قرار بگیرد. شرط قبول اخلاص است. این حذف نمی‌شود. هر جا که عمل عبادی انجام بگیرد، پرستشی انجام بگیرد باید خالصاً لوجه انجام بگیرد. نمی‌شود شما جایی را پیدا بکنید که ما می‌خواهیم عبادت کنیم، ولی خدا و یک چیز دیگری را نیت کنیم برای عبادت. خدا و خودمان یا خدا و جامعه یا خدا و یک چیزی دیگری را قاطی‌اش کنیم، نمی‌شود هم چنین چیزی! حالا تا کمالات دیگری که مثلاً مثل صبر و شکر و رضا و نظیر این حرفها.

به هر حال یک ارکانی هست که آنها می‌شود آدم بگوید که من حالت رضا هنوز بلوغش را پیدا نکرده‌ام. خب می‌گوییم صبر بکن در طاعت، صبر بکن بر دوری از معصیت، صبر بکن. خودت را وادار کن به این که این تحمل این مشقت را بکنید. اگر حالت رضا پیدا نشده. ولكن نمی‌شود گفت که حالا اخلاص نیست. خب ریائاً شروع کن به نماز خواندن. آن را نمی‌شود گفت. کمال نیست که البته آدم برسد به رضوان و رضا. به ابتهاج رضا برسد. حالت بشود برایش شکر. حالا این حال شدن را من یک توصیفی باز اضافه عرض بکنم در این قسمت امور ارزشی. مثال عادی بزنم خدمتتان. فرض کنید مادری که عاطفه‌اش زیاد باشد و فرزندانش را علاقه داشته باشد و فرزندش تلف بشود به مرضی به تصادفی چیزی تلف بشود. خب طبیعی است که این مادر متأثر می‌شود و شیون می‌کند و خاصه اگر یک چیزی دفعی، مثل تصادف، سقوط از پشت بام و نظیر اینها این حرفها و امور مادی عادی هم باشد، یک چیزی نباشد معنوی مثل شهادت که مربوط به ایمانش باشد. امر عادی واقع شده و بچه‌اش تلف شده. خب بعد از بیست سال همسایه‌اش برای یک نفر دیگر سر صحبت می‌شود نسبت به تصادف دیگری صحبت می‌کند که بچه فلانی هم، فلان وقت مثلاً از بام افتاد واز دنیا رفت. در همسایه‌ای که حکایت می‌کند. دلسوختن خاصی هم برایش پیدا نمی‌شود بعد از بیست سال. صرف حکایت است، یک قضیه‌ای است داستانی می‌گوید. این مثل ورد است. حالت آدم در شکر کردن صد بار سر می‌گذارد در سجده پشت سر هم می‌گوید شکر الله شکر الله شکر الله، شکر الله

همچنین هم می‌گوید که حروفش هم درست ادا نمی‌شود کاملاً. فقط قصدش این است که این دانه‌های تسبیح به صد برسد. خب این سرش را از سجده بردار، شکر الله هم حواسش به همه جا هم هست. بلند شویم

مثلاً کارهایمان را بکنیم، خریدی داریم بکنیم زود برویم الآن وقت مثلاً [؟] وقت چه چیزی هست برسیم به سرویس یا [؟] این وردش است.

ما در آن بچه وقتی داستان را می‌گوید حواسش به معنی‌اش هم هست و یک گوشه دلش هم هنوز ناراحت می‌شود. این ذکر است، یاد است. از ذکر بهتر است؟ ولی روز خود تصادف، و روز خود مصیبت اگر مادر عاطفه‌اش زیاد باشد به حدی که وجودش را پر کرده باشد آن مصیبت حرفهایی که می‌زند حرف نیست که اول فکر بکند و بعد حرف بزند. بر خلاف بعد از بیست سال. بعد از بیست سال اول خاطره را به ذهنش مثل یک فیلم می‌آورد و بعد حرف می‌زند. بعد از فکر هست که فکر و ذکر و یاد آوری هم هست که دلش هم یک مقدار متألم می‌شود. ولی روز حادثه حرف که می‌زند اول دل شدید کننده شده، بعد خودش هم هیچ مواظبتی در تنظیم صحبتها ندارد. صحبتها هر چه منظم می‌شود و هر چه گفته می‌شود حکومت حالت روحی‌اش بر آن حرفها هست. گاهی است آدم شکرالله که می‌گوید فقط ورد می‌گوید. شکرالله شکرالله شکرالله... گاهی است که توجه به معنی هم دارد. نعمت‌های خدا را مرور قلبی هم به آن می‌کند یک درجه شادی همبرایش پیدا می‌شود. گاهی است که غرق در سرور هست. غرق در ابتهاج وقتی که شکر می‌کند. خودش هم کانه الآن در لذات مبتهج می‌بیند ولذت را از طرف معطی نعمت به عنوان پیام محبت می‌بیند، غرق در محبت حالا دارد [می‌بیند].

[پایان نوار اول و شروع نوار دوم]

و رضوان گاهی است که تعریفش را ما می‌کنیم اینجا کما اینکه بیشتر هم ما می‌توانیم همان تعریفش را بکنیم. گاهی حال هست. این در زیارت مبارک عاشورا که ملاحظه می‌کنید آدم از یک طرف، همین به ظرف ضعیف ذهنی ما ها که مطلب برسد، وقتی می‌گویید که این مصیبت در آسمان وزمین مصیبت است، این معنایش، این یک کمی توجه کنید معنایش این است که دارد جبرئیل شیون می‌کند، عزرائیل شیون می‌کند، میکائیل شیون می‌کند، همه کائنات دارند با رسول الله متأثر می‌شوند. اصلاً یک ولوله‌ای در همه سماوات هست که اهل ارض در مقابلش چیزی نیستند. و اهل ارض همه دارند. مصیبتی است که بر جمیع اهل سماوات

سنگین است. مصیب هم موضوع مصیبت هم خود اسلام است. بر اسلام صدمه واقع شده، رکن در اسلام هستید شما، رکن در توحید هستید شما. یک مطلبی است عالم کون در زلزله افتادند و در آن زیارت که هم نیمه رجب و هم اول رجب خوانده می‌شود، شهادت می‌دهید که مسلماً و به تحقیق «لقد اقشعرت» لرزید مسلماً عرش و سایه عرض خدا «مع ظله الخلاق». همه مخلوقات خدا لرزیدند. این یک مسئله‌ای است. حالا بر همچنین مصیبتی چه توحیدی هست که می‌گوید «اللهم لك الحمد حمد الشاکرین لك علی مصابهم». صحبت از زیبایی می‌کند حمد تعریف است. تعریف جمال هم هست. یا وجود مبارک حضرت زینب خاتون می‌فرماید: «و الله ما رأیت الا جمیلاً». این چه رتبه‌ای از توحید هست که اینها اشاره به طرفشان برای ما به زحمت ممکن می‌شود. یک باری است که بحث در توحید می‌شود می‌گویند اشاره به منی، منیع یعنی اشاره به مرتبه غیبی که بالاتر از حدی است که ما بتوانیم درست اشاره کنیم. حق مطلب این است که به خود آن حالاتی که از ائمه کلماتی که رسیده، برای ماها این حالات هم غیب منیع هست. «اللهم لك الحمد حمد الشاکرین علی مصابهم» آن وقت این را در سجده هم می‌گوید، یعنی با همه وجود دارید می‌گوید. خب حالا یک همچنین حالا رضایی خیلی خیلی خوب است جزء امور مهم - به حضورتان که عرض کنم که - رشد هم هست، ارزش هم هست. منتهی هم شاید باید بشود از اخلاص به رضوان. آن کسی که در کمال رضوان است معنا ندارد بگوید که این خالص نیست. این که در رضوان است از هیچ چیز که مولا دوست ندارد محال است راضی به آن نباشد، این معنایش این است که مولا اصل است برایش برای همه امور و از هیچ چیز هم که برای او مکروه باشد، معنا ندارد که این التفاطی به آن بکند چون محور آن است، کمال اخلاص در رضوان حاصل می‌شود ان شاء الله. ولكن حالا این درجه پیدا نشود، ولكن. من از اول هم می‌توانم همراه نیتم یک چیز دیگری را بیاورم و شریک بکنم؟ نه. حالا که ما اهل مقام رضوان نیستیم آیا می‌شود گفت برایمان جائز است عبادت بکنیم لغیر الله؟ نه. حالا نسبت بین اخلاص و رضوان چه نسبتی است؟ چه نسبت تکامل است دیگر! جهت ثابت است، دو تا که نشده! اولش اخلاص است، یک درجات ضعیفی از اخلاص است. آخرش همین اخلاص حال شده به درجات

اعلی به آن می‌گوییم رضوان. پس جهت ثابت، هم در احکام توصیفی، هم در تکلیفی، هم در ارزشی حتماً وجود دارد.

احکام ثابت و چهارچوبهای ثابت هم نسبت به آن وجود دارد که از لسان شرع شما باید بتوانید بدست بیاورید. جمع اینها در عینیت چه چیز را نشان می‌دهد؟ جمع اینها نشان می‌دهد که تغییرات و تصرفات هم اینگونه نیست که هیچ امر مشترک ثابتی در آن نباشد و رشدی که می‌کند مرتباً همه‌اش به هم بریزد متحول بشود. اثبات ثبات نسبی را برای عینیت هم در تغییرات می‌کند پس جریان تغییر حتماً هست، اما جریان تغییر بگوییم بدون جهت هست، نه. بگوییم بدون تناسبات ثابت رشد یابنده هست، نه. بگوییم با تناسباتی است که در جهت خاصی ثابت و رشد می‌کند؛ بله. پس جریان رشد، قوائم و ارکانش ثابت هست و جهت ثابت را جاری می‌کند در تغییرات. این امر آیا به معنای این است که یک دسته از امور ثابت می‌شود تو یک دسته دیگر آزادیم در آن مطلقاً؟ یا نه این دسته تناسبات همین قسمت را متناسب با رشد انجام می‌دهد، نه این که آزاد است. این طوری نیست که یک منطق درست کنیم برای احکام ثابت، یک منطقه هم برای احکام متغیر. بگوییم اینها دیگر جزء مباهاتند. آزاد هر کاری می‌خواهید در آن - به اصطلاح - عمل کنید، بگوید یعل یروها در آن، اینها فقط ضابطه نبود اینها را در دون اینها، متناسب با اینها در آن تصرف می‌کنیم و تغییر ایجاد می‌کنیم. بنابراین با بحثی که بعضی فرمودند - رحمه علیه - که یک منطقه، منطقه فراق هست و یک منطقه، منطقه احکام ثابت هست، فرق پیدا می‌کند به این بیانی که عرض کردیم. آخر آن منطقه‌ای هم که تغییر می‌کند تصرفاتش متناسب با این امور هست و در جهت رشد هم هست و ضابطه دارد، سپرده نمی‌شود به منطق اصالت حس و آن صحبت‌ها.

بعد از این قسمت حالا وارد بشویم در این که آیا والی عقلاً می‌تواند فقیه نباشد؟ هر چند این را جواب دادیم سابقاً و اثبات کردیم که باید قدرت ردّ فرع بر اصل را داشته باشد. قدرت ملاحظه کلیات نسبت موضوع هم داشته باشد. در عین حال بحثش اگر نزدیک به ظاهر باشد، صدای اذان و اینها هم باشد که تعطیل بشود برای چه قدری مانده به ظاهر

س: [؟]

استاد حسینی: پس ان شاء الله تعالى دیگر این بحث را دیگر برای جلسه آینده انشاء الله تعالى بحث می‌کنیم، دقت می‌کنیم باز مجدداً، در این اینکه گفته بودیم محور وحدت ترکیبی هست به چه نحوه واقع بشود محور بودنش؟ انشاء الله تعالى. «والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته»

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۳۴

۶۸/۰۷/۱۰

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين انه خير ناصر و معين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين. واللعن الله اعدائهم اعداء الله من الان الى يوم الدين).

بارالها! کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران، باطل را از زمین برکن، آنچه و عده به ولایت عنایت فرموده‌ای هرچه زودتر به وی عنایت فرماف نایب رشیدولیت حضرت آیت الله خامنه‌ای را مؤید و منصور بدار. لشکر اسلام در همه جبهه پیروز لشکر کفر در همه جناح‌ها مخدول فرما، شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سیدالشهداء بفرما معلولین انقلاب اسلامی را شفای عاجل کرامت فرما ارواح علما صالحین امت حیا و میتا و ذوی الحقوق مخصوصا پدر و مادر غریق رحمت فرما.

بارالها! از خیراتی که نصیب می‌فرمایی بهره‌ای و حظ وافری عاید ایشان بگردان، دعای خیرشان در حق ما مستجاب گردان روح پرفتوح رهبر کبیر انقلاب را غریق رحمت و اسعه خود بفرما. روح شریفش را از ما راضی گردان، حقوقش بر ما حلال، خیرشان را نصیب فرد فرد ما بفرما! بارالها! از خیراتی که نصیب می‌فرمایی تفضلاً ایشان را مستفیظ گردان بارالها! عنایت خاص و نظر مخصوصاً حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه و عجل الله و سلامه علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و روحی لتراب مقدمه الشریف فداه بر فرد ما جاری بگردان.

خدایا رفتار، گفتار، نیات ما را اینگونه قرار بده که حضرتش راضی باشد. بارالها تفضلاً ما را طریق جریان ولایت حضرتش قرار بده جزء اعوان و انصار حضرتش هم‌ط احوال قرار بده. و قل رب ادخلنی مدخل الصدق و اخرجی مخرج الصدق واجعلنی من لدنک سلطاناً نصیراً. بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم اخرجنا من ظلمات

الوهم واکرمنا بنورالفهم، اللهم افتح علينا ابواب رحمتک. وانشر علينا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین
و بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهرین.

چون بعضی هم امروز را ظاهر باز منسوب حضرت ثامن الاحجج (ع) نقل می کنند، یک چند کلمه ای ابتدأ در امر توسل صحبت کنیم و بعد وارد اصل بحث شویم، حالا ولو کم هم باشد. یک مثال برای شما ها لازم نیست برای فهماندن مطلب، چون تقریباً مرتکز در ذهنتان هست ولی در عین حال به عنوان یک یادآوری مختصری عیبی ندارد. آن احتمالاتی را که ما به صورت چند تا مثال در این جا عرض می کنیم رویش تأمل بفرمایید احتمال اول درباره توجه به این که رابطه را به یک معنا و بعدش هم احتمالی را و مثالی را به عنوان کیفیت ربط و سومش هم توسل و بندگی. که غرض از همه این ها این است که رابطه بین توسل و بندگی مورد توجه بیشتر قرار بگیرد. فرض کنید که ارتباط بین دو تا نخ سیم برق به وسیله لامپ فراهم می شود، حالا لامپی ۵، ۱۵، ۲۵، ۶۰ تا لامپ ۵۰۰ و نئون همه این ها لامپ است، ولی هر کدامش یک ظرفیت از ایجاد ربط را دارد دیگر و متناسب با ظرفیت ایجاد ربطش هم شما از نورش از بهره‌ای که از لامپ می خواهید، نور را می خواهید و البته ممکن بگویید که ما متناسب با هر جایی یک نوری را می خواهیم ولی وقتی حداکثر نور را طلب می کنید خب از یک ظرفیت هایی برخاسته نیست. ظرفیت های دیگری را می خواهد. مثال دوم را می خواهم عرض کنم که اوصاف هر قدر هم بالا باشند، به هر حال وجهی را جدای از وجه دیگر می کنند مگر اینکه ربط داده بشود خود وصف ها متتابعاً یا وصف داده بشود به وسیله یک نسبت دیگری. مثلاً در عبارت شریف دعای جوشن شما می فرمایید «یا من هو فی عهده وفی» وفا یک وصفی است ولی بعد خود این وصف را توصیف می کنید. وفا بدون قوت نمی شود. وفا شما بخواهید به وجود مبارک خود رهبری وفا داشته باشید، خب یک مشکلاتی بر سر راه می آید که اگر قوتی نداشته باشید دست بر می دارید دیگر. متناسب با ظرفیت قدرتتان آن وفا حاصل می شود. وفی وفائه قوی، در وفای قوی. و فی قوته علی برتر از همه هستی. برتر از هر چه که فکر کنی. برتر از هر چه قابل توصیف باشد. و فی علوه قریب در عین حال علو تو موجب بُعد نمی شود. حالا دارد فقط همان وفا را بحث می کند. این ها اوصاف وفا هستند. و فی قربه لطیف و فی لطفه شریف و فی

شرفه عزیز و فی عزه عظیم و فی عظمته مجید و فی مجده حمید، این اوصاف را اگر جدا جدا این طوری منسوب به هم نبود شما که می خواهید نگاه بکنید هر کدامش را یک صفت دیگری یک مطلب دیگری یک حرف دیگری می دانستید. از کلمه وفای تنهای همه این اوصاف ابتدائاً به ذهن ما ها نمی آید. من بابا مثال باز این را هم مثل همان لامپ بزنیم. مثلاً فرش، فرش فرضاً قمی ابریشم. این چند تا وصف ممکن است داشته باشد، ریز بافت بودنش یک وصف باشد. در یک حد خاصی که اهلش وارد باشند. ثابت بودن رنگش یک وصف دیگری است غیر از ریز باف بودن. نوع ابریشم آن یک وصف دیگری است غیر از ثابت بودن رنگ. نقشه اش یک وصف دیگری است غیر از این اوصافی را که عرض کرده ام. ترکیب رنگ ها در نقش هم باز یک وصف دیگری هست، حالا یک کسی که آشنای به فرش باشد با یک کلمه می تواند تمام این اوصاف را با هم یک جا ببیند. یک کسی هم ممکن است فرش اصلاً ندیده باشد دیگر چه رسد به فرش ابریشم در بعضی از بلاد فرششان قالی به این معنا نیست. گفته می شود بعضی از قسمت های ژاپن و این ها فرششان را از الیاف برنج درست می کنند و با قطر ۵ سانتی متر و یک جور دیگری است . خب آن که ابداً فرش را ندیده است وقتی می گویند رنگ به نظرش رنگ در و دیوار و لباس این ها می آید دیگر. می گویند رنگ ثابت رنگ هایی که دیده در نظرش می آید همه این اوصافی را که برای فرش گفتم این ها را علی حده علی حده می بیند. اگر وصف ها را بهم به متصلش بکنند و بگویند وفایی که این طوری باشد این طوری باشد این طوری باشد، باز هم با یک فاصله ای می تواند مطلب را به اجمال نظر بکند و ببیند، این در باب اسم هست. اسمی که لفظی و کتبی باشد. اما شما این مثال آخری را عنایت بفرمایید، پدری یک پسری دارد، پسر گاهی است که حرف زدنش مثل پدر است موجب تداعی می شود نشان می دهد پدرش را. یاد پدرش می اندازد. گاهی است راه رفتنش هم مثل بابایش است. حرف هم که نزد راه برود مردم به یاد پدرش می افتند. گاهی طرز فکر و استدلالش، مثل پدرش است. گاهی سیما و چهره اش هم شکل پدرش است. گاهی است که می گویند وصف زاید بر او ندارد، صحیح است بگویند اسم تکوینی پدرش است. به تمام وجه معرف هست پدرش را. شما درباره معصومین می گویند لا فرق بینهم فرقی بین تو و این ها نیست و بینک الا انهم عبادک و خلقت می گویند مگر این که این ها بنده تو

هستند مخلوق تو هستند. نماینده این ها می توانند باشند اسم تکوینی می توانند باشند. یعنی نماینده باید این گونه باشد. اسم تکوینی باید این طوری باشد. خب این نمی شود یک همچین چیزی واقع شود مگر این که جامع این اوصاف در این ها اسمی سپرده باشد که و به انبت فضلهم ... که به آن اسم و به آن سیر تکوینی حقیقی که در نزد آن هاست. این اوصاف را آن ها پیدا کنند. معدن خیر باشند، اصل خیر باشند، فرع خیر باشند و منتهای خیر باشند، این ها کلمات بزرگی است که در زیارت جامعه هست و در زیارت معصومین هست. وجه طرفی است که بسوی آن طرف توجه می شود باشند. این مقدمه ای است برای بندگی و توسل. اما خود توسل گاهی است شما در مصائب اهل بیت دل تان می سوزد. در معرفت مشتاق می شوید. و این اشتیاق و دلسوختن از حالت یاد آوری و یاد استماع و ورد و ذکر رد می شود، حال می شود. حال که می می شود صحیح است که بگوییم ربط واقع شد. آن جایی است که شما دیگر حوائج معنوی را نمی بینید. تمام توجه تان به خود معصوم است. توسل به وسیله پیدا شد. درست است که آدم مثلاً ممکن است در یک زیارت و یا یک روضه یک لمحہ اش واقع بشود یا یک دقیقه اش، یک لمحہ، یک ثانیه، یک دقیقه، متناسب با عنایتی که بشود و توفیقی که حاصل شود یا یک روز و یا هر چه. ولی همان از آن را بدانید بندگی است ها، باقی اش ولو صورت بندگی داشته باشد بندگی واقع نشده «لم يتوسل المتوسلون الى الله به وسیله هی اعظم حقا و لا اوجب حرمة و لا اجل قدرا عنده اهل البيت»، این در صلوات بر حضرت سید الشهداء صلوات الله هست. شما با نماز یک کیفیتی است از بندگی توسل پیدا می کنید وسیله قرار می دهید برای بندگی، کیفیت بندگی شماست، دل سوختن برای معصومین هم کیفیت بندگی شماست. ولكن وقتی که حال می شود دل سوختن که التفات به نفس حال هم قطع می شود و منحل در خود آن مصیبت هستید در آنجا بندگی واقع می شود - باذن الله تبارک و تعالی - شاید هم یک احتمال بشود داد که معنی شفاعت هم آنجا حاصل می شود. شفع باید یک وجه داشته باشد متناسب با شافع. طرف شفع نمی شود، یعنی این مطلب باید یک نحوه شرکت پیدا بشود در آنجا بعید نیست که این نحو مماثلت این نحوه رنگ حال شما مناسب می شود با رنگ مصیب شما، مناسب می شود نه خودش خیلی فاصله دارد با خود قضیه. در ظرف شما در موضعی که شما هستید این تناسب حاصل می

شود، نه این که خیال کنید که حالا می گوئیم ربط پیدا می شود عین آن مصیبت را شما درک می کنید هیئات. در آن مرتبه در ته دریا هم شاید نور افتاب بیفتد ولو با چشم غیر مسلح نشود دید. در طبقات آب در هر طبقه ای یک مرتبه نازلی از نور افتاد می افتد دیگر. متناسب با ظرف ما ها هم در جایی که هستیم بلکه در همه عالم در همه مراتب شعاع نور این ها هست. مطلبی را که شما دنبالش هستید مطلب حساسی است. بدون عروه الوثقی نمی شود حرکت کرد. بدون صراط مستقیم نمی شود حرکت کرد. درست است تعلق با الله تبارک و تعالی هست. تعلق به اوست. تعلق به سوی اوست، الیه است. ولكن هر قدر لطیف تر بشود عبادت خطر سقوط شدید تر است و این مهم است. هم آثار رحمت و هم آثار کفران خیلی سخت است. و ابلیس حساسیت مطلب حساس را می فهمد خیال نکنید که ابلیس نمی فهمد. خیال نکنید که اگر شما بتوانید یک بمب اتم درست کنید از نظر فکری و بتواند متحول کند ظرف ها را و دلبستگی به یک دسته از «أنوسات که سد راه سیل شده آن ها را بر طرف کند موانعی را. بر طرف کند. این را ابلیس نمی فهمد که شما سعی کردید و بهتان بمب اتم دادند. ابلیس سعی می کند که آن بمب اتم را شما به طرف کعبه شلیک کنید. به طرف دین شلیک کنید. نشانه بروید به طرف معارف. اگر ازش هم بر نیامد به دست شما سعی می کند بعد از شما کار کند که چنین بشود. و این مطلب را از آن بر می آید که چنین بکند الا متنسک باشید به اولیای نفس. کسی تکبر نکند بدون درخواست از معصومین می شود مطلب را جلو برد. و همه مان در عین حالی که خیال هم نمی کنیم که بدون تمسک به معصومین نمی شود جلو برد. می دانیم که نمی شود جلو برد الا به تمسک به معصومین جلو برد. متذکر باشیم و بخواهیم از خدا توفیق توسل را. از زیادی چیزی که ضدر نمی کنید. از زیادی در خواست توسل به معصومین است. گوئیم که گاه - ان شاء الله تعالی - همیشه این طور باشد. گاه کنه کارتان هم مدح آن ها و دشنام به دشمن آن هاست. ولی غافل نکنید یک نحو مطلب را از صاحب مطلب. مثل فقری نباشید که پیشکار مولا چیزی را دم در به شما می دهد. صاحب خانه را دیگر نمی شناسید. دلخوش می شوید به ارتباط با آن خادم. قوه عقلانی شما وقتی که کارش خوب باشد مثل آن خادم می ماند. حواستان پیش قوه عقلانی نیاید. پیش قوه حالات روحی و قلب نیاید. صاحب خانه و معطی نعمت را ببیند. و اولیاء النعم ولی نعمت را مواظب

باشید. گاهی بعضی آدم از حالات خودش را می بیند که با رئیسی کار داریم به دربان و اطرافیان و این ها خیلی بها می دهیم به اندازه ای حتی بیشتر از رئیس. گاهی او را مستقل می بینند شاید. و کار به جایی می رسد که می گوید که خب ما این ها را ببینیم این ها دزدکی هم که باشد آن چیزی را که ما می خواهیم به ما می دهند و کار می گذرد. این طور نباشد. همه شئون آن نعمت را از اولیاء نعمت و نمایندگان خدا بدانید. هیچ چیزش را مستقل ندانید. و خدا توفیق بدهد که نبینید و خدا عنایت کند از لغزش مصون بدارد. من به ذهنم می آید که آن مطلبی که ثابت است و با تمسک به آن می شود سیر کرد و در صراط بود همین مطلب است. [...]

احکام ثابت را آیات محکم را این محکم می بیند که ارتباط محکم با معصومین داشته باشد. و الا قوه عقلانی چه در جهت تردید و تخریب و چه در جهت تأسیس بازیچه دست ابلیس قرار می گیرد. و الذین كفروا اولیائهم الطاغوت کفران نعمت سرپرسی آدم را به یک شیطان طاغی می سپارد. ولی اگر تمسک به عروه الوثقی پیدا کنید و تمسک به حبل متین پیدا کنید. که این ها را در زیارت مبارک جامعه و احادیثی که آن طور که بزرگان فرمودند عین این مضامین وارد در اخبار شده است این ها هست که نگه می دارند با توسل و تمسک به این هاست که لانفصام، لها جدا شدنی در کار نیست. امیدواریم ان شاء الله در ایام توسلات هم متوسل بشوید و هم بعد از توسل همه مان به هم دعا کنیم دعای در حق هم نفع دارد برای خودتان هم نفع دارد از نفعتان کم نمی شود. نگوئید هم مثلاً فلانی بهتر یا فلانی بد تر است دعا نمی خواهد. همه مان محتاج به دعا هستیم وقتی هم که دعا بکنید به هم ملائکه درباره تان دعا می کنند، موجب سرور اولیاء نعم است. آن ها اولیا هستند به ترحم و کرم. وقتی که شما کرم می کنید دعا می کنید در حق برادران آن ها اکرم هستند از شما. امیدوارم - ان شاء الله تعالی - به هم دعا بکنید و توسل داشته باشید و محکم باشید در توسلات و موفق باشید ان شاء الله به خیرات.

حالا بیاییم سراغ بحث باز تذکری دادند به بعضی از سوالات که حالا در بحث زمان و مکان ادامه می دهیم - ان شاء الله تعالی - هر چند قدر اجمالش تا اینجا تمام شده مسئله زمان و مکان که قدرت که مقوم تکلیف هست گسترش عینی اش بدون ولایت اجتماعی برای عبادات اجتماعی واقع نمی شود. یعنی ما یک ولی ای

لوازم داریم که رهبری زمان را به دست داشته باشد. و حوادث را به نفع اسلام ایجاد کند و به نفع اسلام ختم کند تا قدرت به نفع اسلام حاصل شود. این مطلب فی الجمله به صورت کلی تمام می کند که ابتدا فعلیت ابتدایی در کار نیست. در امور اجتماعی مگر به میزان تصرفی که می کند ولی در جهت مقابله با کفر و گسترش اسلام. و در غیرش تخیل بر فعلیت قدرت هست. حالا همین مطلب را بنا هست تدریجا در چند جلسه یک کمی توضیح بیشتر بدهیم. که یک مقداری از بحث زمان و مکان هم گفته شده است حالا ببینیم آیا زمان و مکان رابطه اش با احکام التزامی مجددا چه می شود. احکام التزامی به وسیله کار عقلی فهمیده می شود که بنا به بیانی که قبلا عرض شده، کار عقلی متناسب است با ظرفیت رشد ایمان یا جریان تعلقش. به صورت کلی اش قدر متقنی دارد که هیچ کس مخالفش نیست. یعنی فی الجمله مورد پذیرش همه هست که ادراک رشد دارد. این را کسی نمی گوید که ادراک رشد ندارد. ادراک اگر تدریجی الوصول است رشد دارد. در آن بخشی هم که می گویند بعد قواعد ثابت و چه و این حرف ها آن ها در مکانیزم رشد است. و الا اصل این که ادراک فی الجمله رشد دارد، حالا در چه وجهی چه مسئله ای کجا آنش ظاهرا مورد اختلاف نیست. بشر علمش تدریجی است و چون تدریجی است باید هم رشد داشته باشد. در همه ابعاد یا لوازم جدیدی را می تواند ملاحظه کند یا موادی که غفلت داشته که این می تواند ماده برای فلان استدلال هم واقع شود. در مجموعه این مطلب هست که رشد هست، رشد در قواعد اطلاع و جمع بندی و آن هم به دست می آید و تدریجی است. یعنی تقریبا تا اینجایش کلی مورد اشکال قرار نمی گیرد. یعنی تا اینجایش را همه قبول دارند که ادراک تدریجی است. فهم از مواد لوازمش و فهم از ابزاری که به وسیله آن ابزار آدم ملاحظه می کند این ها دو تا هر دو تدریجی است. بنابر این زمان و مکان به یک معنا مورد پذیرش هست. شاید راحت تر آدم بتواند بگوید که زمان که تدریج از زمان جدا شدنی نیست توالی است. مکان را ممکن است زود نگوید در این باب. شاید بحث این بحث را که تا آخر ملاحظه کنید. ملاحظه نسبت بین زمان و مکان باشد که مورد اختلاف قرار بگیرد و الا اصل این که امر تدریجی هست تا اینجایش را کسی حرفی ندارد. ولی حالا نسبت بین امور یک مطلب هست که در حقیقت ملاحظه ترتیب هست جریان ترتیب است نه تبدیل. و بعد نسبت بین زمان و مکان در نفس ادراک انیها یک

مقداری کمی دور تر است از اذهان. طبیعتاً دور تر از ابزارش هم هست. هر چند فی الجمله مورد رعایت هست. نفس بحث در این فرض‌هایی که در تعارض و تزامم ملاحظه نسبت بین قواعد و نسبت بین ولایت‌ها وقتی می‌گویید نسبت بین این حدیث و یا آن حدیث موضوعاً موضوعش عام است و یا خاص است وجه یا چه هست این‌ها معنایش این است که یک نحو نسبیتی را دارید ملاحظه می‌کنید. ولی حالا نسبیتی که بتواند همه‌اش را به صورت یک مجموعه واحد در آورد ظاهراً نیست. تبدیل کردن این‌ها به مجموعه واحد از راه اقتصاد هم که گفتیم منجر به قیاس است. باطل است. چه طور می‌شود نسبت بین این‌ها را ملاحظه کرد؟

اشاره شده در جلسه‌ای که این‌ها یک نسبت‌های ترتیبی بعضی مهم‌ترند از اشاره به حسب لسان خود شارع، بعضی‌ها اهمیتشان کمتر است یک چنین چیزی است، آیا به همین اندازه تمام می‌شود مطلب. حالا یک توجه مختصری به وسیله ابزار مفاهیم روابط مفاهمه که همین کلمات باشند می‌کنیم. آدم چند شکل می‌تواند این کلمات را ببیند یک شکل این است که بگوییم هر کلمه‌ای معنایش را عرف یک طوری می‌فهمد اقم الصلواظ لدلوک الشمس الی غسق اللیل، از اقم یک معنا می‌فهمد و از دلو الشمس یک معنا می‌فهمد و از غسق اللیل هم یک معنا می‌فهمد. معنا هم معنای عرفی است آیا در همین حد هست معنای استفاده از کلمات؟ یعنی یک لغت نامه عربی به فارسی، یا برای عرب‌ها که دیگر زبان مادری‌شان است. همین تمام می‌کند مطلب را؟ در جای خودش در بحث اجتهاد گفته اند نه، که در خاطر مبارکتان هم هست. حالا اگر بخواهد جمع بکند بین این جمله را با جمله‌های دیگر و با روایات. چه نحو جمع می‌کند؟ خب شما قواعدی را می‌خواهید باید قواعد علم اصول باشد دیگر. قواعد علم اصول چه چیزی هست؟ قواعد فهم مطلب هست. فهم چه چیزی؟ فهم مفاهیمی که پشت سر این ابزار مفاهیم پشت سر این کلماتند. پس روابط ارتکازات را شما می‌خواهید در امر مفاهمه. چه روابط ارتکازاتی را؟ مال کدام طایفه؟ اینجا احتمالات مختلفی آدم می‌تواند بدهد بگوید قواعد ارتکازات در باب مفاهمه مال زمان خطاب یک حرف است. مال زمان متشرع یک حرف است و مال حالا یک حرف است. شما می‌گویید که مال زمان خطاب را می‌خواهیم [؟] یک اشکالی [؟]. که بگویند این حقیقت این معنا را که می‌خواهید مال زمان خطاب ما کدام ابزار می‌خواهید ملاحظه‌اش کنید. با کدام روابط

ارتکازی می خواهید ملاحظه اش کنید. اگر بفرمایید با روابط ارتکازی با زمان خطاب کما این که بعضی این طور تصور فرمودند. اشکال بر آن وارد است. یعنی می فرمایید که از این کلمات استنباط می کردند محدثین همین استنباطی را که شما می کنید. لااقل این حرف با وجود تاریخی که در این قضیه هست این طوری نیست اصحاب روایت مثل اصولیین دقت عقلی در لوازم و ملازمات نمی کردند و الا جایی پیدا نمی شد اصلا برای پیدا شدن اخبارییون - این را یادمان نرود باز من وسطش تذکر می دهم - این سعی در پیدا کردن علل احکام و اقتضای نیست. نه قیاس است و نه تأویل است و نه تأویل بر حسس. دقت است بر این که ببینیم مفاهیم روابط مافهمه و امر ارتکاز چگونه است. شما دقت عقلی می کنید در مفاهیم خطاب هایی که در زمان شارع واقع شده است. یعنی مناسبات پذیرفته شده فعلی را برای مفاهمه می برید به آنجا یا به عبارت اخری خطاب های آن وقت را می آورید زیر این دستگاه ابزار دقیق تان و نگاه به آن می کنید می شود گفت که آقا این ها آن وقت هم بوده ولكن التفات بهش نبوده است. صرف التفات نبودن کافیهست برای این که بگوییم اصول و قواعد جریان ارتکاز در آن وقت نبوده بدین شکل، صرف عدم التفاتش کافی است. البته می گوئید که مبانیت کلی ندارد و در همین جهت بوده و عیبی ندارد در همین جهت باشد. و می گوئید این مرتبه کمالی است از ادراک می خواهیم ببینیم تکامل در ادراک که علم اصول را به وجود می آورد این قیاس می شود؟ ابد این به معنایی است که خطاب را و ارتکازات را و انسباق را در همان شکل انسباق زمان مخاطب می آورد؟ نه این با یک ابزار دقیق تری دارد خطاب های آن وقت را مورد لحاظ قرار می دهید. می گوئید خب خیلی از وقتها هست که فقیه این دقت را می کند و بعد می گوید این دقت ها عقلی بود عرف از این ها این حرف را نمی فهمد عرف کوچه و بازار این حرف را نمی فهمد. عرض می کنیم کدام عرف؟ عرفی که بلوغ ارتکازاتش به این ابزار برسد یا عرفی که نرسد. عرف جریان پذیرشش نسبت به ابزار مفاهمه در زمان های مختلف مختلف است. حالا اگر این عرف رشدش در اتباع هوی باشد طبیعی است ابزار مفاهمه اش هم که می پذیرد تدریجا به طرف هوی حرکت می کند اگر عرف، عرف متدینین شد و اتباع از خدا و وحی این را نصب العین قرار دادند. این به معنای این نیست از رشد نباشد در اینجا، خب به اندازه رشدی هم که دارد ادراک عرفی از مطب هم تمام می

شود. ممکن است کسی بگوید که باید رجوع کرد به ادراک عرفی زمان خطاب و همچنین این در لوازم ممکن نیست. در احکام جدیدی که تفریح فرع می فرمود این ممکن است و الا قدرت تفریع فرع بر اصول را ندارید علینا بیان الاصول و علیکم تفریع الفروع فرع را چه طوری تفریع می کنید؟ اگر شما خواستید تعطیل کنید قدرت ملاحظه لوازم را بازگشت می کنید به روش اخباریین. ولی اگر بخواهید بپذیرید لوازم را، معنایش این است که تفریع فروع متناسب با میزان رشد ادراک هست. ولو تریفع تفریعی متکامل و هماهنگ باشد ولو قواعد ثابت در آن جاری بشود. ولو قوامش به ثابت هایش باشد. ولو جهت ثابت بر آن حاکم باشد ولو قواعد ثابت در آن جاری بشود ولو قوامش به ثابت هایش باشد ولو جهت ثابت بر آن حاکم باشد ولو تعلقش در یک جهت باشد. بنا علی اگر تناسب بین و لازم بنا شود ملاحظه بشود در درجه اول اجمالاً ملاحظه می شود که در زمان و مکان اثر دارد در نحوه ادراک، نه به معنای حاکمیت ادراکات حسی بر ادراکات قلبی و ادراکات نظری. در آخر کار هم خاصاً این را اثبات می کنیم به حول الله و قوته که بالعکس هست یعنی اول اختیار هست و بعد ایمان و تعلق هست و بعد امر حالا قلبی هست و بعد نظر است و بعد ادراکات حسی و بعد تصرفات حسی. و ولایت جریان پیدا می کند در این مراتب هم در شخص همان اختیارتولی است به ولایت که جاری می شود در این امور و هم یک پله بالاتر تعلق به جلت عظیمته و اولیائش این جاری می شود. ولکن چیزی را که نمی شود انکار کرد این است که شما یک رد فروع بر اصولی دارید که هم می تواند اصل های جدیدی در ابزار شما پیدا بشود، یعنی علم اصول قواعد جدیدی پیدا کند. و هرگاه ابزار رشد کرد می تواند قواعد جدید فقهی استنباط شود.

علاوه بر این اگر گفتیم وصف و ارزش و تکلیف هر سه با هم حضور دارند ملاحظه این سه در رتبه التزام هم موجب پیدایش قواعد می شود. این در ابتدای امر هست که نگاه می کنیم. که هنوز انسجام را به صورت کامل ملاحظه نکرده اید. ارتباط موقعی و تکلیف و ارزش را به صورت کامل ملاحظه نکرده اید. حالا اگر گفتیم که علم اصول ولو برای ابزار فهم مفاهیم روابط مفاهمه هستند. ولی وقتی که می آید قدم می گذارد در ادراک از کلمات توصیفی و تکلیفی و ارزشی و می خواهد جمع بندی کند طبیعتش این است که نه شما می توانید راحت با ابزار ارتکازی که این ها را جدا می کند به صورت مطلق که ظاهراً روش اخباریین جدا می کند این ها

را [ادامه صوت] و ملازمات عقل آن را نمی بیند نه با آن می توانید تمام بکنید و نه ملازمات عقلی را غیر مرتبط ببینید از ابزاری که این ملازمات را نگاه می کند و می شناسد. با اشاره ای که قبلا شد که متوقف شد تفریع فروع بر اصول به این که ابزار شما مرتباً رشد کفر، البته ممکن است کسی بگوید نه تفریع فروع بر اصول همچنین چیز را نمی خواهد و از قبیل تطبیق کلی بر مصادیق است. عرض می کنم که نحوه تطبیق بر مصادیق اگر نحوه ای است که قدرت تبیین را مرتباً گسترش بدهد یک حرف است و اگر نه خودش را راحت می کند، مثل اخباریین می گوید شبهات تحریمیه در آن احتیاط جاری کن هر چیزی که برایت مشتبّه شد این را بهتر است الاحتیاط حسن فی کل حال - به اصطلاح - بحث هایی که اخباریین برش متمسم می شوند آقایونی که اطلاع دارند بر این مطلب. در خاطرشان هست بحثی را که مرحوم شیخ رضوان الله تعالی و گستران جواب اخبارییون را می گویند. یک وقت احتیاط بر خلاف احتیاط است در ترک احتیاط است، چون احتیاط در مقام عمل که آدم یک کاری را می کند در مقام التزام است که آدم می تواند بگوید احتیاط. فی مقام العمل مرتکب است. حالا - ان شاء الله تعالی - دیگری بقیه بحث را در جلسات آینده عرض می کنیم که بنابر این فرض ما می توانیم بگوییم که رد فروع بر اصول اگر بخواهیم خیلی سریع بیان کنیم یک وقتی است کلی و مصداق می گیرد و آدم می گوید که کلی و مصداق نحوه ای که در منطق فرضاً منطقی که مفاهیم کلی را به آن ملاحظه می کنند منطق صوری در همان شکل کافی است. یک وقت هم می گویند رد فروع بر اصول یعنی ملاحظه ملازمات عقلی است تا فرع جدید را بشود رد کرد یک وقتی می بینید که ملاحظه لوازمات عقلیه هم بدون ملاحظه نسبت بین وصف و تکلیف و ارزش نمی شود این سه احتمال قاعدتاً حداقل احتمالاتی است که پیدا می شود.

«والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته»

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۳۵

۶۸/۰۷/۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين، انه خير ناصر و معين و صل الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين على اعدائهم و اعداء الله من الان الى يوم الدين.

بارالهی کلمه حق را در سراسر جهان بگستران. کلمه باطل را از زمین برکن. آنچه و عده به ولایت داده‌ای هرچه زودتر عنایت بفرما. نایب رشید ولایت حضرت آیت الله خامنه‌ای را مؤید و منصور بدار. لشکر رشید اسلام در همهٔ جناح‌ها و ابعاد پیروز گردان. لشکرکفر درهمه ابعاد مخدول فرما. شهدای انقلاب اسلامی با حضرت سیدالشهداء محشور فرما. معلولین انقلاب اسلامی شفای عاجل عنایت فرما. بارالهی انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک به گونه‌ای قرار ده که تو راضی باشی. علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل عنایت بفرما. اموات و ذوالحقوق صالحین امت، علمای حیا و میثاً خاصه پدر و مادر غریق رحمت بفرما. از خیراتی که نصیب می‌فرمایی ایشان را بهره‌مند بگردان. و علی خیرشان در حق ما قرار بده. روح رهبر کبیر انقلاب حضرت آیت الله خمینی قدس الله سرّه القدوسین غریق رحمت واسعه خودت بفرما. روحش را از ما شاد و حقوقش را بر ما حلال از خیراتی که نصیب می‌فرمایی حض وافر برایشان واصل و عاید بفرما. دعای خیرشان را نصیب ما بفرما. بارالها با تفضل و کرمات عنایت خاص ولایت، ولی اعظم تو حضرت بقیه الله ص و عج را نصیب همه ماها بفرما. عنایاتش را بر قلب، نیت، ذهن، فکر و اعمال و گفتار ما جاری گردان. خدایا ما را آن‌گونه بدار که حضرتش راضی باشد. آن‌گونه ببر که حضرتش راضی باشد. آن‌گونه محشور ساز که حضرتش راضی باشد. «و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و عجل لی من لدنک سلطاناً نصیراً». «اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اکرما بنور فهم، اللهم افتح علینا من باب

رحمتک و نشرنا علینا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و به محمد». صلی الله علی محمد و آل محمد. (اللهم صل علی محمد و آل محمد)

بحث درباره ملاحظه تأثیر زمان و مکان در احکام کلی التزامی بود و عرض کردیم که گاهی ملاحظه یک حکم می‌شود بدون لحاظ لوازم عقلی. عقل حداقل فعالیت را در فهم نقل دارد. کما اینکه در روش اخبارین لوازم عقلی این ابزار روابط مفاهمه ملاحظه نمی‌شده است. در روش اصولیین ملاحظه لوازم شده هست تا حدی.

حالا اگر بگوییم توصیف و ارزش را هم باید لحاظ کرد و تکلیف هر سه تا با هم طبیعتاً معنایش این است که ملازمات عقلی در یک حد وسیع تری مورد توجه قرار بگیرد. به عبارت دیگر اوصاف هم تمیز وصف و تعاریف هم اسلامی باشد منتسب به توصیف باشد. نه اینکه تعاریف عرفی باشد. کانه، چه طوری در موضوعات متنسب به صریح بود که هم حکم از ناحیه شارع است و هم معرفی موضوع حکم. «اقم الصلوه» به پایدار نماز را. صل نماز بخوان. خواندن یک امر تکلیفی است. بخوان بپا بدار. چه چیز را؟ نماز را. نماز چه چیزی است؟

که موضوع قرار گرفته برای این نسبت حکمیه برای این دستور برای این فرمان موضوع حکم دستوری‌مان هم موضوع مستنبطه‌ای بود، حالا آیا می‌شود گفت که همه جا همین طور هست؟ و انحصار ندارد به اینجا یا نمی‌شود گفت؟ عقل قدرت ملاحظه تغایر را دارد. این میکروفن غیر از این میز است، غیر از این زیر سیگار است. غیر از این سیگار است. غیر از این کبریت است. عقل این قدرت را دارد، اگر حساس باشد نسبت بهش. اگر حساس نباشد غفلت می‌کند. توجه ندارد. خیلی چیزها در عالم هست. متغایر با خیلی چیزها. شما نسبت به آن غفلت دارید. پس شرط اینکه لحاظ تغایر بشود التفات است. در نظام حساسیتها باید یک کاری کرد که التفات حاصل بشود و الا توجه ندارد. چه گذشت از ملاحظه نسبت بین امور که تعریف حاصل هم لحاظ تغایری هم لحاظ نسبت تا یک نتیجه حاصل بشود بنام تعریف. خوب نسبت بین امور که دیگر واضح هست که در آن تصرف مطلوب می‌شود، برای چه کاری تا بگوییم چه فایده‌ای دارد فایده دارد یا ندارد؟ چقدر است ارزشش؟ چقدر ارزش نیست. اگر برای چه کاری تمام شد این می‌آید در یک مجموعه‌ای که متناسب با یک هدف هست،

حالا تعریف به امید خدا پیدا می کند. تعریف آب به عنوان اینکه طاهر کننده هست یک تعریف است. به عنوان یک شیء هم که یک مصارف خاص شیمیایی دارد و در بیوشیمی و شیمی حیاتی مطرح می شود خوب یک تعریف دیگر است. حالا بگوییم هر دو تایش با هم یک جا هستند؟ نه. شما وقتی تعریف آب را بردید در طاهر کننده ها - انشاء الله تعالی - خدا توفیق داد در حین آشامیدنش بسم الله گفتید الحمدالله الذی سقانی گفتید، سلام الله علی الحسین گفتید این معنای این آب، آن آب نیست. اصلاً تشنگی را شما برطرف کننده اش این جسم نمی بینید. برطرف کننده تشنگی را خدای متعال می بینی و عطش را هم در یک مراتبی یک چیز دیگر می بینی و حالا در مرتبه نازله اش مطلب دیگری ملاحظه می کنید. بنابر بحث اصالت تعلق در پاورقی یا در پرانتز بخواهیم بگوییم، اگر هر حرکتی این آثار تعلق باشد تشنگی که نمی تواند خارج از این محدوده باشدو سیر شدن هم معنایش رسیدن به مرتبه بالاتر می شود، خوب این با بسم الله و الحمدالله الذی سقانی و سلام الله الحسین (ع) و این صحبت ها تمام می شود. حالا آبی را که یک کافر مثل حیوان می خورد و عاشق خود مزه مادی به معنای دنیا پرستی حیوانی می شود. این آب با آن آب زمین تا آسمان فرق دارد. اصلاً خاصیتش هم فرق دارد. بهتر آب را بهش دعا هم می خوانیم، نه فقط بسم الله. اسماء متعددی از اسماء الهی را می گوید به آب آب نیسان را می گیرید و در یک زمان خاص و بعد هم دستوراتی دارد و به آن دعاهایی می خوانید و بعد هم شفا پیدا می کند، برایش طهارت در یک مراتب بالاتری قائل هستی. حالا این را از آن کسی که اکسیژن و هیدروژن را این حرفها را می گوید آب هستند، تعریفش به آن ختم می شود. به آن که نگاه می کنید می گوید اول آب باران، میزان چیزش و چیزش زیاد است و به درد نمی خورد. خوب آبی نیست. به آن می گوید مرتباً بدهی به آن این به اصطلاح فاسدترش می کند. سوم اینکه نگهش داری فاسدتر از فاسد و بعد هم - به حضورتان عرض کنم که - این چه چیزی است دارید می خورید. اگر از آن سؤال کنید می گوید که یکی دو تا قطره به آن الکل اضافه کنید انواع شربتهایی که درست می کنند این طوری هست دیگر یک درصدی از الکل اضافه کنی حفظش می کند از فاسد شدن نجسش می کند. آب طاهر از گلویش پایین نمی رود. سهمش نیست از این دنیا. خوب حالا این را دقت بکنید که آیا اگر در یک مجموعه دیگری واقع شد همه افرادش مشترک است. یعنی برای طاهر

کردن شما آب قلیل و آب جاری و آب کر را یک طور می بینید؟ آیا آب مقطر را ولو قلیل باشد طاهر کننده تر می دانید از آب جاری؟ خوب این طور نیست؛ آیا فقط در آب این مطلب هست؟ در مکان ها، یک مکان هایی را شما خیلی خوب می دانید. شما مشرف می شوید حرم مطهر حضرت علی بن موسی علیه السلام گرچه همه عالم کون در دست ها آنها است ولی خوب یک جاهایی خصوصیت خاصی بیشتر دارد، بدن ظاهری ایشان در آنجا دفن شده است. بدن مبارک ظاهری ایشان والا روح منور ایشان که احاطه دارد زمین در دست معصوم است، نه معصوم در زمین. آنجا می گوئید و فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذكر فی السمیه. کانه همه جا اذن است که آدم یا الله بگوید. آنجا یک طور دیگر. در حرم معصومین کانه موانع خود فرد دیگر مانعیت ندارد. به برکت ان مکان. صداها یک جا مانع می شود معصیت و بالا نمی رود. یک جا اذن الله ان ترفع و یذكر فی السمیه، یک جا همه صداها بالا می رود. آنجا را شما طبیعی است که مبارک می دانید محل نزول ملائکه می دانید. سلام می کنید به ملائکه ای که آنجا حاضرند. معتقد به پاسخ آنها هستید. معتقد به کمک آنها هستید. که ممکن از دید یک نفر توریستی و یا یک نفر شرق شناسی و یا نمی دانم یک نفر جنوب و نجسی که جسد ناپاکش در آنجا می آید و دزدکی هم وارد می شود.

آن بیاید و یواش هم مثلاً دنبال این باشد که عکس بگیرد و تهیه گذارش کند یا کذا بگوید اینجا هوا خیلی کثیف است. آدم مریض می شود. اینها چطور مریض نمی شوند از اینجا که می روند بیرون. شما آنجا را جزء مکان های بزرگی که ابتهاج و سرور بندگی حاصل می شود می دانید و آن بیچاره هم خیال می کند آنجا و یک کسی بود بیچاره نقل می شد که وقتی که از زیارت حرم های شریف می آید نمی بوسد که دست هم یک وقتی بزند مقید است که بیاید اول دستش را صابون بزند که آلوده و میکروبی نباشد. خوب این بیچاره یک طور دیگر می بیند، دیگری می آید استشفای می کند آن جا را. آستانه صحن یا حرم مطهر را می بوسد به عنوان آستانه بیت نبی، می گوید برای بوسیدن که در آداب زیارت هم هست. بوسیدن عتبه یعنی بوسیدن آستانه در، درباره نبی اکرم که به صراحت - به اصطلاح - ذکر شده، بیوتی هم که منسوب به ایشان هست - به حضورتان که عرض کنم که - می شود قصد نبی اکرم را کرد و بوسید. بیت نبی دانست می آید قم، می بیند آب و هوایش بد است.

نزدیک حرم هم که زائر رو هست که ماها به مزاجمان نمی سازد آنجا خیلی شلوغ است. از چه چیز شلوغ است؟ طبع بشر را را می خواهم کمی اشاره بکنم و بعد بیایم در مطلب ببینیم که آیا این چیزی که ما می گوییم این می شود دینامیزم یا صدش می شود دینامیزم؟ این می شود قیاس یا ضدش می شود قیاس؟ در شلوغی یک مقسق، پارک، شلوغ، چرا لقب مفسق را می دهیم به آن چون آدم می داند که در آنجا علم قطعی است نه علم اجمالی است به این که بین جوانهای عقب زیاد وزن و مردی که هستند نظر به اینجا واقع می شود. گناه در اینجا واقع می شود حتماً. می داند که تفرج و تفریحی که می کنند. تفریح به التفات به عالم دنیاست این تحت معنای سرور عارفین است. سرور با ذکر و دعا که نیست اینجا. از توجه به دنیا تفریح می کنند. اگر دیدیم که نفس مان به آنجا راغب است. نفس که دیگر حیوانی است مثل بره که در علف باشد. کاری ندارد به خوشی هایی که برای ملائکه درست شده است در عالم که. خوشی ملائکه اطراف حرم معصومین هست و اطراف بیت هست و مسجد هست و آن خوشی ها متناسب با رشد ملکوتی است این خوشی ها هم مثل بره که می بینید عاشق آب و درخت و همین هست دیگر. نهایت خب انسان یک شکل پیچیده ترش، دقیق ترش که شکل پارک هم داشته باشد غیر از مکانها، زمانها هم همین طور، زمانهای هم لیالی مبارک قدر، ماه مبارک رمضان، ایام مبارک شعبان، رجب، ایام معلومات شب مولود عزیز وجود مبارک نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم (اللهم صل علی محمد و آل محمد) خوب یک توصیف هایی متناسب با خودش این زمانهای مختلف می آورد. در خود شبانه روز. یک وقت هایی را قرار دادند وقت هایی که در آن وقت ها داد زده شود، پیام داده بشود؛ بشتابید به طرف عبادت خدا خصوصیتی دارد این مطلب. یک وقتی را باز بین خود آنها ترجیح داده اند بین مغرب و عشاء وقتش غفلیه است. مورد فراموشی است مورد غفلت است. نه فقط به خاطر نماز غفلیه، خود وقت، وقتی است که غفلت می کنند مردم از آن و التفات ندارند به آن، شاید بعد از نماز مغرب تا یک سه ربع ساعتی بعدش. یا مثلاً قسمتی بعد از نیمه شب شاید حدود ساعت ۲ بشود. مثلاً اگر کسی یکی از احتمالات است مثلاً در باب قم اللیل الا قلیلا شاید مثلاً این باشد کمی از نصف آن طرف تر، باز نزدیک طلوع و فجر اینها، باز بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب اینها یک فرصتهای مهمی است. یک کسی عالم را محدود می کند به حرکت وضعی و انتقالی کره

زمین و بعد هم می‌گوید فرقی هم ندارد شب و روز نزدیک و دور شدن آن با خورشید فرقی می‌باشد گرمی و سری تابستان و زمستان. یک احتمالی هم این است که بگوییم هر ۳۳ سال یک بار کل ماه‌های قمری تکرار می‌شوند. اگر حساب بکنند این ممکن است یک محور دیگری در عالم فرض داشته باشد که ما آن را درست نمی‌شناسیم. و این ماه‌ها که به نظرمان می‌آید می‌گردد در سال شمسی و پایش هم جایی‌بند نیست، یعنی به گرما و سرمای که ما حس می‌کنیم در عالم حیوانیت‌بند نیست [...] پایش به جای بهتری‌بند است. ایام مبارکش را مثلاً ماه صفر هر ادعایش در پناه جستن به خدا و معصومین است. یا شدید القوی و یا شدید المحال و اینها. ولكن دعایی کرد مرتبه مثلاً در روزهای ماه صفر خوانده می‌شود دعایی که مربوط به ماه رجب است یا من ارجو لك خير معلوم می‌شود وقتش وقتی است که امیدی می‌رود نسبت به هرگونه خیر. یا ماه مبارک که - به حضورتان عرض کنم - گاهی به نظر این طور می‌آید که بعضی از اسماء جلاله، بعضی از اسماء جلال در تناسباتی که نسبت به زمان و مکان مشاهده می‌شود. ماه مبارک دعاهایش همه‌اش صحبت از برکت آن ماه هست. و عظمت و کرمه‌ته و شرفته و فضله علی‌الشهود، یک خصوصیت در آن است. حالا یک سال در تابستان می‌افتد خوب عیبی ندارد. یک سال کره زمین نسبت به آن محور حین تابستان قرار گرفته باشد رو به رو آن یک آن وی ک سال هم در زمستان قرار بگیرد. خوب حول آن محور چه آن بگردد متناسب با آن محور ثابت نباشد آن هم در نزد خدا و معصومین است. ممکن است احتمالی به ذهن بیاید که خوب است که همه طاعات در همه اوقات انجام بگیرد. سردش، گرمش، متوسطش و خصوصیتی داشته باشد در پاک شدن همه روح آدم انشاء الله تعالی. بهر حال قصد این است که زمان و مکان و اگر بخواهیم وارد کنیم در توصیف گاهی یک توصیف را صرفاً تغیری ملاحظه می‌کنیم. گاهی نسبت بین تغایرها هم می‌بینیم و گاهی است که اینها را در یک مجموعه دیگر ملاحظه می‌کنیم. اگر در یک مجموعه دیگر ملاحظه کنیم تعاریف عوض می‌شود. به عبارت اخری حاصل را جمع‌بندی بکنم خدمتان تعاریف کاربردی اگر بگوییم علوم ما چیزی ماوراء تعاریف کاربردی تحویل نمی‌دهد. یعنی یک وقتی است که می‌گویید که علم به شیء عین همان مطلبی در خارج است که من می‌بینم گاهی. آدم قوه‌ای دارد که عین خود آن شیء صورتش حاصل می‌شود برای ذهن و علم هم که

پیدا می‌کند یک رابطه را عیناً مستقل می‌کند گاهی می‌گویند نه همچنین عینیت تطابقی قطعی در کار نیست، نسبتی دارد به خارج. و در نسبت داشتن به خارج، گاهی هم باز مدعی هماهنگی‌اش می‌شوید بصورت مطلق. گاهی می‌گویید نه این عوض که می‌شود ادراک ما رشد که پیدا می‌کند آن نسبت عوض می‌شود. و طور دیگری می‌توانیم به آن کار کنیم. کاربرد جدیدی می‌توانیم پیدا کنیم تبدیل می‌شود به تعریف کاربردی. اگر ما هستیم و تعاریف کاربردی نسبت به عینیت، تطبیق به موضوع خارجی نمی‌تواند هرگز بدون معنای فلسفی انجام بگیرد. می‌شود آدم غفلت داشته باشد از اینکه جامعه برای این تعریف یک مبنای فلسفی دارد. توجه به شیء تغایری که می‌کند، بعد برای یک هدفی آن را در آن یک نفعی و نسبتی می‌بیند و متناسب با آن نسبتی که به هدف دارد عنوانی برایش قرار داده است. اسمی برایش قرار داده است. که اگر هدفش عوض بشود بدلیل اینکه مبنای فلسفی‌اش از هستی عوض شده است. این را برای کی هدف دیگری، یک کارآیی دیگری از آن می‌بینید و یک نسبتی با اشیاء دیگر و یک تعریف دیگری می‌دهد.

تعاریف کاربردی جدید می‌شود. حالا اگر بگوییم تعاریف کاربردی جدیدی، ما برای اشیاء بدھیم این معنای تطبیق به مصداق باشد. عرف که نمی‌تواند در اینجا سند بشود و اهواء را که نمی‌شود پرستید.

مثل حکومت دموکراسی در امور سیاسی این هم که یک همچنین تعریف دموکراتیک عرفی که درست در نمی‌آید. تعرف متشرع‌های که بتوانند این نسبت را بیاورند تا آخرین مرحله، تا عینیت. و انشاء الله تعالی تغییر بدهند عینیت را. یعنی تصرف کنند بر زمان و مکان. تصرف کنند در تغییرات، متناسب با اعتقادات الهی، تصرفات الهی بکنند نماینده مولا بشوند. این می‌تواند تطبیق به مصداق باشد. حالا اگر ما در اینجا ملاحظه کنیم که لوازم عقلی خطاب را، وحی را، در توصیف و ارزش و تکلیف با هم ملاحظه می‌کنیم در راه پرستش خدا تا تغییر عینیت. شاخصه‌هایی که برای عینیت معرفی می‌شود برای اندازه گیری عینیت کارشناسی اسلامی معرفی می‌کند. این شاخص‌ها از کجا آمده است؟ نسبت به چه تغایرهای حساس هستید؟ نسبت به چه دسته‌بندی حساس هستید. و از چه چیزهایی غفلت دارید [؟] از آنهایی است که دیگر به آن توجه نمی‌کنید قابل ذکر نمی‌دانید؟ کدامش است؟ اصلاً گاهی هم مورد غفلت قرار می‌گیرد برایتان ضرر هم نمی‌کنید از آن.

شما اگر ندانید که فرق بین شراب سیب و شراب گلابی و شراب نیشکر چه هست؟ ضرر کردید یک ذره ضرر نکردید. اطلاعش نفی برایتان ندارد. التفات به آن نفی برایتان ندارد. در دستگاه شما آنها جایی ندارند. ندانید که مثلاً شما وقتی هم که می‌خواهید بدانید این چیزها را آن وقتی است که بخواهید حرکت کفار را مثل یک حیوان که آدم مبتلا شده است به درگیری با آن. می‌شناسد که خوراکش چه هست. و چه طور آسیب بزند به آن از راه خوراکش یک حیوانی مودی - به اصطلاح - جمیع خصوصیاتش را ملاحظه می‌کند که ببینید چه طور آسیب بزند، چگونه کنترل کند و چگونه - به حضورتان عرض کنم که - آن را تسلیم کند مهار کند.

چگونه آنهایی را که ممکن است از حیوانیت رو برگردانند از دست ارکان و امت‌شان و پرچمدارهایشان نجات بدهد آنها را. آنهایی را که مستضعف هستند چگونه خارج کند از دست آنها. آنهایی که مستکبرند و استکبار بر خدا و رسول خدا قرار داده‌اند اصل درحیاتشان. چطور آنها را به اصطلاح ریشه کن کند، مقابله بکند. به آن دلیل شما ممکن است برایتان حساس باشد از داخل دستگاه خودتان. و الا از موضع اینکه بگوییم برای ما علم محترم است، علم، علم است. هرچه می‌خواهد باشد همچنین چیزی نیست. یعنی چه علم علم است. تعاریف کاربردی است، در یک وجه در وجه دیگر، اگر دقت کنیم یک قدم بالاتر از مسئله تعاریف کاربردی است. قبلاً هم عرض کردیم. خدای متعال پرستیده می‌شود باحالات قلبی همچنین پرستیده می‌شود با فعالیت‌های ذهنی. برهان کیف پرستش خدای متعال هست در مرتبه ذهن، نه اینکه ذهن یک هوت مستقلی در قبال ایمان داشته باشد. و هیچ وقت ایمان زائیده ذهن نیست. استغفرالله مطلق سازی ذهنی نمی‌کنیم و بعد بپرستیم این می‌شود خدای ذهنی، قابل پرستش نیست این مصنوع شما می‌شود. و سبحانه و تعالی از اینکه آن قیاس بشود با مصنوع ذهنی شما. کیفیت‌های عینی نمی‌توانند هادی قرار بگیرند برای شما به طرف خدا، شما پا روی اینها بگذارید و اینها همچنین قرص باشند که بتوانید خدا را به اینها بپرستید. توجه به اینها اگر توجه الهی نباشد توجه مادی است و توجه مادی به اینها مضر است. نه مهری، اگر توجه مادی کسیبکند به اشیاء عالم که این را به خدا نمی‌رساند فرد را محال است به خدا برساند. اگر توجه استقلال به کیفیت‌های ذهنی هم بکند همین طور است به کیفیت‌های ذهنی هم توجه الهی لازم است. و حالات قلبی هم نمی‌تواند حجب بهش و تکیه زدن

به آن شما را برساند به خدا پرستی. هرچند خود آقایان فلاسفه هم این را قبول دارند در کلماتشان در خیلی از جاها که استدلال ایمان و یقین و حالت روحی نمی‌آورد. مسکت است خصمش. ولکن از آن طرف که برعکس نگاه به آن بکنید، بگویید کیف پرستش خدا. نحوه پرستش خدا چرامی تواند طریق واقع شود حالات قلبی، هکذا همچنین می‌تواند ملاحظه نسبت‌های نظری و فعالیت قوه ذهنی اگر نظر الهی داشته باشد آن هم بستر پرستش بشود، کیفیت پرستش بشود صحیح این خیلی هم ثواب دارد. شاید تفکر یک ساعت بهتر از سالها عبادت جسمی باشد. طبیعتاً با حالت خوب، با اخلاص همین کاری را که انشاء الله تعالی خدا تفضلاً قرار بدهد کار شما برادران را و ما هم در خدمتتان به برکت نیت خالصه شما و تصدق حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه. تفکر در حل معضلات مسلمین روایت در آن زیاد است، این طور نیست که بدون روایت باشد. جزء تفکرات ممدوح است. ظاهراً اصحاب حضرت در وصف شان هم چین چیزی هست که روزها مشغول کار هستند و شبها فکر می‌کنند، این قسم عبادت را دارند اینها در شبها یعنی عبادت شایسته‌ای هم قلمداد شده. خدا پرستیده می‌شود با فعالیت قوه عقل و قوه نظر ذهن و لذا برهان مرتبه‌ای از پرستش است. یک کمی هم در آن دقت کنید طبیعی هم هست این مطلب می‌گویید ملاحظه بین نسبت‌هایی جزمیت می‌آورد جزمیت که نمی‌شود پایش روی ایمان‌بند نباشد پایش کجا بند است. جزمیت یعنی یقین اینکه می‌گویند العلم هو در تعریفش اعتقاد به نسبت اعتقاد و جزمی را که دو برهان و روشن شدن ذکر می‌شود پاش‌بند است به خود یقین پایش به ایمان‌بند است. پایش به حالت‌بند است. لذا در یک مرتبه شما برهان می‌آورید. کافر نمی‌تواند بفهمد، سعی هم بکند. می‌فرماید اگر می‌خواهید بشنوید آن را هم آنها را بفهمانی هم آنها نمی‌فهمند مهم قلو من لا یسمعون بها، ابصار لا یبصرون هذا لا یسمعون. نمی‌توانند [؟] بقول معروف می‌گویند زمین شوره، سنبل بر نیاره. قلب بیماری که متوقر در پرستش دنیا هست، چسبیده به زمین وارونه شده این خوب در کنار دست برهان وحی باشد که اعظم از براهین اولین و آخرین را شما جمع بکنید محال است برابر برهان معجزه باشد ولی مازاد هم الا نفورا برای یک عده دیگر مازاد هم الا تثبیتاً. حالا اگر برهان مرتبه‌ای از پرستش هست نازلتر می‌شود در شکل ملاحظه لوازم خطاب قرار می‌گیرد. انها هم آنجا مرتبه‌ای از پرستش است تا مرتبه تعاریف از

عینیت و تا مرتبه تصرف نسبت به تغییر و تغییرات را الهی کردن. بر جمیع مراتبش هم ادراک وحی حاکم هست و از سنخ این ادراک‌ها نیست. تازه ادراکی هم که شما از کلمات وحی دارید حاکم است بر کار عقلانیتان این دسته از ادراک اشرف از ادراک‌های دیگر هستند. بالا قرار می‌گیرند. اینکه کسی خیال کند این به معنای تعطیل کردن عقل است، نیست. علو عقل، عالی‌ترین درجه‌ای که برای عقل فرض بشود از عقول بشری، خادم بودن برای وحی است هر وقت افسارش گردن خودش باشد شیطنت است. سقوط در طغیان است. تبعیت از شیطان است. حالا ممکن است بصورت تغیری این مطلب قابل فهم نباشد ابتدائاً خاصه که ارتکازات عرف جور دیگری باشد. شیطنت است، سقوط در طغیان است. تبعیت از شیطان است. حالا ممکن است بصورت تغیری این مطلب قابل فهم نباشد ابتدائاً خاصه که ارتکازات عرف جور دیگری باشد. شیطان هست و همراه غذا اگر بسم الله نگویید وارد می‌شود. این چه هست معنایش؟ چه عیبی ندارد بگوییم که مزه‌ای که کافر از غذا می‌فهمد مزه شیطانی است و فرق دارد با مزه‌ای که مؤمن از غذا می‌فهمد. مرد با زن هم بستر می‌شود بسم الله نگوید یواقع المرء کما یواقع الرجل، همراه مرد شیطان آمیزش می‌کند. یجری مجرم الدم جریان پیدا می‌کند شیطان در بدن مثل جریان خون. همه بدن، دگیر هر جای بدن دست بگذارید، زخم بشود خون دارد همه جا طبیعی است که تعاریف کاربردی‌اش فرق پیدا کند و حساسیتش فرق کند، اینکه من می‌بینم در آزمایشگاه تجربه می‌کنم او هم می‌بیند یعنی چه؟ مگر عالم محسوس نه با چشم و گوش و حواس می‌خواهد ببیند. اگر ما گفتیم مبنای تعریف که عوض می‌شو این امر حقیقت است و بر این بحو الله وقوه ایمانمان را خدا راسخ قرار بدهد که این عالم مخلوق خدا هست و این طور هست حرکتش. چطور می‌شود که عالم محسوسش یکی باشد. عالم محسوسش حتماً فرق دارد. خود حسش و نحوه حسش و حساسیت نسبت به حسش و نسبت بین محسوسات و تناسبشان به هدف و تعاریف حاصله شان و تعاریف کاربری شان و سیر تصرفاتشان، همه‌اش فرق دارد. این جور نیست که شما یک بحث داشته باشید مال عرفان علی حده بگویید آن مال آدم‌هایی هست که تهذیب می‌کنند. مواظبت بر نفسشان می‌کنند. نهی نفسشان از هوی می‌کنند. در یک گوشه و جدای از جامعه زندگی می‌کنند با یک رهبانیت خاصی که یک درجه‌ای فرق دارد با رهبانیت راهبه‌های فرضاً نصاری و اینها،

این عرفان مال اینها. بقیه کارها هم هر کدامش علی حده موضوع کار خودش است. اگر بحث عرفانی می‌خواهی بکنی بگو عالم محسوس در آتش عالم مثال می‌سوزد و عالم مثال هم در آتش عالم معقول می‌سوزد. و عالم معقول هم در هجران و دوری تا این سیر تدریجا طی بشود ولی اگر بحث کارشناسی می‌خواهی بکنی آن حرف‌ها نیست. اگر بحث فقه می‌خواهی بکنی باید بیایی به لوازم عقلیه روابط مفاهمه پردازی و اگر آنجا هم می‌خواهی پایین‌تر بیایی صحبت کارشناس است این آن صحبت‌ها را ببوس، احترام بگذار. صبح تا صبح هم اگر دوست داری یک بار هم زیارتش بکن، دیگر خوب است؟

ولی بگذار روی تاقچه اگر اومدی پشت میز اداره نشستی ضریب فنی کارشناسی هست و مدل حسی هست و اندازه گیری و نظر دادن که وضعیت چنین است. این دو تاست. یک وقت می‌گویند خیر، آن عرفانی که دارد می‌گوید عالم محسوس در آتش عالم مثال می‌سوزد. بیا نشان بده که در عینیت عالم محسوس چگونه در عالم مثال می‌سوزد در آتش عالم مثال می‌سوزد. این آتش عالم مثال چیست که عینیت را می‌سوزاند؟ و چگونه دارد می‌سوزاند؟ آن وقت ببینید آیا تعاریف کاربردی را می‌توانید بگویید جهت ندارد. تعاریف کاربردی مگر ملاحظه یک تغایرها و نسبت بینشان در عینیت نیست؟ مگر چیز دیگری است؟ مگر پایگاه دیگری دارد؟ دسته‌بندی را، طرف‌های دسته‌بندی را عوض بکنی یک ظرفش را عوض بکنی. نسبت‌ها را بالا و پایین بکنی و بگویی این در فلان طبقه است و این در طبقه پایین‌تر است. خوب ضریب فنی‌ها فرق پیدا می‌کند. مجموعه‌ای که درست می‌کنید برای این مقدمه باشد یا مقصد دیگر. خوب الگوی اولیه سؤالهایش را هم باید درست کنید برای این مقصد یا آن مقصد. شما بخواهید حلوا درست کنید. یک عیار می‌دهید یک تناسبات می‌دهید برای شکر و روغن و آرد. بخواهید سوهان درست کنید از همان شکر و روغن و آرد یک تناسبات دیگری می‌دهید، چطور است که شما می‌گویید تناسبات عوض نمی‌شود مگر ضریب فنی جز تناسبات چیز دیگری است. شما می‌خواهید یک طور دیگری بشود عالم. می‌خواهید تغییرات الهی بشود خوب باید مناسبات را هم الهی ملاحظه کنید تغییرات را هم الهی ملاحظه کنید. وقتی که حلوا درست می‌کنید با یک عیارهای خاصی، یک تناسبات خاصی، یک مرحله که برسد بگویید قوام آمد بیشتر از این پخت نخورد حلوا خراب می‌شود.

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۳۶

۶۸/۰۷/۱۵

استاد حسینی: من همزات الشیاطین بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین و صلی الله علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی اهل بیته المعصومین المنتجبین المکرمین واللعن علی اعدائهم اعداء الله من الان الی یوم الدین.

بارالهی کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران. کلمه باطل را از زمین بر کن. آنچه و عده به ولی ات فرموده... ای هر چه زودتر به وی عنایت بفرما. نایب رشید ولی ات حضرت آیت الله خامنه‌ای را مؤید و منصور بدار. لشکر رشید اسلام در همه جبهه ها پیروز فرما. لشکر کفر در همه ابعاد مخدول گردان. بار الهی شهدای انقلاب اسلامی را محشور با حضرت سیدالشهداء بفرما. معلولین جنگ را شفای عاجل عنایت فرما. بار الها انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک آن گونه قرار ده تو راضی باشی. بار الها علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل عنایت بفرما. اموات و ذوی الحقوق، صالحین امت، حیات و میتاً خاصه پدر و مادر از خیراتی که نصیب می فرمایی بهره مند بگردان. ما را از دعای خیرشان مستفیض بفرما. بار الها روح پرفتوح رهبر کبیر انقلاب حضرت نائب الامام، امام خمینی - قدس الله سره القدوسی - مستقر در بهار رحمت خود بگردان. بار الها روحش را از ما شاد قرار بده. دعای خیرش را نصیب ما قرار بده. از خیراتی که نصیب می فرمایی حض وافر برای ایشان عائد و واصل قرار بده. بار الها عنایت خاص و مخصوص ولی اعظمت - صلوات الله و سلامه علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و روحی لتراب مقدمه الشریف فداه - نصیب ما بفرما. بار الها خاطر شریفش را از ما راضی گردان. بار الها ما با رضایت حضرتش بدار، با رضایت حضرتش ببر و با رضایت حضرتش محشور بدار «و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعلنی من لدنک سلطاناً نصیراً. اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اکرما بنور فهم اللهم افتح ابواب رحمتک و

نشرنا علينا خزائن علومك برحمتك يا ارحم الراحمين و بمحمد صلى الله عليه و آله الطاهرين «اللهم صل على محمد و آل محمد»

حالا ببینیم زمان و مکان بحث آن در رابطه با الگو و امور متغیر چیست؟ و در عین حال ببینیم آیا قسمت دوم هم - ان شاء الله تعالی - ببینیم فرق بین موضوع شناسی و حکم شناسی در این بیان چگونه می شود؟ حالا بحثی بوده در باب احکام کلی التزامی که گفتیم وصف و احکام توصیفی بایستی و احکام تکلیفی و مطلوب و ارزش، اینها باید از لسان شرع به دست بیاید. خود این، یک نحوه به کار بستن الگو است. صحیح است که یک سؤال بشود که به چه دلیل تقسیم بر ۳ آن هم به چه دلیل توصیف و تکلیف و ارزش. ثانیاً حالا اگر بنا هست یک چنین تقسیمی هم بشود این تقسیم شرعی است؟ یا عقلی است چگونه است؟ برای بحث این مطلب اول یک مقدمه عقلی می گوئیم بعد هم ببینیم آیا این مطلب ربطی هم با شرع دارد؟ ندارد؟ در چه حد ارتباط می تواند داشته باشد؟ در مقدمه عقلی ما خیلی ساده می گوئیم خبر در توالی شما یک وضع فعلی دارید و یک وضع آتی دارید یک ربط بین اینها دو تا . عقلاً چیزی که متغیر است یک وضعیت موجود دارد، یک وضعیت مطلوب، یک وضعیت ثانی دارد و یک نحوه ارتباطی می گوئیم ساده تر است یعنی نمی شود شیء متغیر را بگوئید متغیر است و وضعیت موجود ندارد. نمی شود هم بگوئیم وضعیت دوم یا مطلوب ندارد . نمی شود هم بگوئیم ربط بین اینها دو تا نیست. یک قدم دقیق تر آن می گوئیم که هر مخلوقی برای دارد و اگر قائل شدیم که حق هم همین است که عالم مخلوق است خالق دارد خبر خدا لغو خلق نکرده که بگوئیم تغییر بنفسه ها، بدون هیچ برای ای مطلوب به ذات است. لغو می شود دیگر. خلق چیزی که در حال تغییر هست حتماً برای دارد. تغییر برای چه چیزی بکند؟ خبر یک هدفی را معرفی می کند خلق این حرکت شود برای چه چیزی؟ برای یک مقصدی. و الا نفس حرکت اگر هیچ برای ای نداشته باشد معنای لغویت همین است. حرکتی که هیچ گونه مقصدی را دنبال نمی کند - به اصطلاح - حرکتی که کور است، مجهول است. حرکتی که مادیین می گویند این بیچاره ها می گویند متألهین حرکت شان کور است. خود آنها حرکتشان کور است. عنایت کنید به مطلب نه اینکه من باب که می خواهم به آنها - به اصطلاح - با اینکه سزاوار دهن کجی هستند و سزاوار لعن و

برائت هستند ولکن الآن در موضعی نیستم که بخواهیم - به اصطلاح - با بدگویی بگوییم حرف آنها باطل است. ولو سزاوار بدگویی هستند. وقتی که می گویند که حرکت ماده مستقل باشد از خود ماده باشد خب مقصدی را که نمی توانند کنند. کمال و ارزشی را هم که برای ماده تعریف می کنند. وقتی ماده مستقل است. نمی توانید مقصدی را به آن نسبت بدهید، نمی شود کمالی را هم نسبت داد. کمالی هم یک چیز - به اصطلاح - موهومی می شود. و الا چون این خاصیت را دارد این حرکت را می کند. دیگر اینکه بگویید این خاصیت را دارد و این حرکت را می کند به طرف کمال است که ندارد این مطلب. خاصیتی دارد حرکتی می کند. آنکه مستقل می بیند می گویند نسبت به مبدأ مجهول هست لازم نیست برویم دنبال آن. و نسبت به مقصد و معاد هم مجهول هست لازم نیست برویم دنبال آن. ولی این معنی حرکت کور همین است که در سطح کلی جواب ندارد هرگاه در مقیاس بزرگ، خیلی بزرگ آوردید شما برای عالم گفتید آقای انیشتین در نسبیت شما درباره تبدیل کیفیت صحبت می شود. آقای دیگری درباره حرکت و تغییر صحبت می کنید ولکن مبدأ آن چیست؟ نتوانست جواب بدهد. قصد آن چیست؟ گفت مجهول است. علم بشر نمی رسد. باید بلافاصله به آن گفت تو که مبدا و مقصد آن را قطع می کنی درباره کمال نمی توانی حرف بزنی. در حرکت های اجتماعی آنها هم همین گونه است. اینکه اینها در حرکت هایی که گاه مسلمین دارند لقب کور می دهند، لقب متعصب می دهند، لقب این می دهند که اینها یک کاری را می کنند از روی یک حرکت عاطفی نمی دانند مقصد آن چیست. این خودشان این گونه هستند. مسلم که حرکتش پیداست. با قصد تقرب با قصد غربت. آن قصد را آنها نمی توانند بفهمند. این را راست می گویند. این یک کلمه آنها راست است که نمی توانند بفهمند مقصد مسلمین را. و لذا حرکتی را که از روی بصیرت انجام می گیرد و صحیح است آدم بگوید «اشهد و انک کنت علی بصیرة من امرک مقتدیا بالصالحین متبعا لانیین» در نظر آنها کور است. پس بنابر این الگو های مادی مطلقاً مقصد را نمی توانند جهتش را معرفی کنند لذا مطلقاً کورند. هر قدر ادعای وضوح مقاصد نسبی را بکنند اگر مقصد نهایی اگر جهت نهایی حذف شد. این حذف قابل مشاهده و نبیین هست در مقاصد نسبی و در اهداف نسبی. کسی که مقصدیش هوی هست کسی که اله او هوی هست. «کان امره فرطاء» سستی مطلب او واضح است. اما این طرف

واضح است از نظر عقلی در مقدمه ای که داریم عرض می کنیم اینکه آدم همین که گفت مخلوق خداست، مستقل نیست این یک وضعی دارد و یک مقصدی دارد و یک ربط بین وضع و مقصد. به آن وضع آن را که بخواهید شما تعریف کنید صحیح است بگویید توصیف. به آن مقصدش که بخواهید تعریف کنید صحیح است که بگویید ارزش. و آن ربط بین این - به حضورتان که عرض کنم که - وضعیت و مقصد که بایست این گونه حرکت کند تا برسد به این مقصد. می توانید بگویید که این در یک مرتبه می رسد به عالم تکلیف می شود باید. بایستی که برسد به رتبه طلب ولایت و طلب تصرف می شود واجب و حرام، می شود تکلیف، خب این مقدمه عقل. حالا ببینیم این تقسیم بر ۳ در کلی ترین وجه در اجمالی ترین مرتبه این آیا متخذ از عقل مستقل از وحی است. یا متخذ از عقل تابع وحی است یا متخذ از وحی است. آن گونه که به نظر می آید حداقل بنابر مبنای اصالت تعلق این سه تا از ایمان و یقین و وحی به دست می آید. یعنی چه، چرا؟ سه تا را این گونه ما می گوئیم؟ ما می گوئیم متقین نه فقط شیعه، نه فقط مسلم، متقین متألهین است نه فقط عرف متشرع است. متقن خدا پرستان است. که این عالم مخلوق است به طرف غایتی است و یک کیفیت ارتباطی هم دارد این - به اصطلاح - انتقال به طرف غایت. که آن کیفیت انتقال به انسان و عالم دنیا که می رسد صحیح است به آن بگویند عالم تکلیف. پس ریشه این تقسیم بر می گردد به یقین و ایمان. ایمانی که ایمان یک دسته خاص از متشرعه به شرع مقدس و انور اسلام نیست. ایمانی که متیقن بین همه مذاهب و همه امم است. ولو لها ذلک اگر این امر نباشد بعثت انبیاء برای چیست؟ اگر اینجا عالم تکلیف نیست بعثت چرا؟ اگر وضعیتی نیست که آن وضعیت را توصیف می کنید به اینکه انسانی هست و دارای اختیار هست و مخلوق هست و جهان هم بستری هست برای این - به اصطلاح - رشد. این تکلیف برای چه؟ دعوت به آخرت ظاهراً مورد اتفاق همه ادیان در حد این که اجمالی آن متیقن است. یعنی فی الجمله در حد اجمال قابلیت نفی ندارد. از سوی هیچ یک از ارباب امم. هیچ یک از امم نمی توانند بگویند ما قابل به آخرتی نیستیم. قائل به دعوت انبیائی نیستیم. قائل به وضعیت و شایستگی، انسان، توصیف انسان و جهان برای عالم تکلیف نیستیم. پس ما یک یقینی داریم که این یقین این مطلب از آن به دست می آید. در حقیقت جلوه یقین و ایمان است که در رتبه عالم سنجش و معقول

این سه دسته را تحویل می دهد. در عالی ترین مرتبه از اجمال و کلیت. صحیح است بگوییم هیچ چیزی هیچ موضوعی مورد لحاظ در نزد و متأله نیست که نحوه ای از وجود داشته باشد ولیکن هیچ گونه خلقتی درباره او نباشد. مخلوق هستند. بعد از این مخلوقات برای چیزی هم خلق شده اند. این هم قابل تردید نیست. این مخلوقات از این جهان به جای که می خواهند بروند یک کیفیت ربطی دارد. این را هم نمی شود نفی کرد. که به انسانی که می رسد و این عالم دنیا و عالم تکلیف می رسد. می گوئید که یک تکلیف هایی دارند توصیفی از انسان می دهید دارای هوی است. دارای تقوی است عالم اختیار است. این جهان بستر وقوع این مطلب هست. و بعد از آن هم متناسب آن حالا یک تکلیفاتی دارند برای اینکه بروند یک جایی. برای این که به طرف یک مقصدی بروند. فی الجمله اش. حالا از اینجا بیشتر هم باز می شود دقت کرد و نسبت داد به شرع. بگوییم این چیزی که در متیقن به بین المذاهت هست این واقعا هیچ گونه متنی ندارد. یعنی هیچ آیه ای هیچ روایتی هیچی در باب قیامت و عالم عند الله حسن المأب نیست. یا اینکه می گوییم پر هست. پر است روایات و آیات از این مطلب که دعوت به یک مقصدی است. پر است از اینکه توصیف می کند اینکه انسان دارای اختیار است، دارای تکلیف است، دارای هوی است، دارای تقوی است. دارای جهان - به حضورتان که عرض کنم که - بستر است برای فعالیت الهی. یا فعالیت - به حضورتان که عرض کنم که - کسی که بخواهد به طرف طغیان حرکت کند و پر است باز از نحوه ارتباط عالم تکلیف. باز از این بیشتر هم می شود. نسبت به شرع داد. همین امر را که اجمالی ترین رتبه هست؟ یعنی می شود گفت که درحوزه ها هم این بحث ها می شود دیگر؟ می گوئید بله. می گوییم بحث معارف معرفت بحث های توصیفی است. بحث های فقهاتی بحث های تکلیفی است. بحث های اخلاقی، بحث های ارزشی است. که رذائل و محامد اخلاق را ذکر می کنند. این ها درباره - به اصطلاح - در حوزه ها مشاهده می شود. نمی شود گفت مشاهده نمی شود. از اینجا یک پله بالاتر و دقیق تر هم می شود گفت که بگوییم اینها سه تا را به صورت مرکب باز در حوزه مشاهده می کنند. یا این مخصوص به کار ما هست. ادعای ما این است که در حوزه مرکب مشاهده می کنند. سؤال این است کجا مشاهده می کنند؟ عرض ما این است که شما یک وقتی علم کلام می خوانید علی حده، علم فقه می خوانید علی حده، علم اخلاق در مرتبه

نازله آن می خوانید علی حده. این برای یک وقت است. یک وقتی است شما می روید تا عرفان و از موضع عرفان نظر می کنید به احکام فقه، از موضع عرفان نظر می کنید به اخلاق، از موضع عرفان نظر می کنید به توصیف، از موضع عرفان وقتی بخواهید نظر دهید که نمی آید بگویید که هوی نفس بد است. می گوید هوی انحراف آن بد است. می گوید اگر هوی با علم و ایمان ترکیب شود اصلاً اسم آن و هویت آن و همه چیز آن عوض می شود، می شود طلب کمال، می شود طلب کمال مطلق. آن چیزی که اسم آن میل بود وقتی نارس هست وقتی هنوز شکل صحیح پیدا نکرده، شکل ملکوتی پیدا نکرده، این میل، صحیح است به آن بگویید میل. این میل وقتی مهذب شد پاک شد، فرم گرفت، الهی شد. دیگر نگو به آن میل. بگو حب فی الله. همان میل است. آن وقت میل بوده به کمال هایی را که توهمی بوده آن کمال برای آن. حالا این میل مهذب شده، شده کمال صحیح. میل به کمال، می گوید بگو حب فی الله، بغض فی الله. بگو هل الايمان الا الحب و البغض. از موضع عرفان که نگاه بکنیم تکالیف کلاً مطلوبیت آنها فرق می کند تا وقتی که در فقه نگاه به آن می کنیم. آنجا هم مطلوب است. آنجا هم می گوید طریق بندگی است. ولی طریق بندگی، طریق سیر عاشیقی را که ملاحظه می کند، جدا نمی بیند از مطلوب و کمال خود. در فقه فقی می گوید عبادت را شرط صوت آن، آن است که به قصد قربت بیاورید شرط کمالش این است که با حضور قلب بیاورید. شرط کمالش این است که با اخلاص بیاورید. در عرفان می گوید اگر اینها را با هم بیاوری این تو را می رساند، تو سالک هستی و این سبیل به سیر تو هست. تو رونده راهی و این راه تو هست. دارد می برد تو را به طرف مقصد. می گوید مبدا در راه بمانی و توجه تو به راه زیاد جلب بشود، از راه باز می مانی. از مقصد باز می مانی. در عرفان وقتی بخواهد نگاه بکند به عالم. می گوید عالم محسوس در آتش عالم مثال می سوزد، و عالم مثال در آتش عالم معقول می سوزد. توصیفی که می خواهد بکند از عالم که نارسایی، مشکلات چیست؟ مشکلات جهل و مشکلات عدم تهذیب را ذکر می کند. یعنی می گوید این هوی این عالم محسوسی را که می بینید این مشکلات حاصل شده این میلی که مهذب نشده است این گونه بر سر بشر آورده است. نواقصی که در اطلاع آن نواقصی که در تهذیب آن هست این میل را این گونه کرده است. اگر این میل وضعش درست باشد گلستان می شود. بعد می گوید

عالم مثال هم، عالم صور هم، عالم نمونه ها هم، نارسایی اش ناشی از عالم معقول و عالم ایمان و عالم حالات قلب است. نقص حالات قلب است که نمونه هایی، نمونه سازی هایی را که می کند، نسبت هایی را که به هم درست می کند و صور و سنجش هایی را که درست می کند، ناقص در می آید. اگر عالم ایمان و قلب آن درست بود، - به حضورتان که عرض کنم که - عالم مثال و نمونه سازی و نسبت ها و شکل یافتن ها و تصور ها و تصدیق هایش هم درست می شد.

[قطع صوت ۲۹:۴۲] معلومات - به اصطلاح - که آن معلومات در شکل صور هستند اینها آتشفشانی شدند که عالم محسوس و هوی را جایی که تهذیب کنند، می سوزانند. بعد عالم معقول در آتش هجران و دوری از مقصد دارد می سوزد. در سیر تدریجاً درست می شود و وقتی درست شود آثارش پیدا می شود در عالم مثال و آثارش پیدا می شود در عالم محسوس. پس توصیف و ارزش و تکلیف هر ۳ تا را با هم عرفان ملاحظه می کند در وجه کلی. نه در شکل گسترده خاصی که همان عرفان تبدیل شده باشد به مثال و تبدیل شده باشد به محسوس. و تلاش شما این است که همان چیزی را که به صورت کلی حوزه از کثرات آیات و روایات می فهمد این را بیاورد تبدیل کند به صورت - به اصطلاح - تفریع فروع و متکثر به کثرت و مشخص کردن خصوصیات و نشان دادن اینکه، این چگونه می سوزاند عالم محسوس را. ضعف تصرفات در عینیت چیست؟ این ضعف چگونه مربوط شده به ضعف عالم محاسبات و سنجش ها و نمونه سازی های ذهن بشر. و آن ضعف چگونه مثلاً حد اولیه را اگر بدهد عقل بگذاریم چه می شود، اگر ایمان بگذاریم چه می شود؟ شما در حقیقت مبین و مفسر و مشرع و شارح چیزی هستید که یک مرتبه آن وجود دارد. بنابر این مطلب می توان گفت که تقسیم بر ۳ و باز وحدت ترکیبی این ۳ در یعنی تجزیه و ترکیبی که دارد به نحو اجمالی در ادیان خاصه شیعه، خاصه حوزه های علمیه وجود دارد. حالا برای - به اصطلاح - پرورش فرد در مرتبه نازل شاید هم تا این اندازه ای که الآن بحث می شود ضرورت تبیین آن نبوده است. البته ولایت خب باز لسان عرف حالا نهایت این است که بعضی از عرفای بزرگ (رضوان الله تعالی علیهم) اینها اذن ندادند که مطالعه بشود کتابهایشان قبل از آشنا بودن به مطالبی که در این باب هست. ولیکن از لسان اینها این مطلب که ولایت اصل است به معنایی که به یک معنا

تشریح شده در عرایضی که عرض کردیم باز آمده در فرمایشات ایشان - به حضورتان که عرض کنم که - ما چون خود آن - به اصطلاح - بزرگان این توصیه را کردند. تأکید نمی کنیم برای این که نام کتابش را بخواهیم ذکر کنیم و - به اصطلاح - رجوع بدهیم به آن کتاب ها. ولی فی الجمله همین قدر اشاره می کنیم که اینکه اینها را صورت های پرستش خدای متعال می دانند و - به اصطلاح - مقام ولایت را مقام واسطه بین خدا و خلق می دانند. این مطلب تمام است در آنجا. حالا تشریح آن هم یک مقداری به اندازه ای که لازم بوده در مطلب قبلاً عرض شده است حضور مبارکتان. پس تقسیم بر ۳ بنابر بیانی که شد، عقلی به معنای عقل مستقل از شرع نیست. عقلی به معنای عقل تابع نسبت به وحی و متخذ از وحی هست. نه فقط تقسیم آن است وحدت آن هم باز است. یعنی وحدت ترکیبی و کثرت ترکیبی آن قابل لحاظ و قابل ملاحظه است. حداقل مورد ادعا که قاعداً قابلیت انکار ندارد وجود هماهنگی بین نحوه تقسیم و آن چیزی که هست در حوزه ها هست. یعنی این قدر متیقن که این نحوه تقسیم کردن هماهنگ با مرتبه اجمال ادراکات حوزه هست و نمی شود در آن تردید کرد. حداکثر آن که ادعای ما این است که این عیناً تابع ایمان به خدا و قیامت و عالم تکلیف و ولایت هست یعنی حداکثر آن، آن چیزی هست که در بحث ولایت گفته شد. ممکن است این حداکثر را کسی مثلاً در حوزه احیاناً قبول نداشته باشد الا فی الجمله از عرفای حوزه، اینکه همه چیز عبادت است و هر نحو حرکتی است نحو مقصدی است، نحو مطلبی است. آن توصیف را - به اصطلاح - در حوزه جا نیفتاده باشد و علت بحث هم همین باشد که این تبیین اگر درست - به اصطلاح - عرضه بشود و بحث شود وارد مطلب بشود بحث ولایت، انکار آن، انکار ولایت ربوبیه است. انکار آن، انکار ولایت مفوضه است. انکار آن، جواز پرستش اجتماعی غیر خدای متعال است. و پرستش در هیچ رتبه‌ای، در هیچ مرتبه از مباحث حوزه برای غیر خدا قبول نشد. ممکن است تعریف از پرستش را فرق بگذارد یک کسی بگوید پرستش نیست اینها، ولیکن اگر اثبات شد که پرستش هست شکر منعم واجب، پرستش در هیچ مرتبه ای برای غیر خدای متعال جایز نیست. حالا اگر چنین شد موضوع شناسی و حکم شناسی و ولایت - به حضورتان که عرض کنم که - اینها سه چیز هست. یا دو چیز است یا یک چیز است؟ چگونه است؟ بحث ولایت را که - انشاء الله الرحمن - به یاری خدا در جلسات آینده باز

در عین حالی هم زیاد هم به نظر می آید که اشاره شده است به مطلب باز هم توضیح آن را می گذاریم برای جلسه بعد. حالا اینکه اولش اینجا فعلاً آیا - به حضورتان که عرض کنم که - بحث احکام التزامی و روش کاری که در علم اصول می گوییم و استنباط می گوییم با موضوع شناسی این دو تاست یا یکی هست. اگر دو تاست، دوئیت آنها به بنحوی است که مطلقاً از هم جدا شان می کند و هیچ ما به الاشتراکی ندارند یا اینکه هم ما به الاختلاف دارند، هم ما به الاشتراک دارند فصل ممیز آن چیست، این را بحث می کنیم. - عرض می کنم - اما احکام التزامی، یک وقت است که شما می گویند که من اول می آیم امور حسی و ادراکات حسی را ملاحظه می کنم پیش داوری درست می کنم بر اساس یک مقاصد نفسانی و پرستش غیر خدا اشیاء را می شناسم. همان گونه که در علوم تجربی حسی انجام می گیرد. مستقل از عالم آخرت و عالم دیگری شناسایی می کنند خواص و آثار اشیاء را روی هم تعاریف کاربردی نحو مقصد و مطلوب انسانی به معنای انسانی مادی برای آن معرفی می کنند، بعد هم می گویند این مدل رشد و توسعه هستند بشر بالطبع از فرق، مرض، جهل بدش می آید. بالفطره نسبت به قدرت، علم، صحت - به اصطلاح - رفاه طالب هست می آیم مدلی را که درست کردم و تعریف دادم برای امور تعریف تعاریف کاربردی، بر اساس این می آیم استنباط می کنم. چه چیزی را استنباط می کنم؟ توصیف و تکلیف و ارزش را. این می شود چه چیزی؟ می شود دینامیزم. اصالت حس، غالت شدن حس بر اعتقاد و ایمان. غالب شدن گرایش به دنیا، مطلق گرایی مادی بر تعاریفی را که به عنوان معرفت مذهبی طرح شود. که این باطل است و قبلاً هم بطلان آن کاملاً واضح شد، است. این یک، دو اینکه بگوییم می آیم نسبت بین توصیف ها را عقلاً بنابر یک معنایی که عقلاً تمام کرده باشیم مشخص می کنیم و می گوییم هر چیزی نسبت آن به تمام اشیاء دیگر گذشته و آینده به نسبتی که بتوانیم چیست؟

با یک معیار عقلی طبیعی است که در اینجا سر از قیاس در می آوریم. یعنی دقیقاً قیاس چیزی نیست جز اینکه تمام علت حکم را بیان کردن و حکمت را به جای علت قرار دادن در حالی که آدم جهل به علت و اقتضاء دارد. بیانی از شرع نرسیده است علت بیان نشده است از ناحیه شرع. شما بخواهید بر یک اساسی، چه مقایسه کردن صبر و تقسیم و تمثیل منطقی باشد، چه با یک گونه دیگری باشد بخواهد اقتضاء را در تمام احکام بیان

کنید. اقتضاء چیست؟ اقتضاء چیزی نیست جز نسبتی که بین کیفیت های مختلف در زمان و مکان به طرف مقدس وجود دارد. این اعلام استغنائی از وحی می شود. شما اگر توانستید یک مهره را نسبت آن را به تمام مهره ها خط آن را رسم کنید. نسبت آن به قبل و بعد و زمان و مکان و تا ارزش وصف کنید. این معنایش این است که در آن مهره مستغنی از وحی هستید. اگر تمام مهره ها را توانستید جنس کاری بکنید معنای آن اعلام استغنائی از وحی است. و معنای آن هم قیاس است. معنای آن هم این است که آدم از دریچه عقل خودش و فهم خودش بخواهد علت جهل احکام را بیان کند این باطل است. قیاس فرقی در آن نیست اینکه یک حکم را ببرد روی موضوع دیگری بدون علم یا اینکه بخواهد یک مبنایی را در تمام این احکام ببرد. قیاس است دیگر. «دین الله لا یساوق به عقول الرجال» می گیرد آن را. «بعد شیء به عقول الرجال» این را می گیرد. و دلائل نفی قیاس کلاً است دلایل افترا نسبت به خدا، آدمی که قبول دارد که عمل او تدریجی الحصول است و نمی تواند آن هم [۹] این هم رد استهست. ملاحظه ملازمات خطاب، نه ملازمات کیفیت. لوازم خطاب را دیدن یعنی عقل در خدمت خطاب بودن. تبعیت عقل نسبت به وحی هست. در روش اصولیین تبعیت هست هر چند در آن روش کار اصولی غیر از کار لغوی است. غیر کار یک ادیب هست. یک ادیب می آید فقط بر اساس زبان معانی را ارائه می دهد. کسی صرف بخواند، نحو بخواهد معانی بیان بخواند، بشود یک ادیب در زبان و ادبیات عرب، می تواند یک استفاده هایی از کتاب و سنت بکند ولی این استفاده ها را می گوئیم ناقص است، نمی شود اینها را نسبت داد. نمی توانید اینها را نسبت بدهید به شرع. می گوئید چرا؟ می گوئیم برای اینکه ملازمات عقلی بین این ها را ملاحظه نکردید. این صفات ها را جدا جدا دقت کردید. این ها یک مجموعه است از طرف یک حکم آمده، قولی است که در آن اختلاف نیست، ملاحظه نسبت های بین خطاب را باید کرد. خب، ملاحظه این نسبت ها را در فصل فقه علی حده، در فصل کلام علی حده، در فصل ارزش علی حده و اخلاق علی حده می کنیم. گاهی است می گوید نه آقا جان، یک پله دیگر هم باید قدم بگذارید بالاتر تشریف بیاورید، ملاحظه هر سه با هم را هم بفرمایید. ملازمات خطاب را دقت عقلی کردن، این غیر از این است که نظر به اقتضا کردن، و نسبت بین کیفیات را بر اساس مبانی عقلی رفع کردن است، دقت می کند ببیند نسبت بین این کیفیت ها را

شرع چگونه بیان کرده است. از لوازم فرمایش شرع چه چیزی در می آید. از لوازم خطابات شرعی چه چیزی در می آید. بالا بردن وقت و میزان حساسیت و نسبت بین خطاب ها را دیدن یک پله آن چگونه بود؟ یک پله آن این بود که بگوییم - در صورتی که در خاطر مبارکتان باشد در چند جلسه قبل از این عرض شد - یک پله آن این بود که بگوییم ابزاری که با آن مفاهمه می شود این را فقط معنای خطاب بگیریم. ابزار خطاب علم صرف و نحو و معانی بیان تمام می کند کار را. ادیب بودن در لسان عربی تمام می کند. ولکن بگوییم این الفاظ پشت سرش یک معانی و مفاهیمی است که اینها ابزار هستند بر آن روابط مفاهمه. و آن روابطی که شکل می دهد مفاهمه را، باید نسبت بین آنها را ملاحظه کرد و حال بیاییم نسبت بین امر و نهی را ملاحظه کنید و مفهوم و منطق را ملاحظه کنید و الی آخر. یک پله دقیق تر نگاه می کنیم. می گوییم نظام اینها، از این خطابات چه نظامی در می آید. حالا می گوییم که ما همه آن را نمی توانیم بفهمیم در اینها هست. همه امور، قبول. «لا رطب و لا یابس» الا اینکه کتاب مبین هست آن قبول. ما نمی توانیم بفهمیم. می گوییم به هر اندازه می توانیم نظام ساده بفهم. یک نظامی هر چند در ساده ترین وجه بفهم بعد بیا آن را قرا بده الگوی گزینش برای مراتب بعد. بعد یعنی چه؟ الگوی گزینش که می گویم؛ یعنی آنهایی را که نظام آن را نتوانستی بفهمی به وسیله آن نظام گزینش کن. چرا؟ برای اینکه مجبور هستی یک آرایشی یک تنظیم بکنی بین این خطاب ها برای برسد به مرحله عمل. برای رساندن آن به مرحله عینیت و ابتلاء، برای تعریف کاربردی دادن مجبوری تفریح فرع بکنی. اگر می توانستی کل آن نظام را در دست داشته باشی و روابط آن را از خطاب، کما اینکه در دست «من خوطب به» هست. کما اینکه در نزد خانواده ای که به آنها این کتاب خطاب شده هست. خب خیلی راحت است که بگویند تفریح فروع تا نازل ترین مرتبه، همه آن کجا هست؟ در این کتاب هست و تصرفاتی که بعداً عرض می کنیم شأن موضوع هست. واضح هست در اینکه چه کارش بکنی. نحوه تطبیقی هم که هست تبیین کاربردی حقیقی. آن گونه که باید باشد هست در آن این تمام. ولی ما هستیم و علم تدریجی الحصول. ما هستیم و فاصله با این مطلب. بگوییم ما اصلاً یا الله تکلیف، هیچ چیزی نداریم حالا که علم ما به حقایق عالم کماهی نمی رسد، حالا که این کتاب را همان گونه که در لوح محفوظ هست ما نمی توانیم ادراکش بکنیم حالا

پس ما هیچ تکلیف نداریم. اینکه نمی شود. شما انکار نمی توانید بکنید که خدا یک مقدار از حض از کتاب را به تو عطا کرده، حض از ادراک را یک مقداری به تو عطا کرده است. حض از ایمان و اختیار و قدرت تصرف را به تو عطا کرده است. حالا ولو در مرتبه تصرفات نازله حالا تصرفات عالیه آن گونه را هم از شما نمی خواهیم. چگونه می گوئید تکلیف ظاهری غیر از تکلیف واقعی در تلاش، در کار علم اصول می گوئید که خیلی خب ما حالا تلاش را تا نهایت به کار بردیم برای فهم دستور. به این مرتبه الآن رسیدیم. با حالت ابتهال و زاری و پناه جستن از خدا از شر ابلیس و نفس و همه آن چیزی که ما را وسوسه می کند و ضرر دارد برای ما. آن حالت را پیدا کردیم و لی بعد از آن به هر حال شما می رسید به گزینش یک احتمال، رجحان یکی بر دیگری و ملاحظه وجه راجعی، حالا نظر شما اصابه کرد و یک رجحان را دیدید. بعد بیاید تردید بکنید بگوئید ولی شاید حالا که این به نظر من راجح می آید قوی هم می آید این احتمال. شاید به دلیل این باشد که علم من تدریجی است اگر من جلو تر بروم بعد ها این احتمال شکسته می شود این رتبه شکسته می شود یا یک چیز دیگر رجحان می شود خب حالا این در نزد تو راجح شده این احتمال. الآن مکلف به این هستی نمی شود بگویی که من حالا دست به عمل نمی زنم، دست به نسبت دادن نمی زنم افتراء می شود. خب این افتراء می شود بعدش شما می خواهید بدون تکلیف زندگی کنید و بعد بی تکلیف بودن را می خواهید نسبت به مولی بدهید. در مقام عمل. آن افتراء که بزرگتر از این افتراء است. علاوه بر این اینکه شما به قصد افتراء نمی گویی. این می گویی که - به اصطلاح - من سعی ام را بذل کرده ام بیش از این دیگر ادراکی ندارم. این معنای تسلیم بودن محض در برابر مولا می شوید این که عیبی ندارد. این که باید هم این کاری را بکنی. در اینجا هم شما معنای نظامی که از ملازمات خطاب متوجه می شوید در کلی ترین وجه همان را می کنید الگوی گزینش. شما مبتلا به گزینش هستید. چون مبتلای به عمل هستید مبتلای به تعریف در مقام عمل هستید نمی شود کاری بکنید نمی شود گفت که من عمل نمی کنم یا عمل می کنم و تعریف کاربردی نمی دهم. یا تعریف کاربردی می کنم و نظام درست نمی کنم بین تعاریف تکلیفی و ارزشی و توصیفی، یا - به حضورتان که عرض کنم که - درست می کنم ولیکن بر اساس یک نظامی که آن نظام فی الجمله واضح است انتساب آن به شرع. عمل نمی کنم پس چگونه

نظم می دهید. در حقیقت پس بنابر این شما در هر رتبه ای که موفق شوید نظام کلی را استخراج کنید به همان رتبه یک رتبه نزدیک تر می شوید - به حضورتان که عرض کنم که - برای اینکه احکام را از حالت گزینشی در بیاورید در مدل قرار بدهید جای خودش ملازمات عقلیه بین پنج تا حکم را دیدید آن پنج تا شد الگوی گزینش شما بعد - ان شاء الله تعالی - شد پنجاه تا خب مدل قدرت تبیین آن، توسعه آن - به حضورتان که عرض کنم که - تطبیق آن، گزینش آن بیشتر بشود. و بعد آن شد - ان شاء الله - پانصد تا خوب خب بهتر. بعد شد مثلاً هزار تا، بعد شد پنج هزار تا، تا اینکه - ان شاء الله تعالی - سیر بکند به طرف اینکه همه این احکام را در ملازمات عقلیه بتوانید درست کنید. حالا قسمت دوم را که عرض می کردیم فاصله بین موضوع شناسی و حکم شناس چیست؟ کجا پیدا شد حالا اگر بگوییم که آن ارکانی که شما می فهمید نظامی را که می فهمید واضح است که حکم شناسی ملازمات بین خطاب را فهمیدید در حد درست کردن یک نظام. اجتهادی را پیدا کردید که زمان و مکان در آن هست. ولو نسبت به پنج تا حکم. آن شده الگوی گزینش. در کدام اجتهاد؟ در اجتهادی که نتوانستید این کار را بکنید. بر اساس آن آمده اید شکل داده اید بقیه احکامی را که نتوانستید توصیف و تکلیف و ارزش را همه آن پیدا کنید. نتوانستید به یک نحوه ای عملاً جاری کنید. زمان و مکان آن پنج تا دانه را در بقیه. حالا تفریح فروع لازم برای شما می شود تا فروع متغیر از نظر چه چیزی؟ از نظر مصداق. یعنی چه؟ یعنی رسیده اید به علائم و مشخصاتی که با آن علائم وقتی می آید سؤال از عینیت می کنید درست تعاریف کاربردی است ولی نسبت به شیء متغیری که با تصرفات شما چه می شود؟ آن علائم تغییر می کند؟ چه چیز آن تغییر می کند؟ خود آن علائم؟ آن یک بحث علی حده است. آن چیزی که با علامت شناخته می شد امروز و لذا در تعریف کاربردی خود از عینیت می گفتید وضعیت چنین است. فردا که این برنامه خود را پیاده کردید بر اساس تعاریف کاربردی در دستگاه که بردید. که قدرت توصیف از چه دارد؟ از تغییر. پس آنجایی که می رسد به علائم خاصی که قدرت کنترل تغییر را دارد صحیح است بگویید موضوع شناسی. موضوع شما چیست؟ متغیر. علائم خاصی دست شما رسیده بر اساس یک تعاریفی که با آن علامت کنترل می کنید عینیت را. اینجا تطبیق است ولی نه آن تطبیق عقلانی که قبلاً به آن - عرض کردیم - مطلق گرایی حسی.

چرا؟ چون تصرف در تغییر را به نحوه الهی می کند. شاخصه هایی است که امکان تصرف در عینیت را به نحوه الهی می دهد. این گونه موضوع شناسی پای آن کجا بند است؟ به آن نظام اولیه ای که فقیهی که آشنای به زمان و مکان هست یعنی توصیف و تکلیف و ارزش را. ولو در ۵ تا حکم ملاحظه کرده است. حالا ان قلت کسی بگویند یک چنین کسی فعلاً نیست؟ بگو عیبی ندارد تخمین بشر که هست. مرتبه دقت آن نیست. عرفان که هست مرحله خرد کردن آن تا این مرحله که نیست. ما که قبلاً گفتیم که حوزه هم مرکب نظر می کند در مرتبه عرفان. شما در همه کار های شما همین گونه هست. شما خیال می کنید که وقتی که ترازوی دقیق نباشد معامله باطل است شرعاً؟ مردم باید از گرسنگی بمیرند؟ نمی شود - به حضورتان که عرض کنم که - بیع انجام داد؟ ترازو های قدیم نمی دانم دیده بودید یا ندیده بودید یک چوب وسط بوده یک بندی هم وسط آن چوب بسته بودند و دو طرفش هم دو تا - به حضورتان که عرض کنم که - زنبیل، بعضی وقت ها در عراق زنبیل در اینجا دو تا طشت. گاهی دو تا کفه خاص بود و خب یک سنگ هایی خاصی را هم، می گذاشتند این طرف آن حالا شما بیایید محاسبه بکنید این سنگ ها را اگر دو سانت این طرف تر بگذارید یا آن طرف تر بگذارید یا وسط بگذارید ممکن است نحوه انتقال انرژی آن فرق بکند نمی دانم - به حضورتان که عرض کنم که - فرض کنید سیب زمینی و پیازی که آن طرفش ریخته اید مثلاً کم بشود، زیاد بشود یا چگونه شود نه این گونه که نیست. باید حتماً با چشم الکترونیکی باشد تا شما وزن کنید که یک سر سوزن نه این طرف برود نه آن طرف. مگر می شود چنین چیزی. تازه وقتی هم که چشم الکترونیکی بگذارید و الی آخر روی آن ننوشته است که - به حضورتان که عرض کنم که - برابری یقینی صد در صد تحویل تو بدهد که. شما با یک مقدار تقریب می گوئید می شود معامله کرد. حالا - به حضورتان که عرض کنم که - سیب زمینی خریده اید. یک تن سیب زمینی خریده اید. خب یک مقدار از مستوره آن را می دهد به شما می گوئید قبول دارم. حالا همه این یک تن. یک دندانه - مثلاً عرض می کنم - شما یک کیلو سیب زمینی را دیده اید به نسبت مثلاً ۱ درصد سیب زمینی درشت و این اندازه بوده و درصد آن آن گونه بوده، ۴۰ درصد آن گونه بوده یعنی همه این بار سیب زمینی، همه آن، همین گونه است. معامله باطل است، مجهول است؟ یا اینکه غرر است در آن. نه باباجان به یک

نسبتی دیگر اطلاعات تخمینی خیلی کار می کند. تمام سر و کار صبح تا شام شما با اطلاعات تخمینی است. اطلاعات تخمینی یک چیزی نیست که حالا من در آورد باشد. حالا - به حضورتان که عرض کنم که - بگوییم، بله آنجایی که ابزار آن بود که دقت شود و جای دقت هم داشت خوب است که آدم منضبط باشد یعنی لازم است منضبط باشد و دقت کند. ولیکن همه تلاش را حالا صرف می کنید ولیکن تا مدل بسازید مثلاً چند سال طول می کشد. فعلاً زنگ تعطیل بزنند برای ولایت حق و بگویند ولایت باطل هر کاری می خواهد بکند، بکند. این مثل زنگ تعطیل زدن برای عبادات است. که آدم بگوید چون دستم به حقایق نمی رسد پس بنابر این تکلیف ندارم. خب به هر نسبتی تخمین که می شود ولایت حق را نسبت تاثیر آن را برد بالا در برابر کفار، باید برد. اگر در شرایطی بودیم که لازم هم بود دیدیم که الآن باید از همان کارشناسی استفاده کرد، باید کرد. استفاده از آن ابزار. نهایت التفات به اینکه باید دنبال یک چنین مقصدی هم بود آن هم یک امری است که گفت به یک معنا قولی است که جملگی برآنند. اگر نبودند همه می گفتند اقتصاد اسلامی چیست؟ دنبال آن نبودند که. یک دسته می گفتند آقا ما کری نداریم به چنین چیزی بناء علیه - می خواهیم عرض کنم خدمت شما - که یک مرتبه از کار قابلیت انجام بالفعل هم دارد. خود الگو، یعنی خود شاخصه ها تغییر می کند یا تغییر نمی کند طبیعتاً به دلیل تدرجی بودن - به حضورتان که عرض کنم - ، آگاهی، حتماً مرتبه کمال دارا هست.

«والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته»

«اللهم صل علی محمد و آل محمد»

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۳۷

۶۸/۰۷/۱۷

استاد حسینی: ... و به نستعین انه خیر ناصر و معین و الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد (اللهم صلی علی محمد و آل محمد) و علی اهل بیته المعصومین المنتجبین المکرمین. واللعن علی اعدائهم اعداء الله من الان الی یوم الدین.

بار الها! کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! [...] را از زمین بر کن! آن چه وعده به ولی ات فرموده ای، هر چه زودتر به حضرتش عنایت فرما! نایب رشید ولی ات حضرت آیت الله خامنه ای را مؤید و منصور بدار! لشکر اسلام در همه جبهه ها پیروز، و لشکر کفر در همه ابعاد مخدول گردان! شهدای انقلاب اسلامی محشور به حضرت سید الشهداء بفرما! معلولین انقلاب اسلامی شفای عاجل عنایت فرما! بار الها! انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاًلک قرار ده! یا الله! علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل مرحمت فرما! اموات و ذوی الحقوق و صالحین امت، علماء، حیاً و میتاً خاصه پدر و مادر، غریق رحمت بفرما! از خیراتی که نصیب می فرمایی، ایشان را مستفیض و از برکات دعایشان ما را بهره مند گردان! بار الها! روان پر فتوح حضرت نایب الامام امام خمینی (قدس الله سره القدوسی) از ما شاد، غریق رحمت، دعای خیرش را در حق ما مستجاب، از خیراتی که تفضلاً نصیب می فرمایی، ایشان را بهره مند و مستفیض بفرما! بار الها! نظر خاص و عنایت مخصوص ولی اعظمت (صلوات الله و سلامه علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و روحی لتراب مقدمه الشریف فداه) نصیب فرد فرد ما بفرما! خدایا! نیات و افکار و اقوال و رفتار ما را مرضی حضرتش تفضلاً قرار ده! خدایا! ما را با رضای حضرتش بدار! با رضای حضرتش ببر! و با رضای حضرتش محشور بفرما! «و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً.

اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اكرمنا بنور الفهم، اللهم افتح علينا ابواب رحمتك وانشر علينا خزائن علومك برحمتك يا ارحم الراحمين و بمحمد صلى الله عليه و آله الطاهرين.

حالا بحث در باب زمان و مکان و احکام التزامی و الگو و نهایتا در قسمت اجتهاد و موضوع [...]. این ها شد احکام «توصیفی، تکلیفی و ارزشی». در جلسه قبل اشاره شد که تقسیم بندی اش مبنای الهی دارد، و بالاجمال جزء متیقن مذهب، بلکه همه مذاهب الهی است. بعدش هم عرض شد که تناسباتی بین این ها یکی در مرحله اقتضا هست، که دست ما به آن نمی رسد. [...] آن جا هست. یکی نظامی که بین این ها بر قرار باشد، و ما آن نظام را عقلا لحاظ بکنیم که گفتیم اگر عقلا هم شد، معنایش این است که احکام وسیله می شوند برای آن - به اصطلاح - کار عقلی ما، احکام نمی شوند حاکم بر کار، چه توصیفی باشند، چه تکلیفی، چه ارزشی. بنابر این بنا شد که نظامی استنباط بشود. چگونه استنباط بشود؟ که عرض شد، به صورت خلاصه اشاره می کنیم. یک مقدماتی داریم ادبیات عرب را آدم بداند که زبان ابزار مفاهمه هست؛ یکی روابطی که پشت اینها هست، مفاهیم روابط مفاهمه، که در آن مرحله هم ملازمات عقلیه را ملاحظه کند. در مرحله ملازمات عقلیه می دانید که استنباط دارد می شود؛ یعنی عقل در خدمت چیست؟ در خدمت کلمه هست، ها! نهایت، کلمه را در سبک های مختلف آدم می تواند ببیند، نه این که چیزی را اضافه می کنند از جیب خودشان. این طوری نیست که مثلاً بگویند شما اخباریین متدین تر از اصولیین هستید، و آن ها - به حضورتان - از جیب خودشان چیزی اضافه نمی کنند، و پناه به خدا، کسی چنین افتراپی را به اصولیین ببندد، و بگوید این ها چیزی اضافه می کنند؛ نه، این طوری نیست! عقل در مراتب مختلف تسلیم بودن، یک وقت در رتبه پایین هست، کم به کار می رود عقل، و تسلیم هست. یک وقتی کمال دقت را دارد، و باز هم تسلیم هست. تمام دقت هم می کند برای تسلیم بودن، ها! برای این که از این کلمات بفهمد، بیشتر استفاده بکند، بیشتر تبعیت کند، اطاعت کند. ملاحظه ملازمات عقلیه ای که در روابط مفاهمه و روابط خطاب هست، درست است که این کار لغوی نیست، کار ادیب نیست، ولیکن کار اصولی هست من باب تسلیم بودن بیشتر و دقیق تر و یقین داشتن به اینکه حکیم علی الاطلاق، اشراف به همه لوازم وجه کلامش دارد و حرف می زند، خطاب می کند.

خب، حالا از اینجا گفتیم یک پله بالاتر این است که روابط بین «توصیف و تکلیف و ارزش» را هم ببیند. اینجا شد که زمان و مکان در اجتهاد آمد، نه از پایین، - یادمان نرود - نه از عینیتی که متغیر است زمان و مکان وارد دستگاه شد؛ بلکه از امر ثابتی که گفتیم در یک مرتبه کتاب است، و در یک مرتبه هیچ رطب و یابسی در آن نیست، الا هست؛ یعنی همه زمان ها و خصوصیاتش در آنجا هست، همه مراتب رشد و کمال در آنجا هست، از آنجا شما استنباط کردید؛ یعنی چه؟ یعنی همان گونه که در مثال های ساده اش مشاهده می کنید، می گوئیم که قبل از بلوغ، بشر مکلف نیست؛ بعد از بلوغ، مکلف هست؛ معنایش این است که دو وضعیت لحاظ شده دیگر. دو وضعیت متوالی هم، یعنی دو وضعیت زمانی هم لحاظ شده، نه دو وضعیتی که با هم برای یک فرد وجود داشته باشد! اگر گفتید که دو وضعیت متوالی هست، معنایش لحاظ زمان است. این در یک مثال کوچکش است. حالا بگویند مثلاً در مطالب ارزشی، مثلاً اول صبر است، بعدش تسلیم است، بعدش رضا است در محامد - به اصطلاح - مکارم اخلاق. یا فرضاً در مثلاً قسمت های دیگر گفته بشود در تکلیف، اول آدم باید وضو بگیرد، مقدمات نماز را انجام بدهد، بعد نماز بخواند. این ها همین طور متوالیاً در همه اش هست، ها! نه این که فقط برای یک قسمتش است. در تمام اینها، توالی را ملاحظه می کنید، ترتیب را هم ملاحظه می کنید. اگر نفس محترمه خواست حفظش مزاحم بشود با صلوه، چه کار کن؟ نماز را الان نخوان، برو بچه ای که افتاده داخل حوض یا در آب می خواهد خفه بشود، یا خطر احتراق و آتش و این حرف ها هست، برو او را نجات بده! سماوری آتش گرفته و یک مرتبه منفجر می شود، یک بچه ای را از بین می برد، خب، نمازت را بشکن! نماز نخوان! - به حضورتان که عرض کنم که - ولی اگر رسیدی مسجد، نجس است و نماز نزدیک است قضا بشود، اول نماز را بخوان، بعد مسجد را تطهیر کن. پس یک نحوه توالی و یک نحوه ترتیبی در خود احکام هست. یا به صورت خیلی کلی اش، حفظ اسلام؛ «لو خیف علی بیضة الاسلام، مثلاً واجب هست که آدم دفاع بکند، بایّ وسیلهٔ ممکنه و آلی آخر نظر مبارک حضرت نایب الامام امام خمینی (اللهم صلی علی محمد و آل محمد) به ذهنمان می آید در فصل دفاع، حتی ایشان أعراض و اموال و سیاست مسلمین را هم همین طوری درباره اش فرموده باشند که ضرورت دفاع و این حرف ها را. حالا، پس این اصل اسلام و اصل کیان مسلمین و، - به

حضورتان که عرض کنم که - هویت و اعتبار سیاسی مسلمین و اعتبار اقتصادی شان و اعتبار - به اصطلاح - مسلمین در وجوه مختلف، مقدم می شود. بعد می فرماید که احکام دماء مثلاً مقدم است بر مثلاً، حفظ دم، مقدم هست بر حفظ أعراض، و أعراض مقدم است بر اموال. بعد یک نسبت هایی هم بینش بر قرار می کنیم؛ «مَنْ قَتَلَ دُونَ مَالِهِ دُونَ عَرَضِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»، می گویند که خیر، اگر احتمال قدرت دفاع را بدهد، دفاع بکند از این ها، و اگر کشته هم شد شهید می شود. خوب حالا، پس یک طبقه بندی ای در این ها هست، طبقه بندی ای که هست، معنایش این است که این ها مثل امور متغیر تغییر می کنند؟ این معنای زمان و مکان است در باب اجتهاد؟ یا نه، یک جدول راهنمای بزرگی شما دارید، که هیچ زمانی و هیچ مکانی در آن در نمی مانید که در اینجا نباشد مطلبش. اگر نظام «توصیف و تکلیف و ارزش»، نه به واسطه عقل، که بشود قیاس و استنباط نسبت و علت؛ نه به وسیله عقل می روید اقتضاء را معین کنید یک معیار می تراشید که اصل کار است یا اصل سرمایه است یا اصل فلان است، یا اصل مثلاً یک چیز دیگری - به حضورتان که عرض کنم که - هست، خیر، چنین چیزی خیر. نه به وسیله لحاظ اقتضا و از طریق اقتضا آمدن و حکم پیدا کردن، یا از طریق اقتضا آمدن نسبت پیدا کردن و نظام پیدا کردن؛ بلکه از طریق استنباط نسبت از خطابات شارع. چطوری ملازمات عقلیه را نگاه می کردید استنباط می فرمودید در یک رتبه، حالا هم استنباط می فرمایید، با همان ابزار اصولی. ابزار اصولی چه چیزی بود؟ «کمال دقت و استفراف و وسع در ملاحظه ملازمات، ملاحظه ملازمات روابط مفاهمه» این جامع بین همه قواعد اصول هست. از بحث لغوی که خارج بشوید، تمامش در همین است. حالا اگر یک اصل جدیدی برای این اصول اضافه بشود، معنایش این است که اصول باطل است؟ روش اجتهاد باطل بوده؟ ابداً! شیخ مثلاً ابطال کرده علم اصول را با قواعدی را که اضافه کرده؟ نه بابا! تکمیل کرده، نه ابطال! رویه شیخ انصاری (رضوان الله تعالی علیه) رویه ابطال فقه سنتی و روش صاحب جواهری بوده با این که قواعد بزرگی را در علم اصول آورده؟ نه، این طوری نیست. شیخ شاگرد مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) هست و تکمیل کرده کار صاحب جواهر را. ملاحظه ملازمات عقلیه در مرحله ادق که به تأسیس اصل های جدید بیانجامد، این معنی ابطال روش فقه سنتی نیست. چرا؟ چون روش، کنه روش فقر سنتی، «کمال تسلیم عقل

نسبت به خطاب» است. خطاب را در مرحله عالی هم تسلیم هست. سهل انگاری و اهمال را ابداً جایز نمی‌شمارد. در مرتبه نازل مثل اخباریین اکتفا نمی‌کند به این که عقل فقط با یک کار لغوی برخورد کند و احیاناً یک نظرات ابتدایی نسبت به بعضی از خطاب بدهد. استفراغ وسع، کمال تلاش، کمال کوشش، ولی همه اش نوکر خطاب هست، ملاحظه می‌کند مفهوم و مفاهیمی که پشت سر این الفاظ هستند، و این الفاظ برای آن مفاهیم به نحو ابزار به کار گرفته می‌شود، ولی نمی‌خواهد که دقت بکند برای این که چیزی را اضافه بکند! می‌خواهد چیزی به دست بیاورد از تکلیف؛ یعنی مرحله بالاتری از تسلیم. چیزی به دست بیاورد از تکلیف، غیر از چیزی را حمل بکند بر خطاب هست. معنی مرتبه بالاتری از تسلیم است به خطاب.

حالا، ببینیم که یک نسبت هایی هم طبیعتاً بین احکام تکلیفی که تقریباً واضح هست، الان هم می‌شود دسته بندی کرد و طبقه بندی کرد و گفت این ها ربطی به عقل ما ندارد، ربط به خود رساله دارد. خب، طی تقسیمات پنج گانه ای که در آن واجب و - به حضورتان که عرض کنم که - مستحب و مباح و مکروه و حرام هست، ولی باز در خود این ها هم که دقت کنید، بعضی از واجب ها را اهم ذکر کردند، بعضی ها مهم است در باب تزاحم، خب، این هم یک تقسیماتی هست در، خود مستحبات هم بعضی مؤ کد هستند، بعضی تأکید آن چنانی ندارند؛ یعنی خودشان دسته بندی هست؛ یعنی طبقه بندی که بخواهید بکنید ترتیبی، ترتیبی هایش می بینید که چیز هایی این طوری هست. مکروه، مکرر در طاعت، شاید بعضی هایش را بشود نسبت هایش را با همدیگر هم دید. مکروه در طاعت با مکروه که ذاتاً مکروه هست، حتماً فرق دارد. مکروه در عبادت، اقل ثواب هست. شما نمازتان مسافر هستید و بر یک امام جماعتی اقتدا می کنید. خب، این نمازش کامل است. مکروه بودن این، مثل هم خوابگی فرضاً قبل از غسل با زن حائض است؟ نه بابا! این فرق دارد. این طور نیست! مکروه هاتی که خودش کراهت شدید دارد. فرق دارد، بعد باز در بین محرمات، یک محرماتی هست که خیلی روی آن شدید است. شدت دارد، وعده عذاب آخرتی برایش داده شده. یک محرماتی هست به آن شدت حرمتش ذکر نشده. یک محرماتی هست که دیوار به دیوار شرک و کفر است. این فرق دارد دیگر! اشاعه، اقامه فساد، این ها حرام است. خود آن عمل فاسد هم خب حرام است. خب این ها فرق دارد دیگر با هم. به هر حال یک طبقه

بندی ای اجمالاً ترتیبی آدم می تواند ببیند. در کلمات اخلاقیین هم می تواند یک طبقه بندی ببیند، در کلمات آقایی که بحث معرفتی هم می کنند، آنها هم می شود یک - به اصطلاح - طبقه بندی ای را ببیند. حالا در قسمت اخلاقی اش یا در قسمت توصیفی اش اجتهاد نشده، این یک حرف دیگر است. فعلاً یک اطلاعات اجمالی لااقل نسبت به آن ها در اختیار هست. ملاحظه نسبت بین این ها هم، باز در بعضی از قسمت ها آدم می تواند پیدا بکند. برای مقام عمل چه کار باید بکنیم؟ آن بحث دوم است. برای مقام عمل، شما به هر اندازه که قدرت داشته باشید که بعداً هم توصیفش را بیشتر عرض خواهیم کرد، - به حضورتان که عرض کنم که - مکلف هستید. این طور نیست که اطلاعات شما وقتی کم می شود، دیگر تکلیف رها می شود. باز مسأله ای که تک تک این ها را که بگیریم زمان و مکان تحویل نمی دهد ابتدائاً، آن را باید در بحث ولایت - ان شاء الله تعالی - یعنی زمان و مکان و تولى زمان و مکان و، - ان شاء الله تعالی - در آینده عرض کنیم. سرپرستی زمان و مکان را مشروح تر بگوییم اما آن چیزی که به حسب آن قاعده می شود بیان کرد، به حسب این مطالبی را که قبلاً عرض شده می شود گفت، این است که نسبت بین این سه تا، تا یک حدودی بر قرار هست. یعنی مدلی در آن وجود دارد در حد اطلاعات موجود معرفتی ای که ما در اختیارمان هست. حالا ممکن است کسی عنایت به این مدل نکند. فقط در رشته فقهات کار فقهی بکند، و التفات به این که این چه جایی را دارد در یک نظامی که مستنبط از وحی باشد، نداشته باشد، یا یک نفر اخلاقی التفات نداشته باشد، و کار در اخبار اخلاق کرده باشد، و دیگر تناسبش را با احکام ملاحظه نکند، یا تناسبش را با اوصاف ملاحظه نکند. یا یک نفر در قسمت معارف باشد، ملاحظه نکرده باشد تناسبش را. ولی یک چنین چیزی از همان چیزی که الان هم در حوزه ها هست، می شود به دست آورد به نسبت. هر قدر این کامل تر بشود، الگوی شما، جدول راهنمای ثابت حاکم بر تغییرات زمان و مکان برای شما کامل تر شده است.

هر قدر این جدول راهنمایان هم ناقص تر باشد، به هر حال یک قدر متیقنی دارد، و می شود این کار را کرد. تعطیل بردار نیست. حالا، توصیف کیفیت را و نسبت های کیفی را ما می توانیم از خطاب به دست بیاوریم. جدول و مدل راهنمای زمان و مکان، اصولش که کیفیت ها هستند، از قدر متیقن گرفته تا کیفیت

هایی که بالاجمال ما می توانیم لحاظ بکنیم، همه را می توانید شما در این مدل ببینید. این مدل تان می شود «استنباط تناسبات؛ تناسبات مکانی و زمانی». این الگوی تان می شود «جدول راهنمای سعادت». حالا بعضی جاهایش مجمل باشد، بعضی جاهایش مبین باشد. کار در آن هم کار فقهاتی، اجتهادی؛ احکامش هم احکام التزامی، ثابت؛ تغییر در آن هم، گفتیم از لحاظ، قبلاً بحثش شده، تغییرات پیدا بشود، رشد ادراک و معرفت و آن صحبت هایی که قبلاً در باب زمان و مکان و نفس خود عمل اجتهاد قبلاً شده. ولی در اینجا مدل تان در آن، زمان و مکان هست؛ یعنی ترتیب و تبدیل هست، و تناسبات این ها وجود دارد. ولی به آن هنوز می گویم «قواعد حاکم بر جریان رشد»، خود قوانین رشد نمی گوئیم. اما قسمت اخیری که اگر ما یک قسمت در دستمان باشد تناسباتش را جاری بکنیم بر بقیه، طبیعتاً نزدیک می شود به قیاس در نسبت بین موضوعات، مستند به موضوعات که روابطش را داریم. [...] جزء عند الاضطرار - به حضورتان که عرض کنم که - جایز نیست که آدم یک چنین کاری را بکند. بله، بعداً عرض می کنیم که در وقتی که ما ابزار نداریم، باید به ابزار حتی مادی تجربی هم کار بکنیم، این گونه نیست که - به اصطلاح - قطع بکنیم. خب، از آن بهتر این است که بتوانیم یک مدل کوچکی درست کنیم از بعضی احکام، ما بقی احکام، از آن بهتر این است که بتوانیم مدلی را درست کنیم که همه احکام روابطش ملاحظه بشود.

حالا باقی ماند این که ارتباط این با عینیت متغیر چه طوری هست. تا اینجا بحث گفتیم عکس از کل زمان و مکان، شما گرفتید در یک تابلویی، که آن تابلو که از اول عالم تا آخر در آن هست، به آن گفتید کتاب، که زمان و مکان و هر چه در آن هست به نحو هم خلاصه اش، هم تفصیلش کلاً در آن هست، بی نقشه نیست دستگاه خدا؛ مشیت بالغه الهیه و علمه (تبارک و تعالی) احاطه دارد به اول و آخر و وسط و همه آن چه که واقع می شود و بعد هم گفتیم همان امر ثابتی که حاکم بر حرکت هست، همان در یک مرتبه کتاب هست در نزد آن اهلش که به آن ها خطاب شده، که معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) باشند، و در حد ما ها هم گفتیم باید برسیم به یک احکام التزامی، که آنها التزامی ثابتی باشند. جدول راهنمای ثابت که البته به حسب رشدی که برای خود انسان هست، چون علمش تدریجی است، ادراکش مرتباً بالاتر می رود از این جدول؛

جدول راهنما، راهنمای سعادت بشر، که در یک رتبه یک مقداری بالاتر هم گفته بودیم این اگر خاطر مبارکتان باشد، برای آن بحث اول، که می توان گفت که این ابزار ولایت نبویه هست، (صلوات الله و سلامه علیه، اللهم صلی علی محمد و آل محمد) طریق اعطای حضرت حق و ابزار ولایت و سرپرستی ایشان است. حالا در مرتبه ولی فقیه گفته بودیم استنباطی که از اینها می کند، نقش همان احکام ثابت را دارد، برای تغییر عینیت. حالا سراغ تغییر عینیت آمده ایم. ما یک جدولی داریم، حاکم بر توالی و ترتیب هست، رابطه اش با عینیت کجا می شود. کار موضوع شناس را می خواهیم همین جا مشخص بکنیم، که هر چند از نظر فلسفه، تابع هست نسبت به جدول تغییری را که شما آن جا به دست آورده اید. فرضاً اگر تقسیمات سه هست، آن باید از نظر فلسفی منطقش تابع باشد از این، هر چند عوض دقت هایی که او می کرد و استنباط می کرد از مواد، ایشان چه چیزی دارد؟ یک علامت های مشخص شده ای از کیفیت ها به آن داده اند، یک عنوان های مشخصی را داده اند، آن هم از کجا آمده؟ از دستگاه فقاقت استنباط شده، به آن تحویل داده اند. پس هم روشش، روش عقلی مستقل از وحی نیست، عقل در خدمت وحی است، و هم موادی را که دارد به صورت شاخصه های عمل، شاخصه های کیفی اش، آن ها هم چه چیزی هست؟ مستنبط است، آن هم دارد. ولی تناسبات را باید سعی بکند با تجربه حسی به دست بیاورد به صورت کمی. یعنی چه؟ یعنی ضریب فنی های نسبت به هر بخش از کاری که داریم، طبیعتاً شما بخواهید حلوا درست کنید، یک ضریب فنی، یک عیاری می خواهد، که بگویند چند کیلو آرد، چند کیلو شکر، چند کیلو - به اصطلاح - روغن، یک تناسباتی دارد، بخواهید سوهان درست کنید، یک تناسبات دیگر. علامت های کیفی آمده، تناسب این نسبت ها هم احياناً شما در بعضی از موارد می توانید از منطق آن را به دست بیاورید، نه این که نمی شود به دست آورد، ولی یک چیزی اش مانده، تبدیل به واحد اگر نشود، تجربه نشود، نمی شود گفت عینیت کجا هست، چه چیزی هست. عینیت را وقتی می شود کنترل و مهار کرد، که یک اخذ واحدی داشته باشید و بعد ملاحظه آن شاخصه های کیفی تان با اخذ واحد و محاسبه کردن این که خب، حالا بیرون چه چیزی هست، و بعد جمع بستن آن ها، آمدن و گفتن این که آقا! این متناسب با آن نسبت ها هست یا متناسب با آن نسبت ها نیست.

اینجا یک توضیح مختصری لازم هست برای اینکه یک مقداری بهتر واضح بشود. یک دقت هست در باب این که فرض می شود در اینجا که اصلاً ما یک مدل کمی دیگری بر یک اساس دیگری درست کنیم، بیاییم پوششش را قرار بدهیم این کیفیت را، که این باطل است. حتماً هم نتیجه اش این است که این توالی خاصی را که اینجا گفته اند در نمی آید. اول بیایید بنویسید مطلوبیت های کمی. می خواهید تخصیص بدهید امکانات را، سراغ کیفیت ها اصلاً نروید. ابتدائاً بنویسید مطلوبیت های کمی. ما می خواهیم در ده سال آینده یا بیست سال آینده، چند تا آدم داشته باشیم، این آدم ها در چه سنینی باشند، و پس بنابر این باید یک تنظیم خانواده متناسبی را ما درست بکنیم. شما اول می آید این ها را درست می کنید. یا می آید مفروض بگیرید، رشد جمعیت به طور متوسط در گذشته این قدر بوده. حالا این گذشته اش که متناسبات با توصیف ها بوده یا نبوده، کاری ندارد، ها! یعنی در گذشته این قدر بوده. اگر بخواهیم همان را معیار قرار بدهیم برای این که چاره دیگری نداریم، این است که بگوییم در آینده هم مثلاً این طوری هست. این خیلی فرق دارد که شما بگویید که رشد جمعیت، متناسب با مدل اسلامی چه طوری می شود، مناشی رشد یا تقلیل جمعیت چه هست؟ ضوابط کیفی ای که داریم چه چیزی را می گوید؟ تضییق می کند یا توسعه می دهد؟ و بنابر این اگر آن ها را بخواهیم محقق کنیم چه طوری می شود؟ حالا ما می توانیم محقق کنیم یا نمی توانیم؟ موانعی داریم از نظر عینیت یا نداریم؟ این یک حرف دیگر هست. این دو تا حرف می شود؛ یک حرف می شود اول شما بیایید از کیفیات نظر به عینیت بکنید، و بگویید نیروی انسانی چه قدر باشد؛ یک وقتی می آید از خود کمیت می خواهید کیفیت در بیاورید. از عینیت وقتی می خواهید کیفیت در بیاورید، معنایش این است که شیء متغیر می خواهد حکومت بکند بر امر ثابت، و این معنایش این باطل است طبیعتاً. معنایش این است که یک امر ثابت دیگری، یک جهت حرکت دیگری شما معین کرده اید. آن چیزی که حاکم هست محور استراتژیک کارتان هست، آن، بر آن - به اصطلاح - جدل راهنمای الهی نیست، یک چیز دیگر هست. خیلی خب، بعد می گوید که هر شخصی باید مثلاً این قدر مصرف داشته باشد، این قدر هم تولید داشته باشد. این ها را همه اش می آید کمی معین می کنید. اطلاعاتش باید این قدر باشد. نیازمند به این قدر - مثلاً عرض می کنم - این چیزی که متعارف

هست مصطلح هست عرض می کنم. برای این قدر جمعیت نیازمند به این قدر دکتر هستیم، نیازمند به این قدر مهندس هستیم، نیازمند به این قدر معلم هستیم، نیازمند به این قدر چه هستیم، همه اش می آییم از طرف عینیت دیکته می کنیم به چه چیزی؟ کیفیت های متناسب خودش را به احکام مان. این حکومت کارشناسی می شود بر چه چیزی؟ بر احکام. یک وقتی است که می گوئید خیر، شاخصه ها را ما از احکام یعنی از آن چه که حاکم بر زمان و مکان هست، زمان و مکان با هم دارد را آورده ایم، حالا می گوئیم اطلاع اصلا معنایش چه هست، چه نسبتی از اطلاع مفید است، معنای فایده مند بودن را داریم، همه تعاریف مان تمام است، می آییم به گونه دیگری صحبت می کنیم. - من باب مثال - یک وقت [؟] شما می آیید معیار درس خواندن و سواد داشتن را، خواندن و نوشتن می گیرید، بعد هم می گوئید که جمعیت ایران چه قدرش با سواد است، چه قدرش بی سواد است، یا می گوئید نخیر، این گونه نیست، معیارش خواندن و نوشتن نیست! ما به ذهنمان می آید که حتی کفار هم نمی توانند مسلمین را کنترل کنند، علتش این است که در مدل خودشان نگاه می کنند. این مدل عاجز از این مطلب هست. یک وقت می گوئید که انضباط به ضوابط فردی، اجتماعی و ولایتی در حد اعلایش. می گویند یعنی چه؟ می گوئید معیار من در سواد، اخلاق است. توسعه روانی هست که توسعه ذهنی و توسعه عینی را دنبال دارد. - حالا من در، دقیقاً در خود تعبیری که دسته بندی بخواهم بکنم نمی خواهم دسته بندی بکنم ها! اجمال مطلب را می خواهم خدمت شما برادر ها عرض بکنم؛ بحث درباره تفصیلش یک بحث دیگری هست سر جای خودش - خب، در مدل که بگیرند سواد یعنی خواندن و نوشتن، شاعری که شعر خوب می تواند بگوید، ولکن بی سواد است، نوشتن و خواندن بلد نیست به آن تعبیر، سواد دار نیست. در مدل اخلاقی ای که ما می گوئیم، احیاناً با سواد است. می گویند چرا؟ می گوئیم این آدم احکام دینش را که بلد است، قرآن و اینها را هم که از حفظ دارد می خواند، شعر هم به نفع انقلاب می گوید، و شعرش هم مؤثر واقع شده. فرضاً شعرش را آقای آهنگران برای رزمندگان ها خوانده اند. نسبت تأثیرش هم نسبت تأثیر بالایی بوده. شعر را این آدم بی سواد گفته، سواد داری که شما به آن می گوئید سواد دار، بدون اینکه سنار ازین بنویسد، با کمال اشتیاق آمده التماس کرده که شعرت را بخوان تا من بنویسم برایت! شده ابزار این

که می گوید رتبه اش پایین تر است! آن هم که مبلغ هست در سطح عالی، و فرماندهی عواطف را دارد، و دارد عمل توسعه روانی را رویش کار می کند، شدت روانی پیدا می شود، او هم دارد از این آدم فرضا نجار یا بقال بی سواد، دارد بهره می گیرد، تغذیه می کند. این آدم را نمی شود گفت که نسبت تأثیرش کمتر است از آدمی که سواد دارد، می گویند آقا از سوادت چه استفاده ای می کنی؟ می گوید هیچ! من مزدی که می گیرم، خرج و دخل روزانه ام را با آن تنظیم می کنم. نوشته ام ۲۰ تومان قونوید خریده ام، این قدر بادمجان گرفته ام، این قدر هم چیز، سر جمعش را به دست آورده ام. این حالا آنهایی که مثلاً سواد ندارند، نمی توانند این خرج را بکنند؟ این زندگی را بکنند؟! این سواد به معنای رابطه اجتماعی و انضباط که موجب گسترش و توسعه روحی بشود، در جامعه هست؟ ابد! چنین حرفی که نیست! خیلی ها هستند، خیلی زیاد، که سواد شان نسبت تأثیرش به مراتب کم تر هست از آنهایی که الحمد لله حزب الهی و از این پیرمرد هایی که می رفته اند جبهه و اسم شان را هم نمی توانستند بنویسند، ولكن حرفی که می زدند یک آدم با سواد را متحول می کرد. نه در باب؛ حالا بگویند اگر این آدم مسلح به نوشتن بود، بهتر می توانست کار کند، آن یک حرف زایدی است. ما صحبت مان درباره این است که موضوع تجزیه و تحلیل مان نفس نوشتن و خواندن هست یا نه. این را می شود گفت این بی سواد است آن با سواد است؟ در روایت می فرماید کسی که چهل روز خدا را با اخلاص عبادت کند، جاری می فرماید خدا منابع حکمت، چشمه های جوشان حکمت را، چشمه جوشان حکمت را، از قلبش به لسانش. یک نفر که من آن را ندیده ام، یعنی چون ندیده ام، نظری نمی توانم بدهم، ولی شنیده ام، حالا چون ذکر مدحش هست، ذم نیست، می گویم اسمش را، ولكن خودم ندیده ام که بتوانم تصدیق بکنم، فقط نقل قول می کنم. می گویند یک آقای حاج آقا اسماعیل دولابی هست تهران، آن طوری که گفته شده برای ما این است که ایشان عامی هست، ولكن همین حدیث شریف را که عرض کردم، شنیده و - به حضورتان - سعی کرده در انضباط خودش، و - به حضورتان که عرض کنم که - بعدش به یک مطلبی رسیده، و آن عبارت است از این که شده یک استاد بزرگ اخلاق. یک طلبه ای که مدت ها درس خارج خوانده بود، و آدم منضبطی بود و اخلاقی های زیادی را هم دیده بود، یک روز برای من تعریف کرد و گفت که فلانی! شما دیده ای؟ گفتم نه،

گفت دوست مرحوم حاج آقا مصطفی - رضوان الله تعالی علیه - بود. این ها هم خیلی دوستشان داشتند. گفتم که استادش کیست؟ درس چه؟ گفت استاد ندارد بنده خدا، درس آن گونه که نخوانده! حالا هم که می رویم آنجا پهلویش، اول از آدم می خواهد که یک حدیثی را برایش بخواند و معنا کند. وقتی معنا کرد، شروع می کند توضیح دادن این حدیث. بعد می بینید گاهی ۴ ساعت، ۵ ساعت حرف می زند، حرف هم همه اش استفاده دارد، ها! گفتم در چه سطح؟ گفت والله من که یک دفعه آنجا بودم دیدم ایشان مباحث دقیق اسفار را دارد بیان می کند ذیل صحبت و - به حضورتان که عرض کنم که - بدون این که هم یک ذره اسفار خوانده باشد، بدون این که یک ذره هم [؟]

به هر حال، برگردیم. اگر علم و جهل، بنا به تفسیری که از اخبار می رسد باشد، تعریفش با نوشتن و خواندن تمام نمی شود. قدر متیقن این است که اگر حتی نوشتن و خواندن لازم باشد، کافی نیست. چه بسیار خواندن و نوشتن هایی که عینا در متن جهل قرار می گیرد، در متن جهل، ها! آن ها یی که به اضلال عباد مبتلا می شوند، و وسیله شیطان می شوند، حرص را در جامعه زیاد می کنند، حسد را در جامعه زیاد می کنند، فحشا را در جامعه زیاد می کنند، کتاب ضلال می نویسند، بیچاره بد بختی که آن هم باز ما از جای دیگر - به اصطلاح - نقل قولش را شنیدیم اشاره می کنیم، ولی نمونه هایش را شما در جامعه بگردید، هست. چندین زبان بلد هست، و پیرمرد هست، می گویم چه کرده؟ می گوید این همه اش ترجمه کتاب های کمونیستی کرده به فارسی.

این بدبخت، این چه سوادى است که دارد این بد بخت؟! عین جهالت است! در آخر پیری، در کمال تردید زندگی می کند. پایش هیچ جا بند نیست. این را به او می گویند عالم؟ و نسبت تأثیر مثبت بگوئیم دارد؟ منفی دارد. در خیر و سعادت بشر نقشی این ندارد. در اضلال بشر، در جهل اگر علم و جهل، باب علم و جهل کافی را ببینید، این در جهل بشر کار کرده، نه در دانش بشر، و معارف و حقایق. هم چنین اگر شما دقت بکنید در خیلی از سواد ها و خیلی از خواندن ها و خیلی از نوشتن ها، زخرف قول می بینید آن ها را. متاع غرور می بینید آن ها را، لاف در دستگاه شما به آن ها سواد گفته نمی شود. تازه در دستگاه دشمن و مخالف و کافر و

ملحد هم، اگر این ها به منزله نسبت تأثیر در گسترش روحی ولو در جهت باطل، ببینند؛ یعنی تعریف بشوند به منضبط شدن بر یک اخلاق خاصی، قابل تحلیل هستند، و الا نفس موضوع خواندن و نوشتن موضوع سواد قاعدتا نمی تواند بشود در مدیریت و هدایت و رهبری، بلکه چیز دیگری در پشتش هست. حالا آنها در الگوی خودشان، وقتی معیار را قرار داده اند خواندن و نوشتن، چرا؟ چون بلوغ این ارتباط اجتماعی را گرفته اند کیفیت ارتباط مثلا تکنولوژی با بشر؛ یعنی حاکم بودن آخرش قواعد ماده را بر انسان گرفته اند. چنین آدمی انسان را نشناخته، در مدلس نتوانسته متوجه بشود - به حضورتان که عرض کنم که - وقتی می خواهد ایران را شناسایی بکند، می گوید این ها اکثرشان بی سواد هستند، بنابر این تحت تسلیم ما هستند، تحت اختیار ما هستند! ولكن می بینید نه فقط تحت اختیارشان نیستند، و با آن ابزار ها نمی تواند اداره شان کند، بلکه این ها دارند فوج فوج از ملت های اسلامی و مستضعفین جهان را اداره می کنند. و او به اصطلاح خودشان با سواد ها که مثلاً در کشورشان فقط ۵٪ بیشتر بی سواد نیست، آن ها مقابل این ها - به اصطلاح - درمانده می شوند.

خب حالا عنایت بفرمایید بر این مطلب! - اگر ما مطلوبیت های کمی را اصل گرفتیم، حتما بر اساس یک مطلوبیت های کیفی هست، چه بخواهیم، چه نخواهیم، و بعد آمدیم آن مطلوبیت های کیفی مادی را اصل قرار دادیم و این مطلوبیت های کیفی الهی را چه کار کردیم؟ فرع قرار دادیم؛ یعنی در حقیقت، بحث زمان و مکان الحادی را اصل قرار دادیم، آمدیم با یک مهره واسطه کمیت، خواستیم زمان و مکان الهی را تابع قرار بدهیم، منقلب کنیم جامعه را به آن طرف، این باطل. اما اگر بگویید که نه، ما مطلوبیت کمی قرار نمی دهیم، بلکه تلاش می کنیم تناسبات کمی این کیفیت ها را به دست بیاوریم، خب می شود ضریب فنی الهی، می شود کارشناسی الهی. این کیفیت های الهی را فقیه استنباط کرده تحویل ما داده، ما تلاش می کنیم که اخذ مقیاس کنیم و این را کمی اش کنیم، و تجربه کنیم و آن کمیت را اصلاح کنیم تا نسبت های متناسب با این کیفیت ها را، با تناسبات این کیفیت ها، این ها یک تناسباتی داشت، هم تبدیلی، هم ترتیبی، ولی متناسب با این تناسبات، یک تناسبات کمی پیدا کنیم. این تناسبات کمی ما، کار عینی کارشناسی ای هست که تابع

نسبت به این تناسبات کیفی است. تناسب کمی، تابع تناسبات کیفی است. خب، آن جایی اش که تناسبات کم به دست می آید، کارش با تجربه هست طبیعتاً، کارش با عینیت است، ولی عینیتی را که تعریفش را از فقیه گرفتیم، در شاخصه ها. تعریفش را از فقیه گرفتیم در تناسبات و تناسبات ترتیبی و تبدیلی. ترجمه کمی کردیم عینیت را بر اساس لغت نامه ای را که از کیفیت در دستمان هست. لغت نامه ای که صحیح می کنیم در جدول راهنمایی که از کیفیت دستمان هست. خب، این شد کارشناسی اسلامی. این کارشناسی اسلامی هم طبیعتاً گسترش تأثیر مادی را می تواند اندازه گیری بکند. این هم شد روانی را می آورد جلو تا بشود به این کیفیت و قدرت تأثیر این کیفیت را برابر کافر و حل معضلات داخل، و مرتباً هم اندازه گیری می کند و رشد این را می خواهد قدرت عینی را، کمی کردن و بالا بردن. پس اگر رشد تولید ناخالص ملی در دستگاه کفر هست، در دستگاه ما هم رشد تولید ناخالص ملی هست، ولی ریالش آن ریال نیست، ضریب فنی اش همان ضریب فنی نیست؛ و کیفیت رشدش هم، آن کیفیت رشد نیست. بعد در بالای دستگاه می توان گفت که ما قدرت ارزی مان بالا رفت، ولی نه بالا رفتنی را که در دستگاه مادی بالا می رود. یعنی چه؟ یعنی با پشتوانه گسترش روحی و ایمان الهی، بر اساس تعاریف خودمان که مستنبط از دستگاه وحی بود، توانستیم عینیت را تغییر بدهیم و نسبت تأثیر اسلام را متجلی بکنیم در ماده [...] دیگر هرگز بر اساس این گونه ضریب فنی، رشد تأثیر - به اصطلاح - رشد تولید ناخالص ملی هیچ گاه و هرگز با جنگ با کفار که دیگر مقابل قرار نمی گیرد. بلکه می تواند بگوید که پتانسیل های مهمی الان ایجاد شده، دست به یک ذخایر عظیمی پیدا کرده ایم که اگر این ها را بکشانیم به نسبت تأثیر عینی و بتوانیم بیاوریم در عینیت، یک شبه ره صد ساله می رود. اگر کسی خرج کرده باشد، کارخانه زده باشد، دانشگاه زده باشد، نیروی انسانی (در دستگاه کفار)، نیروی انسانی متخصص زیادی داشته باشد، سرمایه انسانی اش رسیده باشد به یک گسترش روحی خاصی که، سعه صدر خاصی که برای کفار هست، به حسب آن تعبیری که در قرآن، شرح صدر را برای کفار هم به کار برده شده، آیا اینکه اینها این قدرت را هنوز جریان در ماده پیدا نکرده باشد، این دولت می تواند بگوید که ما فقیر هستیم؟ یا این که می گوید ما دارای سرمایه نیروی انسانی عظیمی هستیم، که هر چه هزینه کردیم ده برابرش را داریم

الان. جای تولید میز و زیر سیگاری و فلان مواد مصرفی، تولید انسان های قدرتمند کردیم در اداره ابرار و اداره جامعه. سرمایه انسانی اش را بالا برده. شما در دستگاه مدل الهی هم نگاه بکنید، می گوئید بعد از انقلاب سرمایه انسانی عجیب بالا رفت، نه کم. اصلاً از یک سطح دیگری که قابل قیاس نیست، به یک سطح بسیار رفیعی گام گذاشت، بعد عظمت جنگ را در این مطلب با رهبری حضرت نایب الامام، امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - می بینید.

می بینید که سال ۴۰ و قبل از ۴۰، شهادت - به حضورتان که عرض کنم که - طرح نمی شد به عنوان مطلوب برای جوان ها، ابد! در کار مرحوم نواب صفوی هم، جز معدودی از علما و مردم، بقیه تردیدهای شدید و سنگین می کردند. بعد از قیام حضرت امام - به حضورتان که عرض کنم که - از سال ۴۰ به بعد، یک چیز آرزویی دست نیافتنی، جزء عمل و آمالی که آدم مثلاً دلش می خواهد به قول، مثل مثال عامیانه اش دلش می خواهد در هوا پرواز بکند، [...] [؟] خیال و خوابی است. وقتی که مرحوم بخارایی، حسن علی منصور را ترور کرد، یا مرحوم طیب حاج رضایی (رضوان الله تعالی علیه) اینها شهید شدند، این ها به عنوان یک استثناهایی که دیگر شهادت قبول شده بود، چون حضرت امام فریاد این مطلب را فرموده بودند و جا افتاده بود، ولیکن این آرزویی است دست نیافتنی، بعدش یک چند سال گذشت، نه، چیزی شد که قابلیت حصول به مشکل دارد، بعدش حالا در این دوران انقلاب و پیروزی خون بر شمشیر، که تا آخر هم پیروزی، به نظر من می آید خون بر موشک بود، این واضح کرد که شدت روحی مردم را از یک سطح دیگر برد یک سطح دیگر. اصلاً فرهنگ شهادت و شهید و اینها را آورد داخل مردم. این یک گسترش روحی دیگری است. چه قدر هزینه خوب است شده باشد تا یک ملتی به این بلوغ برسند؟ زیاد! ثمره درس خوان و رفتن دانشگاه و چه و چه و چه و چه، آخر کار می گویند «پیدایش تغییرات روانی». این که خب، با سرعت رساند به تغییرات روانی! الان «تغییرات روانی» حاکم است بر این که من و شما اینجا بنشینیم و فکر کنیم و راه پیدا کنیم برای اداره تغییرات در جهت پرستش خدای متعال.

بنابراین - به حضور مبارک تان که عرض کنم - هرگاه نسبت های کمی را پیدا کنند متناسب با تناسباتی که بین کیفیت ها هست، آنجا می شود عمل کارشناسی و موضوع شناسی عینی. در عین حالی که زمان و مکان در اجتهاد مشاهده شد در احکام التزامی کلی؛ هم در کیفیت رشدش و هم در خود نفس آن احکام و طبقه بندی اش و نظامی اش، در عین حال، روش فقه سنتی هم محفوظ ماند، و ملاحظه کردید تعارضی بینش نیست. کسی متعارض می بیند که بخواهد عینیت را چه کار کند؟ حاکم کند بر این کیفیت ها. کسی که بخواهد عینیت را تابع کند، چنین تعارضی نمی بیند. حالا - ان شاء الله تعالی - در فصل بعد که ببینیم آیا در همین - به اصطلاح - دستگاه، اما این که فقیه باید باشد، و موضوع شناسی را در سطح عالی بداند ولی فقیه، و نحوه اجتهادش هم اجتهادی باشد که قدرتی داشته باشد، برای ملاحظه زمان و مکان، این را در جلسه آینده به یاری خدا عرض می کنیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۳۸

۶۸/۰۷/۲۲

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين، بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين انه خير ناصر و معين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد اللهم صل على محمد و آل محمد و على اهل بيت المعصومين المنتجبين الكرمين و لعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين. يا الله.

بارالها کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران، کلمه باطل را از زمین برکن، آنچه وعده به ولایت فرموده‌ای هر چه زودتر به وی عنایت فرما، نائب رشید ولایت حضرت آیت الله خامنه‌ای را موید و منصور بدار، لشکر اسلام در همه جبهه‌ها پیروز لشکر کفر مخدول بفرما، شهدای انقلاب اسلامی محشور به حضرت سید الشهداء بفرما، معلولین انقلاب اسلامی را شفا عاجل عنایت فرما، الهی آمین.

بارلها انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً بوسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک قرار بده، علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل عنایت فرما. اموات و ذوی الحقوق، صالحین امت، علماء خاصه پدر و مادر غریق رحمت بفرما، از خیراتی که نصیب می‌فرمایی حظ وافری عائد و واصل بر روانشان بگردان، دعای خیرشان در حق ما مستجاب فرما، بارالها روح پر فتوح رهبر کبیر انقلاب حضرت نایب الامام امام خمینی قدس الله و سره القدوسی را مستقرغ در خیرات و رحمت و برکات خودت بگردان، بارالها روح شریفش را از ما راضی بگردان، حقوقش را بر ما حلال، از خیراتی که نصیب می‌فرمایی بهره وافری عائد و واصل بر روح شریفشان بفرما، دعای خیرشان را در حق ما مستجاب گردان، الهی آمین بارالها عنایت خاص و لطف مخصوص ولی اعظم ات حضرت بقیه الله (صلوات الله و سلامه علیه) را بر نیات افکار اقوال رفتار ما جاری بگردان، خدایا ما را آن‌گونه قرار ده که با رضای ایشان در دنیا به سر بریم، با رضای ایشان وارد عالم برزخ و با رضای ایشان

محشور گردیم، الهی امین. «و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و جعلنی من لدنک سلطاناً نصیراً».

بسم الله الرحمن الرحيم. «اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم واکرمنا بالنور الفهم، اللهم افتح علينا ابواب رحمتک و انشر علينا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صل الله علیه و آله و سلم. اللهم صل علی محمد و آل محمد.

بحث درباره زمان و مکان بود و تأثیر آن در باب الگو یعنی در سه قسمت بنا بود بگوییم، یکی در باب احکام التزامی یا احکام کلی و ثابت و یکی در باب الگو و یکی هم در باب ولایت.

حالا یک مقدمه‌ای ما برای این قسمت رابطه بین کم و کیف یک مقدمه‌ای عرض می‌کنیم و بعدش هم وارد بحث می‌شویم.

در صورتی که در خاطر شریفان باشد این مقدمه مربوط به بحث‌های خیلی خیلی قبل است، ممکن است بعضی از دوستان از خاطرشان رفته باشد و به ذهن شان نیامد یا اینکه احیاناً در آن بحث‌ها تشریف نداشته باشند، بعضی از برادرهایی که اخیراً در بحث‌هایش شرکت کردند، خبر این مقدمه را فی الجمله لازم است که اشاره‌ای به آن شود و اشاره هم یک مقدار بیشتری از حد که اجمال کامل داشته باشیم.

- به حضورتان که عرض کنم - قبلاً عرض می‌کردیم که یک وقتی است یک حبه قند ما می‌آییم یک اوصافی‌اش را انتزاع می‌کنیم می‌بریم از اوصاف دیگرش، مثلاً قند سفید است، گچ هم سفید است فرض کنید که برف هم سفید است، - به حضورتان که عرض کنم که - نمک هم سفید است، می‌آییم سفیدی را از یک اشیاء متعددی که اینها را مشترک می‌دانیم در یک وجه جدا می‌کنیم. در یک وصف آن را جدا می‌کنیم این یک وقت است، و روی آن حکم می‌کنیم. قند وزن دارد، گچ و نمک و برف و الی آخر آنها هم وزن دارند وزن را هم علی حد نگاه می‌کنیم علاوه بر این چیزهایی هم که سفید نیستند باز وزن دارند، وزن را هم انتزاع می‌کنیم. حجم دارد باز با چیزهایی که حجم دارند - به حضورتان که عرض کنم که - یک خصلتی انتزاع می‌کنیم بنام مثلاً حجم و طول و الی آخر.

بعد هم در مباحث فلسفی هم می‌گوییم می‌شود شکر را یا قند را در سیر تولیدش فلان مواد را به آن نزنیم و رنگ سفید نداشته باشد - فرض کنید - کرمی رنگ باشد یا می‌شود رنگ به آن اصلاً زد یا می‌شود پخت آن را بیشتر کرد شیرین باشد ولی سفید نباشد، لزوماً شیرینی و سفیدی همیشه با همدیگر نیستند. علاوه بر این وقتی با هم باشند مقارن هستند عرض هستند. خرما شیرین هست و سفید هم نیست. رنگ خرمایی دارد یک رنگ خاص خودش. می‌شود یک برای ماهیات مختلف یک مقوم ماهیتی ذکر کرد یک اعراضی ذکر کرد در خارج می‌شود برایشان یک جوهری فرض کرد یک هستی ملاحظه کرد و هکذا می‌شود هم گفت که این احتمال را که تغییر در عرض تغییر در ذات را دارد. ما بالارض بر می‌گردد به ما به لذات این را هم می‌شود گفت.

در مباحثی که در امر تغییر صحبت شد قبلاً، گفته شده که در خارج شیء چیزی نیست جز ترکیبی از اوصاف، هر شیء خارجی مرکبی از اوصاف است، خوب یک قدم دقیق‌تر هم بحث شده وصف یعنی چه؟ یک نحوه اثر خاصی شیء در رابطه با چیزهای دیگر دارد. خوب از اینجا گفته شده که پس بفرمایید شیء مجموعه روابطی هستند، بعد یک مقدار بیشتر دقت شده گفته شده که روابط تنهای یک شیء بریده از اشیای دیگر هم که معنا ندارد! روابط درونی و بیرونی و یک کیفیتی را مشخص می‌کند.

بعد یک مقدار دقیق‌تر صحبت شده گفته شده که این ترکیبات نمی‌توانند بدون مکان باشند یعنی جریان ترتیب و نمی‌توانند بدون زمان باشند پس هر شیء‌ای در یک جدول زمان و مکانی تعریف می‌شود. به اینجا که رسیده جای این پیش آمده که بگوییم که ریاضی چیزی جزء تعریف کمی اوصاف نیست به اینجا هم کشیده و سنجش و محاسبه هم برای بشر بدون واحد نمی‌شود پس بنابراین ما برای بشر یک وقتی است که می‌گوییم که هر چیزی قدر و اندازه‌ای دارد یعنی جایگاهی دارد در نظام عالم، زمان و مکان و جای و واحد دو تا هم نیست. یک وقت گفتیم برای شناسایی تدریجی الحصول ما این امر بدون اتخاذ واحد و ملاحظه این اوصاف به واحد نمی‌شود. خوب این بحث بحث گذشته بوده که به عنوان مقدمه برای این بحث لازم که یک توجهی به آن

بشود، من گمان می‌کنم در مباحث سنجشی فی الجمله غیر قابل انکار است و در مباحث زمان و مکان اینها قبلاً داخل کتابهای سابق نوشته شده این بحث.

حالا در باب الگو چه می‌گوییم؟ در باب الگو اگر علم ما تدریجی الحصول نبود و عارف به حقیقت اشیاء بودیم کماهی الان هم می‌گفتیم که خوب قدر و اندازه همه اشیاء کماهی از ناحیه وحی آمده برای خانواده‌ای که به آنها این کتاب خطاب شده برای اهل بیت نبوت برای معدن رسالت برای آنها یک حضور این رقمی هست نسبت به زمان و مکان نسبت به شیء.

گفتیم که ما استفاده ما از کتاب با ادراک تدریجی الحصول هست با ایمانی است که تدریجاً رشد می‌کند هست، براساس موهبت الهی ایمان که انعکاس پیدا می‌کند در قدرت سنجش ما و تجلی مرتبه دوم پیدا می‌کند و ایمان و مرتبه سومش هم در محسوسات ما، گفتیم یک چنین چیزی ما به یک نسبتی به آن ارتباط می‌توانیم پیدا کنیم در حقیقت تعاریف ما هم تعاریفی کاربردی در جهت پرستش خدای متعال است ما علم به حقائق اشیاء کماهی نمی‌توانیم پیدا کنیم کیفیت بندگی ما هست البته هرچه انشاء الله تعالی خدا عنایت کند قرب بیشتر بشود به ساحت آستان اولیاء نعم خب انشاء الله تعالی بهتر متوجه می‌شویم.

حالا آن استفاده‌ای را که ما از کتاب می‌کنیم گفتیم استفاده‌ای است که از امر ثابت حاکم بر تغییرات واقع می‌شود، کتاب، صورت کامل و تام مشیت بالغه الهیه از اول خلقت تا آخر است و تغییرات، تحت این مشیت بالغه هست که حاصل می‌شود و جاری است خیلی خب استنباط از آن شد احکام توصیفی و تکلیفی و ارزشی متحداً روی همدیگر معرفی کرد یک جدول راهنمای سعادت را، این جدول راهنمای سعادت به حقیقت وصف این کاغذ و این قندان و قند را هم دارد ولی به میزانی که ما استفاده می‌کنیم خب خیلی اجمالش زیاد دیگر، اطلاع ما کم است، رشد ادراک ما کم است، از این اوصاف یک تعاریفی بنا شد کاربردی نسبت به اموری پیدا کنیم البته تعاریف ثابتش و حاکمش بر جریان رشد تا کجا؟ تا آنجایی که برای ما مقدور هست در هر زمان وظیفه داریم دقت کنیم. بذل وسع بذل وجود مبارک ما قبلاً عرض شده که این مغایرت با علم اصول ندارد معنای تکمیل شدن با معنای تغییر کردن و متحول شدن و جهت گیری دیگری نمودن خیلی زیاد است، در

جلسه قبل و قبل‌تر از آن در دو جلسه قبل تأکید بر این بوده که علم اصول ملاحظه لوازم خطاب هست در یک موضوع خاص یا فوqش در یک فصل یک بخش از موضوعات عناوینی که حکم آمده روی آن ولی دیدن احکام توصیفی احکام تکلیفی احکام ارزشی روی هم و لوازم خطاب را در کل خطاب مشاهده کردن، این یک بذل وسع جدیدی است که طبیعتاً منجر به قواعد جدید هم می‌شود ولی نه به معنای اینکه مثلاً تکالیف را تغییر اساسی بدهد که نخورد با این حرف، نه بعداً شما می‌گویید تکلیف نماز مسافر قصر است تکلیف نماز حاضر هم قصر است یک چیز دیگر هم می‌گویید، می‌گویید که سر جای خودش که چه موقع‌هایی مسافرت واجب است، چه موقع‌هایی مسافرت مستحب است چه موقع‌هایی مسافرت مکروه است، چه موقع‌هایی مسافرت حرام است، این همان نماز مسافر است ولی یک قسمت تبیینی دیگری به آن اضافه شده وقتی می‌گویید چه موقع یعنی چه؟

یعنی دارید از احکام توصیفی برای وصف مواقع و موضوعات - به حضورتان که عرض کنم که - کمک می‌گیرید یا می‌گویید آن وقتی که واجب است عطیان آن برای چه افرادی چه خصوصیات را - انشاء الله تعالی - از نظر قرب و روح می‌آورد. حالا این چه خاصیتی دارد من داخل پاورقی‌اش من باب مثال عرض می‌کنم.

مثال زده بودم گفته بودم اگر کسی تکلیفش این شد که در دستگاه اطلاعات جمهوری اسلامی از طرف ولی عادل برود در کشور مثلاً جائر و ظالم و فاسد و مهاجم عراق در یک رستورانی رفته افسران بعضی هم آنجا هستند و در عین حال افسرهای اطلاعاتی مواظب هستند نسبت به آمد و شد افراد و حساسیت‌های افراد.

حالا آنجایی که حساس هستند این در شرب خمر چه بکنند؟ گفته بودیم که بر او واجب می‌شود که هر حرکتی که بخواهد او را لو بدهد نقشه را باطل کند ترک کند بنابراین تردید نباید بکند و عادی باید وقتی هم مشروب می‌آورند مشروب بخورد طوری که سعی کند که مثلاً خودش را به سکری نرساند که نتواند کارش را انجام بدهد و لکن هم نباید در حالی باشد که آنها بتوانند دستش را بگیرند آنها بتوانند بفهمند که قضیه چیست و دستش رو نباید بشود. حالا این خصوصیات توصیف اسمش هست، توصیف را باید پیدایش بکنیم و

در داخل جدول نهایت آن اینکه پیدا بشود، کدام ابزار را برای چه مصارفی به چه مقیاسی؟ بلندگو هرچه تقاضا بود میکروفون هرچه تقاضا بود وارد کنیم یا به یک مقدار خاصی وارد کنیم باید در داخل جدول معلوم بشود.

حالا این جدول گفتیم باید جدول طبقه‌بندی احکام باشد ولی احکام که توصیف و ارزش را هم متحداً با هم می‌بینید. توصیف و ارزش و تکلیف، یعنی وحدت ترکیبی اینها باید ملاحظه بشود.

حالا این جدول طبقه‌بندی موضوعات بنا شد مراتب ترتیبی و تبدیلی شان و توالی شان پشت سر هم و ترتیبی شان نسبت به هم از شرع باشد. یک کم‌های استنباطی هم داریم طبیعتاً آنها هم باید باشد فرض کنید که یک کمیتیهایی را خود شرع بیان کرده، یک پنجم از مال می‌شود خمس یک دهم از فلان نصاب می‌شود ذکات، این کم‌هایی که از شارع هم هست که خوب طبیعتاً استنباط می‌شود.

حالا جدول رسیده به یک عناوینی، این عناوین که حاکم بر زمان و مکان هست باید خرد بشود بیاید تا بشود اوصاف یعنی جزئی‌ترش کنیم، جزئی‌ترش کنیم جزئی‌ترش کنیم تا برسیم به یک جدول طبقه‌بندی اوصاف، بالا هم در حقیقت جدول طبقه‌بندی اوصاف هست در همان عناوین ما اوصافش را نمی‌توانیم ببینیم، نماز هم یک مجموعه‌ای از اوصاف است. حالا این جدول طبقه‌بندی اوصاف که می‌شود در پایین، اینها را وصف شان را به نحو اقتضاء می‌بینید؟ نه! اوصاف استنباط شده از همان لوازم خطاب را باید ما در اینجا ببینیم، گاه ممکن است اشکال بشود که به صورت وصف نمی‌شود دید، می‌گوییم تلاش در این جهت لازم هست که ما از لسان خطاب استنباط وصف بکنیم نه اینکه قیاس سنجش بکنیم وصفی را خودمان بار کنیم عقلاً بر اینها، تا معنایش این باشد که یک اقتضای عقلی درست کردیم «رجماً للغیب» تیری در تاریکی، الکی بدون اینکه ملاک حجیتی باشد نسبت به شارع بدهیم و علت حکم را نمی‌شود نسبت داده به شارع. هکذا وصف را در توصیف نمی‌شود نسبت داد به شارع، الا لازمه خطابات توصیفی شارع این مطلب را برساند. البته لازمه خطابات توصیفی وصف هست هرچند وصفها، وصفهای کلی باشند، توصیف است دیگر! توصیف که از وصف جدا نیست مثل تکلیف که از فرمان جدا نیست توصیف هم از وصف جدا نیست، وقتی می‌گویید متحداً باید ببینیم باید از لوازم خطاب توصیف را بتوانیم بیاوریم تا پایین، ولی توصیف‌هایی را که از این کلمات می‌توان نسبت به شارع داد.

حالا یک سؤال دیگری مطرح می‌شود، اگر ما نتوانستیم بفهمیم توصیف‌های جزئی را، خوب به نسبتی که شما می‌فهمید می‌توانید مدل داشته باشید، تصرفتان در عمل هم به همان نسبت کلی می‌شود البته اذا دارالامر بین اینکه شما این مدلی را که از شرع به دست آوردید جاری کنید در بقیه احکام به عنوان اضطرار، این اضطرار مقدم است بر آنجایی که عقلی محض باشد مدل شما یا حس محض باشد مدل شما، ولی می‌دانید که به عنوان اضطرار هست که این مدل را جاری می‌کنید، مدلی باید جاری شود که مستنبط از ما انزل الله باشد، طوری که عقل چیزی اضافه به آن نکند تا کجا؟ تا اوصاف کلی ثابت حاکم بر جریان رشد. [؟] حالا هر قدر هم ریز بشود این اوصاف باز هم اسمش را کلی می‌گذارید؟ می‌گوییم بله. چرا؟ برای اینکه هرگاه با یک نسبت خاصی متناسب با همین جدول ترکیب شد و تبدیل به شیء شد آن وقت می‌گوییم که از حالت وصف بیرون آمده و شده آن شیء متعلق متحرک، تعلق آن به چه چیزی هست؟ تعلش به همان جدول هست. پس کم واسطه می‌شود در اینکه آن اوصاف ترکیب شوند متناسب با جدول شیء را تحویل بدهند، شیء به یک معنا عین تحقق چیزی است که در آنجا وجود دارد به یک معنا شیء چیز دیگری است که در جریان تعلق و مرتباً منحل می‌شود و در وحدت ترکیبی جدید و از آن هویت اولی وارد می‌شود به هویت جدید.

و از هویت سابق در هویت لاحق قرار می‌گیرد که نه هویتی که منفصل باشد مطلقاً از قبلی و نه اینکه عین قبلی باشد جزء مجموعه جدید قرار می‌گیرد، خصلتش هم که ظاهر می‌شود متناسب با وحدت و کثرتی است که در وحدت ترکیبی ما عرض کردیم قبلاً حضور مبارکتان، به سمع مبارکتان رساندیم.

در حقیقت کم رابطه شد بین مدل ثابت ما و اشیاء متغیر ما. چه چیزی از کم رابطه شد؟ کم خودش برخاسته از تناسبات جدول طبقه‌بندی اوصاف و کیفیتها بود. در حقیقت جدول کیفی شما یک ترکیبی می‌گویید دارد یک نسبتی دارد به همدیگر، یک وصفی بالاتر است یکی پایین‌تر است که خود شیء معرف فلسفه یک کمی است، ولو آنجا به نحو واحد ذکر شده و اینجا شما، آنجا در یک شکل ثابت واحدی ذکر شده شما می‌خواهید براساس تناسبات این اتخاذ واحد کمی بکنید. آن وحدت آن نقشه را وحدت و کثرت آن نقشه‌ای را که ثابت هست می‌خواهید براساس تناسباتش بیایید اتخاذ یک واحد کمی بکنید این واحد کمی

خود را متناسب با زمانی را که براساس آن جدول باز می‌خوانید بیایید اوصافی را در خارج محقق بکنید و یک کیفیتهایی متغیر خارجی را درست بکنید به عبارت اخری یک ضریب فنی‌هایی که از نظرفلسفی مستند به جدول کیفی شما هست و جدول تناسبات اوصافتان هست به دست آوردید به آن ضریب فنی‌ها می‌خواهید بیایید تجربه کنید در خارج از خواص متعددی که در خارج است چیزهایی را درست کنید به مقدار کمی خاصی برسانید به سقف کمی خاص برسانید که آن سقف کمی خاص نمود عینی جریان کردن در تحت آن جدول کیفی باشد. حرکت کردن در تحت آن جدول کیفی باشد.

حالا اگر ما نداشتیم همه آن جدول راهنما را تا اندازه‌ای که داریم سعی باید بکنیم برای بقیه اش؟ بله سعی باید بکنیم، ما نتوانستیم بیشتر از رابطه فرضاً سه تا حکم توصیفی و سه تا هم تکلیفی و سه تا ارزشی را به همدیگر برقرار کنیم، سه تا متیقن داریم که آن سه تا متیقن را لوازمش را ابتدائاً می‌بینیم حالا با این مدل کوچکی که دارید بقیه احکام را فعلاً جا بدهید و بقیه توصیفات را هم جا بدهید ولو تقویمی و ولی تخمینی است عقلی که یک نسبت تقریبی دارد به جدول اصلی شما که عندالاضطرار حجیتش تمام است، به عبارت آقایان در اصول، تجربی نسبت به مولا نیست انقیاد است نه طاعت. طاعت آن است که - انشاء الله - شما بتوانید تمام جدول را تکمیل کنید در همه‌اش حجتی داشته باشید که کل آن را چه کار کنید؟ نسبت به مولی بدهید، ولی خب یک مدل کوچکی‌اش را توانستید، الان هم کار را تعطیل نمی‌کنید بعد که یک - به اصطلاح - در عینیت توانستید اصول تغییرات عینی را کنترل کنید قدم بعدی آن - انشاء الله - می‌آید در همه این قسمت‌هایش افرادی به اجتهاد و دقت و تلاش و کوشش می‌پردازند در تبعیت از وحی و می‌توانند همه جدول را اعتباری کنند.

زنگ تعطیل بزن نداریم، الان هیچ کدام از اینها را نداشته باشیم خوب با همان مدل‌های حسی که هست هر طوری که هست سعی می‌کنیم که کار را جلو ببریم. در هیچ جا شما نمی‌گویید اینجا دیگر تکلیف نداریم دیگر اینجا زنگ تفریح است.

مثالش را بخواهیم بزنیم، شما رفتید در یک جزیره‌ای و رابطه شما به دنیا قطع باشد کشتی شما متلاشی شده و آنجا در جزیره است هیچی نیست جز قرآن، خوب طبیعتاً سعی می‌کنید با ادراکی که از قرآن دارید اطاعت کنید خدای متعال را، حالا کتاب کافی هم گیرتان آمد بعد از مدتی یک قسمتی از بسته بندی‌های بارتان را آب انداخت بیرون و آنجا کتاب کافی نور علی نور خوشحال می‌شوید و قرآن به اضافه کتاب کافی دست شما هست، نسبت به مولا نمی‌توانید بروید بگویید طاعت دارم می‌کنم، آن حجت می‌خواهد می‌گویید انقیاد دارم، مخالفت نمی‌کنم تسلیم هستم سعی دارم یک طوری بشود که انجام وظیفه کنم.

هیچ کس از فقها نگفته آنجایی که رساله دستتان نیست و کتاب خبر و قرآن تنها هست آنجا نه نماز بخوان و نه روزه برو و نه کاری به حرمت الهی داشته باش و آزاد آزاد هستی، گفته یک نسبت از تکلیف را که یقینی برای تو می‌شود می‌توانی ادراک کنی نسبت بده. - معذرت می‌خواهم - عمل بکن نه اینکه نسبت بده، عمل بکن خودت را منضبط بکن، مقید بکن به آن یک نسبت. حالا کتاب وسائل هم رسید دیگر بهتر، من لا یحضره هم رسید دیگر بهتر، کتب اصولی هم رسید دیگر بهتر، هرچه که شما اطلاع‌تان زمینه‌اش گسترش پیدا کند یک تکلیف متناسب با همان برای شما فعلی می‌شود. قدرت شرط اطلاع بود اگر یادتان باشد حالا اگر ما توانستیم همه رساله را با همه احکام توصیفی و با همه احکام ارزشی به صورت نظام واحد استنباط کنیم. «نور علی نور» ما هستیم و الآن آن چیزی که حوزه به ما ارائه می‌دهد، خوب الان همین مقدار که به تو ارائه می‌دهد، خوب همین را استفاده می‌کنیم. می‌گوییم آقا در بخش معارف اجتهادی عمل شده روی خطاب‌های شارع؟ می‌گویند نه. ولی کتاب معارف فلان موسسه، فلان محقق نوشته معارف قرآن و معارف اهل بیت می‌گوییم نور علی نور، خوب همین‌ها را فعلاً استفاده کنیم، نه حالا بیایم برویم دنبال اینکه تا - انشاء الله تعالی - معارف توصیفی اجتهاد شود آن وقت می‌آییم سراغ مدل، پس حالا چه کار کنیم؟ حالا تعطیل کنیم کار را! نه این طوری نیست کار تعطیل نمی‌شود. برای هیچ بخشی تعطیل نمی‌شود هر بخشی همیشه مکلف کار خودش هست.

بنابراین می‌توان با یک مدل کوچک متیقن از توصیف و متیقن از تکلیف و متیقن از ارزش را به دست آورد و مشغول درست کردن جدول راهنمای سعادت بشر شد و تنظیم کرد آن را و استنباطی را که فعلاً مسلمین در اختیار دارند همان ها را کشید به منزلتی که تغییرات را کنترل کند به نفع پرستش خدای متعال، سعه بیشتری پیدا شد در اطلاعات؟ البته سعه بیشتری پیدا می‌شود در تصرف در تغییر.

حالا آیا بنا بر آن چه که تا کنون عرض شده ولایت مربوط به فقیه به تنهایی شد یا مربوط به موضوع شناسی به تنهایی یا اینکه باید ولایت دست کسی باشد که جامع موضوع شناسی و حکم شناسی و وصف شناسی و ارزش شناسی در سطح کلی باشد، چرا؟ در هر رده‌ای می‌خواهد تصرف واقع بشود، می‌خواهد در کلیات در قوائم قدرت نظام اسلامی در برابر نظام کفر تصرف بشود. در دل این تصرف است که تصرفات دیگر شکل می‌گیرد طبیعتاً این تصرف در مرتبه‌ی عالیه را هر کسی که می‌کند دارد سرپرستی می‌کند کلیه تصرفات جزئی را تناسبات کیفی کلی نظام هم که زمان و مکان را در یک واحد بسیار بزرگ دارد ملاحظه می‌کند، در شکل بسیار کلی دارد ملاحظه می‌کند، آن تناسبات چه ریاضیاتش خیلی کلی است و در عین حال اصولی و سرنوشت ساز نه کلی و معنای اجمالی، تصرف در عین هست یعنی جهت گیری‌های کلی است به عبارتی استراتژی نظام هست محور جریان تبدیل هست، سیاست‌های دیگر تبعیت از آن محور لزوماً می‌کنند تخصیص‌های دیگر تبعیت از آن محور می‌کنند، برای ولی فقیه است؟ علماً آیا از نظر علمی شما می‌توانید بگویید که این رابطه هم دارد به شناختن زمان و مکان و اوصاف در شکل کلی، می‌گوییم، اصلاً آنجا حلقه اتصال اینها است.

بگویید حالا کسی مقلد باشد شخصاً در تمام فقها این تصرف کلی را بکند این عیبی دارد؟ به نظر می‌آید که خالی از اشکال از چند جهت نیست، یکی از نظر نفس اطلاع صحبت می‌کنیم بعد از آن می‌آییم سراغ مسئله جزمیت.

از نظر نفس اطلاع اجتهاد را اگر تجزیه‌اش بکنید جدیش کنید از زمان و مکان می‌شود گفت آدم مقلد باشد در اجتهاد و تصرف در کمیات کلی بکند به تقلید، در آن مواردی که تقلید می‌کند بعدش بیاید متصرف در

کلیات باشد در جهت گیری کم باشد و لکن اگر گفتید ما در تعریف اجتهاد زمان و مکان را وارد کردیم. آن کسی که می‌شناسد زمان و مکان را براساس کلیات التزامی یعنی مجتهد است در شناختن وحی در استنباط از خطاب های شارع و همان اجتهاد هست که تصرفات کلی را نشان می‌دهد جدا نیست. یعنی یصحح به اینکه بگوییم در هر مرتبه و مرحله‌ای کم حضور دارد همان طور که کیف حضور دارد، نهایت این است که در مرحله عالی‌اش متحد است، آن حلقه ارتباط اینها دو تا هست با هم، مگر شما نمی‌گویید فلسفه کم تان متکی به تناسبات کیفیتان هست، شناخت کلی وضعیت کفار و شناخت کلی وضعیت مسلمین برای این آقا در آن مرتبه کلی حاصل است. ضریب فنی مربوط به بخش‌های جزئی را ندارد، خب ندارد! به شما می‌گویید ضریب فنی پول اسلامی چیست؟ می‌گویید متخصصین کار می‌کنند در تحویل می‌دهند. می‌گویند ضریب فنی متالوژی شما برای درست کردن، برای تبلور آن اوصافی که می‌خواهید نسبت به این فلزی که می‌خواهید، می‌گوید این از چندین مرحله می‌گذرد تا اینکه معین بشود تناسبات زندگی فعلی مسلمین، چه وصفی را باید داشته باشد تا به آن بشود گفت قدرتمند؟ آنها را هم معین می‌کند با جدولی که اینها را ترکیب می‌کند که چه آلیاژی ما می‌خواهیم برای چه ظرفیت از تولیدی و برای چه تولیدی؟ ضریب فنی خودش را می‌خواهد. استفاده از منابع و معادن ما آنجا یک ضریب فنی متناسب خودش را دارد تا به متغیری که در مسئله معدن ما هست چه هست؟ ضریب فنی‌اش چیست؟ وضعیت مطلوبش چیست؟ می‌گویید این مخصوص قسمتی است که مربوط به ایشان هست.

حالا صحیح است بگوییم موضوع شناس هم مجتهد است، فقیه است در همه مراتب؟ نه، چرا؟ فقاقت یک مقدماتی دارد موضوع شناسی هم یک مقدماتی، فقاقت لازمه‌اش این است که آدم اول زبان عربی از صرف، نحو معانی بیان اینها را بلد باشد ابزار مفاهمه را بلد باشد بعد مفاهیم و لوازشان را بلد باشد علم اصول را بلد باشد بعد گفتیم بتواند زمان و مکان را با همدیگر ملاحظه کند در خطاب شارع. برای موضوع شناس چه گفتید؟ گفتید شاخصه‌هایی را که تعریف شده بشناسد مثل علم لغتی که آنجا می‌خواست اینجا شاخصه‌ها را می‌خواست. فلسفه ریاضی آن را هم می‌خواهد لازم بداند؟ نه، اگر یک عده‌ای فیلسوف ریاضی اسلامی آمدند بر

اساس طبقه‌بندی که ما تحویل آنها دادیم ریاضیاتش را تنظیم کردن، لازم نیست. اتخاذ واحدی که به آن فیلسوفهای ریاضی و اسلامی دادند با وصف‌هایی را که دادند به آن می‌دهند می‌رود ضریب فنی‌اش را پیدا می‌کند بعد هم کار با آن می‌کند، پس در بخش‌هایی که پایین می‌آید می‌تواند جدا باشد مقدمات.

حالا اگر کسی از این سیر بگذرد، یعنی بیاید اول ادبیات عرب را بخواند تا مجتهد شدن بعد از آن هم بیاورد آن را خردش بکند تا بحث بعدش هم فلسفه ریاضی متناسب با آن را، بعد از آن هم که تناسب و اتخاذ واحد و تجربه و درست کردن عینیت همه اینها را دانست، می‌گوییم حالا اگر کسی دانست معنایش این نیست که دو تا علم یکی است! موضوعاً یکی‌اش شناسایی اوصاف از لسان خطاب است، یکی‌اش شناسایی کیفیات عینی متغیر متناسب با آن اوصاف است، دو تا کار است.

پس یک فرقی بین به نظر می‌رسد بین مرتبه عالیۀ اینها با مرتبه نازله شان هست، که در کلی ترین وجه متحد می‌شوند ولی در وجه کثرتشان متعدد می‌شوند، پس ما از نظر علمی، از نظر موضع علم و آگاهی و شناخت یک مرتبه اتحاد داریم یک مرحله افتراق داریم آنجایی که زمان و مکان باید به شکل کلی ملاحظه بشوند ریاضی هم تبدیل بشود به نسبت تأثیرهای کلی باز در بیاید در شکل در حقیقت و صف‌های کلی زمان و مکان از عینیت، نظر به عینیت در وجه بسیار کلی و نظر به خطاب در وجه بسیار کلی و ملاحظه نسبت بین این دو در یک مرتبه حلقه اتصال است و در مراتب نازلش افراق است. علاوه بر این یک نکته کوچکی را اینجا می‌خواهیم عرض کنیم که این قابل اهمیت است.

ما هستیم و علم تدریجی الحصول و گسترش - خوب عنایت کنید، این عرض را که می‌کنم نکته حساسی است که دارم می‌گویم ما هستیم و علم تدریجی الحصول این مقدمۀ اول، دو گسترش وحدت و کثرت که ممتنع می‌کند اشراف یک فرد را بر هر دو علم در همه ابعاد، یک وقتی می‌گویید وحدت و کثرتی در کار نیست و یا اگر هست گسترش پیدا نمی‌کند، یک وقتی می‌گویید رشته علوم مرتباً اضافه می‌شود، دائم التزاید بودن این کثرت را توأم با وحدتش به می‌پذیرید. آن وقت برای ادراک تدریجی الحصول اگر بخواهد تدریجاً کلیۀ علوم راملاحظه کند، باید علوم به یک سقفی برسد که احاطۀ تدریجی برای به آنها برای فرد ممتنع باشد، یعنی فرد

می‌خواهد متوالیاً این را ببینید بعد آن را ببینید بعد آن را ببینید بعد آن را ببینید، کثرتی که پیدا می‌کند تخصص لازمه می‌شود نه اینکه؛ یعنی شما کثرت را که دارید می‌پذیرید و تخصص را دارید مرتباً گسترش آن را ضروری می‌دانید اشراف بر آن محال می‌شود. حالا چه کسی از اینها حق دارد سیاستی را اتخاذ کند که همه با هم دنبال او بیایند؟ نقش محور استراتژیک برای رشد اطلاعات بشر دارد، می‌گوییم ولی، خود او مگر علمش تدریجی الحصول نیست؟ چرا، ولی علم او در کلیات است، علم او در جزئیات نیست، لازم نیست در ده هزار مسئله نماز مجتهد باشد در مثال آن در سایر احکام عبادی فردی یا احکام اجتماعی یا نمی‌شود چنین چیزی که، اگر بپذیریم وحدت و کثرت را نمی‌توانیم بپذیریم که این اشراف به کلیه کثرت داشته باشد، بله می‌تواند متصرف در کل کثرت باشد، یعنی موضع گیری او اثر بگذارد روی رشد ادراکات در تمام مراتب، در همه کثرات. صحیح است بگوییم رهبری آن الهی هست؟ حتماً، چرا؟ چون شما می‌گویید که کلیات لوازم خطاب را در شناسایی زمان و مکان و تکلیف، توصیف و تکلیف وارزش دارد می‌بیند، کلیات نسبت تأثیر کفر بر اسلام و اسلام بر کفر، هجوم کفار نسبت به مسلمین و مقابله مسلمین در مقابل کفار را هم متوجه می‌شود وضعیت تغییرات زمان و مکان را، آن وقت از نسبت تأثیری که آنها بر مسلمین بگذارند مقابله می‌کند ولی در موضع گیری‌های بسیار کلی. یک مقابله‌ای که حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) درباره کتاب سلمان رشدی کردند می‌شود [۹] اندازه نفع به اسلام دارد خدا می‌داند حالا متأثر ساخت کلیه سیاستهای داخلی دستگاه برنامه و ارتباطات را چه در بخش ارتباطات سیاسی چه اقتصادی چه فرهنگی، خوب باید بکند متأثر، چرا نکند متأثر! معنای رهبری همین است باید جهت بدهد به همه آنها.

بنابراین عرض می‌کنیم از نظر علمی این دو تا در عالی ترین منزلت دیگر از شکل ضریب فنی و کم در می‌آید ابتدائاً یعنی می‌رسد به جایی که فلسفه آن کم‌ها آنجا متجلی است و تناسب آن با آن زمان و مکان که متحد هستند با همدیگر که حلقه اتصال می‌شوند. [ادامه جزوه از صورت ۲۵۲۷]

در پایین حتی از کمیت‌های ساده‌تر از ضریب فنی از کمیت‌های عددی و شماره چند تا این یک میکروفن آن دو تا، این سه تا، این چهار تا، از این شماره ساده کم را از پایین که بخواهیم برویم بالا، کم آغاز می‌شود بعد

می‌رود در شکل کلی تناسب این بخش به آن بخش، نسبتی که بین این بخش و آن بخش است می‌شود ضریب فنی از آنجا می‌رود بالاتر خود ریاضی هست دارد سیر می‌کند می‌شود تناسبی که بین طبقه‌بندی این اوصاف هست فلسفه‌ای را که نشان ما می‌دهد این اوصاف، کمیت ما متأثر از همان طبقه‌بندی است دیگر، یعنی ما استنباط کردیم عزم طبقه‌بندی کار ریاضی مان را.

لذا صحیح است بگوییم تناسبات آن اوصاف را در عینیت جاری کردیم می‌رویم بالاتر، بالاتر تا آنجایی که اینها می‌شوند متحد می‌شوند می‌بینیم زمان و مکانی که هست نمی‌شود از فلسفه حاکم بر ریاضی شما جدا دانست. تصرفاتی هم که می‌کند تصرفاتی است که عینیت را دارد می‌بینید ولی در شاخصه‌های بسیار کلی، نسبت تأثیرهای بسیار کلی سیاست گذاری‌های بسیار اصولی و کلی، که همان عمل رهبری باشد. اساساً از مقام رهبری خواستن اینکه بیاید در جزئیات بساز محصولات بدهد تحویل ما، این حرف بی ربطی است، رفته بودند یک عده‌ای از اینهایی که موزیک و ارکستر و هنر و اینها برای پهلوی امام، گفته بودند که این سرود اول مثلاً مارش اخبار که دوره طاغوت می‌زدند این نمی‌دانم چه چیزی است مربوط به سرود انگلیس هست و شما یک سرودی، یعنی یک چیز موسیقی حالا من اسمش را دیگر بلد نیستم آن طوری، یک دستگاه موسیقی متناسب با جمهوری اسلامی به ما بدهید که ما مثلاً کار کنیم، معنا ندارد این حرف را از رهبر بخواهیم، مثل این است که فلان آشپز برود بگوید آقا لطفاً این یک قاعده‌ای هم برای آشپزی اسلامی به ما بدهید یا فلان - فرض کنید - که و الی آخر. این را معنا ندارد این حرفها گفته شود، یا فلان - فرض کنید - مهندسی که در متالوژی دارد کار می‌کند در ترکیبات بگوید آقا لطفاً فلزی که به درد الان مسلمین می‌خورد چیست؟ معنا ندارد این را از فقیه سوال کنید، معنا ندارد از ولی سوال کرد، ولیکن از سیاست گذاری کلی او حتماً این مطلب در می‌آید، این طوری نیست که بگویید که نسبتش قطع و بریده است آن یک حرف دیگر می‌زند، یک کار دیگری می‌کنند.

[قطع صوت]

اضافه بفرمایید این ارتباط علمی را در اتحاد بین ریاضی و اتحاد بین کیفیت‌های که ما استنباط کردیم از خطاب، که ریاضی ما هم در اینجا ریاضی الهی و منسوب است در پایه‌هایش نمی‌تواند منسوب نباشد هرچند

در کاربردش به تجربی بودن می‌کشد و لکن تجربی‌اش هم باز توصیف کاربردی است، یادمان نرود توصیف کاربردی این مکتب هست یعنی ریاضیات شما در پایان که - انشاء الله تعالی - به نتیجه برسد و ضریب فنی بدهید و ریاضی متناسبش هم درست کنید و تا کم کارش را هم درست کنید با ریاضیات دستگاه کفار ابتدائاً به نظر می‌رسد که وجوه مشترک دارد نهایتاً جدا می‌شود از هم، آن چیزی را که شما اتخاذ واحد می‌کنید آنها واحد نمی‌کنند تناسباتی را هم که شما می‌خواهید آنها نمی‌خواهند برای آنها سوال نیست. حل‌هایی را هم که شما پیدا می‌کنید به درد آنها نمی‌خورد، شما می‌خواهید یک چیز پیدا بشود که شدت روانی جامعه بالا برود، او می‌گوید یک هیستریک است دیوانگی است که پیدا شده در مردم، آنها یک چیزهایی را می‌خواهند که شما می‌گویید دیوانگی است، آنها می‌روند دنبال رقص و عشرت طلبی حیوانی در اشد مرتبه، برای شما مطلوب نیست.

حالا علاوه بر وحدت ترکیبی اطلاعات در یک فصلی اطلاعات تا یک منزلت وحدت ترکیبی دارد و یک منزلت تعددی دارد. منزلت وحدتش در عالی‌ترین وصف از زمان و مکان و نسبت بین اینها و آن مرتبه‌ای را که عرض کردیم قتل ولایت است، خب نازلش مرتباً تقسیم می‌شود، شخص هم گفتیم جزمیتش، جزمیت اشخاص هم باید باز به یک مرتبه وحدت ترکیبی برسد که همان پرستش خدای متعال گفتیم در مرتبه وحدتش به دست ولی هست که قبلاً هم توصیفش کردیم - ان شاء الله تعالی - در جلسه آینده امیدواریم بیشتر به همین قسمت زمان و مکان و ولایت وارد بشویم حالا مگر اینکه سوالاتی باشد در همین قسمت الگو که لازم باشد که تا این قسمت یک مقدار بیشتر تأمل کنیم.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

اللهم صل علی محمد و آل محمد

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۳۹

۶۸/۰۷/۲۴

استاد حسینی: السیمع العلیم من همزات الشیاطین بسم الله الرحمن الرحیم، بسم الله الرحمن الرحیم الرحمن الرحیم. و به نستعین، آنه خیر ناصر و معین، و صلی الله علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد. (اللهم صل علی محمد و آل محمد)، و علی اهل بیته المعصومین المنتجبین المکرمین واللعن علی اعدائهم اعداء الله من الآن الی یوم الدین.

بارالها! کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! کلمه باطل را از زمین برکن! آنچه وعده به ولیات فرموده‌ای هرچه زودتر به وی عنایت فرما، نایب رشید ولیات حضرت آیت الله خامنه‌ای را معزز و منصور بدار! لشکر اسلام در همه جبهه‌ها پیروز، لشکر کفر در همه جناح‌ها مخدول گردان! شهدای انقلاب اسلامی محشور به حضرت سیدالشهداء بفرما! معلولین انقلاب اسلامی شفای عاجل کرامت فرما!

انتقال ما از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک به گونه‌ای قرار ده که راضی باشی! علل و امراض ظاهری و باطنی ما را در جمیع مراتب شفای عاجل عنایت فرما!

بارالها! اموات و ذوی الحقوق، صالحین امت حیاً و میتاً، علماء و خاصه پدر و مادر، از خیراتی که نصیب می‌فرمایی بهره مند بگردان! دعای خیرشان را در حق ما مستجاب قرار بده! بارالها! روح پرفتوح رهبر کبیر انقلاب حضرت نایب الامام امام خمینی - قدس الله سره القدوسی - مستغرق در بهار رحمت خودت قرار ده!

بارالها! از خیراتی که نصیب می‌فرمایی، سهم وافر نصیب ایشان و عاید و واصل بر ایشان بفرما! روانش را از ما شاد بگردان! حقوقش را بر ما حلال بگردان! دعای خیرش را در حق ما مستجاب گردان!

بارالها! عنایت خاص و دعای مخصوص ولیّ اعظم ات - صلوات الله [...] با رضایتش در این عالم بدار! با رضایتش از این عالم ببر! با رضایتش محشور فرما! [...] و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً.

«اللهم افتح علينا ابواب رحمتك و انشر علينا خزائن علومك برحمتك يا ارحم الراحمين»

«اللهم اخرجنا في ظلمات الوهم واكرمنا بالنور الفهم اللهم افتح علينا ابواب رحمتك وانشر علينا خزائن علومك برحمتك يا ارحم الراحمين و بمحمد صلى الله عليه و آله الطاهرين. (اللهم صل على محمد و آل محمد).

بحث دربارهٔ زمان و مکان و تأثیرش در مدل و ولایت بود، و بحث دربارهٔ مدل مقداری انجام گرفت که حالا توضیحش را یک مقداری باز بیشتر عرض می‌کنیم به حسب صحبتی و بحث‌هایی را که در واحد شده بود، حالا به اندازه‌ای که ما استفاده کردیم از فرمایشات برادران، حالا یک مقدار بیشتر توضیح می‌دهیم. ظاهراً سوالی که طرح شده بود که آیا این مدل باید عقلی باشد یا نقلی باشد؟ این گونه در بحث دوستان بوده.

بحثی را که در جلسه مطرح شده بود خدمت برادرهای عزیز این بود که، استنباط می‌شود از لسان خطاب، نه اینکه به وسیلهٔ قیاس، حمل بشود بر خطاب شارع. گفته بودیم هم با روش اصولیین و معنای روش اصولیین را هم توضیح داده بودیم؛ ملاحظهٔ لوازم خطاب، هم خطاب را ملاحظه می‌کنیم، هم لوازمش را؛ کشف علت نمی‌کند، حکم بدهد، کشف اقتضاء نمی‌کند، ولكن لوازم را می‌بینید دیگر. حالا این لوازم دیدن، که گاه در سطح مسئله ای می‌شود، یک جمله می‌شود، که از کلمات انحصاری گاهی در باب چند مسئله می‌شود و گاهی هم در باب چند فصل می‌شود، هر گاهی هم در باب کل اش می‌شود. محل کلام این که آیا این لوازم را با عقل باید دید؟ از نقل باید گرفت یا از حس باید گرفت؟ هر سه تا فرض دارد، و هر سه فرض قابل ملاحظه هست. اولی‌اش حسی‌اش را می‌آییم بحث می‌کنیم. چه عیبی دارد که ما بگوییم لوازم حسی و تجربی فرمان شارع را می‌بینیم؟! خود لوازم حسی را دیدن، به دو نحوه ممکن آدم ملاحظه بکند و بگوییم منطق منطق

حسی است، مثل روش علوم، این را به دو نحوه می‌شود ملاحظه کرد: ۱- به شکل همین علوم متعارف در دانشگاه علوم تجربی ۲- یک مرتبه نزدیک تر، خود حس، بینیم علوم تجربی چه کار می‌کند؟ علوم تجربی، تعریفی که از انسان دارند، تجربی دارند. تعریف دارند برای انسان، در تمام مراتبش هم؛ برای انگیزه و ایمان تعریف دارند، آثار ماده هم می‌دانند، برای شناخت و فهم هم تعریف دارند با آثار مادی، برای حرکت انسان و شدت حرکت انسان هم باز تعریف دارند بر مبنای ماده تعریف دارند؛ یعنی می‌شود گفت ماده گرایی مطلق، ماده پیرستی مطلق، می‌شود هم یک گونه دیگر هم باز بیانش کرد، دو تایش یک معنی می‌دهد، که بگوییم مطلق گرایی حسی، آنها هم قائل به مطلق هستند، نهایت، مطلق را حسی می‌دانند؛ مطلقاً هرچه که هست حس هست و لا غیر؛ هر چه که هست ماده هست و لا غیر. بنابراین، تعریف شان از ادیان، از اخلاق، از رشد، از سعادت، همه چه چیزی می‌شود؟ مادی می‌شود دیگر! مادی ای می‌شود که یا محسوس مستقیم هست، یا محسوس بالواسطه، همین گونه که جاذبه زمین و فرض کنید امواج رادیو و اشعه و غیر و ذلک محسوس هست، ولی محسوس بالواسطه هست. اینجا هم درباره ایمان و همه چیز تحلیل دارند، تحلیل بالواسطه دارند، ولی حسی است تحلیلشان، مادی است تحلیلشان. در چنین فرضی، معنا ندارد که مقصد را ماوراء حس فرض کنید، معنا ندارد که خالق را ساخته و پرداخته ذهن بشر بدانید، این کفریاتی که می‌گویند دیگر این کفار، اباطیلی است که می‌گویند.

حالا آیا این مطالبشان قطع از تجارب شان هست؟ خیر، بحثش هم در جهت دار بودن علوم مفصلاً ربطش از طریق انگیزه، ربطش از طریق، ربط منطقی‌اش از طریق پیش فرضهای مدل ملاحظه، یعنی وقتی گفتند این مدل علمی است، یعنی چه؟ یعنی پیش فرضهای مدل، حسی است. پس مدلی که یکی از پیش فرضهایش حسی نباشد، از علمیت چطور است؟ بنا به بیان، خارج هست. تعاریفی می‌دهند کاربردی براساس فلسفه مادی؛ آدمی زاد هست و دار اختیار و می‌تواند خلاف بگوید در جمیع مراتب و منکر بشود در جمیع مراتب، و از مرتبه قلب و ذهن و حس، تنظیم و آرایش هم بکند کارهایش را بر همین مقصد و همین مشرب.

خیلی خب، که ما از دستگاه اصالت تعلق نظر کردیم، گفتیم اینها هم پرستش خدا هست، پرستش حیوانی که مناسب انسان نیست، کفران است نسبت به آن چیزی که به آدم عطا شده، و در ازل و ادنی مرتبه و پست ترین مرتبه حیوانیت هم هست، هیچ یک از حیوانها به این شیطنت و به این - به اصطلاح - نحوه حرکت ندارند؛ حرکت هست به طرف عالم معاد، حرکت هست به طرف عالم قیامت، آن جبری است، دلشان بخواهد یا نخواهد، می آیند در این دنیا روزی، روزی هم از این دنیا می روند، در نظام آفرینش هم جایی دارند، جایشان جای پست ترین حیوان هست. خب، طبیعتاً عذاب هم دارند در آخرت دیگر! دور می کنند خودشان را از رحمت الهی. حالا آن بحثش هم جدا هست.

یک وقت مدل حسی است، نظر به آثار حسی احکام «توصیفی، تکلیفی، ارزشی» می شود. این حسی با آن حسی، به قول معروف می گویند گزی هفت سنار فرقش است، خیلی فرقش است. این هم شما آثار تجربی را می بینید، نه اینکه آثار تجربی را نمی بینید، ولی می گوئید که اگر بیع بکنم، چقدر در آمد دارم، اگر اجاره کنم. خانه، چقدر در آمد دارم، در آثار حسی همین احکام می توانید نگاه بکنید، بعد هم می گوئید که من پولی که دارم، تخصیص می خواهم بدهم صبح می آیم بیرون برای کارهایی که دارم، خب نظر به کاربردهایش آنجا هم شما می کنید. اینجا اگر مقصد الهی باشد، که توصیف از ارزش و از شرع بگیرید، بگوید هزینه ای که می کنم، برای مثلاً این قدرش را می گذارم برای سفر مشهد، انشاء الله تعالی، این قدرش را می گذارم برای مثلاً رفتن احیاء، این قدر می گذارم برای کتاب خواندن، این قدر برای خیرات، این قدر بله، برای چیز، الکمال کل الکمال، حسب آن عبارت شریف منسوب به اهل بیت طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - التفقه فی الدین والصبر علی النائب و تقدیر المعیشه؛ اندازه معین کردن برای معیشت، این نظر به آثار حسی می کند تا اندازه گیری می کنید.

ضرورتاً یک جایی هم می رسید، در مدلتان که این کار را می کنید، حالا در چه رتبه ای کجا چه گونه، ما کاری فعلاً به آن بحثش نداریم، ولی توجه به عالم محسوس هم می فرمایید، توجه به تغییرات و زمان و مکان و این حرفها هم می فرمایید.

حالا، - خوب عنایت بفرمایید چه عرض می‌کنم؟! - حالا برای تنظیم احکام «توصیفی، تکلیفی، ارزشی»؛ یعنی برای کیفیت‌ها را که می‌خواهید منظم کنید، بیاییم اول حسی، آثار را ببینیم، بعد از آن استخراج فرمول بکنیم، استخراج قاعده بکنیم، با همان قاعده‌ای را که دیدیم در عالم محسوس، کشف کردیم، برویم منظم کنیم کیفیت دستورها را، رساله را، کتاب اخلاق را، کتاب معارف را، بیاییم تنظیم ترتیبی و تبدیلی‌اش را با قاعده‌ای که چه کار کردیم؟ در تجربه و حس به دست آوردیم با این منظم کنیم. این یک فرض است. ظاهر مطلب این است که این فرض درست در نیاید. چون هر چند شما توجه به آثار حسی احکام فرمودید، ولی آن چیزی که اصل قرار گرفته در تقسیمات، مطلق شدن حس هست. شما نسبت بین دو تا تکلیف، دو تا توصیف، یا دو تا ارزش را وقتی حسی می‌بینید، به نظر می‌آید که قیاس نکردید، ولی وقتی کشف فرمول می‌کنید، براساس آن فرمول، احکام را می‌ریزید در آن دستگاه، معنایش این است که آن محسوس خودتان را، حاکم کردید بر طبقه‌بندی تان؛ یعنی کاربرد احکام را تابعی قرار دادید از ادراکات حسی تان، به اقتضاءاش و بطلانش و مخالفتش با شرع، به اندازه آن شکل از حس که اول با فلسفه حسی هم کار می‌کردید، نیست؛ یک مقدار پیچیده‌تر از آن هست، ولی به هر حال، مدل هست، مدل فرمول می‌خواهد، فرمول تان هم شما وقتی می‌گویید تجربی به دست می‌آورم، یعنی پیش فرض‌هایش حتماً پیش فرض‌های حسی هستند. ابتدائاً نمی‌گویید که من هیچ چیز را قبول ندارم جز محسوس، نمی‌گویید ایمان و علم و اختیار و انسان شناسی و همه، حسی هست و لا غیر، این را نمی‌گویید، ولی کاری که می‌کنید همان خاصیت را دارد. فرمولی را که شما درست می‌کنید با آن فرمول می‌آید احکام را طبقه‌بندی می‌کنید و دسته‌بندی می‌کنید، در پیش فرضهای آن مدل، محسوس شما اصل قرار گرفته، کأنه در عالم، آن چیزی که حاکم می‌شود، برای عمل کردن، بخش حسی از اطلاعات هست، هر چند اعتقاد به معارف هم دارید.

به نظر ما می‌آید که این اگر تأمل در آن بیاید، مغایرتش واضح می‌شود با کسی که اطلاعات را منحصر نمی‌کند به اطلاعات حسی.

خیلی خب، از اینجا یک قدم می‌آییم بالاتر، می‌گوییم اگر طبقه‌بندی، فرض عقلی‌اش را بیاییم نگاه بکنیم، یعنی بگوییم که لوازم خطاب را می‌آییم عقلاً ملاحظه می‌کنیم، سؤال می‌کنند عقل برای ملاحظه کردنش قاعده می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ می‌گوییم چرا، قاعده می‌خواهد. در اینجا هم شما باز به دو شکل می‌توانید مثل قبل عمل بکنید؛ یکی عقل را مطلق بگیرید در ادراک، و بگویید که مقتضای احکام را هم می‌فهمد؛ مقتضای احکام را می‌فهمد را هم تفسیر بفرمایید به اینکه اگر بنا شد نسبت بین «وصف، تکلیف، ارزش» دیده بشود، دیگر روش اصولیین نیست، دیگر جایگاه یک چیز را به گونه ای معین می‌کند که می‌تواند رابطه‌هایش را خط کشی بکنیم، رابطه‌هایش را خط کشی کرد یعنی چه؟ یعنی اقتضاهایش را گفته دیگر! کأنه عقلاً می‌رود به سراغ یک تحلیل پیچیده‌ای که، قیاس را در پیچیده ترین شکلش نسبت همه احکام مدعی می‌شود. چرا؟ فرقی با کار اصولیین چیست؟ آنها که کاری به توصیف ندارند! شما می‌خواهید بگویید توصیف، ترکیب می‌شود با حکم، ترکیب می‌شود با ارزش، داخل این تابلو، جایگاه یک حکم را که معین می‌کنید، وصف معرفتی‌اش را هم به حدی بیان می‌کنید که منزلت و قدرش را و جایگاهش را و تأثیرش را در سعادت بیان کنید. اگر کسی توانست بگوید این کار چه تأثیری در سعادت دارد، و چه وصفی دارد یعنی چه نسبتی به سایر کارها دارد معرفی بکند این کار را با روابطش، معنایش این است که عقلاً توانسته اقتضاء این را معین کند، اقتضاء چه بود؟ اقتضاء، آثار واقعی و حقیقی این بود دیگر! وقتی می‌گوییم آثار واقعی و حقیقی این که منشأ جعل حکم شده، یعنی جایگاهش نسبت به عالم آخرت، نسبت به سعادت بشر، تعریف خود این، جایگاهش نسبت به سایر چیزها. شما وقتی می‌گویید احکام توصیفی را متحد بکن با احکام تکلیفی، و متحدشان بکن با احکام ارزشی، و با دسته‌بندی عقلی هم این کار را بکن، بیاورش در یک مدل عقلی، معنایش این است که کلیه تناسباتی که این را تعریف کند و خاصیتش را، و تناسبش را با آخرت تعریف کند، و تکلیفش را هم مشخص کند، یعنی عالم اقتضایش را پاکیزه بگذارد جلوی شما، خب. این هم باطل است. همان گونه که حس گرایی مطلق یا مطلق گرایی حسی باطل بود، این هم باطل است دیگر!

حالا کسی بگوید عقل چنین کاری از او نمی‌آید، و این معنایش این است که تعریف عقل و تعریف برهان را از یک منطق خاصی بیان نکند. ما می‌گوییم با سنجش‌های نظری اگر کسی چنین کاری را نکند، این کار هم باطل است.

یک شکل دیگری دارد مدل سازی با عقل، که این هم از قبیل همان شکل دومی را که برای حس گفتیم خب خیلی نزدیک‌تر به تعبد هست، این که بگویید ما به لوازم خطاب شارع دقت می‌کنیم. اگر جایگاهی را هم نسبت می‌دهیم، در صورتی است که از خطاب بر بیاید، چیزی را اضافه به خطاب شارع نمی‌کنم. یک وقتی است یک آدم عادی ای حرف می‌زند، خب تا دو تا لازمه حرفش، سه تا لازمه حرفش گاهی آدم دو سه تایش را هم نمی‌بیند، یک لازمه می‌بیند همان کاری را که دارد می‌خواهد انجام بدهد، همان مطلب را می‌بیند به طوری که بعدش می‌گویند آقا خودت چون فرمودی این مطلب لازمه اش این بود، می‌گوید من چنین چیزی مورد نظرم نبود. من همان ظاهر لفظی را که گفتم همان مورد نظرم بود، به قصد کنایه‌ای، نه قصد بیان مطلب دیگری، نه قصد هیچ چیزی نداشتم. گاهی است که می‌فرمایید که خیر، این کلام، یک نفر دانشمند اصولی می‌نویسد، لوازمش را هم ملاحظه می‌کند که این کجا هست، یک حکیم می‌نویسد، لوازم حرفش را هم می‌بیند تا کجا هست، ولی تا کجای حرفش، یک پرده آن طرف‌تر، دو تا پرده آن طرف‌تر، باز نمی‌توانید شما لوازم بعیدش را نسبت بدهید به آن. حکیم علی الاطلاق نیست دیگر! حکیم نه حکیم است، علی الطلاق. این گونه نیست که هر چیزی عین بشر پیش برود و احتمالات جدید درباره لازمه خطاب این آقایی که این جمله را گفته ببینند، بشود آدم نسبت بدهد بگوید که این لازمه‌ها را هم ملاحظه کرده و حکم داده، و این گونه خطاب کرده، این گونه حرف زده. گاهی برای بعضی از شعراء یک معانی ای می‌شود مثلاً یک عارف بزرگ، نسبت به - فرض کنید که، من باب مثال عرض می‌کنم - نسبت به شعر حافظ، یک معنایی می‌کند که آدم بعدش واقعاً در آن می‌ماند که واقعاً مثلاً این چند تا معنا کرد برای این شعر، واقعاً همه این معانی مورد نظر حافظ بوده گفته این شعر را؟ یا این که مثلاً حالا یک معنایش، دو تا معنایش هم مورد نظرش بوده ولی دیگر حالا هرچه بشر فکرش برود جلو در عرفان، و بتواند مطالب دقیق‌تر و لطیف‌تر ببیند و بتواند این کلمات را حمل نکند به آنها، این همه

اینها را دیده و گفته؟ این حتماً خیر، حکیم علی الاطلاق که نیست که حافظ! تا یک حدودی‌اش را می‌شود آدم نسبت بدهد، از یک حدود خاصی‌اش که گذشت، دیگر می‌گوییم نه بابا! این تا این حدش نمی‌شود نسبت داد. ولکن در باب روایات اهل بیت طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - (اللهم صل علی محمد و آل محمد) یا در باب کلمات خدای متعال، یقینی است که هرچه ذهن بشر جلو برود، محال است به گردش برسد که بگوید من می‌فهمیدم همه معانی‌اش را و همه لوازمش را! علم این تدریجی الحصول است، علم آن طرفی هم که اینها را گفته مطلق است؛ خب علم تدریجی الحصول، چه ربطی دارد به علمی که احاطه دارد به همه لوازم کما هی؟ همین گونه نبود که شما می‌فرمودید که می‌شود نسبت تناسبات یک شیء یا یک موضوع را، به «ارزش، توصیف، تکلیف» رسم کرد؛ یعنی همه لوازمش را با هم دید، خطاب هم خودش یک چیز است دیگر؛ خطاب را، همه لوازمش را شارع می‌بیند، همان گونه که اقتضاء همه لوازمش را می‌بینید، اقتضاءاش دستمان نمی‌رسد، ولکن به لوازم خطاب به نسبت دستمان می‌رسد، به نسبت‌ها! نه اینکه به صورت مطلق.

حالا کسی بگوید عقل، مدل درست می‌کند برای ملاحظه لوازم خطاب شارع، کما اینکه اصولیین هم قواعدی درست می‌کنند، برای ملاحظه لوازم خطاب شارع، منافاتی با کار اصولیین ندارد؛ کار اصولیین است در مرتبه ثانی. می‌گوییم عقلی است مدل، خیر، عقلی نیست. قواعدی را که برای امر و نهی گفتند عقلاً، قواعدی را که برای مفهوم و منطوق فرمودند، قواعدی را که برای سایر امور عقلی علم اصول گفتند، اینها بگوییم نیست اصلاً؟! خب هست، یک دانه اش هم باشد، کافی است برای این استدلال، نه اینکه لازمه همه قواعد، عقلی باشد. آن یک دانه، موثر در استنباط هست یا خیر؟ کسی جرأت دارد بگوید به همان نسبت قیاس شده؟ خیر.

کسی می‌تواند بگوید به همان نسبت، نسبت گزاف داده شده به مولا؟ افترا داده شده به مولا؟ خیر. می‌گویند از کلمات خودش است استفاده داریم می‌کنیم، نهایت، با قواعد عقلی. سیر بحث‌های حوزه را هم که نگاه بکنید، یک علوم می‌را می‌خوانند مربوط به اطلاع نسبت به زبان عربی، صرف و نحو و معانی بیان، یک علمی را هم می‌خوانند مربوط به امور عقلی، منطق. بعد از منطق هم وارد می‌شوند اصول می‌خوانند، اگر حکمت هم نخوانند، حداقل منطق را که می‌خوانند.

اگر در شکل برهان تعریف شده در منطق نخواهند نسبت بدهند قواعد علم اصول را، درست، نگویند مواد از امور مثلاً ضروریات عقلی یا چطور نظری هست، نگویند از اولیات است، نگویند از چه هست، نگویند امور کلی چه نحوه هست، ولی نسبت‌هایی را که برقرار می‌کنند، تبادر، دلیل بر مثلاً هست یا خیر، صحت سلب چطور است یا خیر! دلیل‌هایی را که می‌آورند، بی استفاده و بی ربط مطلق به منطق عقلی که نیست که! می شود آدم اینگونه بگوید، بگویند که پس قواعد عقلی در منطق صوری، نسبت تأثیری لااقل در ملاحظه لازم عقلی علم اصول دارد، که آنجا شده به صورت یک قواعدی در علم اصول، و آن قواعد هم می‌آید لسان مخاطبه و لوازمش را به صورت عقلی بررسی می‌کند، در مقدمات استنباط به کار می‌رود. شما بگویید ابتهال بعدش پیدا می‌شود، استظهار پیدا می‌شود، چه پیدا می‌شود، می‌گوییم چشم آنها همه روی سر، ولی می‌گوییم این احتمالات با این قواعد پیدا شده و دسته‌بندی شده و - به حضور - جرح و تعدیل شده، و راجع و مرجوع شده و اینها. اینجا هم دسته‌بندی را بگوییم عقلی است، به این تعریف از عقلی. می‌شود گفت که در اینجا اگر مخالفت قطعی نداشته باشد با لسان خطاب، این هم عیبی ندارد. حداقل می‌شود گفت مرتبه‌ای از مطلب هست، می‌شود هم اشکال گرفت بله. باید دسته‌بندی و اصولی که انسان می‌فهمد خطاب را نسبت به زمان و مکان و تکلیف، یعنی توصیف و ارزش و تکلیف، از خود لسان شرع در بیاید.

البته یک ذره کمی مشکل‌تر از آنها دو تا هست، اولی‌اش خیلی آسان‌تر بود دومی‌اش یک خرده مشکل بود، سومی‌اش یک خرده دیگر مشکل‌تر است. حالا یک وقتی کار مشکل را وقتی از دور می‌بیند، می‌گوید بهتر این است که اصلش را منکر بشویم. راه آن کارش هم آسان است، می‌گوید اگر چنین دسته‌بندی ای در احکام قواعدش بود تا حالا صد بار استنباط شده بود، می‌شود هم خوب دقت کرد و گفت که حالا ببینیم واقعاً علی فرض ضرورتش، قابلیت استنباط دارد؟ ندارد؟ چه گونه هست؟ بحث کرد درباره اش.

علی فرض که ثابت بشود اثر در استنباط می‌گذارد، خب، بگذارد، شما در حین بحث، که بنا نیست که بگویید که اثر نباید بگذارد اصلاً می‌گویید - به حضورتان که عرض کنم که - روش سلف صالح را تغییر می‌دهد، می‌گوییم تکمیل می‌کند، چه کسی گفته تغییر می‌دهد؟ جوهره‌ای که در آن بوده پرستش خدای متعال

بوده از اول، و این که خب، پیش داوری نکنید، چیزی را حمل نکنید هر قدر بتوانیم حمل نکنیم، اقرب است به روش سلف صالحین، نهایت، با یک دقت بیشتری ادق از آن روش هم هست. اگر یک فقیهی آمد یک قاعده دقیق تری در علم اصول آورد، و خصوصیات زمان و مکان را هم بیان کرد، این ادق بودن معنایش تخلف از مسیر سلف صالح هست؟ این همه دقت نظرهایی که برای آقایان اصولیین پیدا شده، و آثارش هم در احکام کم و بیش ظاهر شده، البته یک جا یک وقت می‌گویید شما ضروریات دین دست نخورد، آن روی سرا ولی ما در باب نظریاتش و آنهایی که فتوا بنا هست داده بشود رویش، صحبت داریم می‌کنیم. اگر بنا بود که این نحوه برخورد بشود به قضیه که، بالمره احتمال جدید مطرود باشد، هر چند احتمال ادق باشد در همان مسیر، بسیاری از قواعد علم اصول کنار می‌رفت، بسیاری از فتاوا هم کنار می‌رفت. من گمان می‌کنم که چه در باب معاملات، چه در باب طهارت و نجاست، استفاده فقها از همین روایات، از همین منابع که از وحی در اختیار مسلمین هست، شیعیان هست، یک وقتی می‌گفتند آب چاه نجس می‌شود، یک وقت هم می‌گفتند نجس نمی‌شود، قاتل به حبس نیست. مستحب مثلاً می‌دانند یا مکروه می‌دانند آن چیزی که آنها واجب یا حرام می‌دانستند. این که هست که! یا در باب یک مطلبی پیدا بشود که شما بگویید که در این مطلب اصلاً نظری نداشتیم. بعد شما بگویید در این مطلب، در این مسئله مستحدثه نظر دارند فقها، یا این که بگویید این موضوع منفعت معتد به عقلایی قدیم نداشته جز یک مصارف خاصی که حرام بوده، برای فروش خون مثلاً آن وقت خون را خب برای خوردن و آشامیدن مسلماً خب نجس و حرام ولی آیا برای تزریق کردن هم حرام است؟ می‌شود کسی بگوید؟ خیر، موضوعاً نبوده به هر حال، حالا اگر کسی ادعا بکند که می‌شود از لوازم خطاب، خطاب‌های توصیفی در باب معرفت، خطاب‌های تکلیفی در باب تکلیف، خطاب‌های ارزشی در باب اخلاق می‌شود متحداً یک قواعدی را استنباط کرد که با آن قواعد بشود تقسیم‌بندی کرد، می‌شود از اول کار مطلقاً گفت که این مغایر با مذهب هست؟ یا خیر، ظاهراً انقیاد بیشتری است نسبت به مذهب؟ زمان و مکان را هم می‌بیند متحداً. بلکه ممکن است کسی بالعکسش را بگوید، بگوید اگر نبینید توصیف و تکلیف و ارزش را، و قواعدش را هم، نه از عقل ببینید و نه از شرع ببینید، احکام کلی التزامی نمی‌تواند در عمل جاری بشود. برای

این که فرقی ندارد بین این که ما مدل را از عینیت بگیریم، براساس اصالت حسی بیاییم سراغ آیات و روایات، یا مدل را از عینیت حسی بگیریم بیاییم سراغ احکام.

به هر حال، احکام، ابزاری می‌شود برای آن مدل شما، ابزار گزینش‌تان وقتی مادی باشد، تناسباتی که در عمل‌تان حاکم می‌شود، رنگش رنگ مذهب است، جوهره‌اش جوهره آن جدول ضربی، جدول راهنمایی که شما درست کردید [...] قدم بالاترش بزند، بگوید عقل هم همین طور است، بگوید چه گونه استغنائی از وحی اعلام کردن مراتب مختلف داشت، یک مرتبه‌اش این بود که اصلاً حسی محض مطلق رو باز بدون هیچ‌گونه پوششی، اعلام بکند که ایمان و عقل و دین و همه معارف، از آثار ماده هست و چیزی جز ماده نیست، این روباز بود، چنین کسی بخواهد بیاید تفسیر بکند قرآن را، مادی تفسیر می‌کند. تاریخ اهل بیت طاهرین تاریخ علی بن ابیطالب بخواهد وصف کند، صدیقه طاهره - صلوات الله علیها - را بخواهد وصف کند زندگی‌اش را، مادی نظر می‌کند به آنها. کما اینکه به اصطلاح خودشان هم مدعی بودند. فلان جامعه شناس مادی، حالا به قصد خدمت خاص مادی دیگری، آمده نظر کرده به تاریخ اسلام و اسلام شناسی کرده، خب این خیلی راحت در باره‌اش نظر دادند. می‌گوییم آقا شاگرد چه کسی بوده؟ می‌گویند شاگرد فلان فیلسوف مادی جامعه شناس بوده، می‌گوییم علمی به لسان دانشگاهی، علمی آیا خواسته تاریخ اسلام را و اسلام را شناسایی بکند؟ می‌گویند بله، می‌گوییم یعنی متد حسی؟ می‌گوید بله. می‌گوییم خب، متد حسی معنایش این است که مادی تفسیر کره، اصلاً ربطی به قرآن و دین و پیغمبر و آیین - به اصطلاح - تاریخ ندارد این حرفی را که این زده!

مادی بخواهد تفسیر کند، خب تفسیرش چیزی در نمی‌آید دیگر! اسمش را هر کسی بگذارید، خاصیت ابزارش این است دیگر. ابزارش می‌گوید روش علمی، متد حسی، ما می‌گوییم متد حسی یعنی مطلق گرایی حسی، یعنی پیش فرضهای اولیه مدل، حسی هست، نمی‌توند غیر حسی وارد بشود، تا تعریف دانشگاهی‌اش علمی باشد، خب این نظر به هر چه بکند، از همان عینک نگاه می‌کند، با همان دوربین نگاه می‌کند. اگر انحرافی در شیشه خود دوربین بود، در انعکاس شیشه‌هایی را که می‌گذارند، خب بعد بگویند این انعکاس، صاف، مستقیم رد بشود، می‌گوییم خب نمی‌شود چنین چیزی دیگر. می‌گویند ایشان خیلی قصدش با دل

سوزی بوده، می‌گویم با دل سوزی مادی و ابزار مادی، نخیر، حالا انشاء الله شما قصدش را هم بگیرید الهی محض، با ابزار مادی که نمی‌تواند تعریف دیگری تحویل بدهد. ابزارش خب مادی است دیگر! فکری ندارد که. سلمان فارسی خوب است دیگر، بنشانندش بالای سرکارخانه عرق سازی و انگور بریزند داخلش چطور می‌شود؟ می‌شود عرق شما بگویید این آدم خوبی بوده که به درد نمی‌خورد که! متدلوزی علومش متد و روش علومش حسی بوده خب معنویات را جز مادی نمی‌تواند تفسیر برایش بکند. عین همین مطلب، اگر عقلی شد - معذرت می‌خواهم - در طبقه بالاترش که لوازم اثر حکم را به صورت مادی می‌بیند، اگر خواست کشف فرمول بکند و فرمولش را بیاید تحمیل بکنند عین همین خاصیت را دارد یعنی چه؟ یعنی چه گونه شما می‌گفتید آنجایی که روش مادی باشد مطلق گرایی مادی باشد، می‌آید روایت، آیه، تاریخ را، تحلیلی ماده گرایانه می‌دهد، تعاریف کاربردی مادی اصل می‌شود در تعریفش و تحلیلش از امور و قضایا، که به یک معنای دیگر هم صحیح بود بگوییم با پیش داوری می‌آید پیش داوری‌هایش را حمل می‌کند، خب در قسمت دوم حسی هم خیر، گفتیم نه با چنین چیزی نمی‌آید، ولکن آثار مادی احکام را می‌آید نظر به آنها می‌کند، از آنها کشف فرمول می‌کند، باز هم در مقدمات علم تان جز حس چیزی نبوده، و فرمول را وقتی حمل بخواهید بکنید بر امور مذهبی، همان خاصیت را دارد با یک [؟ ۴۳:۵۰] و دورتر و پیچیده‌تری، بیشتری. حالا اگر عقلی هم شد، همان کاری که در قیاس انجام می‌گیرد، البته نه قیاس به معنای اصطلاحی اش. قیاس به معنای اصطلاحی‌اش، اصطلاح حکم از موضوع به موضوع دیگر هست، ولی شما اینجا می‌آیید، آنجا چرا بد است؟ چون شما دارید یک اقتضاء دیگری، یک حکم برای یک اقتضای دیگری رابه یک اقتضای دیگری می‌برید، باطل است دیگر طبیعتاً افتراء به مولا هست.

شما حالا یک افتراء به مولا که اصل هست در حرمت قیاس این افتراء به مولا الکی حکم را نسبت به مولا دادن، شما بیایید بگویید که من یک مدلی درست می‌کنم عقلاً، که تمام اقتضاءها و، یعنی وصف، موضوع حکم و رابطه‌اش نسبت به کلیه موضوعات، و رابطه‌اش به ارزش و نسبت بین اینها دو تا، یعنی حرکتی که باید انجام

بگیرد، این را می‌توانم عقلاً تمام بکنم، این معنای قیاس دیگر می‌دهد. شما که اشراف ندارید به کل عالم. معنای استغنای از وحی می‌دهد.

حالا همین را بیایید در شکل دوش هم نگاه بکنید، [۵۲:۰۳] هست، ولکن باز هم همین ا بتلاء را به نحو ضعیف تری دارد، نه اینکه بگوییم در آن حد است ها! ظاهر نمی‌شود اول کار این را یک نکته ظریفی هست می‌خواهم عرض کنم اینجا، نکته را عنایت بفرمایید!

اموری هست که بر عقل و آدم عاقلی که ملاحظه می‌کند اگر جدا جدا ملاحظه کند، در مقیاسی ملاحظه کند که عقل نمی‌تواند ملاحظه کند خصوصیتش را در آن حد، دچار اشتباه می‌شود. مثالی ساده بزنم برای این مطلب، شما می‌گویید که ریاضیات اگر بخواهد کیهانی بشود یا اگر بخواهد اتمی بشود، با هندسه اقلیدوسی نمی‌شود. می‌گوییم چرا؟ می‌گویید برای این که هندسه اقلیدوسی ضریب نسبت تقریبش به آن حد لازم نیست بالا باشد، برای ساختن این اتاق‌ها هم هست، ابزارش می‌آید [۵۳:۳۰] فوق فوqش هم خیلی آدم دقیقی باشد با سانت هم بخواهد کار کند، دیگر کسی که برای ساختن اتاق، کولیس و میکرومتر نمی‌آورد که! بگوید من طول اتاق را می‌گیرم مثلاً هفت متر و سه سانت و مثلاً دو میلیمتر و یک میکرون، چنین کاری که کسی نمی‌کند. بعد هم بگوید با ابزار دقیق آزمایشگاهی من می‌خواهم ببایم برایش تیر آهن را قطع بکنم.

این ابزار را برای ساختن اتاق به کار نمی‌برند. حالا کسی بخواهد از نظر نظری بحث بکند بگوید با همین ابزار من می‌خواهم بروم برای فیزیک اتمی، می‌گویند آنجا نمی‌توانی با این ابزار بروی. بگوید با همین ابزار می‌خواهم بروم برای فیزیک کیهانی، می‌گویند با این ابزار نمی‌توانی، اینجا خط مستقیم را فرض می‌کنید میزان اختلافی هم که دارد منحنی با مستقیم میزان اختلافی نیست که کاربرد عملی برای شما نداشته باشد؛ اختلاف دارد مجموع زوایای مربع در عینیت ۳۶۰ درجه نیست، یا کمتر است یا بیشتر است، عقلاً هم که می‌آیی دقت می‌کنی، می‌بینی خب، ارتباط بین دو نقطه اگر فرض وجود تعلق نداشته باشد، ارتباط نیست. فرض وجود تعلق هم، فرض وجود جاذبه است در عینیت، فرض جاذبه را هم بحثش می‌کنید می‌گویید بدون انحناء نمی‌شود.

خب شما در باب فیزیک اتمی که می‌رسید، یا فیزیک کیهانی که می‌رسید، می‌گویید که کاربرد ندارد آن قواعد و تعاریفی که در کم متصل هندسهٔ اقلیدوسی بود، در تبدیل کیفیت، در نسبیت شما باید بیایید بحث بکنید، ما هم عرض می‌کنیم - خوب عنایت کنید! عرض می‌کنیم اگر حکم‌ها را جدا جدا بخواهید لوازم حکمش را ببینید، ضریب تقریبش این قدر حساس نمی‌شود که بشود گفت این هم از ماهیت قیاس در آن هست. ولی اگر بخواهید این را ببرید در مجموعهٔ احکام، بگویید که ما فقط احکام تکلیفی تنها را نمی‌بینیم، کل احکام تکلیفی را به عنوان یک واحد می‌بینیم، آن هم تازه به عنوان یک واحد تنها نمی‌بینیم، این را به اضافهٔ کل احکام توصیفی و معارف و به اضافهٔ احکام ارزشی و اخلاق همه را متحد می‌بینیم. آن وقت در عرفان، خودتان تعریفی را که دادید عرفاء بزرگی که تعریف داده اند این حرف براساس آن تعریف می‌شود قیاس. این که می‌گویید عالم محسوس در آتش عالم مثالم می‌سوزد، عالم مثال در آتش عالم معقول می‌سوزد عالم معقول در هجران و دوری، این را وقتی می‌خواهید پیاده‌اش بکنید، ببینید نواقص عالم معقول کجا هست، نواقص عالم مثال کجا هست، نواقص عالم محسوس کجا هست، ارتباط اینها به همدیگر چگونه است؟ از این موضع هرگونه استقلالی که استقلال در مقابل مولا، و انانیت در برابر مولا، در هر رتبه ای اش فرض داشته باشد، معنی طغیان در همان مرتبه را می‌دهد. بسیار فرق دارد با روش اخباریین، ها! گفته نشود که اینها منطق را وقتی بخواهند از خود خطابات شارع در بیاورند، عملشان می‌شود عمل اخباریین، ها!

کمال تسلیم بودن عقل نسبت به نقل، و دیدن تمام لوازم، غیر از آن است که آدم بگوید که ندیدن لوازم و اکتفا به ظاهر خطاب. از این رتبه حالا کار، کار سختی هست در آوردن مدلس، سخت باشد! تا وقتی سخت است ما چه کار بکنیم؟ در مرتبهٔ نازل ترش کار می‌کنیم، تکلیف داریم؟ بله در مرتبهٔ نازل ترش تکلیف را انجام می‌دهیم، و مقید به آن هم هستیم، و منضبط به آن هم هستیم، و هیچ هم ضرری ندارد، و عبادت خدا انجام می‌گیرد، ولی می‌بینیم عبادت ناقص انجام می‌گیرد، ها! سیر عبادت در حال کامل تر شدن هست ها! حالا از اینجا که بخواهیم بیاییم به طرف، ما یک در میان یک اشاره‌ای هم به مسئلهٔ ولایت فقیه در کنارش می‌کنیم. حالا اینجا اگر در این منزلت بخواهیم بیاییم نگاه کنیم، می‌شود گفت فقاقت غیر از موضوع شناسی است؟ بله.

می‌شود گفت که فقیه، والی، یا موضوع شناس باشد بدون فقاقت و در فقه مقلد باشد؟ یا - به حضورتان که عرض کنم که - فقیه باشد بدون اطلاع از موضوع شناسی؟ آن را می‌گوییم خیر. سؤال می‌کنید چرا؟ عرض می‌کنیم این کثرتی را که می‌گویید، بین نظریه کلمات و بین نظر به خارج، منطقه منطقی در ارتباط بین اینها دو تا هست یا نیست در دستگاه شما؟

اگر دو نفر شدند یکی فقیه یکی موضوع شناسی، این علم و اطلاع به هر حال یک جا جامعش هر چند در کلیات، فرد و احد والی هست؟ یا این که خیر، اینها کثرتشان تا آخر حفظ می‌شود؟ اگر کثرت را تا آخر حفظ بکنید و بگویید دو نفر باشند ضرری ندارد معنایش می‌شود وحدت تألیفی نه ترکیبی، معنایش این است که کثرت را یک معنا کردید در حد اولیه تان، وحدت را هم یک معنا کردید در حد اولیه تان، بعد کنار هم گذاشتید می‌گویید وحدت عین کثرت، کثرت عین وحدت. همین در باب مخلوقات ها! و حال این که در حد اولیه ما بحث کردیم اول کار در خدمت برادرهای عزیز به عرض مبارک رسید، که با وحدت تألیفی نمی‌توانید تعریف تحویل بدهید. اگر وحدت ترکیبی است، اثر وحدت ترکیبی، فقط در جزمیت نیست که ظاهر می‌شود، در ادراک هم باید ظاهر بشود؛ یعنی در حقیقت، ادراک هم چیزی نیست جز حرکت همان جزمیت.

در اینجا هم باید یک جایی داشته باشد که متحد باشد. می‌گویید حالا این جا در تمام مراتب نظام به نسبت، همین گونه باشد، می‌گوییم آن بحث دوم است، ما فعلاً اولش درباره اثبات چه چیزی هستیم؟ این که یک نفر که والی هست هم موضوع شناس باشد در کلیات هم حکم شناس باشد در کلیات، هر چند نه جزئیات احکام را بداند به عنوان اجتهدادی، نه جزئیات ضریب فنی‌های این موضوعات را بداند. می‌گویید باز آن سر و کار دارد با ضریب فنی‌ها که باید از خارج بروند آمار بگیرند ضریب فنی‌اش بکنند، و با ضریب فنی مقایسه‌اش کنند، حالت بحران و غیر بحرانش را تمیز بدهند و گزارش بدهند بیاید بالا؟ می‌گوییم نه خیر! می‌گویید یعنی چه؟ می‌گوییم خود کم، قابلیت لحاظ در سه رتبه را دارد؛ خود کم قابلیت لحاظ در سه رتبه را دارد. یک کم منفصلی است که در امارگیری، آمارگر می‌رود کار می‌کند، نمونه‌هایی را می‌دهد، هان! بر می‌دارد از خارج، بعد با فرمولی می‌آید جمع‌بندی می‌کند می‌گوید تخمین زده می‌شود که این قدر درصد مردم این چیز را مصرف

کنند، این قدر درصد مردم آن چیز را مصرف کنند، این یک کم است. یک کم دیگری که داریم، تناسب اینها را با هم دیگر می‌سنجد برای قسمت‌های مختلف، اولی بدون ضریب فنی، فایده ندارد چیز قضاوتی را تحویل نمی‌دهد، دومی‌اش ضریب فنی، ضریب فنی در حقیقت، فاصله‌ای است و رابطه‌ای است بین آن کمیات ساده و کیفیت.

خیلی خب، یک مرتبه از تخمین ریاضی نسبت به عینیت داریم، که از ضریب فنی یک خرده بالاتر است، آن هم نظر به عینیت دارد، آن هم حرفش قابل ترجمه به کم هست، قابل ترجمه به ضریب کمی هم هست، ولی حکومت دارد بر ضریب فنی‌ها.

عوض می‌کند مدل آمارگیری را، وضعیت را تغییر می‌دهد. او به نظر ما کم نسبت تأثیری است در مقیاس بزرگ؛ مثل فلسفه ریاضی می‌ماند آن. من باب مثال عرض می‌کنم حضرت نایب الامام امام خمینی - قدس الله سره القدوسی - (اللهم صل علی محمد و آل محمد) سه مرتبه می‌گوید سلمان رشدی باید کشته بشود؛ این یک موضع گیری عینی است، بعد دنبالش نطق می‌کند نطق سران کفر را می‌بیند مقابلشان نطق می‌کند اعلانیه می‌دهد، شاه حرف می‌زد طاغوت حرف می‌زد، آقا هم جوابش را می‌داد، داشت نسبت تأثیر را بالا می‌برد، این اصل فضای محاسبات را عوض می‌کند، خوب عنایت کنید براین حرفی که دارم عرض می‌کنم یک مثال برای اینکه زود تقریب بشود می‌آیم پایین یک مثال از جزئی می‌زنم، بر می‌گردم داخل حرف. ببینید! لشکر ما، از این طرف یک شط در جنگ آمد این طرف، از این طرف رودخانه آمد این طرف قیمت، ریال ما تغییر کرد، حالا اگر کسی می‌خواست با بقالی و نجاری قیمت پول ما را عوض کند، می‌شد؟

بله، اگر یک برنامه ریزی کمی چطوری فلان و زیادانجام بگیرد، و که تلاش بکنند و سطح تولید ناخالص ملی برود بالا، مثلاً فرض بکنید که بشود سنار بالا برود، یا پایین آورد، این با یک حرکت سیاسی، شما می‌گویید وضعیت روانی آن طرف را یک قدم عقب راند، به نسبتی که عقب راند وضعیت روحی او را، ریال شما سنگین شد تزلزل سیاسی را تبدیل کرد به ثبات سیاسی، گاهی تبدیل می‌کند به قدرت و برتری سیاسی! غرض از کم نسبت تأثیری این هست، برتری سیاسی پیدا می‌کند اصلاً وضع قیمت کالای شما عوض می‌شود. کاربردش،

فروزش، همه چیزش هم عوض می‌شود. طلبی است اجتماعی، نسبت به کار شما عوض می‌شود. نه اینکه کار اجتماعاً لازم کارگران شما عوض می‌شود. چه گونه وقتی می‌گویید یک تکنولوژی جدید می‌آید، می‌گویید ضرب می‌شود در منابع نیروی انسانی و منابع طبیعی تان، عوض می‌کند کار را، یک موضع‌گیری در مقیاس رهبری، عوض می‌کند کل آن فضا را، معادلات را عوض می‌کند، و این موضع‌گیری، همیشه باید حاکم باشد نه محکوم، از پایین بیاید بالا. کارشناس‌ها باید خودشان را وفق بدهند به این که در این بستر رهبری کار بکنند، بقال‌ها باید خودشان را وفق بدهند در این که در بستر برنامه ریزی کار کنند، نه برنامه ریز در بستر بقال‌ها!

آثار عمل از آن طرف می‌آید، نه از این طرف می‌رود بالا. عینیت است، نظر به عینیت است، ولی ریگان نطق می‌کند آقای خمینی نطق می‌کند. او پرچم دار کفر و ضلالت، این هم پرچم دار نور؛ او می‌خواهد رو حیات را بشکند، نمی‌داند بیانیه می‌دهد، چه می‌کند، ما چه می‌کنیم، حصر اقتصادی می‌کنیم، فلان می‌کنیم، ایشان می‌گوید هیچ غلطی نمی‌توانید بکنید! یک دزدی آمده یک سنگی انداخته یک جا، روحیه را درست می‌کند؟ این قضیه را خدا - ان شاء الله تعالی - طول عمر بدهد به آقای خز علی، یک وقت از حضرت نایب الامام نقل می‌کرد که عَلم اعلانیه‌ای داده بود، عصر آقا را دیدم. آقا گفتند که با این اعلانیه روحیه مردم را خراب کرده، می‌روم منزل یک جوابش را بدهم روحیه مردم را اصلاح کنم. این حکومت دارد. شما که توسعه، - خوب گوش کنید، عنایت بفرمایید به عرض بنده! شما که توسعه روانی را اصل می‌دانید در توسعه عینی، رهبری عینیت رهبری توسعه روانی است، و قابل قیاس هم نیست با مراتب نازله اش، که طبیعتاً اولین مرتبه‌ای که بعد از رهبری قرار دارد، مسئله تنظیم استراتژی‌های نا زل‌ترش هست که باید تبعیت بکند تا برسد الی آخر.

حالا یک جمله، دو سه تا جمله دیگر هم من - به اصطلاح - اضافه می‌کنم بحث اخلاقی و - به حضورتان که عرض کنم - تمام می‌کنیم صحبت امروز را، انشاء الله تعالی تا فردا.

شما درباره رهبری عالم ملک و عالم ناسوت که مرتبه نازله هست، این که چه گونه وقتی که قدرت روحی بالا می‌رود، و رهبر رهبری قدرت روحی را به دست دارد، بقیه تابع هستند را می‌بینید، این را در عالم تکوین و مراتب بالاتر، خیلی بالاتر هست عالم ملکوت و ما فوقش، این گونه نیست که قضیه فرج حضرت ولی عصر

برگردد به عمل و اختیار من و امثال من، مثل اینکه ما یک زحمت بکشیم، از اینجا یک پارچ آب برداریم برویم در اقیانوس اطلسی بریزیم که آب دریا زیاد شد! نه آقاجان! گر به تعداد نفرات ایران چهل میلیون استکان آب هم شما - به اصطلاح - برای هر نفری صد گرم آب بریزید، نخیر، هر نفری یک لیتر هم بریزید، بکنید یک قطار خیر، یک محموله کشتی، بعد بریزید در اقیانوس اطلس و اقیانوس اطلس، تأثیری برایش ندارد، دستگاه خدا خیلی وسیع است، معنای خرج آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - (اللهم صل علی محمد و آل محمد)، یکمرتبه، بنا بر بحث اصالت تعلق، یک مرتبه از قربی در عالم ما فوق ملکوت، برای وجودمبارک نبی اکرم حاصل می‌شود و پرتو او در عالم ناسوت ظهور حضرت واقع می‌شود. شما، عالم، همه عابد باشند یا همه کافر، آفتاب صبح، طلوعش و عزوبش و نظمش فرقی پیدا می‌کند؟ البته حالا نورانیت و ظلمانیّتش فرق دارد به حسب بحث ما، سرجای خودش محفوظ، ولی می‌گویید این قابل اثر نیست. می‌گویید این مثل یک کسی است مثلاً سنگی بردارد ببرد بگذارد سر کوه دماوند بگوید کره زمین موازنه‌اش به هم خورد، بگویند چرا به هم خورد؟ بگوید برای فلان کوهش را من سنگین‌تر کردم. می‌گویند عجب حرفی است ها! سنگی را که تو بردی آنجا گذاشتی درست است که وزن دارد، نه اینکه وزن ندارد، ولی این که موازنه زمین به هم بزن نیست که! شما خودتان هم با همان سنگ‌هایی که آنجا تشریف داشتید موازنه به هم نمی‌خورد. [باخنده] قضیه از بالا می‌آید پایین، نه از پایین بر می‌گردد بالا؛ وقتی ظهور واقع می‌شود، ظرفیتهای انسانی عالم تغییر می‌کند، تغییری که الآن برای ما قابل محاسبه نیست. چشم ما چیزهایی را می‌بیند که نمی‌تواند ببیند الان، تاب تحمل دیدنش را ندارد، و گوش مان صداهایی را که تحمل شنیدنش را ندارد، شما چه گونه می‌گویید در عالم برزخ؛ آنجا عالم برزخ نیست، همین عالم هست، ولی یک چنین تغییری مهمی است که در عالم واضح می‌شود. ظهور حق علی یدیه، - به حضورتان که عرض کنم که - اگر از آن بالا شما نگاه کنید، بله، البته قبل از ظهور ما باید فعالیت بکنیم، کار خودمان را بکنیم، خیلی هم تلاش کنیم، برای خودمان هم خیلی انشاء الله موثر هست، ولكن خیال کنیم که عالم را حالا ما داریم زیر و رو می‌کنیم، و خیلی - به حضورتان که عرض کنم که - ید بیضاء پیا کنیم، خیر، از این حرفها که نیست که! شما کارهایی که می‌کنید، در طلوع آفتاب یک روز هم اثر ندارد، آن وقت

بگوییم یک روز صبح زودتر آفتاب می‌زند امروز، یا امروز یک روز نیم ساعت دیرتر آفتاب می‌زند. چنین نیست که! و وجود مبارک امام، خورشید عالم تکوین، یک حساب دیگری است، قابل به این حرف نیست که ما در اینجا به سادگی رد بشویم بگوییم که مثلاً عمل فلان علت را مثلاً، بله، - به حضورتان که عرض کنم که - مراتبی که عدمه منّا که بعضی از بزرگان گفته اند، لعلّ اشاره‌ای به این باشد که تشرف برای بعضی‌ها حاصل می‌شود، آنهایی که برایشان غیبت هست یک حرف دیگر هست، آنها ما وارد آن بحث‌ها نمی‌شویم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

(اللهم صل علی محمد و آل محمد)

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۴۰

۶۸/۰۸/۰۱

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين، بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين انه خير ناصر و معين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد. - اللهم صل على محمد و آل محمد - و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين واللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين.

بار الها كلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! كلمه باطل را از زمين بركن، آن چه وعده به ولى ات فرموده‌اى هرچه زودتر به وى عنايت فرما، نايب رشيد ولى ات حضرت آيت الله خامنه‌اى را معزز و منصور بدار، لشكر اسلام در همه جبهه‌ها پيروز، لشكر كفر در همه جناح‌ها مخدول فرما! شهداى انقلاب اسلامى محشور به حضرت سيدالشهداء، معلولين انقلاب اسلامى شفاى عاجل عنايت فرما.

انتقال ما از اين عالم به عالم ديگر تفضلاً به وسيله شهادت در راه خودت و براى خودت خالصاً لك به گونه‌اى قرار ده كه تو راضى باشى! علل و امراض ظاهرى و باطنى ما را شفاى عاجل عنايت فرما! اموات و ذوى الحقوق صالحين امت حيا و ميتا علماء و خاصه پدر و مادر از خيراتى كه نصيب مى‌فرمايى بهره مند بگردان! دعاى خيرشان را در حق ما مستجاب قرار بده! بارالها! روح پرفتوح حضرت نايب الامام امام خمينى - قدس الله سره القدوسى - محشور به اجداد طاهرينش بفرما! بار الهى! روح شريفش را از ما راضى، و از بركاتى كه تفضلاً نصيب ما مى‌فرمايى حظ وافرى عايد و واصل بر روح ايشان بفرما! بار الها! دعاى خير ايشان را در حق ما مستجاب و ايشان را از ما راضى قرار ده!

بارالهي نظر خاص و عنايت مخصوص حضرت بقيه الله و لى اعظم - صلوات الله و سلامه عليه و روحى لتراب مقدمه الشريف فداه - بر نيات و افكار و اقوال و رفتار ما در خلوت و جلوت جارى بفرما! خدايا حيات ما را مرضى

حضرتش قرار بده! با رضایت حضرتش باشیم و با رضایت حضرتش منتقل به عالم دیگر شویم، و با رضایت حضرتش محشور گردیم!

یا الله، «و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً».

اللهم اخرجنا فی ظلمات الوهم واکرمنا بنور الفهم اللهم افتح علینا ابواب رحمتک وانشر علینا خزائن علومک
برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهرین.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

بحث دربارهٔ زمان و مکان و الگو بوده و از آن جا منتقل به این امر شدیم، و وحدت ترکیبی، در مرتبهٔ شناسایی بین احکام التزامات کلی قلبی و تغییر وضعیت در مرحلهٔ ادراک آن چه هست؟

یعنی در حقیقت مدلی که واسطهٔ بین التزامات قلبی که احکام فقهی بود و بین تغییر وضعیت بود، این یک رتبهٔ وحدت داشت، بنابه تعریفی که از وحدت ترکیبی سابقاً گذشت. در رتبه وحدت آن طبیعتاً به یک منزلتی می‌رسد در عالم کون که دیگر نمی‌توانید دو برایش بگویید وحدت است ولی وحدت ترکیبی.

احتمالی را که تقویت کردیم در جلسهٔ گذشته این بود که غیر از جزمیت که در علم معارف یا احکام توصیفی، تکلیفی و احکام ارزشی هست که این جزمیت به وحدت می‌رسد و باز همین هم در سه مرتبهٔ قلب و ذهن و عین به وحدت می‌رسد در جزمیت، و در یک فرد واحدی که ولایت امر و امامت اجتماعی مسلمین در دستش هست حداقل در کلیات این سه مرتبه در سه مرتبهٔ نازله آن به وحدت می‌رسد، این علاوه بر جزمیت که گفته بودیم باید مصداق عینی خارجی داشته باشد والا جمعش می‌شود جمع تألیفی. وحدت ترکیبی در عینیت محقق نمی‌شود مگر این که شخص واحدی این سه تا را داشته باشد در مرتبهٔ جزم و در هیچ یک از این سه تا در کلیات مقلد نباشد، در مرتبهٔ علمش که هم صورت دوم جزمیت هست باید همین مطلب را بتوانیم به شکل منطقی تمام کنیم که بیان شد.

حالا چه چیزی را می‌خواهیم امروز عرض کنیم، توضیح همین وحدت و کثرت را می‌خواهیم بگوییم. معنای وحدت ترکیبی، این است که کثرت را هم قبول می‌کند، همین طوری که وحدت را هم قبول می‌کند، نه به نحو تألیفی.

خیلی خب، حالایک مرتبه عالی دارد که مرتبه عالی‌اش در وحدت و کثرتش برای کسی هست که علم کتاب در نزدش حاضر باشد، علمش حضوری نسبت به تمام کتاب باشد؛ یعنی اگر کتاب را فرض کنید مثل یک نقشه‌ای که از اول عالم خلقت تا آخرش در آن هست، ولو این مرتبه از کتاب را کسی جز معصومین، آگاه بر آن نیست، همه با همه جزئیاتش.

حالا من یک چیزی یادم آمد عرض کنم خدمتتان. به حسب حدیثی - در پاورقی این را عرض می‌کنم نه در متن استدلال - به حسب حدیثی نقل می‌شود که صدیقه طاهره - صلوات الله علیها - اللهم صل علی محمد و آل محمد - ایشان در صفحه اول آن مطالبی را که جبرئیل برای ایشان آورده بود، وقایع و قضایایی را که بر بنی آدم می‌گذرد تا قیامت، همه‌اش در صفحه آن بود. حضرت ظاهراً این طوری که به حسب آن روی حدیث باشد یک صبح تا ظهر مشغول مطالعه این کتاب شدند وقت شریفشان صرف در مطالعه این کتاب شد. اول این خود این مطلب را ما نمی‌توانیم بفهمیم. آدم اگر بخواهد یک قضایایی مال تاریخ را برای یک برهه کوچک از این انقلاب را نگاه کند، صحبت از یک صبح تا ظهر نیست، ماه‌ها وقت می‌گیرد. اگر بخواهد همه جزئیاتش را اشراف پیدا کند. ایشان از اول تا آخر قیامت، حالا بعدش یک چیز دیگر مشکل است و آن این که اوراق دیگر این مطلب مگر چه خبرها هست داخل آن آن‌ها و طبیعی است که کل آن علمی را که به ایشان داده شده، در کتاب هست. این طور نیست که نبی اکرم آن علم را نداشته باشد، - صلوات الله علیه و آله و سلم، اللهم صل علی محمد و آل محمد -

ظاهراً به حسب روایات که می‌فرمایند که. و الله علم این کتاب در نزد ماست. بعضی از روایات تعبیر می‌کنند که علمش منحصر است به خانواده‌ای که بر آن‌ها این کتاب نازل شده، خطاب به آن‌ها شده. این مرتبه از خطاب را باید فرق گذاشت با مراتب دیگری که ما درباره‌اش صحبت می‌کنیم. این مرتبه همه چیز در آن هست

و ما هم طبیعتاً مورد خطاب هیچ کدامان و خیلی از بالاتر از ماها، چه قبلی‌ها، چه بعدی‌ها مورد این خطاب این مطلب نیستیم. در آن جا وقتی می‌گوییم همه چیز هست، در همه مراتب هست؛ یعنی از آن مرتبه‌ی ما فوق عالم ملکوت هست در آن، خود این که مثلاً سازماندهی دستگاه آن‌ها این سازمانی دارد، هرج و مرج نیست، تنظیماتی که در دستگاه ملائکه‌ها هست، ما به صورت کلی می‌دانیم ملائکه مقربین هستند، حمله عرشی هستند، - - به حضورتان که - گاهی هم مأموریت‌های کلی این‌ها را متوجه هستیم که به صورت کلی مثلاً جناب عزرائیل - علیه السلام، - به حضورتان که عرض کنم - - مأمور قبض ارواح هستند یا فرضاً هر کدام از مقربین یک تکلیفی دارند به حسب آن چیزی که به ما فرمودند که طبیعتاً اگر اطلاع را نفرموده بودند هم ما اطلاعی نداشتیم.

خب طبیعتاً این دستگاه می‌آید پایین تا آنجایی که روایت هست که درباره‌ی ذیل آیه مبارکه «من ذی الذی یشفع عنده الا باذن» که ترکیب شدن هر چیز را در عالم، ملک همراهش هست، و تجزیه شدن آن ملک همراهش هست، چه دستگاهی؟ خب دستگاه خیلی مهم ملکوت عالم هست، ملکوت عالم مسلط بر این عالم، حتماً ولی تکوینی خدا هم همه‌ی عوالم را دارد تنظیم می‌کند از طرف خدای متعال، نایب خدا نماینده خدا هست، خلیفه الله هست دیگر، همه‌ی عوامل را تنظیم می‌فرماید. این کتاب هم نقشه‌ی کلی این قضایات تا جزئی‌اش همه‌اش در آن جا هست، ولی طبیعتاً از این کتاب بیان‌ی للناسی که هست این مرتبه‌ی دیگری از این کتاب هست مرتبه‌ی نازل شده‌اش برای تکلیف ماها هست، این غیر از آن مرتبه هست. اگر بخواهیم یک تعبیری بکنیم در این جا بد نیست بگوییم که اراده‌ی جدیه را اگر آقایان طلاب، نه به آن تعبیری که در اصول بحث می‌شود، اگر اراده‌ی جدیه را اراده و مشیت حضرت حق بگیریم برابر با خود این کتاب صورت کتبی مشیت باشد. مشیت بالغه ربوبیه، این صورت کتبی در آن هیچ چیز نیست که نباشد. خدا یک چیز جدیدی اطلاع پیدا کند، یا خالقیت نداشته باشد نسبت به یک چیزی، از قلم افتاده شد، مزاحم اختیار و امثالش هم نیست. کسی که مزاحم ببیند، برای این است که مطلب را درست عنایت نمی‌کند به مطلب. بحثش هم سرجای خودش محفوظ است، همه چیز از اول تا آخر در آن جا هست، صورت کتبی‌اش هم دست این آقایان .

حالا در خود همین صورت کتبه مشیت خب در آن جا ادميزاد تشریف ندارد؟ چرا، آدم هم هست و عقل تدریجی الحصولش هم هست و این که در مراتب مختلف عقل هم از این کتاب چه چیزی می فهمد ان هم هست.

حالا بگویم کتاب یک اراده استعمالی هم دارد متناسب با رشد ایمان و ادراک اینهایی که از این کتاب استفاده می کنند در مرحله نازله.

صلوه، نماز در اراده جدیه در مرتبه اعلی اش برای معصومین چه چیزی هست؟ خب طبیعتاً نه حالات قلبی شان، نه ادراکات شریف شان، نه آن حالتی که برای انوار مقدس شان هست در نماز خواندن، و نه آن حالتی که برای اسم تکوینی ای که به آن اسم برگزیده شده اند و تخصیص داده شده اند، آن اسم تکوینی هم حالاتی دارد همان هم با خدای متعال، آن حقیقت هم، آن حقیقت هم یک حالات بندگی دارد. همراه نماز که حضرت می خوانند از نظر عالم ظاهری یک مرتبه اندام مبارک شان در عالم ناسوت و عالم ملک و - - به حضورتان که عرض کنم که - - عالم ماده هست که دارد کلماتی را می گوید و حرکاتی را انجام می دهد، یک وقتی شما می گوید که پشت این ادراکات شریف پشت آن هست، پشت این حالات قلبی شان هست، پشت آن حالات روح مطهرشان هست. بالاتر از آن حالات نور مبارک شان هست در عالم انوار، بالاترش، همه این ها با هم دارند عبادت می کنند خدا را، با حقیقت وجودشان دارند عبادت می کنند، تا حقیقت وجودشان که می شود آن اسماء و آن حقایقی که آن ها هم در حال عبادت هستند خدارا، متصلاً با همدیگر.

خب حالا اگر یک مرتبه ای از این ها در غفلت باشد، خب نماز آن ها باطل است. مبطلات صلات برای آن ها غیر از مبطلات صلات برای من و شما می شود، مبطلات صلات برای ما این است که خب همان نیت بگویم اول کار تلفظ می کنیم می گویم به قصد قربت به جا می آوریم - - به حضورتان - نماز را یا نیت داشته باشیم. خب از اول تا آخرش هم شصت تا حال و فکر و ذکر در ذهن مان می آید، حالا گاهی هم به لفظ گاهی هم به بعضی از معنا، گاهی هم به بعضی از حالات مثلاً در نمازمان مثلاً قرار می گیرد. خب همه این ها در مرتبه بالاتر چه بسا عصیان، و عصیان گناه کبیره اصلاً ملاحظه بشود، شرک ملاحظه بشود، خب این آن ها بری هستند از

این مطلب. این نماز باطل است برای آن مرتبه. حالا برای مرتبه ما چطور مبطلات نمازمان بنویسیم همین طوری مفصل یا مبطلات نماز ما همین است که شکل قضیه را مثل یک کودک با تمام بذل و جهدش شکل قضیه را در بیاوریم. ما عارف بر وضع خودمان هم نیستیم دیگر! کیف به این که عارف باشیم که کتاب چه می‌گوید درباره نماز؟ ما اگر بخواهیم خودمان را هم بفهمیم که آیا این دچار ریا، عجب، چه، چه از امراض نفسی شدیم یا خیر، حسد، و الی آخر امراض نفس و ظاهری، باید از یک مرتبه‌اش که گذشت خیلی زیاد زحمت بکشیم که بفهمیم که خودمان در این عمل چه طوری بوده کارمان. پس خودمان هم حاضر در نزد خودمان نیستیم. این غفلت است که کسی بگوید که ما خودمان در نزد خودمان که حاضر هستیم. ما خودمان هم در نزد خودمان حاضر نیستیم، نفس خودمان هم در نزد ادراکمان حاضر نیست، قلب خودمان هم در نزد ادراکمان حاضر نیست. کیف به این که چیز دیگری در نزد ما حاضر باشد و به حضور حقیقی. اگر نباشد که چیز دیگری در نزد ما حاضر نباشد حضور آن رقمی نباشد، تدریجی حاصل می‌شود. تدریجی معنایش این نیست که تکلیف نباشد، تدریجی حتماً با تکلیف سازگار است. نهایت، با تکلیف با خطاب متناسب با رتبه خودش. خطاب برایش در این جا بگوییم یک اراده استعمالی دارد، خب به هرحال بگوییم که باید بیان عرفی را ببینیم لغت معنای عربی و فارسی و این چیزها را بفهمیم و مثلاً آشنا به ادبیات عرب بشویم و آشنای به یک ابزار بشویم و اصول لفظیه پیدا کنیم و الی آخر، این در مرحله نازله می‌شود، همین هم برای ما تکلیف است، همین هم برای ما اگر بذل جهد کامل انجام بگیرد، پیش داوری حسی، پیش داوری عقلی هیچ‌گونه چیزی را مایه روی کار نگذاریم اضافه، با تسلیم شدن محض برویم، از آن جا بخواهیم نظر بکنیم به همه عالم، نه اینکه از ناحیه خودمان و یا از ناحیه مشتبهیات نفسانی مان، خب این تکلیف انجام می‌گیرد.

اما خب لا ریب فیه باز شکی ندارد که این که می‌گویید انجام می‌گیرد تکلیف، باز متناسب ظرف خودمان تکلیف انجام می‌گیرد متناسب با سعه قدرت خودمان انجام می‌گیرد تکلیف، آن هم بحول الله و قوته.

پس بنابراین یکی ادم دوری می‌کند از - به اصطلاح - تأویلات حسی یا تأویلات عقلی یا تأویلات قلبی و نظایر آن، این یک حرف است. یک حرف این است که حالا وقتی که دوری کردیم از همه این تأویلات می‌رسیم

مثلاً به حقیقت مطلب؟ نه، به حقیقت آن چه که وظیفه ما الان هست، تکلیفی به اندازه سعه؛ گفت گرز خوردن یا پهلون، - به حضورتان که عرض کنم که - به اندازه ای که سعه وجودی که داریم، سعه ای که در مرحله تعلق داریم، به نسبت - به اصطلاح - تعلق که واقع شده در خارج به همین نسبت می بینیم. خب طبیعی که ما اگر تعلق مان به تسلیم بودن نسبت به کتاب باشد باید دست خالی برویم، چیزی را نباید از پیش ببریم. اگر گفتیم دو تا چیز هم این هم آن، خب نمی شود. این معنایش این نیست که - به اصطلاح - تسلیم داریم. این ادراکاتی که از این کتاب داریم بر سایر ادراکات مان حاکم است، ولو خود این ادراکات در مرتبه خودش هزاران هزار نقص داشته باشد. بو و رنگ و - به اصطلاح - خاصیت و مزه مرتبه ایمان ما را بدهد و این هم درونش هزار نقص باشد نسبت به مراتب کامل که نگاه می کنیم. به هر حال شما هر کاری اش بکنید، آخرش ادراک خودتان هست، از چه چیزی؟ از کتاب

حالا اگر چنین چیزی آدم بگوید، بگوید که یک مرتبه ای داریم که مرتبه تدریجی الحصول هاست، مرتبه تدریجی الحصول از لوازم خطاب ولو کمال بذل جهد را بکند، اصولی پیدا بکند اصول لفظیه از خطاب، بفهمند خطاب را در حد وسع خودش، الفاظش را و اصول لفظیه ای هم تنظیم و تبویب بکند برایش، اصول مفاهیم روابط مفاهمه را هم به صورت اصول عقلیه ای در بیاورد. باز از چه چیزی؟ از لوازم خطاب، نه با پیش داوری، اصول قلبیه ای را هم در مرتبه بالاترش در بیاورد که حالات هم باید چنین باشد تا غفلت نسبتش کمتر بشود، - این نکته ها را که دارم عرض می کنم. گاهی دو نفر یک نوشته را می خوانند، یک نفر سطر اولش زیاد مورد توجه اش قرار می گیرد غفلت می کند از سطر دوم و سوم، به حسب حساسیتی که دارد آدم می خواهد کلمه به کلمه از همین نوشته هم استفاده بکند، ولی یک جایش را زیاد درشت می بیند، کانه خیلی با خط درشت نوشته باشند که چشم خوب می بیند، یک جایش را اصلاً غافل غافل می شود، ده بار هم بر گردد کلمه کلمه بخواند تا آخر برود، حالت روحی اش این مطلب را ایجاب می کند. نمی بیند معنایش این نیست که با چشم نبیند سیاهی و سفیدی را، نبیند آن لفظ را، تلفظ نکند. غفلت دارد از تناسب معنایی این با تناسب معنایی آن سطر بالا، محور کانه شده همان یک سطر را که نظرش را گرفته، متناسب با حالت روحی اش، بقیه را دارد از آن -

به اصطلاح - سطر از آن زاویه دارد مشاهده می کند، یک وقتی می گوئید طرف باید «صائنا لنفسه، حافظاً لدینه مخالفاً لهواه، مطیعاً لامر مولاه»، می گوئید باید این خصوصیات را داشته باشد. یک اصولی را پیدا می کنید درباره وضعیت نظام قلبی او بعد می گوئید که حالا در یک رتبه ای از ایمان، این التفات پیدا می کند به اموری و تناسباتی ولی در رتبه بالاتر تناسبات را با عینیت هم می بیند. تناسبات را با عینیت می بیند یعنی چه؟ یعنی اجمالاً تبدیل به مدل می شود، - یادتان نرود. - اجمالاً تبدیل به مدل می شود. معنایش نیست که تفصیلاً می شود عین مدلی که برای کسانی هست که خطب به.

یک وقتی می گوئیم از کتاب می فهمیم تا درست کردن آلیاژ میکروفن و بلندگو را جلدش را و خود دستگاه حساسی را که برابر ارتعاشات صوتی قرار دارد و تبدیلس، همه چیز را تا بلندگو - - به حضورتان - به پخش کنش برسد امپلی فایرش، تمام مسیری را که دارد همه را می بیند این همه اش و آن چه که قبلاً درست شده و آنچه که بعد درست بشود و آن چه که مسلمین بسازند، آن چه که کفار بسازند، همه اش در کتاب هست، وجود مبارک امام معصوم جاهل به هیچ کدام از این ها نیست، همه این ها مخلوق خدا هستند، ولی تکوینی و واسطه در رساندن - به حضورتان که عرض کنم که - این عالم به مقصد خودش دخالت دارد در همه اش، خب طبیعی است، ولی تطبیق علم تدریجی شما به آن مطلب که تطبیق یک به یک نیست، تطبیق مرحله اجمال به تبیینی هم که شما بخواهید بگوئید که ما در تبیینی مثل امام معصوم می فهمیم مطلب را، چنین چیزی هم نیست. شما هرچه سیر بروید تا آخر، علم تان مطلق نمی شود. ظرفیت این مطلب را ندارید، سعه این مطلب را ندارید، اشراف این مطلب را ندارید. پس چه می شود؟ شما مجبور هستید هر مرتبه اجمالی را وقتی می خواهید برسانید به مرتبه ثانی تعاریف تان کاربردی تر، از یک طرف صحیح است بگوئیم اجمال تبیین می شود به وسیله مثلاً ما امدیم اصول مطلب را از کتاب به دست آوردیم، کتاب و سنت. همه آن چه که در سنت هست، قطعاً همه آن ها در کتاب هست، ائمه هم تراجم وحی هستند، چیزی نیست که نباشد ولی شما می توانید بدون به - به اصطلاح - سنت، آن ها را از کتاب در بیاورید؟ نخیر، هیهات!

حالا از کتاب و سنت روی هم رفته شما آمدید و به دست آوردید تا احکام توصیفی و تبیینی و «توصیفی و تکلیفی و ارزشی» را توانستید - به اصطلاح - یک تناسباتی از آن را استنباط بفرمایید، استنباطی را که فرمودید خیلی اجمال دارد نسبت به این ساختن این فرمول. خیلی خوب، حالا واسطه‌اش مجبور هستیید یک - به اصطلاح - ظرفیت کمی ای بگذارید، یک آزمایش‌هایی بکنید، مجبورید در مدل مطلوب ساختن تان، در مدل اجمالی نسبت به مطلوب ساختن، مجبورید برنامه دراز مدتی را اجمالاً بسازید، بعد از آن برنامه برنامه‌های کوتاه مدت‌ترش را، بعد از آن کوتاه مدت‌تر، برنامه مثلاً تنظیم بودجه و تخصیص بودجه‌تان را، بعدش تا برسید به این که مطلوب مان حالا در عینیت یک، چه چیزهایی کشف بشود و دائماً مرتباً واسطه می‌خورد واسطه می‌خورد، واسطه می‌خورد، به هر نسبتی که واسطه بخورد از یک جهت صحیح است بگوییم تبیین دارد می‌شود؛ یعنی دارد به عینیت سرایت می‌کند برای تصرف شما در تغییرات عینی. از یک جهت صحیح است بگوییم دارد به هر نسبت که از اجمال دارد به تبیین می‌آید واسطه دارد می‌خورد در نسبت. واسطه چه چیزی می‌خورد؟ ادراکات شما را دیگر. درست است که ادراک ما از اول هم بدون پیش داوری رفته بود و سعی داشت ولی به هر حال ادراک ما بود از آن کلمه بود، تا آخر هم که دائماً مجدداً ادراک را بیاورید که حالا تناسب این با عینیت چیست، حالا این تناسب این با این آلیاژ چیست، تناسبش با این - به اصطلاح - ضریب فنی و غیر ذلک، تا برسد به مدل سازی، نمونه سازی برای ساختن مثلاً بلندگوا ضبط صوت. خوب بین این مدلی که شما به دست آوردید برای شیء متغیری که در نهایت می‌خواهد یک کارایی داشته باشد با آن مدل اجمالی کلی تان که از آن کتاب به دست آوردید خیلی فاصله هست. اولین فاصله‌ای که هست این است که آن ثابت هست دیگر! یعنی ثبات نسبی دارد، این متغیر است، امسال بلندگوی این رقمی داریم، سال دیگر بلندگوی یک رقم دیگری داریم که یک مدل دیگری باید برایش تنظیم کنیم. فرض کنید امسال بلندگوی لامپی داریم، سال دیگر مثلاً یا پنج سال دیگر یا ده سال دیگر یا بیست سال دیگر بلندگوی چه داریم؟ ترانزیستوری، بعدش بلندگوی فرضاً با نور می‌خواهد کار کند و سیلیسی. بعدش شاید چیز دیگر درست بشود که اصولاً با این فرق داشته باشد، مطلقاً از این سنخ نباشد. خوب، آن وقت بعد می‌گویید که فلان مدل اصلاً متروک شد، هیچ چیز دیگر از آن استفاده

نمی‌شود، اصلاً نه از کارخانه‌اش استفاده می‌شود و همه چیز آن منحل شد در یک تکنیک جدید. خیلی خب حالا که منحل شده در این تکنیک جدید، آیا آن مدل اصلی مان تغییر کرده؟ نه. خود این مطلب چه چیز را می‌رساند؟ فاصله‌ای که بین آن اجمالی و این عینیت هست، یعنی فاصله بین علم تدریجی الحصول و عینیت. مراتب تدریجی که برای علم قائلید، چه در زمان، چه در مراتب ترتیبی‌اش و مکان، که بگویید علم تدریجی الحصول نسبت به کتاب، علم تدریجی الحصول نسبت به مسائلی که و نظامی که آن مسائل دارد بعدش پایین‌ترش تا برسد به مدل اداره تا برسد به برنامه تا برسد به برنامه کوتاه مدت تا برسد به درست کردن آن چیزی که وسیله کاربردی تان است.

بنابراین تعاریف کاربردی اسلامی دارید در علم تدریجی الحصول، ولی پایه این تعاریف به ظرفیت ایمانی تان بر می‌گردد، نه اینکه پایه این تعاریف برگردد به خود کتاب بدون واسطه میزان ایمان شما که ظرفیت ادراک تان بر آن اساس است. البته این کتاب برای آن کسانی که خطاب شده به آنها، همه این تغییرات را در آن هست ولكن آن هم محل کلام ما در این جا نیست.

حالا علی فرض این که چنین چیزی شد که یک نظر به عینیتی داریم، یک نظر به کتاب برای علم تدریجی الحصول که این دو تا در مرتبه اعلا ولایت وحدت دارند. در مراتب ادنی آن این وحدت ترکیبی متناسب با مرتبه خودش هست، تناسب آن به مرتبه خودش معنایش این است که متکثر به کثرت هم می‌شود ولی کثرت ترکیبی البته. خب در این میکروفن آیا اثری از این قندان یا دفتر یا میز هست یا نه؟ به حسب آن چه که بحث در مسأله تعین تحت رابطه شده باید اثری باشد، ولی اثری باشد یعنی عین این است که اختلاف آن هم برداشته بشود، بشود مثل قندان؟ یا نه، یک وجه غالبی این جا هست یک وجه غالبی این جا هست که تغایرهایشان را درست می‌کند، یک رابطه‌هایی هست و نسبت تأثیرهایی که اشتراکاتشان را - به اصطلاح - ظاهر می‌کند. اگر گفتید یک ما به الاشتراک یک ما بالاختلاف هایی دارند و ربط دارند ولی حضور دارند نه نحوه حضوری که عین هم بشوند، معنایش این است که امور شناختن عینیت با شناختن کتاب هم طبیعتاً دو تا علم می‌شود، مرتبه سرپرستی‌اش همیشه در کلیت باید یک وحدتی داشته باشد بسیار خب، در همه مراتب

هم این را بگیرید. از مرتبهٔ اعلای اعلی که خود علم کتاب هست و سرپرستی عالم کون هست تا مرتبه‌ای که می‌گویید ولایت اجتماعی بعد می‌گویید ولایت اجتماعی، اصول این سه تا را باید داشته باشد. بعد می‌گویید که آقا مال فلان منطقه یا فلان بخش هم باید متناسب با منطقهٔ خودش و بخش خودش این را داشته باشد تا می‌رسید به آن جایی که می‌گویید نه، این جا دیگر جدا شد، شد کار ضریب فنی کارکردن و در آپاراتور آزمایشگاه کار کردن و در آن فصل مهندسی‌اش کارکردن، آن جا هم شد فصل مثلاً بحث کردن در قواعد مثلاً حاصل شده از استنباط، این جا دوئیت دارد ولی نه دوئیتی که منفصل بکند هر دو را از همدیگر، وحدت ترکیبی هم دارد و باید هم در شخص خاصی این وحدت ولو به نحو مرتبهٔ اجمالش باشد.

حالا اگر یک چنین احتمالی را تعقیب بکنید، دیگر نه از این طرف بام می‌افتید که بگویید موضوع شناسی دیگر لازم نیست همان علم فقه کافی است. ما هستیم و کتاب و علم فقه. نه از آن طرف بام می‌افتید که بگویید که موضوع شناسی همه کاره است، ولایت هم مال موضوع شناسی، دیگر فقه اصلاً - به حضورتان که عرض کنم که - کنار، ادارهٔ امور تعطیل می‌شود علی حده، نه حتماً شما در جمیع مراتبش مراتب سرپرستی‌اش لازم دارید این مطلب را، وحدت ترکیبی را، و همین طور در همه مراتبش هم، کثرتش را لازم دارید. یعنی مثلاً اگر مشاور لازم باشد هم مشاور در باب حکم می‌خواهد ولی، هم مشاور در باب موضوع می‌خواهد ولی، در چه سطحی؟ در سطح کلیات. خودش باید قدرت نظر دادن داشته باشد؟ بله در سطح کلیات.

زمان و مکان باید با هم دیگر با وصف و همه چیز الی آخر باشد، در سطح اجمال. دائماً می‌آید مراتبش پایین‌تر، یک جا می‌گویید که ضریب فنی کارشناسی می‌خواهم در مدیریت جامعه در این قسمت‌هایش، بعد می‌گویید ضریب فنی می‌خواهم برای هر قسمت خاص خود، یعنی کاری به ضریب فنی علوم انسانی ندارید بعد می‌رسید تا آنجایی که می‌گویید که آقا! فرمول معادله می‌خواهم برای درست کردن این شیء خاص خارجی.

بنائاً علیه هر دوی مطلب در مقام کثرت ملاحظه می‌شوند، در مقام وحدت هم ملاحظه می‌شوند وحدت ترکیبی شان.

بعد از این قسمت، قسمت الگو، عرض می‌کنیم قسمت زمان و مکان و بحث ولایت را - ان شاء الله تعالی - با این مقدمات دیگر قاعدتاً سهل شده آن بحث ولایت. بعدش دیگر چند جلسه‌ای اگر مثلاً در هفته آینده خدمت برادران باشیم و آخر هفته به پرسشها پاسخی باشدو دیگر بحث تمام می‌شود - ان شاء الله - تعالی این فصلش، این رده از بحث را - ان شاء الله - رده بالاترش را اگر خدا توفیق بدهد بعدها.

[۴۳:۵۷] ضوابطش به صورت کلی طبیعتاً باید از کتاب و سنت در بیاید. بنا بر بحث‌های گذشته هم باید از کتاب و سنت در بیاید نسبت به بحث معارف توصیف بدهد، هم باید بحث احکام تکلیفی ضابطه بدهد، هم باید بحث ارزشی ضابطه بدهد، و باز هر سه این ها هم به نحو عام ضابطه بدهد، هم به نحو خاص بگوید در زمان غیبت چه ضابطه‌ای دارد و هم باید در مثل زمانی که ما قرار داریم بتواند - به اصطلاح - مشخص بکند.

حالا فصل اولش یک احتمالی را وارد بحث بشویم. حالا اگر کسی فقیه شد فقط در احکام التزامی قلبی تکلیفی کلی بدون احکام معرفتی و بدون احکام - به حضورتان که عرض کنم که - ارزشی؛ یعنی نه احکام معرفتی که توصیف از آن در می‌آید و نه تکلیف، - معذرت می‌خواهم - تکلیف را می‌داند و ارزش احکام اخلاقی را هم آن طوری متبحر نیست، خب طبیعتاً این آدم بنا به تعریفی که از زمان مکان شده قبلاً، خودش هم از او سوال بکنید عارف به وضعیت زمان و مکان نیست. این آیا می‌تواند مثلاً به او بگوییم که ایشان ولی فقیه باشد؟ خب، فقه، یک معنای لغوی دارد به معنای فهم، یک معنای اصطلاحی هم دارد که فهم خاصی که نسبت به احکام تکلیفی است.

خودش هم مقرر هست، می‌گوید من قدرت اداره امور را ندارم. یادمان نرود این مطلب که کهولت علت این مطلب نمی‌شود ها! می‌گویید فلان مرجع چون سنش بالا هست قدرت اداره امور را ندارد. این را دیگر همه ما دیدیم. ماشاء الله خدا رحمتش کند امام - رضوان الله تعالی علیه، قدس الله سره القدوسی - امام پیرمرد بود دیگر، فهم این مطالب را داشت، از جوانها هم خیلی بیشتر فهمش را داشت. این که برای کهولت نمی‌شود که!

پس اگر یک نفر جوان باشد، و فقط در احکام تکلیفی فقیه باشد، ولی در شناخت زمان و مکان، جوان نسبی می‌گوییم ها! پنجاه شصت ساله باشد، شصت ساله باشد درس خارج فقه بدهد خوب، قرص، دایره، ولی در زمان

و مکان می‌گوید من نظر به عرف می‌کنم، نظر عرف و نظر مثلاً متعارف هم اینطوری را، گاهی هم مثلاً حالا در بعضی تمایلات به دموکراسی، گاهی تمایلات به - به حضورتان که عرض کنم که - مشربهای دیگر، گاهی هم نه، دیگر هیچ کدام از آن مکتب‌ها را هم نمی‌شناسد، دشمن را هم نمی‌شناسد؛ حالا یک وقتی است که کسی دشمن را عوضی جای دوست می‌گیرد، یک کسی است که نه، دشمن را می‌شناسد و مقابله به او را هم لازم می‌داند، یک کسی دیگر نه دشمن را می‌شناسد، نه دوست را می‌شناسد، خودش هم می‌گوید، می‌گوید مثل عموم مردم مثل بازار نظر می‌کنیم. این‌ها نوعاً از بازار هم کمتر نظر می‌کنند. من گاهی در حوزه‌ها، گاهی‌ها! برخورد کردم به افرادی این‌ها از بازار هم کمتر، از مردم عادی هم کمتر؛ سرش هم این است که نه [این که] ذهن متمرکز در یک دسته از مسائل به نحوه بریده از آن دو بخش دیگر بوده، یک حالت این طوری پیدا شده برایشان. معارف را هم بریده احیاناً ممکن است کسی خوب بداند، بریده! ارزش را هم ممکن است کسی بریده بریده بداند. سنش هم حالا جوان باشد، یک ربطی بین این‌ها برقرار نمی‌تواند بکند، نظر به جامعه که می‌کند، نظرش مثل نظر امام نیست نمی‌گوید والله اسلام در خطر است. کسی خصوصی برود نزدش بگوید آقا دارد می‌گوید در ۱۵ خرداد می‌گوید والله اسلام در خطر است. می‌گوید والله نیست ما چنین چیزی را نمی‌فهمیم، ایشان من باب خطابه می‌گوید که مردم را تحریک احساسات کند با اهرم احساسات - ان شاء الله - یک کاری را برای اسلام صورت بدهد. این را من باب تعارف می‌گیرد، به نظرش می‌آید که امام در این مطلب توریه‌ای، تعارفی، یک مصلحت‌اهمی در نظرش هست می‌خواهد فلان منکر از بین برود، حالا از احساسات مذهبی مردم می‌خواهد تا آخر فاز استفاده بکند می‌گوید والله اسلام در خطر است. حضرت امام روی منبر می‌گوید والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نزند، - خوب عنایت فرمایید! - قسم والله می‌خوردو نسبت کبیره کردن؛ این نسبت را که می‌گوید دیگران هتک می‌شوند - خوب عنایت کنید به این مطلب، ها! -

اگر کسی مرتکب کبیره بود مردم به او سلوکی می‌کنند که کسی که مرتکب کبیره شده. لازمه حرفش را که آقای خمینی خوب می‌فهمد که خب عرض این‌ها به خطر می‌افتد یعنی آبروی اینها، شأن این‌ها در جامعه مهتوک می‌شود، شأن‌شان که مهتوک شد، حرف‌شان کم اثر می‌شود یعنی مردم می‌گویند یا این کبیره را از

روی غفلت انجام می‌دهد این قابل اعتماد نیست برای - به اصطلاح - مسلمین یا از روی عمد انجام می‌دهد که اصلاً عادل نیست نمی‌شود پشت سرش نماز خواند، کیف به این که بشود از او معالم دین را اخذ کرد. در آخر انقلاب هم اواخر، کلمه آخر انقلاب، غلط است، اواخر عمر شریف و مبارکشان هم می‌گویند متحجرین! این مطلب را همان وقتی که ایشان می‌فرماید «والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نزنند،^۱ بعد داد می‌زند که مراجع، علما و همه را نام می‌برد، در نوشته‌ها هست دیگر! و هم در آخر کار می‌گوید: متحجرین و - به حضورتان که عرض کنم که - مقدس مآبها و الی آخر، این یک عده‌ای را هتک می‌کند، لوازم حرف ایشان را که خودش می‌فهمد که دارد چه می‌گوید. این اگر ما بودیم و فقط همان تفسیری که این آقایان که دارند که می‌گویند غرض ایشان قصد جدی نیست و می‌خواهد تحریک احساسات بکند؛ مگر هر رقم تحریک احساسات را خود ایشان جایز می‌دانستند، تحریک احساساتی ولو مثلاً عرض و آبروی یک عده اعتباری اجتماعی یک عده صدمه بخورد؟ در هر شأنی هم که آن عده باشند ولو در شأن - به اصطلاح - رهبری وزعامت بدانید آن‌ها را؟ قطعاً نه. واضح می‌شود که این‌ها را در نظر مبارک حضرت امام این‌ها شایسته رهبری و زعامت چطور است؟ نیستند. مردم تبعیتی را که از این‌ها می‌کنند چطور است؟ بی‌جا هست. این‌ها گر هم سرجای خودش بحث بشود، شأفی در فقاہت برایشان ا ثبات بشود، آن شأن به دلیل اینکه زمان و مکان را نمی‌بیند و متصرف در عینیت نیست مقابله با کفر نمی‌تواند بکند، نباید کارهای اجتماعی بکنند اینها، نباید تبعیت بکنند در کارهای اجتماعی شان، ولایت را نمی‌توانند به دست بگیرند، مثل کارهای اجتماعی ای که سایر ارباب فنون بلدند و باید چه کار کنند؟ باید تبعیت بکنند از ولایت، تبعیت بکنند از ولایت اجتماعی اسلام. پس بنابراین فقه دانستن ولو در سطح استدلالی دقیق؛ چه در سن کهولت باشد، چه در سن جوانی باشد؛ جوانی که یعنی قصدمان این است که سنی که جوان نسبی باشد، به تنهایی کافی برای این مطلب نیست.

^۱ - سخنرانی امام خمینی (ره) در چهارم آبان ۳۴۳. «علیه لایحه کاپیتولاسیون و اعلام عزای عمومی»

حالا، بیاییم یک درجه این طرف تر، بگوییم آیا این که می گوئید کافی نیست، هل يعرف هذا من کتاب الله؟ این را از خطاب آقای خمینی شما این را می فهمید؟ خب، ابتدائاً که صحیح است کسی بگوید که خب آقای خمینی را ما اعلم از این ها نسبت به کتاب خدا و احادیث نبوی و احادیث ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - می دانیم، بله، صحیح است که این را کسی بگوید، صحیح است یک نفر کسی که نخواهد این بحث ها را وارد بشود بگوید من در خود همین فتوا، در خود همین رأی، این رأی را رأیی منسوب به اسلام می دانم و تقلید از ایشان می کنم. بنابراین کسی که باید زعامت رادر دست بگیرد، باید کسی باشد که آشنای به مشکلات و معضلات زمان و مکان باشد، بنابراین، به صرف این که درس خارج کسی بتواند بدهد، یا جوان باشد یا پیر باشد اعتبار اجتماعی اش بالا باشد یا پایین باشد، به درد این مطلب نمی خورد.

حالا آیا بنا به مباحثی که قبلاً گذشته، بخواهیم بحث را استدلالی بکنیم و بنا را بر متیقن هایی از مذهب بگذاریم، متیقن از مذهب که گفتیم که این تقسیم به سه تا کردن ظاهرش جزء متیقن ها هست، و اتحاد این ها و وحدت ترکیبی اش اگر چنین چیزی باشد، اگر کسی نتواند رهبری زمان را در دست بگیرد به نسبت در جامعه آن اجتهادش به درد رهبری نمی خورد. سؤال این است که به چه دلیل این نمی تواند به دست بگیرد؟ عرض می کنیم جدا جدا. در اصول اعتقادات کتاب نوشته، جدای از عینیت؛ در فروع هم تدریس می کند و درس می دهد و درس می گوید جدای از عینیت؛ در احکام ارزشی هم کتاب می نویسد جدای از عینیت و هر کدام از این ها را از هم دیگر هم جدا می کند. آن چه قشنگ می برد از آنها، قیچی شان می کند از هم. ارتباط این ها و تبدیل شدن شان به یک مدل را تحویل نمی دهد. تحویل ندادن مدل را - خوب عنایت کنید این نکته حساسی که دارم عرض می کنم - تحویل ندادن مدل را نه در مرتبه تبیینی و نه در مرتبه تخمین عرفانی هیچ کدام را نمی دهد. یک وقتی حضرت نایب الامام امام خمینی - قدس الله سره القدوسی، اللهم صل علی محمد و آل محمد (۳ مرتبه) - ایشان تا این رتبه کار را جلو می برند که از موضع عرفان هر سه تای این اطلاعات مذهبی را با هم می بینند، می گویند عالم محسوس در آتش عالم مثال می سوزد؛ یعنی اگر می بینید تخلف های نسبت به دین می شود، برای تخلف هایی که در باب فکر انجام گرفته در عالم خیال انجام گرفته و تخلف هایی که برای آن

عالم هست تخلف‌های عالم مثال، عالم مثال هم در آتش عالم معقول می‌سوزد، عالم معقول هم در هجران و دوری.

این بحث زمان و مکان با این مبسوطی را که گفتیم، ایشان در یک جمله خلاصه می‌کنند، متوجه می‌شوند که بنابراین جنگ و درگیری را در تمام مراتب باید با کفار راه انداخت والا اسلام در خطر است، ولی این آقای که جدا جدا می‌فهمد می‌گویند آقا خطر برای اصول اعتقادات هست یا نه؟ می‌گوید بله، فرقه‌هایی پیدا شده اند، باید جواب آن‌ها را نوشت، کتاب می‌نویسد برایشان، یک مقدار ذهن او بیشتر بکشد، چهار تا جوان دانشگاهی هم بیاید دو تا اشکال از دو تا کتاب جامعه شناسی و غیر ذلک، می‌گوید احساس وظیفه می‌کنم که رد فلان کتاب جامعه شناسی و؛ رد آن‌ها را که می‌خواهد بنویسد می‌خواهد بگوید آن‌ها علمیت ندارد برای این که این استقراء تام است یا ناقص، این نمی‌دانم چطور است، این اشکال‌های طلبگی می‌کند به آن حرف. آن می‌گوید من کاربرد دارم می‌برم جلو، این معنای علم است. این می‌گوید که حالا این بر غیر ما وضع له حرف می‌زنی یا بر ما وضع له می‌زنی؟ بعد هم سعی می‌کند در بخش محسوس که می‌رسد که یک طوری کارهای این‌ها را اسلامیزه‌اش بکند بگوید عقلایی است، می‌آورند برایش مسأله مثلاً حالا بانک باشد یا مسأله دیگر باشد یا چه، این‌ها را این‌ها نظاماتی است که عقلاً درست کردند رابطه محسوس را می‌برد از بالاترش و رابطه خود معارف را هم می‌برد از هم، پیدا است که این ادراک از زمان و مکان ندارد. ممکن است خودش بر خودش مشتبه شده باشد بگوید که اگر بنا باشد که حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر باشد، ... - اللهم صل علی محمد و آل محمد - ما‌ها هم چیزی کم نداریم از ایشان، چون ما هم بحث فقه و اصول مان که خیلی جلوتر هست - به حضورتان که عرض کنم که - در اصول اعتقادات هم چیز داریم، در امور اخلاقی هم که چیز نوشتیم، - به حضورتان که عرض کنم که - چهار تا کلمه هم مطالب دانشگاهی‌ها را می‌دانیم، و بقیه‌اش هم برایمان به صرف یک رجوع مختصری قابل فهم هست و مطلب را می‌توانیم به دست بیاوریم. این امر مشتبه شده بر خودش! التفات ندارد. این کسی که سعی دارد که کارهای آن‌ها را کار عقلایی بداند و جلو ببرد، این هرگز حمله‌هایی را که حضرت آیت الله نایب الامام آیت الله خامنه‌ای می‌فرمایند در باب - به حضورتان که عرض کنم که - حمله به آمریکا

نمی‌پسندد. این چه کاری است؟! یک بار حضرت نایب الامام امام خمینی خیلی قویتر از شما بود رفت میدان این مطلب، نشد، می‌گوید حالا شما چرا دارید زور می‌زنید؟! این چه کاری است؟! چه کار دارید پا روی دم سگ بگذارید؟! خب قبل هم همین را می‌گفتند، قبل هم در قضیه شاه می‌گفتند چرا پا روی دم سگ می‌گذارید؟! چرا خودتان را به درد سر می‌اندازید؟! خب کار راه دارد، راهش همین کارهایی است که ما داریم می‌کنیم. از آن کارها هم چیزی حاصل نمی‌شد؛ یعنی اثرش بسیار ضعیف بود، معنای ولایت نمی‌داد. بعدش هم انقلاب پیروز شد و دیدند که از راه دیگری بیاییم بهتر هست، حالا باز هم خب نمی‌توانند، همین قضیه را هم نمی‌توانند تحلیلش کنند، چه کار می‌توانند بکنند؟

ممکن است کسی این جا احتمال بدهد این مطلب را، بگوید که اصل دانستن عقل در رفتن به طرف وحی چه در باب اعتقادات، چه در باب - به اصطلاح - احکام تکلیفی، چه در باب ارزشی همان را ایجاب می‌کند در باب امور اجتماعی و عینی، لازمه‌اش هم یک چنین چیزهایی ممکن است باشد.

حالا - ان شاء الله - تعالی جلسه بعد بیشتر توضیح می‌دهیم و - ان شاء الله - در این هفته دیگر تمام می‌کنیم این مطلب را.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين. اللهم صل علی محمد و آل محمد.

یک صلوات دیگر هم برای سلامتی و توفیق حضرت آیت الله خامنه‌ای بفرمایید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد.

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۴۱

۶۸/۰۸/۰۲

آقای معلمی: اعوذ بالله السميع العليم من الشياطين الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم والصلاة والسلام على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد، (اللهم صل على محمد و آل محمد)

قرار بر این شد که از این جلسه - آن شاء الله - سؤالاتی که برادران داشتند پیرامون بحث مطرح بشود خدمت حاج آقا، و پاسخ هایی ایشان بفرمایند که - آن شاء الله - بحث روشن تر بشود در نظر دوستان.

اولین سؤالی که مطرح می کنیم این مطلب هست که در جلسات قبل فرمودید که - به اصطلاح - مدل را هم باید از - به اصطلاح - کلمات وحی استنباط بشود، لوازم خطاب را ببینیم چه هست در آن موردی که احکام به چه صورت به همدیگر ارتباط دارند. بعد در این مورد، دو تا صحبت در جلسات واحد مشترک مطرح می شد، به این ترتیب که یک صحبتی بود که می گفتند که در مدل باید یک قانون حاکم باشد، و آن قانون کلی را وقتی ما در همین مدل - به اصطلاح - به کار می گیریم، آن مدل یک هماهنگی ای از نظر ما داشته باشد که هم بتوانیم - به اصطلاح - جمع بندی و تقسیم بندی بکنیم، هم این بتوانیم که [...] گفتند که اگر این که قانون حاکمی و واحدی بر - به اصطلاح - مدل حکم نکند، جاری نباشد، جاری و ساری ندانیم بر مدل، باعث می شود که - به اصطلاح - نتوانیم با مدل درست کار کنیم. از طرفی دیگر گفته می شد که اگر این که ما بگوییم که در مدل، یک قانون واحدی حاکم هست و ما می توانیم یک قانونی را پیدا کنیم که جاری و ساری باشد، این به معنای این هست که ما علت و فلسفه تنظیم احکام را پیدا کردیم، علت جعل احکام را پیدا کردیم، که در موارد مشابه اش بتوانیم خودمان مثلاً حکم جاری کنیم، و بعد گفته می شد که اگر آن قانون کلی ای که پیدا می کنیم که مثلاً در اولین تقسیمات ما، آن قانون و به کار می گیریم و همه احکام را طبق آن تقسیم بندی می کنیم، تا موقعی که آن موضوع برقرار است، دو مرتبه می توانیم طبق همان قانون تقسیم بندی

بکنیم، ولی اگر که در یک جا از تقسیم بندی دیدیم دیگر از آن بعد نمی خواهیم تقسیم بندی کنیم، یا آن موضوع برقرار نیست، دیگر دلیلی ندارد که این قانون را بخواهیم جاری کنیم.

البته در نزد شارع حتماً یک علتی داشته، یک قانون واحدی داشته که احکام را فرمودند با این نظام، آن هم که به دست ما نمی آید، سر جای خودش، و در نظر ما اشکالی ندارد که مدل مثلاً در یک جایش تقسیم بندی بر ۹ شده باشد، یک طرفش تقسیم بندی بر ۱۱ شده باشد، یک جایش تقسیم بندی بر ۳ شده باشد، و مثلاً مثل همین چیزها، و لازم نیست که بگوییم که ما یک قانون پیدا کنیم که مثلاً همیشه قانون تقسیم بندی ۳ هست، بنابراین فرض می کنیم اگر که مطهرات هم خواستیم تقسیم کنیم بگوییم اینها هم باید بشوند ۳ دسته، اگر خواستیم مثلاً نجاسات هم تقسیم بندی کنیم بگوییم اینها هم باید بشوند ۳ دسته، می گوییم خیر، هر چه که در آنجا دسته بندی کردند، ما هم همان گونه تقسیم بندی می کنیم، یک قانون از این لحاظ حاکم، لازم نیست پیدا کنیم، ولی گفته می شود که اگر از لوازم خطاب به دست آوردیم که مثلاً همیشه مبدأ ای هست و غایتی هست و ربط بین آنها شد ۳ تا، که می گوییم پس این یک نحوه حرکت را نشان می دهد، می گوییم در مدل، هر جا که بحث حرکت بود، این تقسیم بندی سه گانه - به اصطلاح - جاری و ساری هست، ولی اگر یک جایی بحث حرکت نبود، و بحث تغییر نبود دیگر صحیح نیست که بگوییم این قانون - به اصطلاح - تقسیم بندی را می خواهیم رعایت کنیم، که در مورد این دو تا احتمال یا چیز دیگر اگر به نظر حضرتعالی صحیح می رسد توضیح بفرمایید، تا سؤال بعد را مطرح کنیم.

استاد حسینی: - به حضورتان که عرض کنم - مقدمتاً ابتدائاً یک مقدمه کوتاهی را عرض می کنم و بعد وارد بحث می شوم - آن شاء الله - . این مطلب تمام شده به حسب بحث های قبل، که اطلاع از عینیت، حتی کفار هم که دارند و مدعی هستند و ادعا می کنند که ما اطلاع داریم از عینیت، خودشان این اعترافات را می کنند که ۱ - علم شان برابری یقینی با خارج ندارد. ۲- این اعتراف را می کنند که علم شان هماهنگ مطلق با خارج نیست. ۳- اعتراف می کنند که علم شان تعاریفی است کاربردی، در جهت آن مقاصدشان و مقاصدشان هم

نیست، این دیگر زائد بر قول آنها ما داریم از موضع خودمان نظر می کنیم به آنها، تعاریفشان هم به طرف مقاصدی نیست، الا طرف دنیا پرستی؛ یعنی در حقیقت، تعاریف شان مرتبه عینی ماده گرایی آنهاست.

تعلق مادی وقتی متکیف می شود، کیف عینی پیدا می کند، تحقق خارجی پیدا می کند، این شکل از حرکت حیوانی را نقش می کند بر زمین، این تصرفات حیوانی را ایجاد می کند در زمین. حالا ما دنبال چه چیزی بودیم؟ دنبال این که تصرف کنیم، تغییر ایجاد کنیم، چه نحوه تغییراتی؟ ما تعاریف کاربردی الهی می خواستیم، که به نسبت هماهنگ باشد با جهت عالم، این مقدمه. قسمت دوم این که مفروض قطعی ما بود که کتاب را، متیقن است که آن گونه که هست ما ادراک از آن نمی توانیم داشته باشیم، عالم را آن گونه که هست نمی توانیم احاطه بر آن داشته باشیم، و تاریخ را من [؟ ۴۲ : ۸] الی آخر، تاریخ عالم خلقت در مراتب مختلف را نمی توانیم آن گونه که هست حاضر بشود عوض کند.

عرض کردیم که این اشتباه است که کسی خیال کند خودش هم در نزد خودش حاضر است، به حضور تام و اتم، ما حالات نفس، روح، کیف نفسانی مان هم حاضر در نزد خودمان به نحو اتم نیست، همه ریاضیاتی را که علماء اخلاق، عرفا می کشند، مرتباً دنبال تهذیب هستند؛ یعنی زوایایی برایشان از خودشان روشن نیست، و مرتباً که روشن می شود، مرتباً احساس قصور و تقصیر می کنند، و از رتبه قبل کارخودشان معذرت می خواهند، حتی از عبادات خودشان! این فرمایشی که آن بزرگوار می گفت پشه کو زادش در بهاران مرگ وی اندر وی است، از کجا داند که این باغ از کی است، این درباره خود نفس هم صادق است، خود نفس هم حاضر در نزد آدم به نحو اتم نیست. برای هماهنگ شدن حرکت مان به نسبت با عالم، می گفتیم یک معیار صحتی هست، که او خارج از شناخت است، لذا آن اشکالی را که به شناخت می کردند، که هر معیار صحتی را تعریف کنید، مبتنی بر خود شناخت هست و اثبات صحت و فساد را نمی تواند بکند، چون شما ابتدائاً براساس یک امری، یک حدی آغاز کردید، [...] و معیارتان در صحت و فساد، همان امری است که بر حد تعریف نشده خودتان قرار داده. بنابراین، نمی توانید نسبت بدهید که تعاریف ما، [...] نمی توانید بگویید که این تعاریف ما تعاریف تمامی است، صحیح است، از صحت نتوانستید تفسیر بدهید. ما عرض کردیم که اگر معیار را خارج از

این نحوه شناخت تدریجی گرفتیم، می توانیم، قدر متیقن از صحت را ادعا کنیم، ولی قدر متیقن از صحت چه چیزی؟ صحت تبعیت، خیر صحت اشراف؛ فرق است بین صحت تبعیت، که پایش روی متیقن باشد، خیر حد اولیه، مبنای ایمان شد، متیقن می شود حداقل. اگر گفتیم عقل قاصر است مگر به تبعیت، مگر در راه تبعیت قدم بردارد، یقین حاکم بر او می شود. و متیقن ما از وحی، متیقن ادراک متیقن ما از وحی، در تبعیت از وحی، می شود حد اولیه حرکت مان. نتیجه هم می دهد صحت تبعیت را به نسبت.

حالا می آییم سراغ خیر صحت شناخت، خیر صحت شناخت اشیاء، صحت تبعیت. حالا می آییم با این فرض سراغ این اشکال. ما اگر قانون ساری و جاری نداشته باشیم در کلیه مراتب ادراک، قدرت تقسیم و ترکیب، تجزیه و تحلیل نداریم. قدرت تصرف در عینیت نداریم. اگر چند تا طبقه شد، چند رقم تقسیم شد، و هیچ کدامش جامعی نداشت، قدرت جمع بندی پیدا نمی کند. اگر یک جا - مثلاً عرض می کنم - مبنای جمع بندی و تقسیم کردن دو بود، یک جا سه بود، یک جا چهار بود، یک جا پنج بود، خب، این وقتی که بخواهیم جمع اش بکنیم، اگر مبانی شان جمع نداشته باشند، نمی توانیم اینها را جمع کنیم. اگر جمع هم نداشته باشیم، نمی توانیم تصرف کنیم. اگر در مراتب مختلف، یک مرتبه با دو تقسیم شود، یک مرتبه با سه، یک مرتبه، با چهار، یک مرتبه با پنج، جامعی نداشته باشد این مراتب، باز اینها را نمی توانیم جمع ببندیم، نتیجه گیری واحد نمی توانیم بکنیم. این تمام. این مطلب یک نقض بزرگ دارد، و آن این است که اگر شما بخواهید بشناسید. امور را با یک مبنا، اگر این مبنا عقلی باشد، یک قوطی قوطی، جعبه جعبه هایی درست کردید، و عقلی، و کلمات وحی را داخل این قوطی ها جا دادید؛ یعنی یک چهارچوبه درست کردید برای گزینش عقلاً، و آمدید وحی را استفاده کردید برای یک رنگ و روغنی زدن به آن معقول خودتان، وحی شده وسیله برای کار عقلی شما، خیر عقل شما شده وسیله برای وحی، و قیاس هست، نهایت قیاس خفی است؛ قیاسی است که آشکار نیست که دارید قیاس می کنید. تناسباتی را که برقرار می کنید و آن تناسبات، نظام می سازد، نائب مناب - خوب عنایت کنید! - بیان اقتضاء هست، و بیان جایگاه هر چیز، قدر و منزلت هر چیز هست؛ یعنی با این کار، شما اعلام کردید که ما مقتضیات احکام را، به نحو اتم می دانیم، و هر کدام را سر جای خودش قرار

دادیم، و رابطه اش را با تمام وصف می کنید؛ یعنی خاصیت های هر حکم را با بقیه وصف می کنید. وصف ها را رسم می کنید؛ یعنی معرفت نسبت به حقیقتش را دارید رسم می کنید. ارزشها را رسم می کنید؛ معنایش این است که آثارش نسبت به مقاصد را رسم می کنید. با هم می بینیدشان؛ یعنی شیء را کما هی دارید می بینید، و این باطل است؛ شک در بطلانش نیست. حالا اگر بگوییم ما می آییم یک تقسیم بندی را از وحی به دست می آوریم و آن را، تقسیم را در کلیه احکام و موضوعات جریان می دهیم. این، هم باز قیاس می شود، معنایش این است که ریان می دهید اسراء حکم من موضوع الی موضوع آخر، نهایت در شکل نظام سازی. گاهی این جریان و کشیدن و بردن یک حکم نسبت به موضوع دیگری از موضوعی به موضوع دیگری، واضح هست، در آن جا یک شما می خواهید بگویید علت این یک حکم چیست به حسب عقل، و روی این یک حکم دیگری می برید. حالا اگر در نظام سازی هم مبتلای به قیاس بشوید، آن هم کاری را نمی تواند بشود، باطل هست. چه کنیم؟ آیا بگوییم موضوعات را به حسب دسته بندی های مختلف از لسان خطاب می فهمیم و دسته بندی های مختلف می کنیم، که آن قاعده اولیه ای را که در باب شناسایی گفتیم، و جمع کردند، از دست مان در می رود دیگر! یک جا گفتند ۵ دسته، یک جا گفتند ۳ دسته، یک جا گفتند ۲ دسته، یک جا گفتند مثلاً مطهرات چند تا هستند، یک جا گفتند نجاسات چند تا هستند، خب اینها تعدادش بعضی هایش اصلاً به ۳، به ۳ خصوصاً در مبنای ۱۰، قابل تقسیم نیست! چهار چیز مثلاً علت پیدایش فلان صفت می شود. حالا یکی اش را کم کنیم، یا یکی اش را در یکی دیگر تعدیل کنیم بگوییم که این ها دو تایش یک حرف را می زند، یا این که بگوییم، چه کارش کنیم؟ یا این که یک گونه دیگر برخورد کنیم، حالا در خارج در، - معذرت می خواهم - ، دنبالش را اضافه کنم. در خارج در عینیت هم همین طور است. الان دو رشته سیم آمده برای این روشن کردن این لامپ، بگوییم که این دو رشته نیست و سه رشته است حتماً، که این لامپ روشن می شود، و الا تا سه رشته نباشد روشن نمی شود؛ یا بیاییم بگوییم که به حکم تقسیم به ۳، دسته رشته سیم بکشید حتماً؛ و یا بگوییم لامپ - مثلاً - تقسیماتی که داریم فرقی ندارد هم دسته های کفر را تقسیم می کند، هم دسته های اسلامی را دیگر. یعنی نمی توانید بگویید لامپ اسلامی اش با سه سیم روشن می شود، لامپ الحادی اش با دو

سیم؛ آنجا هم - به اصطلاح - همین طور است، چه کار می کنید؟ در اشیاء خارجی هم می بینید شما تقسیمات متعددی هست، دو هست، سه هست، چهار هست، پنج هست، الی آخر، چه چیزی را بگوییم؟ بیاییم بگوییم تغییر بر سه تقسیم بند است، این می شود، معنای ترکیب واقعی هم برسد هم [۱۵ : ۲۳] می شود این گونه بگوییم؟ یا اصولاً بیاییم سراغ یک مطلب دیگری، بگوییم این که عالم همه اش دارای یک مبنای تقسیم هست، و یک دستگاه هست، و به طرف یک هدف هست، این در آن تردید نیست، و حقایق همه اشیاء هم بر آن امر هست، قرار می گیرد، آن هم حرفی نیست. کانه بگوییم اسمی که اشراف بر همه اسماء دارد، یکی است، اعظم همه اسماء، و پرتو آن در کل اسماء هم جاری هست، و کل عالم وجود و همه جا، تا همه اشیاء، تا همه کیفیات، ولكن آن دست من و شما نیست.

از لسان وحی، آن را هم نمی توانید به دست بیاورید، و نحوه چرخش در آن امور را؛ چون اگر آن را به دست بیاورید و نحوه چرخش در امور را، اشراف پیدا می کنید به حقیقت اشیاء، چنین چیزی که ممتنع است برای ما. هست، و ما اشراف پیدا نمی کنیم، بالمره؛ یعنی پس ما نمی توانیم عمل کنیم؟ یا بنا شد مقصد ما تعاریف کاربردی اسلامی باشد، قانون تبعیت از وحی را پیدا کنیم، آن وقت یک قانون باشد، چه ضرری دارد؟! قانون تبعیت از وحی، جامع باشد در جمیع مراتب تبعیت از وحی، و یک تقسیم بندی هم بخورد، خیر قانون اشراف بر موضوعات و امور. اگر بنا هست موضوعات عینی خارجی هم ما تعاریف کاربردی و عمل کاربردی داشته باشیم درباره اش، خیر اشراف حقیقی، کما آن که که آن گونه هست. کافر تعریف کاربردی می خواهد داشته باشد در شدت طغیانش، شما قانون کاربردی در جمیع مراتب می خواهید داشته باشید که تصرفاتتان الهی بشود، اما آن قانون را به کار بردید، یک قانون واحد هم هست، در همه کتاب طبیعتاً آن قانون به کار می رود، همان گونه که حروف الفبا - من باب مثال عرض می کنم، - تمام قرآن با همان حروف الفبا نوشته می شود، با همین بیست و هشت حرف نوشته می شود. از اول تا آخرش هر کلمه ای از اسماء الهی را شما بخواهید تلفظ بکنید، به هر حال بر همین چیز است، بر همین قانون تجرید و همین قانون، یعنی همین حروف عربی ای که در اختیار مان هست همین. اینها معانی شان در مراتب مختلف، مختلف است، باشد! سوره توحید را که وجود

مبارک علی بن ابی طالب قرائت می فرمایند. «اللهم صل علی محمد و آل محمد» معنای حقیقت اخلاص و توحید را می دهد، و ما عاری هستیم از این مطلب، اصلاً نمی توانیم برسیم. این غیر از این است که بگوییم این الفاظ، ربطش بالمره قطع قطع است، این هم یک نحوه تناسباتی دارد آنجا، در حد کاربردی اش هم به ما می رسد. در حد تبعیت از آن به ما می رسد. تبعیت در رتبه خودمان، هر کس در رتبه خودش، عالم هست؛ عالم، مراتب بزرگی دارد، خیلی بزرگ، من این مثالی را که می زنم، یک وقت خدای نخواستہ جسارت به برادران ارشد خودمان نباشد، من به حسب چیزی را که درک می کنم عرض می کنم حضور مبارکتان.

این مگس، مگسی در مزبله، روی کثافات یک نشاطی دارد، جست و خیزی دارد، صدایی دارد، در عالم خودش تحرکی دارد دیگر! پیدا هست از او نشاط! زمستان که می شود، خب سرما می خورد، خب آن هم یک حالت افسردگی و آن نشاطش و اینهایش گرفته می شود دیگر. آن تحرکش گرفته می شود؛ از او، ولکن وقتی که بهار باشد، هوا مساعد باشد برایش، یک - به حضورتان که عرض کنم که - چهار پایی، چیزی رد بشود، فضولاتی در مزبله بیفتد، این جست و خیزی پیدا می کند، صدایی پیدا می کند، ذوق شاعرانه ای پیدا می کند. حالا بلبل هم، آن هم بهار یک ذوقی دارد، چهچه ای دارد، ما احترام به خودمان می گذاریم. پیش پای خودمان بلند می شویم می گوییم هر کس به زبانی سخن از وصف تو گوید، بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه» ولیکن آن بلبل و قمری، برای مجالس خواص است، ولکن پشه، آن - به اصطلاح - پشه مزبله اگر بیاید در آن محفل خواص، بیرونش می کنند که صدایش مزاحم نباشد، ولی خب داخل آن مزبله می گذارند باشد دیگر، به او لطف هم می کنند در همان جای خودش. یک وقتی است شما می گوئید که مناجات علی بن ابیطالب - علیه الصلوٰه و السلام - آن خاص یک جای دیگر هست، خاص ما فوق عالم ملکوت است، که ما تحمل شنیدن آن گونه که باشد نمی توانیم داشته باشیم. حالا آن آقای که می فرماید جبرئیل در باغ کوچک ما از میوه های کمال معرفت نصیبتش شده، از میوه های کمال، جبرئیل امین، آن مناجاتش چه ربطی دارد به مناجات انسان؟ ولی خب الفاظ مناجاتش برای ما ذکر شده، این هم باز خیلی نعمت است ها! به خدا. الفاظ در عین حالی که با یک معنا، ظرف معانی متناسب با ایمان و ادراک خودمان، حالا مثلاً آن گونه بخواند. خب این معنای دست یافتن به

حقیقت مطلب که نیست که! حقیقت مطلب که! چه ربطی دارد به آن؟! در یک رتبه دیگر ما هستیم. گفت که نمی توانیم هم اگر کسی هم بخواهد پایش هم درازتر از گلیمش بکند، نمی تواند. در سعه ظرفیت هستی اش هم نیست. اصلش آن جایی که جبرئیل می گوید «لود نوت لاحترقت» چه ربطی دارد به ما؟ ما اگر نزدیک عالم برزخ هم بشویم قبل از وقت، لاحترقت هستیم، این چه ربطی دارد به این که عالم ما و ما فوق عالم ملکوت را صحبتش را بکنیم؟! این که حتماً این کتاب نازل مرتبه نازلش هست، برای ما خیلی نفع دارد. خب شکی در آن نیست. این که خدا خودش را، به فرمایش آن شخص بزرگ، خودش را با شتر به ما معرفی کرده، همین هم برای ما نفع است، خیلی هم نفع است، ولكن این که حقیقت همین مرتبه نازل شده را هم ما بفهمیم کما هی، خیر، نمی توانیم بفهمیم، حالا واقعاً شتر را کسی حقیقت وجودش را می تواند ادعا بکند که حالا ما فهمیدیم شتر چه عجایی دارد، شتر که هیچ، موجودات خیلی خیلی پایین ترش هم شما یک دانه ذره را درست بگیرید که از آن کوچک تر نباشد، آن وقت می گویند با یک تئوری امروز اتم را این گونه تعریف کردم، با یک تئوری دیگر فردا یک گونه دیگر تعریف می کنیم، و دیروز گونه دیگر تعریف می کردیم، چه زمانی می شناسید آن را، کجا؟ چه گونه می شناختید؟ حالا اگر کسی هیچ آن را نمی تواند بشناسد، سعی در تبعیت که باید داشته باشد. یک قانون واحد در تبعیت می کند، که در جمیع مراتب تبعیت بتواند جامع باشد، تبعیت را بتواند در همه مراتب، جمع و تفریق کند، خیر این که معرفت و شناخت احاطه را، احاطه که نداشتیم، نمی توانستیم داشته باشیم که! [با خنده] علم حقیقی که دور بود از ما؛ «لا یصائب بعقول الرجال، القرآن لا یصائب بعقول الرجال، ابعده شیء بعقول الرجال»؛ آن را که شما نمی توانید احاطه پیدا کنید، حقایق اشیاء هم که «ملأت اركان كل شیء» اسمائی که همه اركان و همه اشیاء را پر کرده، آن را هم لا یصائب بعقول الرجال. کجا ما... پس ما یک قانون ساری و جاری در جمیع مراتب تبعیت، از مرتبه حکم توصیفی و تکلیفی و ارزشی گرفته، تا مرتبه تناسباتش گرفته، تا مرتبه گمش گرفته، تا مرتبه تصرف در عینش گرفته که تمام مراتب تبعیت را بیوشاند، لازم داریم، تا مستند به او بتوانیم نسبت بدهیم کارمان را، چه چیزی؟ به تبعیت از وحی. به حسب موضوعاتی که، - به حسب معذرت می خواهم گفتم موضوعات - به حسب مراتب تبعیت، ممکن است شما

کیفیاتش فرق پیدا کند، یک جا کیفیات کمّ عددی پیدا کند، یک جا کیفیت نسبت بین کیفیات پیدا کند، یک جا کیفیتش؛ کیفیت های مختلف پیدا کند، ولكن یک قانون بر آن حاکم است.

حالا اگر یک چنین چیزی ما عرض بکنیم، از این برویم سراغ کتاب و سنت، و با ادراک اجمال به تبیین سعی کنیم که پیدا کنیم چنین قانونی را، طبیعی است که باید متفرع از آن بشود یک جا، هم اصول لفظ، اگر قائل شدیم که برای فهم کتاب و سنت، اصول «لفظیه، عقلیه، قلبیه» لازم هست، الآن هم در حوزه ها به کار می رود ها! هم اصول قلبیه اش هم به کار می رود، این را عرض هم کردیم، تهذیبی را که برای فقیه شرط می کنید که باید مذهب بشود تا بشود تقلیدش کرد، صائناً لنفسه باشد، حافظاً لدینه باشد، این خیال بکنید فقط به درد این می خورد که فقیه دروغ نگوید مثلاً معاذ الله، خیانت نکند؛ خیر، ادراک فقیهی که دارای این اوصاف قلبی باشد، التفاتش نسبت به خصوصیات کتاب و سنت، حتی از همان الفاظ، ها! این را مثال زدیم خدمتان، آدم در یک حالت روحی خاصی است، یک روزنامه می دهند دستش، یک مقاله ای می دهند دستش، خب یک تکه خاص، یک تیتیر خاص از این روزنامه را می بیند، و اشاره می کند، و استدلال می کند به آن، دیگری آن تکه را اصلاً نمی بیند. در فرمایشات مبارک امام خیلی وقت ها پیش آمده بود چنین چیزی، طرف می خواندش هم، تا آخر هم می خواندش، قرائت می کرد، کلمه به کلمه هم قرائت می کرد، عبور نمی کرد، ولكن به حسب وضع روحی اش، یک تکه ای از این صحبت او را - به اصطلاح - می گرفت، و بقیه حرف را هم همه اش از زاویه همان یک تکه می خواست ببیند که چطور می شود. یک بعضی یک تکه دیگرش، بعضی همه اش با همدیگر.

اگر بگوییم حالا قواعد اصول قلبیه هم اثر داشته و دارد، در استنباط، در التفات به همان الفاظ، هکذا اصول عقلیه و لوازم خطاب اثر دارد، هکذا اصول لفظیه اثر دارد، ولی به هر حال همه اش باید برگردد به یک قانون، که آن قانون بتواند کیفیت تسلیم بودن و تبعیت را متکیف کند؛ هم در کیف استفاده از خطاب در مرتبه احکام کلی التزامی، پس ما یک در حقیقت فرمول تبعیت می خواهیم، خیر فرمودل شناسایی؛ فرمول تبعیت ساری و جاری در جمیع مراتب، که با آن تناسبات، تبعیت را از کم و کیف و جمیع مراتب کارشناسی مان با از همان ریشه و مبنا آب بخورد، و رشد پیدا کند آبشخور این درخت معرفت ما، معرفت در تبعیت ما، از همان چشمه

باشد که آبشخور درخت استنباط ما در احکام کلی از همان چشمه هست. از یک سرچشمه باید بیاید، یک تقسیم بندی باید بیاید، یک حیات باید جاری باشد. قاعدتاً باید نحوه تبعیت را یک اشاره کوتاهی در پاورقی بکنیم.

نحوه تولی به ولایت است دیگر. نحوه توالی به ولایت، معنا ندارد که بگوییم که من نحوه حکمرانی و اشراف بر حقایق را می خواهم، به ما چه این امر، از ما نیست که! حتی از مراتب بالای بالا که خود ولی فقیه باشد. آن مرتبه ای که مرتبه اشراف هست و نیابت اعظم الهی است برای اداره همه عالم، آن هست، خیر این که نیست در دستگاه. علمش را هم دارد، علم حقیقی اش را هم دارد، اداره هم می فرماید و - به حضورتان که عرض کنم که - کسی به او خطاب می شود «هذا اعطاء رب فامنن او امسک و ما کان عطاء ربک بمحضوراً» همه کائنات، همه عوالم، تحفه خدا هست به او، و متصرف در آن هست، در همه مراتب تکوین و بودن و شدنش، در همه مراتب شدنش، و همه مراتب سیر این به طرف مقصد، به او داده شده، و به واسطه او فیض جاری می شود، هستی جاری می شود، و به واسطه او پذیرفته می شود، آن خب اشراف دارد به همه مراتب [...]

علم امام را هم ذکر می کنند، آن در مرتبه نازله ای است که صحبت می کنند، در مرتبه عالیه که کسی نمی تواند - به حضورتان که عرض کنم که - بگوید کسی واسطه در ایجاد شیء هست، و عالم به آن شیء نیست. حالا صحبت علم امام شد من یک اشاره کوچکی هم از مطالب حاشیه ای بکنم که هر چند خارج از بحث مطلب است. این عالم خیلی مرتبه نازله ای هست ها! این که می گویم مسئله پیشه در مزبله دان، این را خیال نکنید که خب اهانت خیلی اهانت بزرگی کردیم؛ این عالم این قدر بوی گند و تیرگی در آن هست، که خدا انکار می شود، یک چنین عالمی است، این باید خیلی در مرحله پستی باشد، دنیا هم خودش از پست بودن است دیگر!

این بحثی را که یک مدتی بود و حالا الحمدلله رب العالمین دیگر معلوم شده واضح شده، با بیانات خاص مبارک خود امام و بیانات عرفانی شان که اصلاً جایی برای این حرفها باقی نگذاشتند، الحمدلله رب العالمین.

یک وقتی صحبت می شد درباره این که حضرت وجود مبارک حضرت سید الشهداء - صلوات الله و سلامه علیه - (اللهم صل علی محمد و آل محمد)، علم اجمالی داشتند که شهید می شوند، و علم تفصیلی که آن سال ها و آن جا اینها را نداشتند! ما به ذهن مان می آید که این مطلب، با نص صریح خود قرآن هم مخالف است. گفتیم ظاهر خطاب بخواهیم استفاده بکنیم ها! ظاهر خطاب در سورة مبارکه قدر، این است که در ليله القدر، «تنزل الملائکه و الروح»؛ همه می آیند خدمت امام زمان، و امور را بر حضرت عرضه می دارند، این در مرتبه نازل مطلب هست، ها! در مرتبه عالیّه اش، خود اینها نازل می کنند مطلب را. ملائکه فوق اینها قرار ندارد، حتی ملک روح. در مرتبه، آن هم باز از خود قرآن «فقاب قوسین او ادنی»، آنجا پیدا هست که اینها جلوتر هستند از عالم ملکوت، حالا بحث آن را نمی خواهیم بکنیم، حالا این مرتبه نازله را بحثش را می کنیم. علم را در همین مرتبه نازله، یک حادثه ای بنا هست واقع بشود در یک سالی، که این حادثه، بزرگترین حادثه عالم خلقت هست؛ «مصبیه ما اعظم ها و اعظم رزیتها فی الاسلام و فی جمیع السموات و الارض»، یک چنین چیزی می خواهد واقع بشود بر این مطلب هم ظاهراً تواتر است، تواتر یعنی چه؟ یعنی هر زیارتی را ملاحظه کنید از زیاراتی که برای حضرت سید الشهداء از طرق مختلف رسیده، این مطلب به نحوه ای در آن هست، این گونه نیست که کسی بتواند بگوید که - نمی دانم - سند این حدیث را کسی پیدا کند، و - نمی دانم - چه کار بکند و این حرف ها، تواتر بر قدر متیقن، تواتر اجمالی وجود دارد بر چنین مفهومی، که این مصیب، اعظم مصائب است، از کلیه روایاتی که از انبیاء سلف هست در عزاداری بر حضرت سید الشهداء، نیست، و این مفهوم، این قدر متیقن، که این یک امر عظیم هست در دستگاه خلقت الهی، که آدم وقتی می خواهد توبه کند، - به حضورتان که عرض کنم که - به شفاعت اینها توبه اش قبول می شود. در بهشت هست، به این اسماء می رسد، و روایاتی که در آن قسمت هست، روایاتی که در باب حضرت نوح هست، در باب حضرت ابراهیم هست، در باب حضرت عیسی - علیه السلام - هست، موسی بن عمران و عیسی بن مریم - علی نبینا و علیهم السلام - هست، روایاتی که هست، جمعش را نگاه کنید، با روایات برای زیارت، جمع اینها را ببینید، تواتر بر این قدر متیقن و این اجمال یقینی بودنش تمام می شود و جای تردید نیست. اگر عدد تواتر هفتاد هم بگیرید، بیشترش هست. این

مطلب تمام است که این حادثه یک حادثه ای است که باز زیارت حضرت ولی عصر را هم که بگیرید، و ادعیه ای را هم که بگیرید، باز به همین مطلب می رسید. به هر حال، در مجموع، یک تواتر بر قدر متیقینی دارید که جای هیچ گونه ابهامی برای کسی که آشنای به این مذهب باشد، بلکه به اسلام باشد، ندارد، الا این که قضیه کربلا، قضیه بسیار عظیمی است.

خیلی خب، حالا شب قدر است، امسال هم بنا هست آن واقعه رخ بدهد. حالا این مسخره نیست که کسی بگوید شب قدر، قضایای جزئی زندگی مش حسن و کل حسین و - به حضورتان که عرض کنم که - مش قربان، به امام زمان وقت گفته می شود، ولكن قضیه ای که آسمان ها و زمین ها و تاریخ خلقت و دستگاه خلقت خدا هست، این گفته نمی شود. این دیگر چه چیزی؟ این معنا دارد؟! این صریح کتاب، شاهد به این هست که حضرت اطلاع داشته. اگر بنا هست شب قدر نازل بشود قضیه ای گفته بشود، می شود عظیم ترین قضیه عالم خلقت گفته نشود به امام زمان وقت؟ ولی خرد ریزهای کوچک کوچک ها شرح داده بشود، این چه عرضه ای هست به وجود امام؟ حالات وجود مبارک حضرت زینب کبرا - صلوات الله علیها، سلام الله علیها - این گفته نشود، قضایا گفته نشود، این امور گفته نشود، این شدنی هست؟ تقدیراتی که کل تاریخ را متأثر ساخته، آنها گفته نشود، ولكن آن چیزهایی - به حضورتان - خرد و ریز جزئی گفته بشوند، چنین چیزی نیست! بنابراین، اگر کسی التفات جزئی داشته باشد به همان ظاهر آیات، واضح می شود که حضرت می دانست دیگر! همان در مرتبه نازله اش، کیف به مراتب عالیه اش که - به حضورتان که عرض کنم - بالاتر از این هست که - به حضورتان که عرض کنم که - چیزی از نزد آنها مخفی باشد؛ حضرت می فرماید دنیا در نزد ما مثل قطره آبی کف دست هست، «یقلبها کیف یشاء»، متصرف هستیم در آن، هر گونه بخواهیم، نهایت این که آنها محال مشیت الله هستند، تصرف نمی کنند الا آن چیز را که خدا گفته. یک جایی که کسی مثلاً علم امام را شبیه مثلاً ما ها و کارهای ماها و مثلاً انقلاب ماها و این تعابیر و اینها بکند، مناسب همین عالم هست.

برگردیم به اصل مطلب، بنابراین، قیاس دیگر نمی شود، اگر ما آن قانون را استنباط کردیم به روش اجمال و تبیین، با یقینی که داریم آمديم سراغ کتاب و سنت، و قانون و نحوه تبعیت و استنباط از کتاب و سنت را، و

تبعیت در جمیع مراتب را از کتاب به دست آوردیم، از آن طرف، دسته بندی خود موضوعات که مربوط به حقایق خود آنها و ارتباطشان و قدرشان و منزلتشان هست. آن ها هم دیگر مربوط به ما نیست؛ چون الگوی شناسایی حقیقت اشیاء را که نمی خواستیم! الگوی تبعیت می خواستیم. روش تبعیت، غیر از روش احاطه است. چرا؟ چون تصرفاتی که می کنیم در قسمت تغییر، کما اینکه اول بحث گذشت، تعاریف کاربردی، بعد هم صحت و فسادش در تبعیت مورد لحاظ هست، گسترش تبعیت، گسترش تعلق دیگر. تبعیت، کیف تعلق است دیگر. این به ذهنم رسید که قسمت اول [۵۵ : ۳۴ ؟]

س: [در همین قسمت به نظر می رسد مطلب را هم [۵۵ : ۳۷ ؟] آن قاعده در مورد تبعیت هست، خودش نقلی هست، یا عقلی هست [۵۵ : ۴۴ ؟] ...

استاد حسینی: خود این که ...

س: [۵۵ : ۴۸ ؟] ...

استاد حسینی: خود این که ما این را با یقین می رویم سراغ کتاب و سنت از اجمال به تبیین، طبیعی است که، اجمال به تبیین مرتبه اول ایمان و مرتبه ثانی ایمان غرض هست، تسلیم بودن اولیه و تسلیم بودنی که متکیف به کیف تسلیم بودن هست. تسلیم بودن اجمالی داریم، تسلیم بودن تبیین داریم، در همه مراتب هم تا آخر هم همین طور، تسلیم بودن اجمالی این کیفش مشخص کامل نشده، فقط روح تبعیت محض هست، ولیکن این تبعیت، بدون کیفیت که نمی شود. تسلیم بودن مرتبه ثانی که آمدید سراغ کتاب و سنت، و قاعده را از کتاب یعنی نقلی، یعنی متناسب با ظرف ایمانی خودمان پیدا کردیم، پس قانون می شود نقلی، براساس تبعیت از وحی، نهایت ادراک از آن نقل، طبیعتاً متناسب با ظرف ایمانی خودمان هست. این قانون را که پیدا کردیم، آن وقت می آییم نحوه تبعیت را در فهمیدن دستورات وحی، در فهمیدن نحوه پیاده کردنش، آن قانونی که عام و شامل در همه مراتب شد، فرمول تبعیت شد، خیر فرمول احاطه؛ ثمره آخری که دارد، این است که تعاریفی که نسبت به تبعیت هست، نسبت به عینیت و تصرفاتی که در این تبعیت هست، چگونه تابع بسازیم عینیت را؟ براساس تعاریف کاربردی ای که در تبعیت پیدا کردیم، نه این که مشرف بشویم، خیر این که آگاه بشویم به

حقایق اشیاء، نه این که آگاه بشویم به این که موضوعات، خودشان و وصف شان و زمانشان و مکانش و اینها چه هست؛ تبعیت را در زمان می فهمیم در تمام مراتب. کیف تبعیت در مکان و زمان و مقصد حاصل می شود. خب در تبعیت به ما گفتند نماز یک رکوع دارد دو تا سجود، می گوییم خیر، یا سجودها یا همه اش سجود باشد که بشود سه تا سجده، تا تقسیم به سه بشود، یا این که مثلاً نماز صبح دو رکعتش بشود سه رکعت، تا تقسیم بر سه بشود؛ یا اینکه نماز ظهر و عصر هشت رکعت نباشد، این گونه نمی گوییم که اوقات نماز ۳ تا بیشتر نباشد، فرض کنیم که اول روز باشد و آخر روز که مغرب، اول شب و اول روز و مثلاً وسطش مثلاً این گونه که تقسیم این رقمی که بگوییم ظهر و عصر نمی خواهیم، مغرب و عشاء نمی خواهیم، چنین چیزی نمی گوییم که.

س: [۴۶ : ۵۹]

استاد حسینی: خیر، راه به دست آوردن فهم از کتاب، فرمودل آنجا را ما نباید بسازیم، آن را ساختند به ما دادند. چه گونه علم اصول می گفتید به آن روش استناد؛ یعنی می گفتید یک سندی داریم، و یک فتوایی داریم، و یک استناد فتوا، نسبت دادن به فتوا به سند است، که این متکی است این نسبت دادنمان به یک استناد یک روش استناد است، شما یک قاعده ای در تبعیت می خواهید، یک مرتبه اش هم مرتبه نسبت دادن نفس حکم هست، یا نفس وصف هست، یا نفس ارزش هست، یک مرتبه اش هم کمیاتی است که می خواهید نسبت بدهید و الی آخر. این قاعده طبیعتاً نقلی می شود. مدل تبعیت، نقلی باشد، غیر از این است که مدل تقسیم موضوعات بنفسه ما آن را کشف نکنیم، شما نمی توانید کشف بکنید نسبت بین امور را و موضوعات را، آنها دست بندی شده اند. به شما تحویل دادند، ولی می توانید روشی را، واحدی را به دست بیاورید، که کلیه مراتب تبعیت تان را هماهنگ بکند. یک قانون هم بیشتر نباشد. در این جا دیگر باز وقتی که موضع وحدتش را می گوییم، خیال نکنید که کثرت از آن حذف شد، پس موضوع شناسی رها شد، موضوع شناسی هم کار فقها شد، و ضریب فنی میکروفون و بلندگو به دست آوردن هم شد کار فقها، هست اینها در کتاب کماهی، آن سر جای خودش محفوظ، شما مأمور به چه قسمتی اش هستید؟ به نسبت کاربردی اش هستید. تعاریف در مراتب

مختلف، خصوصیات مختلفی دارد، همه اش تعاریف کاربردی ایمان هست، همه اش هم تحت یک قانون می آید، نهایت این که به حسب اختلاف موضوع، اختلاف مراتبی که دارد، مختلف می شود. یک جایش کار یک دسته هست که به آن می گویند موضوع شناس، و یک جایش کار یک دسته هست که به آن می گویند فقیه، که سروکارشان با کلمات است. که ظاهراً اگر دو جلسه قبل را دقت فرموده باشید، آن دیگر گفته شده دیگر، تکرار نمی خواهد مگر یک سؤال باشد [۶۳ : ۱۰ ؟]

س: [۶۳ : ۱۶ ؟]

استاد حسینی: ساعت چقدر است الآن؟ اگر ۲۰ دقیقه بیشتر نمانده، دیگر من وقت نماز آقایان را هم ضایع نکنیم و - آن شاء الله تعالی - جلسه آینده خدمتتان می رسیم.

«وصلی الله علی محمد و آل محمد»

«اللهم صل علی محمد و آل محمد»

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۴۲

۶۸/۰۸/۰۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم الصلوه و السلام علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد
«اللهم صل علی محمد و آل محمد»

در ادامه جلسه قبل که سوالاتی را که دوستان مطرح فرموده بودند خدمتتان عرض کردیم اگر پاسخ
بفرمایید چند تا سوال هم در این جلسه انشاء الله تعالی خدمتتان عرض می کنیم.

یک بحثی در مورد این بوده که در آن جلسات گفته شده که آن - به اصطلاح - کسی که ولی هست باید
جزمیتش بالواسطه نباشد و بر طرفین مطلب خودش جزمیت داشته باشد.

یک سوالی مطرح شده است گفتند که بنابراین آیا فقیه یا ولی باید بر همه چیز جزمیت داشته باشد بر همه
ی آن چیزهایی که - به اصطلاح - ابزار کارش هستند، مثلاً در ادبیات عرب و غیره هم که موضوع کارش
هست باید جزمیتش بالواسطه نباشد خودش در آنها هم این قواعد دستوری هم جزمیت دارد، یعنی در آنجا
دیگر یک قواعدی را قبول می کند و به وسیله اش کار می کند و در اینجا مثلاً جزمیتش بالواسطه هست؟

استاد حسینی: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، بسم الله الرحمن الرحیم اللهم
اخرجنا من الظلمات الهم و اكرمنا بالنور الفهم اللهم افتح علينا ابواب رحمتك وانشر علينا خزائن علومك
برحمتك يا ارحم الراحمين و به محمد صلی الله علیه و آله «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

به میزانی که مورد نیاز منزلتی که کار فقیه هست اگر گفتیم باید یک همچین جزمیتی برایش باشد، گاهی
که مثلاً این نکته ای را که عرض می کنم خوب عنایت بفرمایید گاهی که می گوییم که موضوعاً کار ادبیات
تاخر جزمیت نمی آورد؛ یعنی علما فن ادبیات موارد اختلافی دارند در بیان اقوال، شما در همان کتاب - به
اصطلاح - صرف و نحو که می خوانید یک مواردی می گویند در نزد فلان قوم این طور هست در نزد فلان قوم

این طور هست. این را وقتی مستند به یک زبان می کنند که شامل بر اقوام مختلف هست این معنای آن این است که درباره همان زبان در خالاش یک چیزهایی هست که مختلف مورد اختلاف. ولی یک متیقن هایی دارد دیگر این طوری نیست که حالا معنایش این باشد که نشود از یک زبان چیز فهمید و نشود فهمید که بابا آن متکلم مرادش چه هست؟ یک قدر متیقنی مطلبی که نمی شود بگوییم که نمی فهمد مردم همین زبان ها را با همین اختلاف هایشان می خوانند بعد مفاهمه می کنند و حوائج شان را بر طرف می کنند. حالا شما یک جاهایی پیدا می کنید که این ها اختلاف نظر دارد این دلیل بر این که مفاهمه ابزارش را از دست داده و ابزاری ندارد نمی شود کاری کرد نیست.

حالا ما هستیم و منابعی که ما را مربوط می کند به کلماتی که مستقیما از طرف وحی نازل شده که خود کتاب، [۹] کریم باشد قرآن مجید باشد و یا آن هایی که ائمه معصومین تراجم وحی نبی اکرم و ائمه معصومین فرمودند. یک حدی است که خوب قدر متیقن شده هست می گوییم نفی صریح، یعنی با یک مقدار کار حاصل می شود. حالا ببینیم مقدار کاری که حاصل می شود جزم بر آن بگوییم جزم بالواسطه هست، یعنی جزم تقلیدی است که حاصل شده؟ یعنی [...] ذکر کردیم قبلا تا چه مرتبه آیینی می شود ادامه داد؟ تا کی می شود این را [...] به یک معنا در گذشته فوق قرآن ...

بگوییم کلا وقتی می گوییم تقلید نه جزمیت روحی بله، نسبت به همه ی اجزا مرکب به صورت منفصل که تبدیل بشود به وحدت ائتلافی و انضمامی یا اینکه خیر، می گوئید که این لفظ به اضافه معنایش به اضافه حالت قبلی اش یک مقداری اش در وحدت ترکیبی متیقن می شود. ما الآن برای خودمان هم که این جا نشستیم یقینی است که یعنی یقین قطعی هم هست که هم جنس بازی که در انگلستان رسمیت به آن دادند این در اسلام نیست، یقین مان هم قرص تر از آن یقینی است که در بحث برهان در مسائل بعید فلسفی پیدا می شود برای فیلسوف. این را هم خوب عنایت کنید این نکته ای را که عرض می کنم یک موادی را داریم که در نزد عقل بدیهیات اولیات اموری که در آن هیچ تردید عقلا نیست، این موادش، قیاس شکل اول هم ابزار باشد بیاییم با این ساختمان بسازیم طبقه اول طبقه ی دوم طبقه ی سوم طبقه ی دهم رسید به آن مسائل

اختلافی منطق و بعدش هم باز همین طوری ادامه دادیم و رفتیم در فلسفه و رسید به مسائل اختلافی فلسفه، حالا این دستگاه ما به یک جاهایی از لوازم آن حد اولیه رسیده است که در آن لوازم چه طوری هست؟ اگر بگوییم برهانی نیست غلط برهانی است بنا به تعریف، بنا به تعریف برهانی است، تعریف کردیم از این که برهان چه چیزی هست؟ مقدمه اش عقلی باشد یک روش قیاس شکل اول باشد دو، با این دو قید تمام کردیم این دو برهان را. برهانی هست و یقین نمی تواند بیاورد و به تردید می کشد در مراتب ملاحظه ی لوازم بعید، برهانی هست و مختلف فیه می شود، نه فقط در علماء فلسفه که در علماء منطق هم اختلاف می شود. در علماء منطق هم شما می بینید که به بعضی از قسمت ها که می رسیم طرفین را صحبت می کنند قول مختلف ذکر می کنند. وجود آن تردید در لوازم بعیده موجب نمی شود که اصلش را منکر بشوند، بگویند اصلا برهان با مقدمه ی عقلی و قیاس شکل اول درست نمی شود. این مثال زدم برای این که مطلب را یک مقدار دقت کنید. از این یقینی را که در این مراتب داریم خیلی شدیدترش در مثال قبلی بود، ما می دانیم یک چیزهایی را اسلام جزء فواحش می داند یک چیزهایی را جزء ابزار و وسایل بندگی و تقرب می دارند، ایمان به «لا اله الا الله محمد رسول الله» (اللهم صل علی محمد و آل محمد) بر اساس عقائد حقه ولایت حضرت مولی الموحدین و ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) در احکام می رسید همین فروع می رسید نماز روزه همین حتی نماز صلوات خمس نماز پنج گانه این ها چیزهایی که در آن یک قدر متیقن قطعی دارد ولو لفظ [۱۲:۵۲] قدر متیقن تقلیدی ندارد ها! تقلیدا شما نمی گوئید نماز پنج تاست برای کسی که یک مقدار در این مذهب وارد باشد یقین حاصل می شود، اگر هیچ هیچ مطلع نباشد که نقل قولی ذکر کند مطلب را ممکن بگوئید این دارد تقلیدی می گوید، مثل کسی که هیچ هیچی از زبان بلد نیست روز اولی که می خواهد زبان یاد بگیرد شروع می کند حفظ کردن به آب می گویند ماء فرضا به نان می گویند خبز، روز اول اولی که حالا می خواهد - به حضورتان که عرض کنم که - شروع بکند به کار و به یاد گرفتن. ولیکن کمی که وارد شد به یک مرتبه ای از ادراک معنا که رسید به یک مرتبه ای از بلوغ نسبت به معنا که رسید کسی که به او مناظره بکند می گوید نه، این طوری نیست محکم می ایستد سرش حاضر کشته هم بشود و از اخلاصا هم کشته بشود. الآن

کسی که بیاید فواحش بارز غرب را نسبت بدهد به اسلام بگوید این ها مال خود اسلام و شما در موضع دفاع از ساحت مقدس اسلام باشید حاضرید سرش کشته بشوید این دیگر چه آدم جانوری هست. به نظرتان هم می آید که از بدیهیات عقل بدیهی تر، این چه چیزی را می خواهد داخل اسلام بکند؟ خیلی هم به او می گوید که آقا این احمق هست که نمی رود سراغ یک چیزهایی که قابل - - به اصطلاح - - شک و تردید باشد اول کار آمده می گوید در اسلام نکاح نداریم، در اسلام یا فرضاً در اسلام نکاح معاذ الله مرد با مرد داریم، مثل قانون انگلستان مثال زدم یک وقت حاضرید پایش کشته بشوید. اگر کسی بخواهد حرف بترشد بخواهد اول این که می گوید که این مطلب مورد اعتناء احدی از مسلمین نمی شود، بعد اگر خوف این پیدا شد که واقعا مورد اعتناء واقع بشود می ایستید مقابلش، پیغام بدهند خصوصی که آقا خلاصه اگر تو خیلی سرسخت بایستی می کشند تو را، می گوید خوب در راه اسلام کشته می شوم در راه دفاع از اسلام کشته می شوم. این چه نحوه یقینی است در اینجا؟ یقین تقلیدی است؟ یا این که می گوید آشنایی با یک مذهب آشنایی با یک زبان حتی یک حد از یقین را بعد از این که لفظ و معنا و - - به اصطلاح - - حالت قبلی هر سه تایش با همدیگر ترکیب شد تحویل می دهد و دیگر صحبت از تقلید در آن صحیح نیست، دیگر نمی گویند ایشان چون مقلد فلان عالم زبان مثلاً؟؟؟ هست یا کوفیین هست یا اهل مجاز هست یا مقلد نمی دانم کذا هست می گوید در اسلام - - به اصطلاح - -

... [حیات معرفی می کند و کیفیت عبادت را در همه حرکات و سکنات بشر نشان می دهد] ...

فلسفی هم قرص تر این طور نیست که یقین حاصل نشد ممکن بنا به تعریف شما اسمش را نگذارید برهان، ممکن بنا به تعریف شما اسمش را نگذارید یقین یا یقین را برایش بنا به تعریف اعتبار عقلی قائل نباشد، مگر می شود؟ می شود که آدم یک حد اولیه قرار بدهد بنا بر حد اولیه خارج بکند یک دسته از امور را از یک دسته بندی و داخل بکند این دسته از امور را در یک دسته بندی شدنی است ولی بنا به تعریف

در زبان هم پس یک متیقنی داریم که تقلیدی نیست کما این که در باب اصول و نسبت روابط مفاهیمی که به وسیله ی ابزار مفاهمه انجام می گیرد داخل آنها هم یک دسته متیقن می تواند حاصل بشود برای کسی که

اهل دقت در لوازم خطاب باشد، و هکذا در باب حالات قلبی هم می تواند یک مراتبی متیقن بشود برای شخص، این یقینی که حاصل می شود که طبیعتاً به وسیله جدا جدا دیدن نیست ولو شخص التفات به آن چه که واقع می شود در عمل جریان جزمیت، خودش نظر به خودش نکند عیبی ندارد کسی که مجتهد باشد و واقعا هم فقیه باشد فتوا هم بدهد، ولی اگر برسد به یک نفر که دارد تأویل می کند و یک مجموعه ی چیز تأویلی درست کرده برداشتید، خوب مثل آن تقسیم بندی که شما می کنید و در بحث اجتهاد نکند و خودش هم دقت نکند که این دائماً مرتباً بگوید این حرفی که این می زند علمی نیست کدام فقیه همچین حرفی زده؟ این حرف خیلی حرف بی ربطی در اوائل که مباحث التقاطی یک دوره ای مد شده بود.

به یکی از مجتهدین برخورد کردم کتاب یک کتابی که کتاب ظاهران بنی صدر بود، کتاب این را به او داده بودند بنده وقتی رفتیم خدمتش تازه آن را خوانده بود خیلی ناراحت بود دائماً می گفت که این یک ذره حرف علمی ندارد همه اش لفاظی کدام عاقل از این - - به حضورتان که عرض کنم که - - حدیثی از این ایه این طوری می فهمد که این فهمیده؟ این چه رقم فهمیدن؟ این یک نحوه خوب برخورد این بزرگوار بود. یک نحوه هم خوب گاهی هم شل می شد [؟] مسلم شکی هم نیست - - به حضورتان که عرض کنم که - - یک وقتی هم هست که ما می آمدیم دسته بندی می کردیم ولو به صورت ساده نه به این صورتی که الآن برادران زحمت کشیدند تنظیمش کردند می گفتیم بابا جان یک راه، راه قیاس است یک راه، راه استحسان است یک راه راه اصطلاح است یک راه تأویل باطنی است و - - به اصطلاح - تأویل اهل تصوف یک راه هم تأویل حس گرایي و بعد هم می بردیم آن را کاری که این بنده ی خدا می کرد در تأویل حسی می گفتیم آن طوری کار می کند این طوری نمی تواند اعلام استغنای از وحی، بعدش هم می آمدیم می گفتیم یک راه راه اخباریین یک راه هم راه اصولیین، عملاً همان چیزی که آن آقا همان کاری که خود آن آقا می کرد همان را ما داشتیم نگاه می کردیم و داشتیم عرض می کردیم و آن آقا ممکن بود کاری که خودش مسلط بر آن هست آن طوری تقسیم بندی نکند و این نحوه اشراف را در معرفی کردن روش اجتهاد به کار نبرد. آن - - به اصطلاح - در مباحثه هم ممکن بود که مثلاً کسی که با آن آقای بزرگوار بحث می کرد درگیر بشود که آقا این آقا - - به اصطلاح - با یک

لجاجت خاصی می خواهد مفاهیم انقلابی را رد بکند، اسم این که بحث، بحث انقلابی هست یا غیر انقلابی نمی [؟] بحث روش می کردیم دیگر. گاهی می شد درباره ی این که یکی از افرادی که آن طرف خیلی مشهور شده بود در دانشگاه و این تیپ ها در تمام مدت بحث بحول الله و قوه یک بار هم نامش را نمی بردیم ولی کسی که مسلط می شد به این مباحث خودش دیگر عدول می کرد از. گاهی هم سوال می کردند که مثلاً فلانی چه طور آدمی؟ می گفتیم ما که کتاب هایش را نخواندیم واقعا هم خوب نخوانده بودیم ولیکن اگر روشش روش حسّی باشد در شناختن اسلام، متد علمی باشد این اشکالات را دارد اگر روشش فلان باشد چنین اگر روشش چنان باشد طرف هم احساس هم نمی کرد که حالا ما بخواهیم موضع علیه شخصی یا علیه حرف خاصی می گفتیم این در روش دارد بحث می کند معقول هم حرف می زند. حالا قصدم از این نکته چنین هست که می شود کسی برایش وحدت ترکیبی و قدر متیقن خاص حاصل بشود و آن یقین و جزمیت پیدا بشود ولی شما اگر به روش تجزیه ای به آن برخورد کنید دیگر در این قسمت هایش مقلد، این اشکال هست به روش برخورد. اگر ما از موضع روش برخورد تجزیه ای که وحدت تألیفی که از دست می دهد نه وحدت ترکیبی برخورد بکنیم زبان همه اش تقلیدی است، ولی اگر بگوییم زبان چه چیزی هست موضعش؟ ابزاری هست که این ابزار جدای از مفاهیم و آن مفاهیم نهایتاً جدای از حالات و مجموعه ی این ها به صورت یک مجموعه عمل می کند آن وقت می توانیم بگوییم جریان جزمیت در زبان هست و تقلیدی نیست در قدر متیقنش در میزانی که جزمیت حاصل شده.

پس بنابراین می تواند یک بخش همیشه تقلیدی باشد آن بحثی آن قسمتی که هنوز در آن جزء وحدت ترکیبی ادراک این بنده خدا نشده، حالا این آقای مجتهد فقیه یا کسی که متصدی مقام منعی زعامت مسلمین و پرچمداری به نیابت وجود مقدس حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه «اللهم صل علی محمد و آل محمد» دارد، این آقا ممکن در این که فلان لغت خاص بومی مال فلان طایفه عرب را در فلان جا چطوری به کار رفته و حالا معنای ادبی چه ربطی دارد به آن کاری که می کند؟ در زوایای لغت فارسی هم خب من هیچ هیچی نه در زوایایش در خیلی از قسمت هایش ما هیچی بلد نیستیم. دلیل نیست که ما نتوانیم با شما

حرف بزنییم و یا حرف شما را بفهمیم که یک مقدارش هم مال تقلیدی باشد. حالا یک وقتی هم کسی مثلاً محقق در زبان فارسی احیاناً صحبت بکند و - - به حضورتان که عرض کنم که - - تلویزیون هم باز باشد و ما هم گوش بدهیم و خیلی برایمان تازه باشد که اگر یک همچین چیزی هم فلان جایی حالی داشته باشد که گوش بدهیم و دقت کنیم مثل این امور - - به حضورتان که عرض کنم که - - بگوییم این را مثلاً یک چیز را یاد گرفتیم در زبان فارسی نمی دانستیم فارسی این طوری مثلاً یا فلان شاعر فلان قسمت لطیف را چه طوری مثلاً بیان می کند - به اصطلاح - بیان می کند. [؟]

حالا قصدم از این نکته این هست که پس زبان یک مقدار قدر متیقن اش می تواند جریان جزمیت باشد و تقلیدی نباشد و آن مقداری که برای تولی مسلمین لازم هست اگر شرط بکنید در آن و لازم بدانید که یک قدر متیقن هایی را در تمام مطالب نسبت به موضوع کار اداره ی خودش نه نسبت به همه ی سطوح. در آن جایی که می گوئیم وحدت بین موضوع شناسی و حکم شناسی و جریان جزمیت باید در کل آن باشد ضرری ندارد هیچ، تقلیدی نباشد در هیچ قسمتی، یعنی متیقن در لفظ داشته باشد متیقن در - - به حضورتان که عرض کنم که - - لازم داشته باشد متیقن در حالات روحی داشته باشد متیقن در - - به حضورتان که عرض کنم که - - حکمش را داشته باشد متیقن در - - به حضورتان که عرض کنم که - - نحوه تغییراتی که در خارج واقع می شود متناسب و نسبت بین آنها را در کلیات داشته باشد. نظر به عینیت می کند عرض کردم به حضور مبارکتان ولی نه نظر کمی کارشناسی به حضورتان عدد و رقمی خاص تصرف در عینیت هم می کند نه با آن عدد. عرض کردم حضور مبارک امام آن ملعون های کفار اولش شاه حرف می زند، خب امام خمینی هم حرف می زد مقابلش آنها اعلانیه می دادند ایشان اعلانیه می داد تصرف در عینیت داشت می کرد ملاحظه ی عینیت هم می کرد ولی نه آن ملاحظه خاصی را که شما در مراتب می گوئید با فلان ضریب فنی کمی بیاییم اندازه گیری کنیم مثلاً مثل این که ما الآن در مباحثه باشیم در خدمت شما، حین البحث بعدا می شود این را تبدیل کرد به معادله ی ریاضی این یک حرف، ولی حین البحث دائم بگوییم که آقا یک کلام که گفتند حالا صبر کنید تا من محاسبه ریاضی اش را بکنم بعدش جواب بدهیم بحث که نمی شود اصلاً. بالا بردن نسبت تأثیر در

یک برخوردی که نظام حساسیت های «روحی، ذهنی، عینی» برخورد می کنند این شرطش حتماً تبدیل شدن به ریاضی در جمیع مراتب نیست. چرا؟ چون هویت ریاضی را هم که تعریف کردیم سر جای خودش این که شما در یک منزلت آن را تبدیل به واحد می کنید یک منزلت تناسب و نسبت بین کیفیت ها و طبقه بندی موضوعات این مرحله بالاترش می گوئید نسبت تأثیر این مجموعه با آن مجموعه چه طوری عمل می کند. بله - به حضورتان - بنا علیه می تواند تقلیدی در آن موضوع کارش نباشد و مبتنی بر جریان جزمیت باشد در آن فرد بله.

آقای س: [یک سوال دیگر که نزدیک به همین بحث هست این که فرمودند اگر به علت تدریجی الحصول بودن ادراک نمی توان هیچ چیز را کماهی شناخت و لذا باید به وحی مراجعه کرد آیا قواعد ادبیات عرب و یا قواعد هر ادبیاتی و اصولاً هر قاعده ای را باید مستقیماً از وحی استنباط کرد؟ یعنی آیا لازم نیست که ما اول به ادبیات عرب قواعدش آشنا باشیم که آن قواعد بشود هم عقلاً به دست آوریم، بعد به وسیله ی آن قواعد حالا برویم سراغ کتاب و سنت می خوانیم بعد متوجه می شویم که هر آیه ای یا هر جمله ای چه چیزی می فرماید که باید ما هم همین قواعد و ادبیات عرب را هم مثلاً از خود کتاب و سنت استنباط می کنیم که به چه صورت هست].

استاد حسینی: اینجا باز ما بینیم صحبت چه چیز؟ معنای معرفت احاطه نسبت به غیر؟ پیدایش حالت نفسانی جدای خود متناسب با غیر [؟ ۳۰:۴۵] ... و هم با مباحثه ای جور در بیاید که نشود یک بحث یک جانبه ای بشود و بحث انشاء الله تعالی پیش گرفت سریع تر بحول الله و قوه خدا پیش برویم.

یک مثالی من در این قسمت می زنم - حضور مبارکتان - در باب این که اگر ما بخواهیم از وحی چیزی بفهمیم باید قواعد عربی بخوانیم و اگر بنا شد قواعد هر چیز حتی وحی را هم از کتاب و سنت در بیاوریم، پس باید ما برای دور در می آید برای یاد گرفتن زبان عربی باید کتاب و سنت خواند برای کتاب و سنت خواندن باید قواعد عربی یاد گرفت. - - به حضورتان که عرض کنم که - - به شکل منفی هم می شود ذکرش کرد نمی

شود آدم دست به قواعد عربی پیدا کند مگر آن که کتاب و سنت را مسلط باشد، نمی شود کتاب و سنت مسلط باشد مگر این که این قواعد را خوانده باشد.

پس بنابراین راحت آخر کار بگویید که چون متوقف هست به همدیگر اصلاً نمی شود این کار را انجام داد راحت.

این در آن اختلاف می شود یعنی بین علمای منطق در پاره ای از مسائل اختلاف.

حالا آیا شعر نو اگر کسی بگوید دارای قواعد است تدریجاً که با آن قواعد اوزانی را که در - به اصطلاح - حالا به آن می گویند شعر کهنه ولی آن شعرها، شعرهای لطیفی هست - - به حضورتان که عرض کنم که - - با آن شعرها جور در نیاید آنها یک وزن خاصی علم عروضی دارد و - - به حضورتان که عرض کنم که - - قواعد خاصی دارد. شعر نو ترکیبی از قواعد است [؟] می کنم [آن می شود گفت اختلاف از روش؟؟؟] ... می دانم که شعر نو با شعر کهنه فرق می کند شعر حافظ فرضاً اگر شعر نو شعر کهنه باشد با شعر یا شعر وجود مبارک امام اگر شعر کهنه باشد با شعر نو که می گویند فرق می کند، هر دو آنها هم ممکن قدرت انتقال مفهوم [...] تا چه مقدارش بدیهی است تا چه مقدار غیر بدیهی] ...

اگر کسی گفت هر گاه ادبیات همه شعرهایتان برگشت شبیه شعر نو شد ما چه کار کنیم؟

خوب عنایت کنید بر این مسئله که عرض می کنم کتاب های فارسی که سابق نوشته بودند مثلاً کلیله و دمنه و نظیرش این ها واقعا هر وقت که می خواند باید زحمت بکشد که همان مطالبش را بتواند بفهمد دقیق نه این که خیال کند مطلب علمی مهمی در آن هست، البته از فاصله زبانی دارم عرض می کنم ولی مثلاً فرض کنید روزنامه ای که بخواند خیلی راحت می تواند بفهمد یا ادبیاتش پیداست این تغییر در ادبی است.

حالا برای خواندن آن زبانی که منفی شده تا حدودی از راه همین زبان موجود آغاز می کنید شما. فرض کنید اگر گفتند زبان فارسی درسی مال نمی دانم دوره کذا که الان اکثر مطالبش فرق پیدا کرده گاهی می شود اکثر موضوعات خارجی اش هم فرق کرده باشد، یعنی وسیله آب نوشیدن و وسیله ی - - به حضورتان که عرض کنم که - - کار کردن و اینهاش فرق پیدا کرده باشد. خوب یک محققین و مثلاً می آید این را تحقیق

می کند آن زبان و آن مفاهیم را به دست می آورد. از کدام زبان آغاز می کنند؟ از همین زبان که خودشان شروع می کنند، یعنی از زبان امروز می آیند یک نظری می کنند به زبان های قبل.

حالا کلام در این که آیا این مطلب حل می کند حل نهایی کارش؟ یا برای آن کسی که ممهز می شود بعد از مدتی می فهمید که آن معنای اولی که کرده بود برای فلان ... سطر که روی فلان سنگ حجاری شده غلط بود خوب دست بر می دارد از آن معنای اول ضرری که ندارد!

ادراک ایشان به این جا رسید که این معنایی را که کرده برای این یک سطر خط میخی این غلط بود، عوض می کند. به چه وسیله پیدا شده بود؟ به وسیله ممارست روی همین خط میخی.

به عنوان مبادی شروع کانه بحث تغایری اش نه بحث وحدت ترکیبی اش، از کجا آغاز شده بود؟ از همین زبان شروع شده بود. ملاحظه ی نسبت بین کیفیات برای بشر حاصل می شود به سعه ی ایمانش نهایت نه [؟] ۳۷:۵۶] این واضح. همان گونه که اگر کسی بر اساس اصالت عقل بخواهد نظر بدهد نه بر اساس اصالت ایمان، می گوید ملاحظه این یک سطر خط میخی بعد از یک مقدار زیاد تتبع و مقایسه هایی که انجام می گیرد عقلا آن می گوید عقلا می گوید طرف خبره می شود می فهمد این بر اساس اصالت عقل شما بر اساس اصالت ایمان می گویند تمحضی که حاصل می شود نسبت بین این کیفیات را ملاحظه می کند و می فهمد یقین برایش حاصل می شود مبتنی بر یقین سابقش و میزان ظرفیت یقینی اش ظرفیت ایمانش رشد کرد، حالا یک طور دقت و حساسیت خاصی برایش پیدا می شود که آن چیز هایی را که آن نسبت هایی را که دیروز از آن غافل رد می شد امروز با دقت نظر به آنها می کند و متوجه می شود. پس برای مبادی مقدمات چه کار می کنیم؟ زبان عربی می خوانیم، قواعد عربی می خوانیم. از اول کار واقع نمی شود آن چیزی که در آخر کار حاصل می شود یک مرحله ای تغایری و تمییز نازله داریم، یک مرحله رسیدن به یک مفاهیم کلی و ادراکاتی داریم یک مرحله ای هم می گویند بلوغ پیدا شد بحمد اله دیگر حالات قبلی منعکس می شود در فهم، برای یک مجتهد یک عارف می گویند قدرت شناختن پیدا شد برایش می گویند مزاق شارع دستش هست بعضی از بزرگان صرف این که روایت دینی وارد قبل از این که سندش را بگیرند، آشنایی روحی [که هست ادراکی است که ما از

کلمات وحی داریم که] ... آنها در یک مرتبه از وحدت ترکیبی رسیده که می توانند بگویند که این حدیث بر می آید که از کلمات شریف معصوم باشد یا نه نمی آید همچنین چیزی. هنوز سندش را ندیده ها! در امورحسی مرتبه ی پایین من عرض کنم باز مثال بزنم مرتبه ی نازل یک باغبان که زیاد کار کرده در انواع درخت ها شاخه ی بی برگ درخت را قیچی بکنند بدهند دستش شاخه های مختلف را و از او سوال کنند که آقا این مال چه درختی؟ نگاهی می کند می گوید این چوب فلان درخت. این چوب انار هست این چوب درخت زردآلو هست این چوب درخت گلابی هست این چوب درخت مو هست این چوب درخت چطور هست. چوب هایی که خیلی شبیه به نظر شما و بنده ای که وارد نیسیتم و به این می رسد که به نظر نمی آید که به آن ممکن چیز بکنیم که از کجا می دانید که این چوب در فلان جا رفته حالا یک درخت هایی هست که مثل مو یا انجیز یا انار این ها ظاهر [؟] اهل فن هستیم یا می فهمم یقین هم دارم. با کمی دقت می گوید یقین هم برایش پیدا می شود ها! یعنی حالت روحی و ذهن و حسی اش همه تأیید می کند شما نمی توانید او را به شک بیاندازید. حالا کسی که تئوری فقط خوانده باشد در کتاب فقط خوانده باشد و - به اصطلاح - تصویری هم از این شاخه ها ندیده باشد، خب یک مقدار به آن بحث ممکن بکنند به تردید می افتد خصوصا در درختی که شبیه همدیگر باشد می گوید حالا واقعا کدامش است. ولی او صرف این که می گیرد در دست لمس می کند نگاه می کند همه چیزش می فهمد که این مال فلان درخت. آن هم مال فلان درخت. گاهی که باغبان ها خیلی مسلط باشند شاخه ی درختی است که پیوند کردند هر دو هم مرکبات پرتقال هست و لیمو خیلی ...

یک درخت هم بریدند آوردند دادند دستش آن وقت یک نگاه می کند این چیز آن چیز راحت هم می گوید. ما عرض مان این که در مقدمات امر یک زبان ضروری هست که شما بروید و آن زبان را یاد بگیرید و بروید قواعد همین موجود را هم نگاه بکنید و همین هم یاد بگیرید [قطع صوت ۴۴:۳۰ تا ۴۶:۱۶] ...

چطوری به کار نمی رود، در ادبیات - - به حضورتان که عرض کنم که - - معصومین این طوری به کار نمی رود حالا اگر شما برگردانید کردید عربی اصلی و استغفرالله معاذالله این طوری که بعضی از شیاطین توهم می کنند به این توهم شان پوچ و به هیچ جا هم محال که برسد، معجزه واقعی تر آن ما یقین داشته و داریم هست

در همه جهات از جمله فصاحتش. می آیند عربی اصلی درست می کنند که در بعضی از جهات هم اصطلاحات و قواعد همه چیزش را این قدر تغییر بدهند که بتوانند نسبت بدهند به این که بگویند فصیح قرآن بوده برای زمان خودش حالا فصیح نیست، البته بر این معانی کفار بوده آنها را رساندند نباید هم این - به اصطلاح - چیز را داشته باشد این فصاحت را ما نمی دانیم این را ضلالت می دانیم. ولی اگر کسی بخواهد دقت کند برای آن جهتی که قرآن نازل شده برای آن رشد و هدایتی و سرپرستی که پیدا شده هم مشرف بر این طرف هم مشرف بر آن طرف هست و آن هیچ چیز بالای فصاحتش قرار نمی گیرد ولو یک آدم - به اصطلاح - که شیطان او را به دیوانگی دنیاپرستی رسانده باشد بخواهد تردید در فصاحت قرآن بکند به وسیله ی عربی اصلی که معنایش لسان شهوات و لسان ضلالت و لسان - - به حضورتان که عرض کنم که - - شیطانی می شود در یک رسانه. حالا شما رسید کار مردم عرب خدای نخواست به جایی که از آن عربی باید شروع کند بسیار خوب اول آن را می خواند، بعد می آید به وسیله او عربی ما قبل خودش را می خوانید بعد ما قبل خودش را می خوانید بعد می رسید تا به آن جایی که می آید انشاء الله تعالی وارد بحث در آیات و روایات و بعد هم با آن حالت روحی و ذهنی و حسی می رسید به یک یقین و که بعد می آید خط بطلان می کشید روی ادراک هایی که از زبان در قبل داشتید هیچ ضرری ندارد و این معنایش این نیست که معنای تقلیدی بودن را بدهد.

آقای س: [در همین زمینه آیا می شود گفت که همان طوری که وقتی که یک - به اصطلاح - کودکی می خواهد یک زبانی را یاد بگیرد اول کار نمی آیند - به اصطلاح - قواعد و قوانین را یاد او بدهند، بلکه یک جملاتی و یک کلماتی بعدا جملاتی به او یاد می دهند بعد هم در چندین سال صحبت می کند بدون اینکه روی قواعد قوانینش چه چیزی است. و بعد اگر خودش - به اصطلاح - دقت کند که سنش بالاتر برود می تواند - به اصطلاح - یک قواعد و قوانینی را به دست بیاورد حالا در سن های مختلف با ادراک های مختلف قواعد [؟ ۴۷:۴۹] می کند با آن قواعد و قوانینی که به دست آورده جمله هایی را خودش بسازد که هم سنخ آن جمله ها باشد. در ادبیات هم می شود همیچن تصویری کرد که از روی همان جمله بندی هایی که در - به اصطلاح - کتاب و سنت وجود دارد طبق همان قاعده استخراج می شود که ادبیات متناسب مان با همان - به

اصطلاح - داشته باشیم و قواعدی داشته باشیم که چیزی - به اصطلاح - خارج از آن قواعد یا مخالف قواعد گفته نشود به عنوان [...]

استاد حسینی: یا قواعد قبلی را هم چیز می کند می گوید اگر بخواهند - به اصطلاح - اگر روحشان روح پرستش دنیا باشد باید آن طوری صحبت کند ...

آقای س: یک سوال دیگر که بود این هست که در چند جلسه قبل فرمودید که - به اصطلاح - کسی که منصب ولایت را دارد باید به کلی ترین - به اصطلاح - امور دو طرف آشنا باشد، هم در بحث موضوع شناسی و هم در بحث استنباط استخراج حکم. بعد به نظر می رسد که در بحث موضوع شناسی این مطلب صحیح هست که لازم نیست ولی فقیه یا خلاصه ولی در جزئیات هم وارد باشد، چون وقتی کلیات را تعیین می کند جزئیات از - به اصطلاح - حیطه جزئی از حیطه کلی نمی تواند خارج بشوند به وسیله تعیین کلیات جزئیات هم - به اصطلاح - تعیین شده. ولی در بحث احکام و نظام احکام به نظر می رسد که یک مقدار فرق می کند به خاطر این که ما می خواهیم نظام احکام را به عنوان مدل یا به عنوان کلیترین مدل مورد - به اصطلاح - لحاظ قرار بدهیم اگر در گوشه هایی - به اصطلاح - مطلب مجهول باشد، یعنی مدل مجهول باشد و بعد نمی شود [؟] کلیات و جزئیاتش هم مشخص کنیم چون جزء و کلش [؟ ۵۰:۲] بنابراین به نظر می رسد که در منصب ولایت باید گفت که در مورد استنباط احکام باید هم کلی و هم جزئی را بشناسد ولی در بحث موضوع شناسی فقط کلیات را بشناسد کفایت می کند و دیگر احتیاجی به جزئیات ندارد. یک چند سوال در همین زمینه هست که اگر اجازه بفرمایید [؟ ۵:۲۶] عرض کنم ...

استاد حسینی: - به حضورتان که عرض کنم که - این موضوع باز یک مطلبی هست که غرضمان از احکام به مراتب و در تمام مراتب جزئی اش چطوری باشد؟ یک وقتی که شما می گوئید که در تمام فروض احتمالی که برای شکایات می شود یک نفر است باید حتما مسلط به آن باشد تا بشود بلند شود و نماز بخواند. یک نفر حالا تازه - - به حضورتان که عرض کنم که - - مکلف شده یا این که برخورد کرده به شما و عرض کردید و اهل الآن نماز شده، حالا اگر از روز اول، خب اول یادش دادید و صبح تا ظهر هم تمرینش دادید و از برش شده

الحمد و قل هو الله و این ها - - به حضورتان که عرض کنم که - - به زحمت کسی که نماز نخوانده باشد اگر شما مسلمان بکنید روز اول هم مشکل بگوییم که از اول تا آخر ...

حالا نماز دارد قضا می شود شما می دانید همه شکیات را بلدید اگر شک کردید چه کار می کنی؟ اول یک خورده از شکیات برای آن می گوئید ... بعد دائما شروع می کنید فروع دقیق ترش را گفتن این دارد نمازش قضا می شود چه کار می کنید. می نشینید حالا بعد شما می گوئید، خب اگر این شک واقع شد بعد می گوید آقا نوعا از این شک ها واقع نمی شود اول که امروز شما بلند شو الان همین الان نمازت را بخوان همین که یاد گرفتی، بعد هم نوعا هم این شک های مبتلا به این ها هستند، این فروض احتمالی دقیقش هم سر جای خودش.

حالا یک دانه فقیه داریم ما که می خواهد ولایت امر مسلمین را به دست بگیرد، ما بیاییم یک - به اصطلاح - ملیون فرع فرض کنیم فرعی هایی که بینیم مبتلا نمی شود بشود بگوییم اگر نذر کرد این که از - به اصطلاح - راه فرض درست کردن در - به اصطلاح - کتب فقهی همین که مثلاً اگر نذر کرد حالا یک احتمال کسی که [خنده استاد] نوع مردم همچین نذری نمی کنند، اگر نذر کرد حالا اینجا چه کار کنیم؟ حالا این باید همه این که نذر ...

شما حق ایستادن برای اقامه نظام را ندارید می گوئید که آقا جان من کلیات مسائل را در آن مجتهدم - به حضورتان - تصرف در زمان و مکان هم درش مجتهدم می توانم به دست بیاورم شرطی این مطلب هست یا این که می گوئیم آقا یک شرط تحقیقی داریم یک شرط کمال داریم. شرط کمال این که انشاء الله تعالی - به اصطلاح - آدم زمان ظهور حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه باشد «اللهم صل علی محمد و آل محمد» که اگر هر فرضی هم هر کسی سراسر این مردم دنیای چهار میلیارد بیش از صد میلیارد هم باشند بنشینند فکر کنند صبح تا غروبشان فرض ببافند، و بعد بگویند اگر در یک همچین فرض نذر کرد حضرت در جواب نسبت به همه شان در آن واحد - به حضورتان که عرض کنم که - خودش را اصلاً اعطاء کننده ی به یک قدرت

ذهنی آنها هست، یعنی وسیله هست از طرف خدای متعال برای رساندن این احتمالات قول شان در نزد ایشان حاضر باشد حرفی نیست این کمال مطلوب این که اشراف ...

با هم در همه ی مراتب باشد - به حضورتان که عرض کنم که - جزمیت را توحید ایشان هم که آن ارکان توحید است رکن توحید هست این یک حرف یک حرفی هست ما هستیم و علوم تدریجی الحصول و بنا هست - به حضورتان که عرض کنم که - ادا تکلیف کنیم آیا حالا همه فروع فقهی را که می گوییم این به چه قصد می گوییم؟ فروعی که به ضرب فرضیات در بیاید یا فروعی که از خود کتاب و سنت به نحوه - به اصطلاح - بدون این که ما بخواهیم حالا یک فرض زیادی بکنیم و یک احتمالات، خلاصه ی مطلب.

باب ابداع احتمالات تدریجاً گسترشش در همه قسمت های ...

اگر اشراف به مطلق به همه ی این ها را بخواهید حاصلش را بنویسید برای غیر معصوم اگر به نحو متعارف که حالا مثلاً آقایان مراجع به یک - به اصطلاح - بخشش دست یافتند و نظر دادند غرضتان این، خب خیلی خوب که کسی که متصرف در زمان و مکان می شود و در آن قسمت باشد مثل حضرت نایب الامام امام خمینی آن قسمت (اللهم صل علی محمد و آل محمد) سه مرتبه اعلم در آن قسمت هم باشد. ولی باز خود ایشان هم بگویند که حالا هر فرضی را کسی کرده باشد تو رساله این ها اجتهاد کرده باشند نوشته باشند [؟] هیچ کدام از مراجع هم ندارند، اصلاً شوراهاست استفتاء برای همین درست شده. برای فروعی که می آید بعضی هایش ممکن جزء آن فرض هایی نباشد که ایشان فتوا داده باشد رویش، آنهایی که فتوا داده باشد که بلافاصله جوابش را می نویسند و مهر می شود، آن فرض هایی که مبتلا به هایی پیدا شده یا فرض هایی پیدا شده که احياناً قبلاً با این خصوصیت شخصیت چیزی فتوا داده نشده. خوب طبیعی اش این که - به حضورتان که عرض کنم که - بتواند قدرت داشته باشد که ابداع احتمالات پیرامون این فرض هم بکند جواب بدهد. در مجموع جمع بندی می کنیم برای شروع کار ضرورت دارد همان اشراف و به کلیات، یعنی نمی شود اگر گفتیم که یک مجتهد اعلم در فقه سنتی و اعلم در فلسفه و اعلم در تصرف در زمان و مکان در همه ی این ها جزمیت هایش هم در آن مرتبه ما هم اگر نبود، پس حکومت اسلامی تعطیل. نمی شود هم گفت که وقتی که مثلاً یک رهبری

- به اصطلاح - دارد قدرت شناختن زمان و مکان و دارد قدرت فقه سنتی هم در حدی که خب شکی نیست درباره آقای خامنه ای که اگر حالا صلوات را بفرستید «اللهم صل علی محمد و آل محمد» که اگر واقعا نبود اصلا ایشان انقلابی بالمره نبود علی فرض محال، در بالمره نظام ولایتی هم نبود ایشان به صورت یک مدرس کفایی فقط بود، این خوب، شکی نیست که الآن نسبت به مدرس های کفایی که - به حضورتان که عرض کنم که - زیر دست مرحوم آقا مرتضی حائری و دیگران تربیت شدند سوال بکنید از حوزه ها که ملکه اجتهاد دارد یا نه؟ همه می گویند دارد، حالا وقتی که ایشان پرچم دار مسلمین شده اند می خواهند تردید بکنند تردیدهای نیش غولی، خوب تردید نیش غولی اگر بخواهی بکنی همه جا می شود تردید نیش غولی بکنی. - به حضورتان که عرض کنم که - کجا هست که نمی شود تردید کرد، ولی اگر آن اجتهاد به همان معنایی که در حوزه وقتی می رسد آدم پای درس یک مدرسی چهار روز، سوال می کند آیا آقا مجتهد؟ همه می گویند مسلما مجتهد شاگرد فلانی هم بود خوب ایشان مجتهد هست. جرمش که این نیست که - به حضورتان که عرض کنم که - چون - به حضورتان که عرض کنم که - مسئول نظام هست بنابراین - به حضورتان که عرض کنم که - بگوئیم نه ایشان چون مسئول نه نیست، این چه حرف بی ربطی!

آن چیزی را هم که در تصرف از زمان و مکان می شناسد که خوب آنهای دیگر نمی شناسند. ممکن بعضی ها برایشان - به اصطلاح - مشتبه بشود که نه ما می شناسیم، خوب این تعارف می کند. - به اصطلاح - آدم این بین خود و خدا این حرفی را که می زنم این من اعتقادا می گویم به شما، می گویم در قیامت می تواند به من چیز بکنید، به حضور خیلی از افرادی که از مجتهدین حوزه گمان می کنند که می شناسند زمان و مکان را نمی شناسند، یک مقدار حرف می زنند می بینید بوی دموکراسی حرفشان می دهد، یک مقدار حرف می زنند می بینید در - به اصطلاح - مدیریت بومی چه نحوه مدیریتی را میدهد. یعنی در قسمت های می بینید که نه آن جاها ارتکازات عرف برایش غالب، مجتهد نیستند آنها. از آن بالاتر خود این که در تصرف زمان و مکان کسی دستیار یک رهبر بزرگی باشد، خوب این هم مطلب دیگر، - به اصطلاح - استغفرالله - به اصطلاح - دوره کارآموزی یک مرحله اش هست که دیگر می گویند که مثلاً همراه فلان سفیر یا همراه فلان دیگر کتاب

خواندنی نیست، این باید باشد در مجالس او ببیند که او چه طوری برخورد می کند، می گویند این اثرش هم بیشتر از آن کار تئوریکی که این دیگر خوانده، در عمل بار آمده. خوب ایشان در عمل هم بعد از انقلاب هم بعد از انقلاب خوب این مدتی در عمل بوده و در تبعیت عالم اعلم بوده در تبعیت ولی متصدی بوده نه این که از روی غفلتش شاخ شانه کشیده، یا از روی جهلش مقابله کرده یا خدای نخواستہ از روی ضعف بعضی از امورش - به حضورتان که عرض کنم که - مبتلای به این امراض قلبی شده، نه آدم می بیند که ایشان صحبت فرمودند بعد امام حرف زدند ضد موضع ایشان هم حرف زدند، ایشان حاضر شد بیاید داخل نماز جمعه بگوید که افتخار ما هست که شما. ما رفع نواقص کار ما را شما بکنید، معنی تسلیم بودن را نشان میدهد دیگر، این آدم چیز می تواند بفهمد پهلوی استاد، پهلوی مربی. پهلوی مربی بزرگ این اگر باشد این می تواند یاد بگیرد کار آن مربی را، وقتی چیز یاد گرفت خوب آن دارای دو و جهش هست. حالا ما آمدیم خارج از بحث کلی - به حضورتان که عرض کنم که - مصداق را آمدیم و این سزاوار نبود که حالا بیاییم در مصداق اواخر بحث سزاوار بود ولیکن حالا بیاییم [۹] بحث را دیگر جمع کنیم بحث مصداق.

به حضورتان که عرض کنم که در مجموع ما این طوری به ذهن مان می آید که امر مسلمین نباید زمین بماند، برای شروع کار به حضورتان در هر مرتبه ای اش که دارا باشیم باید در همان مرتبه تکلف امر مسلمین باشیم. وضع مطلوب این که اعلم در جمیع جهات در علوم تدریجی باشد بالاتر از وضع مطلوب درجه اعلی اش این که اصلاً علمش از قبیل علوم تدریجی نباشد، این حد علای اعلی می شود.

آقای س: امن در این زمینه هم که عرض کردم صحبت این بود که - به اصطلاح - کاری که در قسمت استنباط احکام می شود با کاری که در قسمت موضوع شناسی می شود یک تفاوت عمده دارد و تفاوت عمده اش هم این است که بر اساس صحبت هایی که الآن بحث کردیم آن قسمتی که در استنباط هست حکم مدل پیدا می کند. بنابراین از این جهت که گفته اند که لازم هست که در جزئیات هم وارد بشود که در همین زمینه هم سوالات دیگر هست مثلاً البته این بحث هم باز با این وضع موجود تفاوت دارد. ... حالا اگر در اضطرار قرار گرفتیم یکی از جزئیات را نمی داند و کلیات را می داند ...

استاد حسینی: یا که مدل نداشتیم یا علوم حسی آمدند در قسمت موضوع شناسی مثل شرایط الآن.

آقای س: [بله یا این که مثلاً یک کسی یک قسمتی از کلیات را به عنوان لازمه قبول نداشت، مثل بعضی از آقایان که داخل مثلاً حالا آشنایی ...

[۹] حاکمی در این شرایط انتخاب بکنیم فقیهی را که کلیات را می داند در همه جزئیات وارد نشده یا فقیهی که یک کسی را می داند با جزئیاتش و بقیه کلیات را التفات ندارد کدام را انتخاب می کنیم حالا در بحث های - به اصطلاح - چیزی هم الآن سؤال ما نبود.

بعد یک سوالی هست که مثلاً وقتی که آن جزئیات هم داخل در مدل هستند وقتی که آنها غائب هستند مدل ناقص می شود و بعد نمی شود به آن عمل کرد، مثلاً بعضی سوال کردند که اگر این طوری شد یک فقیهی کلیاتی را [۱:۰۵] ... جزئیات را نگفته بود و خودش هم نمی دانست و یا می دانست و عمل نکرده بود آیا مردم مقلد یکی دیگر بشوند یا به آن جزئیات کار نداشته باشند.

استاد حسینی: به آن جزئیات کار نداشته باشید.

آقای س: آن جزئیات در زندگی پیش می آید باید بروند مقلد کس دیگر بشوند ...

استاد حسینی: همان گونه که می فرمایید در وضع مطلوبش این که اعلم باشد و مدل را هم کامل کرده باشد - به حضورتان که عرض کنم که - البته این کامل کامل کرده باشد در هیچ یک از علوم بشری به معنای نهایی اش واقع نمی شود نمی شود که مثلاً ما بگوییم که حالا که دیگر مدلی که بستیم جدول هایش را دیگر تمام شد دیگر آقا اجتهاد و ابداع احتمالات درباره ی فروع دیگر لطفا زحمت نکشید که - به حضورتان که عرض کنم که - این مدل یک چیز اضافی دوباره در آن وارد می شود تغییرات جدید دوباره پیدا می شود در همین تناسب. بلکه لااقل یک تقسیم و تجزیه ای بین این که - به حضورتان که عرض کنم که - علینا بیان الاصول و علیکم تفریح الفروع» این که حداقل این که اصول را و نظام - به اصطلاح - احکام فرعی فقه را در ضوابط حتمی اش را دستش هست. حالا بر اساس آن هم مدل می سازیم این البته یک بحثی که به ذهن من می آید که یک مقدار بیشتر الآن وقت می خواهد درباره این که یک تجزیه ای لازم هست بین احکام و گفتن

این که یک قواعد اصلی از احکام داریم و یک قواعد فرعی از احکام داریم که این قواعد فرعی همیشه تفریح می شود از آن اصول حالا غیر از این که در خود آن اصول هم اجتهاد می شود نه این که اجتهاد نیست که در بحث دخالت زمان و مکان و رشد علم و ادراک در بحث اجتهاد در جلسات قبل فکر کنم هفت هشت جلسه قبل گفته شده باشد این مطلب اشارتا ... - به حضورتان که عرض کنم که - ولی این طرفش ظاهراً تمام باشد که همه ی فروع و همه ی احتمالات این طوری که بسته بشود این احتمالات این غرض مدل نیست، اثر بگذارد رشد می کند سر جای خودش، یک اصولی را هم حتماً باید از احکام در آن باشد آن هم شکی در آن نیست. این که - به حضورتان که عرض کنم که - از همان اصول هم اگر در موضع اضطرار بودیم که بعضی از آن اصول را توانستیم بکنیم یک سیستم همان بعضی هایش وارد. اگر باز در شأن اضطرار بودیم که قوه اجتهاد هست ولیکن تخمینی مجبوریم جمع بندی باز آن مرحله هم ساقط نمی شود و هستش مقام ولایت و این طوری هم من آخر صحبت هم بکنم. این طوری نیست که اگر آدم یک نفر مثل حضرت نایب الامام رضوان الله تعالی علیه باشد، رهبر وظیفه اش تبعیت سفت تر باشد و بگوید در خانه خدا به این تکلیف حتمی تر تمام می شود، اگر مثلاً یک درجه پایین تر شد بگویید که من هم یک درجه شل تر [؟] نه خیر در تبعیت در عمل پرده بردار نیست قرب این را باید عین وقت حضور معصوم داشت؛ یعنی وقتی که حضرت نایب الامام می فرمودند که این جنگ بروید به حضورتان ثواب چنین و چنان دارد مثل زمان معصوم آدم باید قرص حاضر باشد یعنی اطاعت از ایشان لازم است نه اینکه مثلاً این را در بیان مبارک خود امام هم باز هست این مطلب در امور حکومتی فرقی نیست بین - به حضورتان که عرض کنم که - دستور نبی اکرم یا ائمه طاهرین یا ولی فقیه که خوب این هم انشاء الله تعالی یک وقت مبسوط تر عرض می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۴۳

۶۸/۰۸/۱۰

آقای معلمی: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الصلاة والسلام علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد [اللهم صل علی محمد و آل محمد]

دو تا سوال هست که به آخرین بحثی که در جلسه قبل داشتیم نزدیک است آن دو تا را اول خدمتتان عرض می کنم. یک سوال فرمودند تأثیر شرایط در مدل چیست؟ یک سؤال دیگر هم این است که آیا همه احکام در مدل جا دارد یا بعضی از آنها؟

استاد حسینی: اعوذ بالله من همزات الشیاطین بسم الله الرحمن الرحیم - به حضورتان که عرض کنم - اما در باب اینکه شرایط چگونه اثر بگذارد یک معنایش این است که زمان و مکان اثر در اجتهاد بگذارد و نهایتاً در مدل به آن بیانی که ادراک در حال رشد هست و به بیان ادقش اینکه ایمان باید مرتباً رشد بکند و در هر ظرفیتی که ایمان رشد می کند طبیعتاً ادراک هم متناسب آن رشد پیدا می کند و لذا استنباط هم رشد پیدا می کند همه مراتب ادراک با هم یعنی وقتی ایمان رشد پیدا می کند ادراکات قلبی، نظری، حسی هر سه رشد پیدا می کنند و طبیعی است که مدل هم در این که تابع رشد ادراک هست از کلماتی که ما بعد از اینها از وحی و تراجم وحی نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین - علیه و علیهم الصلوات الله - به حضورتان که عرض کنم - که شکی ندارد که مدل هم رشد بکند و لکن به معنای این باشد که خارج تصرف در مدل بکند نه خارج سؤال جدید می تواند طرح کند ولیکن پاسخ و تصرف در مدل نمی تواند بکند؛ یعنی مدل حاکم بر تغییر خارج هست. مدل وسیله شد، واسطه شد بین آن التزامات قلبی و تصرف در خارج و تبدیل کردن تغییرات به تغییرات الهی. سؤال از خارج گاه پیدا می شود یعنی یک اجمالی مشخص می شود که باید دقت کرد در مدل به وسیله دقت در کلمات آن اجمال را برطرف کرد نه

اینکه یک جوابی از خارج به دست بیاید که ما بخواهیم آن جواب را داخل کنیم در مدل. این در قسمت تغییر است آیا تغییر در مدل هست یا نه در ساده ترین وجه اش به عرض می‌رسد. حاکمیت ایمان به عبارت دیگر بر تغییرات هست نه حاکمیت ماده و خصلتهای ماده و جریان عینیت بر ایمان، البته خود ایمان به عنوان یک جریان حاکم هم که نگاه می شود در رتبه بالاتر از رتبه ماده طبیعتاً تغییرات در او موجب تغییرات در مدل می شود. این قسمت اول. اما قسمت دوم که آیا احکامی که در مدل هست کلیه احتمالات باید باشد آن روز عرض کردیم که این ممتنع است که بگویید کلیه احتمالات؛ یعنی صرفاً ولو یظهر ثمرتا فی النذر باشد دائماً بنشیند و ابداع احتمال بکنیم و مرتباً ابداع احتمالاتی را که کردیم مرتباً فروع جدید و فروع جدیدی که ولو احتمال ابتلاء به آن هم به هیچ وجه نباشد و اینها را مرتباً بخواهیم در مدل بگذاریم خیر این هم چنین چیزی نیست. بهتر است که بگوییم علینا بیان الاصول و علیکم تفریع الفروع بگوییم سه رتبه حکم اصلی و فرعی داریم یک رتبه که معصومین که تراجم وحی هستند آن احکام را بیان می کنند از کتاب و سنت و اخبار و آثار معصومین به دست ما می آید یک اصولی، این یک. مرحله دوم استنباط می شود از این اصول یک قواعدی عام که مدلمان را با این قواعد می سازیم نه احتمالات و فروزی که دائماً ما ابداع احتمال بکنیم و یک فروض خاصی را که غیر از آن اصول است آنها هم آن - به اصطلاح - احتمالات نه اینکه جا نداشته باشد ولی اصول و ارکان مدل قرار نمی گیریم. یکی هم تغییر و مدلهای تغییر هست که این فرع سوم هست که - به اصطلاح - قبلاً تعبیر می کردیم که مدل اجرایی یک مدل هست حاکم بر جریان اجراء، یک مدل جزئی هست که حالا مثلاً ضریب فنی فلان مطلب چه باشد درست است که این بر می گردد بالضرورة بنا به بیانهای قبل، بر می گردد به تناسبی که بین طبقه بندی موضوعات در مدل هست، بر می‌گردد بین مسائل زمان و مکان و احکام توصیفی و تکلیفی و توصیفی و ارزشی که در مدل هست این بر می‌گردد و لکن ضریب فنی غیر از آنهاست ضریب فنی تبدیل به واحد کمی شده است دیگر یک الگو و طرح خاصی هم برای ساختن یک شیء عینی خاص خارجی می گوید این بلند گو نقشه اش چه چیزی است ضریب فنی اش هم چه چیزی است، این ضبط صوت چه چیزی است، این - به اصطلاح - سیاست پولی برای این دوره این گونه تنظیم شده بر اساس این مثلاً دقتی که شده در

وضعیت پولی، خب اینجا تبدیل به واحد و کمیت و ضریب فنی و عیار و معیار بین اینها می شود. بعد از آن طبیعی است که یک فرعهایی هم بر اساس این ضریب فنی می آید یک برنامه ای را تحویل می دهد با ضریب فنی اندازه می گیرید وضعیت موجود را و سیری را که می خواهید بر اساس سیاست کلی خود بکنید و یک برنامه خاصی را یک مقررات خاصی نشان می دهید این مقررات را ابتدائاً که کسی نگاه به آن بکند و از زیر دستگاه باشد از تحت چتر باشد، تحت پوشش باشد به نظرش می آید که اینها قوانین - به اصطلاح - هستند و هیچ تغییری هم نمی کنند و لی آن کسی که یک مقداری که بالاتر هست در بانک مرکزی هست می داند که این قوانین همین که از این مرحله رد بشویم با همان ضریب فنی اندازه گیری بکنیم ببینیم حال جامعه تغییر کرد باید از این وضع در بیاییم و یک ضوابط دیگری بگذاریم بنابراین برای دوره دوم - به اصطلاح - یک قوانین دیگری چون برنامه دیگری است تخصیص دیگری است ضابطه دیگری است قانون دیگری است این برنامه طبیعتاً مراحلش فرق بگذاریم در مراحلش هم حتماً ضوابط کمی و کیفی هست. به اینجا هم که می رسیم تفریع فروع است. ولی اینجا تفریع فروع - یادتان نرود - تفریع فروع در مرتبه تصرف در عینیت است؛ بنابراین این همراه عینیت از این مرحله برنامه، انتقال پیدا می کنید به برنامه ۵ ساله دوم مثلاً، اینها دیگر تغییر می کنند مثل اینکه ساخت ضبط صوت - فرضاً عرض می کنم - ضبط صوت یا بلندگوی لامپی تبدیل می شود به ضبط صوت یا بلندگوی ترانزیستوری یا فرضاً به حضورتان که عرض کنم که یک مدار آی سی یا - غیر ذلک این پیدا است که - بعدش دیگر آن نقشه قبلی را بیاورید آن نقشه دیگر به درد نمی خورد. نقشه ای بوده در زمان خودش برای مرحله خودش خوب، این غیر از مدل است که برای احکام ثابت حاکم بر همه مراحل تاریخ است.

غیر از احکامی است که تازه حاکم بر خود مدل است یعنی چه؟ یعنی ما یک کلماتی از وحی داریم که ادراک از آنها وقتی تغییر پیدا می کند بر اساس ظرفیتهای مختلف ایمان و جریان رشد ایمان آن وقت تازه مدل هم تغییر پیدا می کند ولی خود آن کلمات چطور هستند؟ ثابت هستند چون آن کلمات بنابه آن بیان عرض کردیم که از طرف کسی آمده است که مشیت اش بالغ بر همه امور و علمش شامل بر همه امور و به بیان

دیگر گفتیم امر ثابت حاکم هست و در آن هیچ وقت تغییری حاصل نشده است و لن تجد لسنه الله تحویلاً یا تبدیلاً نمی آوریم ثابت است آن یک امر حاکمی است حالا آن در یک مرتبه به صورت کتاب باشد در یک مرتبه تا آنجایی که برسد به دست ما و حلال محمد حلال الی یوم القیامه - الله مصل علی محمد و آل محمد - و حرامه حرام الی یوم القیامه [اللهم صل علی محمد و آل محمد] حالا دیگر دقت کردن دقیق که حالا بیاییم ضوابط جزئی اش را معین بکنیم و قواعد فقهی را ببینیم مثلاً باب اجاره ۵ تا یا ۴ تا یا ۱۰ تا شرط - به اصطلاح - جزء شرائط عامه همه معاملات هست. چهار تای آن هم مثلاً خاص اجاره هست، فرضاً عقل و بلوغ و شرایطی را که هست - به حضورتان که عرض کنم - شرایط عامه اش با شرایط خاص این نحوه معامله اینها را دیگر خب آنها - به اصطلاح - در یک مرتبه می شود آنها را معین کرد در مراتب دیگری - به اصطلاح - می شود یک مقداری مشخص تر معین اش کرد و لکن آنچه که مسلم است این است که اینگونه نیست که کلیه ابداع احتمالات ولو احتمالات بعیده ای که مرتباً ابداع احتمال بکنیم اینها همه آن بیاید در مدل قرار بگیرد. آنها فروعی است که احیاناً سر جای خودش نه اینکه - به اصطلاح - لازم نیست، ضروری هم هست و فرق بین اموری که ما بعدها عرض می کنیم شاید هم در هفته آینده بنا شد عرض کنیم که تصرف در کلیات و تصرف در - به اصطلاح - سیاستهای کلی و وحدت ترکیبی عام جامعه با بین تکالیف جزئیة شخصیه عباد هر چند آن هم متأثر هست به از میزان قدرت داشتن و قدرت هم بر می گردد به همین نظام که عرض شد و تصرفاتی که ولی می کند این سر جای خودش محفوظ و لکن این به این معنا نیست که آن جزئیات عیناً جز مبتلا به حکومت هست. بله خب این تا اینجا

آقای معلمی: سؤال دیگری که مطرح بوده این است که آیا بحث ولایت که در این مدت داشتیم نتیجتاً ولایت فقیه را اثبات نمود یا ولایت فقه را؟

استاد حسینی: من به ذهنم می آید که به یک معنا هیچکدام آن - به حضورتان که عرض کنم که - و به یک معنا هم این مسئله کاملی را کاملتری را بیان کرد، حالا توضیح می دهم. یک وقتی که غرض از ولایت فقیه نه ولایت فقه در ذهن این غرض زده ها ما از بدترین شکل آن را آغاز می کنیم در ذهن غرض زده ها این

است که این استبداد است - استغفر الله، معاذ الله - استبداد سیاه آخوندی را می آورد و بیچاره ها خیال می کنند که خودشان همه چیز را می توانند بفهمند و بشر به یک بلوغی رسیده است که اداره کارش را خودش می کند این حرفها برای سابق بوده است آن احمق می گفت وقتی که ولایت فقیه را در قانون اساسی همان دفعه اول باورش شده بود می گفت ما قیم نمی خواهیم بیچاره خیال می کرد که بدون قیم می تواند حیات داشته باشد اصلاً زنده باشد این یک معنایش که آنها البته این دسته هم احتمال مسلمان بودنشان هست و آدم نمی تواند زود بگوید که لوازم حرفشان را می فهمیدند. کسی که می گوید قیم نمی خواهد دعوی خدایی می کند می گوید ربط نمی خواهد این بیچاره نمی فهمد که اصلاً وجود نمی تواند داشته باشد حیات نمی تواند داشته باشد هیچ چیز ندارد.

چیزی نمی خواهد قیم. دنیا نمی داند عقل بشر چنین و چنان شده اصالت انسان و اصالت کذا از این اباطیل هم می بافند به همدیگر و دل خوش می شوند به اینکه ما خودمان هستیم. خودمان هستیم و جامعه هم که امثال خودمان هستند روی هم می توانند تمایلات اجتماعی همه کار همه غلطی بکنند، چنین حرفی نیست در کار، این ریشه اش در الحاد است ولو این بیچاره ها از دست آنهایی که این حرف به دست آنها رسیده است نفهمند که ریشه این حرف چه می شود. این یک دسته هستند که این دسته هم نوشته هایشان احیاناً به صورتهای مختلف می نویسند و وسوسه می کنند، حتی شیطنت می کنند به شکلی حرفشان را در حوزه ها هم نشر می دهند عقلا هستند برای اداره بشر. عقلا اداره می کنند زحمت های عقلی کشیده شده است هزاران هزار دانشمند دارند الان زحمت می کشند نظام دنیای مردم را دارند اداره می کنند دین برای روح و امور پرورشی هست و - به حضورتان که عرض کنم که - آن نافهم هم می گفت که اصلاً دین نمی شود بگویید که محور باشد برای اداره دلیلش هم این بود که مردم به دنیهای مختلف گرایش دارند می گفت که در همین ایران هم که مردم دنیهای مختلف دارند یک دین که نیست که به کدام دین شما می گوید اداره بکنیم به دین مرتباً شروع می کرد شمردن داخل ایران هم می آید مرتباً اقلیت ها را می شمرد خب اینها معتقد نیستند به این اعتقادی که شما می گوید. شما درباره کلمات معصومین یک نحوی اعتقاد دارید - به حضورتان که عرض

کنم که - فلان اقلیت اعتقاد ندارد باید مجبورش کرد چون اعتقاد، اعتقاد شما هست حق است شما برای خودتان برهان دارید آن هم، این معنایش این است که می خواهد قید همه چیز را بزند و قبلاً هم در بحثها عرض شده است که این معنایش این است که اصل آن ارزش و راست و دروغ و همه چیز را انکار، در مقام انکار است خودش نمی فهمد؛ یعنی پای حقانیت مطلب را از ریشه قطع می کند پای فهم و تسلیم شدن و تبعیت از حقانیت را والای پای حقانیت را که استوار نیست که بفهمد یا فهم غیر، مستقل از اینها است. یک حرف هست که خیر یک درجه از این نزدیک تر هست ولی باز بر آن خیلی اشکال است ولایت فقیه را تفسیر می کند شبیه ولایتی را که برای اقطاب متصوفه، طبقات، اقشار بقااطلشان ذکر می کنند یعنی در طبقات آن اولی حس گراها بودند این دومی که دارم عرض می کنم ریشه اش بازگشتش به تصوف هندی و گرایش به ریاضیات روحی هست آن هم نه در طریق صحیح در طریق باطل و عقاید فاسد این به نظرش می آید که قطب وقتی که واصل شد و رسید به فلان مرتبه این دیگر استغنا دارد از نبی اکرم و اهل بیت معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - این بیچاره خیال می کند که به خودش وحی می شود و هر چیزی را هرگونه بخواهد کم و زیاد می تواند بکند. این هم همان دعوای - به اصطلاح - ربوبیت هست نهایت در یک شکل حسی اش نیست در یک شکل دیگری از آن هست و اقطاب این رقمی و متصوفه این رقمی که عرض کردم ریشه اش در تصوف هندی است اینها دیگر خودشان را در آن رتبه فعال مایشاء هم می دانند عبادات - به اصطلاح - متناسب با هیچ شرعی را هم نمی کنند خودشان را دیگر شارع شرع می دانند - به حضورتان که عرض کنم که - طبیعتاً انواع مختلفی هم دارند. حالا این هیچ فرقی ندارد که عبادت خدای متعال را در شکل اجتماعی هم کسی قائل اش باشد به این شکل و این هم فاسد است باطل است واضح البطلان هم هست. یک دسته دیگر در مقابلش ولایت فقیه را نمی گویند و ولایت فقه را مقابل ولایت فقیه ذکر می کنند این دسته فقه را یک کتاب قانون می گیرند که موضوع شناس، رئیس باشد رئیس جمهور باشد فتوی را از این فقیه بگیرد و پیاده کند اینها معنی سرپرستی جریان رشد را بر آن التفات ندارد این دسته از آن دو دسته دیگر طبیعتاً جمعیتشان خیلی بیشتر است قابل قیاس با آنها نیست. این را من یک مقدار لذا توضیح بیشتر می دهم خدمتتان. این دسته که می گویند ولایت

فقه به این معنا ۱. تعریف فقه را استنباط نسبت به احکام تکلیفیه منحصر می کنند این یک. ۲. موضوع شناسی را مطلقاً جدا می کنند. ۳. موضوع شناسی را ربط منطقی اش را هم جدا می کنند جزء امور تجربی است و علی حده است. نه فقط جدا می کنند برای اینکه بگویند احکام تکلیفی ارزشی و توصیفی از همدیگر جدا هستند بلکه از این ریشه استنباط و اینها هم می برند آن را می گویند آن یک باب دیگری است جزء امور تجربی است علی حده، آنها پیاده بکنند. این اسمش حکومت است فقه که می شود حکومت کارشناس. نزدیک تر است که بگوییم که بهتر است این شکل را به نام حکومت عدول مؤمنین بخوانیم. عدول مؤمنین عادل که هستند خب تابع یک رساله ای هستند دیگر و الا عدول مؤمنین نمی شود به آن چسبند. مؤمنی که بخواهد عادل باشد خب باید منضبط به احکام هم باشدم. حالا در همین قسمت ما یک اضافه ای عرض کنیم حضور مبارکتان اینها عیناً مثل مکلفها که وقتی رجوع بکند که آقا من فرش فروشی بکنم یا مثلاً بلندگو فروشی بکنم یا فرضاً - من باب مثال عرض می کنم - لباس فروشی بکنم یا تولید خودم را کردم می گویند هر کدام را که برای شما صرف دارد بکن از اهل خبره اش سوال کن، دقت کن برو در بازار ببین اهل خبره اش چه می گویند چه کاری از شما می آید بیشتر و بهتر، وضعیت بازار و جامعه هم چگونه است چه نیازی دارند برو انجام بده. چیزی را معین نمی کنند که حالا فلان کار یعنی لازم است تولید فرض یا لازم است تولید لباس یا لازم است تولید - فرضاً - بلندگو یا لازم است چه، می گویند هر چه مورد نیاز مسلمین هست برو بازار از اهل خبره اش بپرس انجام بده. این نه اینکه سرپرستی جریان رشد رها می شود در عینیت ها. در عینیت فرد، افراد جامعه صبح که از خواب بلند می شوند می خواهند تصرفی بکنند در آن چیزی را که دارند اضافه اش کنند هر کسی به یک نحوی - فرض بکنید - کسی صد هزار تومان پول دارد اهل تجارت هست این صبح صد هزار تومانش که می آید در بازار می خواهد تا عصر در این یک نحوه کاری بکند که یک افزوده ای پیدا بشود برای سرمایه اش تا به آن معیشت بکند یعنی قصدی دارد از کار کردن خود، فعل بدون قصد که انجام نمی دهد، حالا مازاد آن را بخواهد صرف در خیرات بکند یا صرف در معیشت خودش بکند یا اینکه اضافه بکند به سرمایه اش قصدی دارد به دنبال یک حاصل شدن یک قصدی می آید یعنی می خواهد یک تغییری در عینیت اش

واقع بشود. رشد را در نازلترین مرتبه اش عام است فهم از آن می گوید کاری می کنم برای یک مقصد خاص حاصل بشود. این ولایت فقه می گوید در چارچوبه فقه عمل بکن من به شما نمی گویم اجاره بکن یا مضاربه بکن یا مساقات بکن یا تجارت بکن من می گویم اگر خواستی این کار را بکنی این قوانینش هست اگر خواستی آن کار را بکنی این قوانینش هست در این چارچوبه ها حرکت کن دیگر تخصیصی نمی دهد تخصیص در عینیت انجام می گیرد مقاصدی معین می شود این مقاصد به طرف مطلوبهایی است یا دنیای یا آخرتی. آیا در مقاصد دنیایی یا آخرتی که کار بخواهد بکنند چه چیز مؤثر است در این تخصیصها؟ آن سیاستهای شامل بالای سر اینها؛ یعنی سیاست نظام قرار گرفته است بر مثلاً عرض می کنم اینکه تسهیلاتی نسبت به کشاورزی داده بشود تضییقاتی نسبت به فرضاً تجارت، خب طبیعی است چه آن کسی که می خواهد مقصد آخرتی داشته باشد درآمدی پیدا نکند صرف در امور آخرتی نکند چه کسی که می خواهد صرف در امور دنیوی بکند وقتی دید یک راهی باز هست برای بالا رفتن ثروتش خب می رود دنبال زراعت پس بنابراین اینها تخصیصهای جزئی که دارد تابع سیاستهای کلی نظام هست. سیاستهای کلی نظام وقتی بریدید آن را از شرع و گفتید کارشناس محض بنا بر بیانی را که در جلسات قبل عرض شده است می شود اصالت حس سیاست گذاری ها چیزی که بر آن حاکم می شود در منطق اصالت حس، پرستش ماده است. عملاً ولایت سپرده می شود سرپرستی جریان رشد به گرایشات مادی در شکل قوانین الهی، قوانین ابزار قرار می گیرد ولایت فقه نمی شود این در باطن اولش به آن می گوییم ولایت عدول مومنین کنه آن را اثبات می کنیم که ولایت عدول مؤمنین هم نیست ولایت روش مادی هست بر عدول مومنین، ولایت گرایش مادی هست بر عدول مومنین، رنگ آن رنگ مذهب است این دسته عده آنها هم زیات است ولی توجه به لازمه کلامشان قطعاً عده کثیر آنها بلکه خیلی ممکن است لوازم کلام را به ما التفاوت داشته باشند قطعاً اکثریت نزدیک به اتفاقشان ملتفت به مسأله زمان و مکان و توسعه و این حرفها نیستند. ملتفت مبانی و پیش فرضهای روش تجربی و نحوه گسترش و اینها نیستند و آنچه را که در خاطرشان هست از عقل و عقلا و نظام عالم غیر از آن چیزی است که در خارج و واقع محقق است. یک دسته دیگر ممکن است این فرض باشد که چرا ماد این را به صورت کلی هم نوعاً گفته می شود نه اینکه

فقط جزء احتمالاتی است که در دفتر طرح شده باشد که آقا اسلام فقط که - به حضورتان که عرض کنم که - احکام تکلیفی ندارد و اخلاقیات هم دارد و احکام توصیفی و جهان بینی هم دارد و باید همه اینها را دید و بعد اداره کرد. البته چیزی را که اینجا بیشتر در دفتر بحث می شود این است که دیدن معارف و اخلاق هم باید با ابزار علم اصول باشد یعنی با ابزار شناسایی خطاب و لوازم خطاب. نوعاً این کسانی که در جامعه نوشته هایی می نویسند و آدم گاهی به گوشش می خورد می گویند آن سه دسته ولی نمی گویند که با روش اصولیین استنباط بشود فقط تمسک می کنند احياناً به کلیاتی که خودشان از اخلاق یا توصیف یا تکلیف ذکر می کنند. کار اجتهادی را در آنجاها نشر نمی دهند. ولی باز کارشناسی را مستقل می کنند. این دسته هم، یعنی این احتمال هم که تعریف فقاہت را به صورت ضعیفی در آن تصرف کرده، فهم از دین را - به حضورتان که عرض کنم که - منحصر به فهم از احکام تکلیفی نکرده ولكن فهم از دین را در توصیف و در ارزش هم اجتهادی و استنباطی نکرده است این دسته باز کارشناسی را می سپارند به روز این هم باز ولایت فقه هست نهایت فقه ناقصی که سر در می آورد از همان فرض قبل فرض دیگری هست که این فرض، ظاهراً فرض ششم می شود این فرض ششم این است که بگوییم نخیر ولایت فقه به معنای این باشد که کلیه احکام توصیفی، تکلیفی، ارزشی استنباط فقاہتی بشود حداقل در اصول آن و به وسیله آن مدل هم ساخته بشود ولكن این کار را کسان دیگری بکنند اسم آنها فقها باشد مردم رئیس جمهوری هم معین کنند آن رئیس جمهور هم این را چکار کند؟ پیاده کند با ابزار کارشناسی، هر چند در اینجا زمان و مکان به نحو خاصی که باید در مدل طرح شده باشد در اینجا طرح می شود ولی باز تصرفات عینی بنا به بحثی که گذشت وحدت ترکیبی پیدا نمی کند با مدلی که در نزد کسی که فقیه هست. حالا اگر ما این ولایت فقیه را بخواهیم نگاه کنیم در فرض هفتم و بگوییم کسی برای او جزمیت پیدا می شود نسبت به کلیات امور عینی، نسبت به سیاستهای اصولی امور عینی، نسبت به خط مشی های هدایت کننده امور عینی این شخص باید همان باشد که در جریان جزمیت در امور ذهنی و قلبی هم برای او مطلب تمام باشد این ولایت فقیه بگوییم از قبیل مثال بسیار نازل و کوچکش چگونه در باب قاضی شما می گویند به هر حال قضا برای کسی است که فقیه باشد ولی در آنجا لزوم اینکه خودش حتماً خبره باشد

را نمی آورید در اینجا مرتبه اعلی هست و مرحله سرپرستی است نه فصل خصومت، ضامن بودن نسبت به رشد است و اصل خصومت می خواهد طرفین را دیگر جدا بکند ولی دنبال ایجاد رشد به این معنا نیست موثر هست دستگاه کنترل یک نظام برای رشد آنکه بسیار خوب حرفی نیست. قاضی مثل پدر خانواده نیست که بخواهد صبح که می آید بیرون بخواهد این پولی که دستش هست در آن یک تصرفی بکند که یک رشدی در آن پیدا بشود چنین ماموریتی ندارد. قاضی مثل متولی یک موقوفه نیست که مسئول باشد که این درآمدی که هست اگر در آن قید شده است در این وقف رشد خود موقوفه در آن بخواهد کار بکند و ولی رتبه اش از همه اینها بالاتر است یعنی چه؟ یعنی متکفل رشد نظام هست. ایمان عموم مردم باید در این بستر باید رشد پیدا کند برای که هر کسی به حسب ظرف خودش شرح صدر پیدا کند شرح صدر الهی و تصرفاتی که در عینیت می شود در محورهای اصولی اش می خواهد یک چنین تغییری ایجاد کند. که قبلاً در آن بحث شده که جریان جزمیت باید در آن در هر مرتبه مختلفش هم مرتبه عینیت و هم ذهن و هم قلب حاصل شده باشد و هم جریان جزمیت در شکل علم و هم در شکل تصمیم گیری و عمل برای او پیدا شده باشد در عالی ترین رتبه. امور عینی را هم ملاحظه کند خب این می شود ولایت فقیه ولکن ولایت مقنن فقیه، نه ولایت فقیه به معنای اینکه هیچ قانون ندارد. صحیح است بگوییم ولایت الهی فقیه. حالا این رتبه ای را که می گوییم ولایت الهی فقیه آیا در تعریف فقه تصرف شده است؟ بله، فقهی که در آن زمان و مکان بحث شد. در تعریف ولایت تصرف شده است؟ بله، آن ولایتی که بخواهد توجه به جریان رشد نداشته باشد فقط انطباق به عینیت باشد مقابله با الحاد را کاری نداشته باشد رشد ایمان را کاری به آن نداشته باشد این نیست. از قبیل ولایت غیب و قصر نیست از قبیل ولایت اموال بلا صاحب و از قبیل این امور نیست محدود است - خوب عنایت کنید در اینجا - اختیارات اقتصادی او محدود به انفال و اخماس و خراج و اینها نیست. شما نمی گوئید بخشی - خوب عنایت بفرمایید - شما نمی گوئید فقیه بر بخشی از منابع و بخشی از درآمد سرانه از نظر اقتصادی حاکم است، می گوئید آن یکی از زیربخشهای کار ولی فقیه است. می گوئید گسترش ارتباط مادی باید در جهت بندگی خدا باشد زمین بستر بندگی بشود یعنی چه؟ یعنی باید یک نحو هدایتی بکند که صنایع شما روابط شما، مصارف

شما همه اش هم در باب اقتصاد، هم در باب فرهنگ، هم در باب سیاست همه اش الهی بشود. اینکه نمی شود که مقید بشود به قید خاصی که. مثل اینکه در مثال ساده کوچکش بگوییم انسان مطلوب کیست؟ شما می گوئید انسان مطلوب آن است که همه حرکاتش به طرف خدا باشد. می گوئیم یعنی چه؟ می گوئید یعنی نماز می خواند برای خدا بخواند، کسب هم می کند برای خدا، انتخاب هم می کند موضوع کسبش هم برای خدا، تلاش هم در رشد موضوع کار خود می کند برای خدا، می گوئید همه حرکات او باید «ورد واحد و حالی فی خدمتک سرمداً» باشد همه حرکاتش باید توحیدی باشد. نمی شود جامعه را تجزیه کرد - خوب عنایت کنید در این قسمت از عرض - گفت که عیبی ندارد در یک قسمت از کارها الهی باشد در یک قسمت از کارها الحادی هم باشد مانعی ندارد [قطع صوت] بنا بر بحثی که اول کار اشاره شد نحوه‌ای پرستش است. هر نحوه از پرستش ولو موسوم به پرستش نشده باشد به اسم خاص تعریفی اگر پرستش غیر خدا واقع شد آثار سوء خودش را دارد دیگر. ممکن است بگوئید این خاص معصومین هست این رتبه. ما هم نمی‌گوییم که خاص معصومین نیست ما می‌گوییم که جهت به آن طرف باشد، ما می‌گوییم که الگو و لکم می‌گوییم ما الگو برای شما خدا، پیغمبر اکرم را قرار داده نگفت که همه شما پیغمبر شوید که. حضرت مولی الموحدین - صلوات الله افضل صلوات مصلین - ایشان می‌فرماید که شما نمی‌توانید مثل من عمل بکنید و لکن «اعینونی بورع و اجتهد»، تلاش بکنید. تلاش در این راه غیر از این است که عین همان بخواهد واقع بشود. سیاست گذاری عمومی جهت آن به آن طرف باشد غیر از این است که بگوییم حالا همه مردم معصوم می‌شوند. معنای رشد و توسعه و معنای انسان مطلوب باید معلوم بشود و حرکت جامعه به طرف انسان مطلوب باشد. در هر دستگاه توسعه ای هم که بروید همین طور است. آن کفار هم برای دستگاه خودشان انسان اقتصادی مطلوب معرفی می‌کنند انسان اکونمیک، اقتصادی معرفی می‌کنند بعد می‌گویند که ما این انسان اجتماعی اقتصادی را باید الگو قرار بدهیم یک کاری بکنیم که روحيات مردم همان گونه بشود برود به آن طرف، هیچ هرز روی نداشته باشد. پول طرف در بانک هست می‌گویند لازم نیست پول بگیرد بیاید دم مغازه و آن فرضاً ضبط صوت را بخرد همان جا چک یا کارتش را نشان بدهد این هم از همان جا از این حساب پول واریز بشود کامپیوتری به آن حساب

خود پول لحظه ای بیرون نیاید از آنجا اعتبار آن باید سازماندهی اش دست خودشان باشد. کنترل آن هم مادی محض بشود به یک نفر یک وقتی بود که قبلها زمان دولت طاغوت ما صحبت کردیم که در قم تعداد کسانی که مثلاً پول گذاشته اند در صندوق یکی از همین بانک تعاونی اسلامی به - حالا یادم نیست - یک رقم بزرگی نمی دانم ۱۵ هزار دفترچه بود یا بیشتر بود حالا یادم نیست و میزان پولی هم که آنجا هست از چند میلیون بالا می زند این ماتش برده بود می گفت هیچ چیز سود اینها نمی خواهند؟ گفتم نه دوباره می گفت که اینها این پوئن سیاسی، چیزی وعده ای از جایی چیزی به آنها داده می شود بیایند پول بگذارند؟ گفتم نخیر. می گفت خب اینها به چه امیدی پول آنجا می گذارند؟ گفتم خب پول می گذارند برای اینکه قرض بدهند به مردم. می گفت چه چیزی گیر خود آنها می آید شخصاً از این قرض؟ گفتم که اینها قربة الی الله می گذارند مات مانده بود بعدش هم آخرش گفت که خب اینکه اقتصادی نیست ابداً. کاری اینگونه بکنند این را یک مزاحمت باطلی هم می دانست خلاصه آخر کارش این بود که اینها از روی بی عقلی دارند این کار را می کنند اگر این آدم عاقلی که باشد که چنین کاری که نمی کند که. خب اینهایی که ربا را درست می دانند و اصل می دانند که ریشه قرار بدهند در همه امور این را درست این را منطقی می دانند می گویند خب این را به این وسیله رشد درست می شود برای جامعه در دستگاه خودشان. برگردیم. عرض می کنیم حضور مبارکتان که بنابراین ولایت فقیه هست با بیانی که عرض شد هم در فقه هم در ولایت و بنابراین بیانی که عرض شد آن وقت صرفاً ولایت فقیه که فقط احکام تکلیفی را بلد باشد محدوده تصرفاتش هم فقط محدوده خاصی از انفال و احماس و زکوات باشد، مسئول رشد هم نباشد این اصلاً نه آن ولایت هست و نه آن فقه که ما عرض کردیم. یک توضیح کوچکی هم اضافه کنیم و سؤال بعدی را - انشاء الله - اگر وقت باشد خدمتتان باشیم و آن عبارتی

است که ساعت ما خوابیده

آقای: [؟] یک ربع دیگر

استاد حسینی: بله. سؤال ضابطه کوچکی دیگری که عرض می کنیم این است که در خاطرتان باشد که قدرت عباد و مبتلا به شان قبلاً اثبات شده است به وسیله این ولایت، فعلیت خارجی پیدا می کند. ولو ممکن

است کسی التفاوت کم بکند به این مطلب خیال بکند که خیر هر کسی مالک پول خودش هست و کار خودش می داند و انجام می دهد کارهای خودش را، ولی نخیر پول سبک بشود، سنگین بشود در این موضوع خرج بشود و یاد در آن موضوع خرج بشود بهتر باشد این بهتر بودنش وابسته به سیاست گذاری هایی است که انجام می گیرد یعنی چه؟ یعنی قدرت ابتلا و میزان رشد قدرت عباد و اصلاً موضوع ابتلاء مکلفین در داخل نظام ریشه دارد در سیاست گذاری های توسعه خود نظام و در حقیقت ولی فقیه مسئول نسبت به رشد ایمان و تأثیرات او در عینیت هست که تأثیرش تبدیل بشود به قدرت - به حضورتان که عرض کنم که - هم قدرت روحی و هم قدرت ذهنی و هم قدرت عینی، این آن چیزی است که از ولایت فقیه خدمتتان عرض می شود.

آقای معلمی: یک سؤال دیگر فرموده اند که آیا فقیه به علت آشنایی با سه بخش؛ یعنی احکام تکلیفی و توصیفی و ارزشی، آشنا به زمان و مکان است یا به علت تسلط بر علم اصول یا مطلب دیگر؟

استاد حسینی: عرض شده زمان و مکان به بیانی که قبلاً گفته شده است یکی زمان و مکان را در مدلی دیدن هست که به دلیل اشراف کلماتی که از طرف [۳۲۴: ۵۴] بر جریان تاریخ کلاً که عرض کردیم که این جریان در امر ثابت تعلق به امر ثابت گفتیم دیگر، جریان تعلق به امر ثابت. پس به دلیل توجهش به آنها مسلط است بر چه چیزی؟ بر زمان و مکان و متصرف است بر آن اساس در زمان و مکان. یعنی چه؟ یعنی بنا شده تعریف کاربردی داشته باشید بنا شده است علم حقیقی نداشته باشید - یادمان نرود تعریف کاربردی اگر پایه اش بند باشد به این معرفت ها به آن چه که ما انزل الله از تعاریف کاربردی الهی دارید پشت سر آن هم اعمال کاربردی دارید و سرپرستی رشد انجام می گیرد این فرق دارد تا اینکه شما بگویید که به دلیل مثلاً عینیت، نظر به عینیت شود ایشان تصرف در عینیت می کند نظر به عینیت می کند تعریف دارد برای آن، قدرت تحلیل عینیت را دارد در دستگاه خودش و تصرف می کند تصرف الهی در عینیت، اینکه قدرت تعریف عینیت را داشته باشد، قدرت تحلیل عینیت را در دستگاه الهی داشته باشد این می شود فقیهی که زمان و مکان را می شناسد. اگر فقیه فقط احکام التزامیه عمل را داشته باشد اگر چنین شد چنان دستور است، اگر چنان شد چنان و ابداً در توصیف و ارزش نباید قدرت اینکه توصیف از عینیت بدهد نظر به عینیت بکند ولو در وجه کلی،

مطلوب معین کند برای عینیت ولو در وجه کلی نسبت به این مرحله خاص این را ندارد. پس بنابراین علت تصرف فقیه، علت اشرافش به زمان و مکان اشراف آن کلمات است به زمان و مکان. البته مقدماتی دارد مسلط بودن به علم اصول تا بتواند استفاده از اینها بکند بعد اصول در مرتبه عالی اش که گفتیم لوازم خطاب را در هر سه فصل ببیند و اینها را به صورت یک وحدت در بیاورد این علت می شود حالا قبل از آن چنین چیزی واقع نشده است خب به نسبت قدرت - به اصطلاح - تخمین و قدرت استنباط اجمالی مطلب را داشته باشد. به هر حال نهایت کار این هست که می تواند امور عینی را که نظر می کند بر اساس تعاریف کاربردی الهی نظر کند نسبت به آنها ولو در وجه کلی و بعد می تواند این را حل کند و تعیین مطلوبهای کلی بکند و بعد انتقال بدهد و تصرف بکند از این وضع به وضع بعد یا نمی تواند؟ این غیر از وقتی است که فقط احکام التزامی تنها را عالم باشد سؤالی است.

آقای معلمی: همان [۱۸۹: ۵۸]

استاد حسینی: بنابراین ما به ذهنمان می آید که علت اشرافش بر زمان و مکان اشراف امر ثابت بر زمان و مکان هست در مرتبه عالی، التزامات قلبی توصیفی، تکلیفی، ارزشی، وحدت ترکیبی کردنشان و تبدیل شدنشان به یک واحد در مرتبه ولایت انسانهایی که تدریجی الحصول کار می کنند یا در مرتبه ثانی.

آقای معلمی: بله، یک سؤال دیگر فرموده اند که آیا فقط علم در ولایت اصل است یا امور و عوامل دیگری نیز در پذیرش ولایت موثر می باشد؟ این ظاهراً

استاد حسینی: حالا ما در ولایت واقعه این است که به ذهنمان آمد ایمان اصل است نهایت ایمان و تعریف از عرفان را باز در آن هم یک تصرفات جزئی واقع شد در بیاناتی که عرض می کنیم. در ارتکازات عادی یک عده که مشغول کار استنباط احکام تکلیفی هستند به آنها گفته می شود فقیه یک عده که هم آنها در ریاضیات نفسانی هست و معارفی را که - به اصطلاح - به دست می آورند البته از کتاب و سنت ولی در عین حالی که هم عرفان علمی و هم عرفان عملی، هم بخوانند و هم به کار ببندند، احکام ارزشی، هم بخوانند و هم درباره خودشان به کار ببرند تزکیه کنند تهذیب کنند اینها را به آنها گفته می شود عارف. یک قید هم شما وارد به

این دسته کردید در بحث. قیدی که در این نسبت به این دسته وارد بحث شد که نمی توانیم بگوییم ولایت عارف و آن این است که گفتیم که باید مقابل ولی کفر، پرچمدار کفر بایستد و - به حضورتان که عرض کنم که - سرپرستی به دست گرفتن معنایش در امور فردی تنها و صد نفر یا پنجاه نفر تحت تأثیر قرار گرفتن در امور شخصی شان و تهذیب نیست حالا ولو عرفانش هم عرفان صحیح و خوب و ناب و درجه یک و - به حضورتان که عرض کنم که - یک ذره هم بوی تصوف را ندهد و لکن ولایت اجتماعی و عبادت خدا در شکل اجتماعی را ادراک از آن ندارد، تصرف در زمان و مکان نمی کند. این را ما یک عرفان ناقصی به حساب می آوریم عرفان کامل به حساب نمی آوریم همانطور که فقه را در آن مرتبه‌ای که عرض شد یک فقه در عین حال یک مرتبه از نقصان را دارد همان طوری که فلسفه را هم آن فسه ای که نتواند مقابل فلاسفه کفار در عمل بایستد آن هم - به حضورتان که عرض کنم که - یک نقصی دارد ولی اگر عرفان به این معنا باشد که بگوییم که محقق شدن یک مطالبی در قلب و روح و پیدایش یک سعه صدر و ظرفیتی که مقابل کفاری که شرح صدر در کفر پیدا کرده اند بایستد و جامعه را ببرد جلو خب این هم معنای عرفان در آن تغییر پیدا می شود و هم فقه و هم کارشناسی هر سه تا، هم ادراکات قلبی هم ادراکات نظری هم ادراکات حسی و کارشناسی اگر هر سه تا را در آن در تعاریفش تصرف بکنید بگویید ما کارشناسی را نمی گوییم کارشناسی تجربی، می گوییم تجربه بر اساس تعاریفی که آن تعاریف منجر شود به منتهی شود به ما انزل الله. این را اسم کارشناسی شود. فقاقت هم بگوییم نظر به احکام توصیفی، تکلیفی، ارزشی ثابتی که آن هم باز منتهی می شود به ما انزل الله، عرفان را هم بفرمایید که عرفانی که معرفت و ایمانی که منجر بشود به جاری شدن معرفت در همه ابعاد حیات بشر نه بعض از ابعاد حیات انسان نه حیات فردی اش را بپوشاند در حیات اجتماعی کاری نداشته باشد. در حیات اجتماعی حالا جلوی کولر هم نشسته است کاری هم ندارد که این کولر را از خارج آورده اند یا از داخل آورده اند یا چطور شده است یا چه چیزی شده است سوار ماشین می شود فرضاً می رود زیارت یا دیدار دوستان اینکه این ماشین از کجا چه چیزی سوار شدن آن چه رقمی است کاری به این کارها ندارد اینکه ببرید آن را و بگویید در یک بعد آن بله و در یک بعد آن نه این ناقص می شود. خب پس در تعریف عرفان و فقه و کارشناسی هر سه تا،

سه تا تغییر کرد. ریشه این مطلب چیست؟ یعنی از کجا - به اصطلاح - واقع می شود؟ البته از ایمان است، گسترش ایمان هست که اینها را به دنبال دارد و - به حضورتان که عرض کنم که - تحقق آن گسترش ایمان، تحقق اینها را به دنبال می آورد. بله و تحقق اینها هم تأثیر در جامعه را.

آقای معلمی: چون در این سؤالی که مطرح فرموده بودند این را به صورت عام گفته اند اگر که ما به آن بگوییم که مثلاً در ولایت ادراکات قلبی، ادراکات حسی و ادراکات تجربی هر سه تای آن ذکر شده است باز هم معنای اینها شد ادراک

استاد حسینی: شد ادراک پایه اش می شود ایمان.

آقای معلمی: بله باز سؤال همین است یعنی دو مرتبه به قوت خودش هست که آیا فقط ادراکات؛ یعنی اطلاعات حالا می گوییم اطلاعات در سه بخش اصل است در ولایت یا کسی که ولی هست غیر از اینکه باید در سه بخش یا بخشهای مختلف اطلاعاتی داشته باشد هم فقه را بشناسد، هم موضوع را بشناسد، باید یک مشخصات روحی یا مثلاً یک مشخصات جسمی یا مشخصات دیگری هم باید داشته باشد شرط دیگری هم غیر از ادراک و اطلاعات هست؟ شاید سؤال بیشتر این مطرح بوده است.

استاد حسینی: ببینید من دوباره تکرار می کنم حضرتعالی نظرتان این است که ادراکات کارشناسی و ادراکات فقهاتی به معنایی که گفته شد و ادراکات قلبی هر سه تا را.

آقای معلمی: ادراک هست.

استاد حسینی: ادراک است و هر سه را دارد آیا چیز دیگری اصل هست من می گویم نه همه مرتبه نازل ایمان هستند. اول باید اختیار و ایمان بلوغ پیدا بکند بعد اینها به تبع آن رشد پیدا بکند، اینها قوامشان به چیز دیگری است خود اینها به عبارت دیگر این را نمی توانید هم عرض قرار بدهید با ایمان که بگویید این هست ایمان هم هست. اگر گفتیم بنا به تعریف، اگر گفتیم اصالت تعلق هست اول باید ایمان گسترش پیدا بکند پس از گسترش ایمان آن وقت حالات فرد، نظام حساسیتهایش، نظام ادراکاتش قلبی اش بعد از او باید گفت که

نظام ادراکات بعد از آن باید گفت نظام تأثیرات عینی اش و تصرفات عینی اش اینها باید در مرتبه عالیه قرار بگیرد.

آقای معلمی: اما اگر هم باز بخواهیم بگوییم که اصل در ولایت ایمان است بعد دو مرتبه همین سؤال را باید روی همین مبنا هم بخواهند تعریف بکنند آیا اثر ایمانش و یا جلوه ایمانش فقط باید در ادراکاتش در امور قلبی و امور - به اصطلاح - نظری و امور حسی دید یا

استاد حسینی: خیر در تأثیر عینی هم باید دید دیگر ...

آقای معلمی: در تأثیر عینی هم مثلاً روحی اش هم موثر است.

استاد حسینی: بله در کلیه رفتارها، رفتارهای قلبی اعم از ادراک که ذکر شده است و اینکه نظام حساسیتهایش را بگوییم شاید بهتر باشد از ادراکات قلبی یعنی اینکه کجا غضبناک می شود کجا فرحناک می شود کجا، به هر حال حساسیتهایی که دارد نسبت به چه چیزی چقدر بها می دهد نسبت به چه چیزی چقدر به نمی دهد به هر حال باید این ایمانش وقتی آن بلوغ را پیدا کند معنایش این است که رفتار قلبی ار، رفتار ذهنی او، رفتار عینی او تغییر پیدا می کند نسبت تأثیرش گستره تر می شود و قدرت سرپرستی در این سه تا را بدست آوردن همه اش همه اینهایی را که ما گفتیم هر چند که بالعنایه و بالاشاره می شود گفت که در آن هست یعنی ایمان موهبت است - به حضورتان که عرض کنم که - به معنای اکتسابی محض نیست مقدماتش سیری است که شما به حول و قوه خدا و لکن آن اعطاء است کما اینکه فطرت هم اعطا است همه اش، همه چیز اعطا است و لکن اعطاءهای خاص اینها واضح هم هست برای کسی که یک مقدار تأمل بکند این است که بی سبب و بی جهت هم واقع نمی شود اگر قلبی اش هم درست کنند خدا رسوایش می کند. محال است عمر و ابوبکر و کذا قلبی اش بود خداوند نگذاشت یعنی خدا ولی الهی آن گونه عمل کرد که دست اینها چطور شد؟ رو شد. محال هم هست که جامعه اسلامی دنبال مطلب این را هم من عرض کنم باشند برای تبعیت از دین خدا، خدای متعال مؤید ندارد فردی را برای این مطلب؛ یعنی مردم در امور ولایت اجتماعی همین گونه، بله اگر

مردم همه رو برگدانند آن یک مطالب دیگری واقع می شود ولی مثلاً ما شخصاً درباره خود حضرت آیت الله خامنه ای برای ما واضح است گمان می کنم اللهم صل علی محمد و آل محمد

استاد حسینی: من گمان می کنم برای دیگران هم واضح باشد مگر اینکه کسی بخواهد انکار بکند این نحوه پذیرش و این نحوه به اصطلاح توفیق البته حالا در قبل ایشان خدماتی انجام داده و اینها سر جای خودش، این پیدا است که کار خدایی بوده است خب کسی که خودش و دوستانش وقتی که وارد مجلس خبرگان می شوند چنین احتمالی را ندارند وقتی بیرون می آیند - به حضورتان که عرض کنم که - چنین مطلبی واقع می شود این که - به اصطلاح - نمی شود بگوییم که کار خدا نیست و نمی شود مثلاً خدای متعال بر قلوب مسلط باشد بنا بر مباحث اخلاقی بعد هم بگوییم امر ولایت را هم کاری ندارد ابداً ولو مردم با اخلاص هم بیایند اولی اش چنین چیزی که نمی شود به نظر ما می آید که ولایت ایشان با تأییدات خدای متعال انجام گرفته است با عنایت حضرت بقیة الله - صلوات الله و سلامه - انجام گرفته است و پیروز هم می شود ان شاء الله تعالی «و صلی الله علی محمد و آل محمد».

حاضر: اللهم صل علی محمد و آل محمد

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۴۴

۶۸/۰۸/۱۳

آقای معلمی: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم الصلاه و السلام على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد [اللهم صل على محمد و آل محمد]

در ابتدا دو تا سؤال هست در مورد بحث جزمیت، عرض می‌کنم که سؤالات دیگری هم در همین زمینه هست که در همین دو تا سؤال خلاصه می‌شود. یک سؤال که فرموده اند که گفته شده است جزمیت می‌تواند تقلیدی یا غیر تقلیدی باشد و حال آنکه به نظر می‌رسد چنین تقسیمی درست نباشد، چرا که جزمیت نسبت به یک موضوع زمانی است که فرد برای آن استدلال داشته باشد، حال آنکه نسبت به اموری که جزمیت تقلیدی تلقی می‌شوند چنین نیست و با اندک شک و شبهه‌ای شکسته می‌شوند؟ یک سؤال هم فرموده اند که آیا جزمیت اسلام نسبت به یک موضوع خاص می‌تواند از مراتب مختلف برخوردار باشد یا نه؟ اگر آری علت اختلاف جزمیت آنها به چه بر می‌گردد.

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين، بسم الله الرحمن الرحيم [؟].

بحث جزمیت یا یقین که به یک معنا که گذشته فوق برهان است. به یک تعبیر شاید تعبیر عیان و ملاحظه خود آن مطلب مورد بحث باشد که طبیعتاً وقتی شما تبعیت می‌کنید از یک دکتر یا متخصص یا فقیه برای شما بالمعانیه با عیان آشکار است که این دکتر این سخن را گفت نه اینکه معدای آن سخن تا برسد به چرایی اینکه چرا این را گفت این برای شما عیان باشد. در لوازم خطاب برای شما عیان می‌شود، آشکار می‌شود روشن می‌شود فهمید که این لازمه را تا این حد از اطلاع ما دارد و قطعی است یقینی است. حالت نفسانی نسبت به معدای کلام پیدا می‌شود نسبت به لوازمش پیدا می‌شود ولی اینکه علت این که چرا چنین گفته اند این حتماً پیدا نمی‌شود برای آدم و الا علم به حقائق امور حاصل می‌شد. می‌دانیم این حق است یقین بر حقانیت‌اش

داریم و لکن اینکه این حق است چرا و علت‌اش چیست؟ آن را در احکام تکلیفی نمی‌توانیم علم به مقتضیات نمی‌توانیم پیدا کنیم. تبعیت برای ما یقینی می‌شود. حالا اگر واسطه بخورد باز به همین درجه از یقین هست یا اینکه نه واسطه که خورد میزان جزمیت وحدت و کثرتی که بعداً در قسمت دوم هم بحث از آن می‌کنیم دیگر نمی‌تواند به نحو تام انجام بگیرد به نحو ناقص انجام می‌گیرد. و جریان جزمیت که جریان یقین هست جریان تعلق هست جریان ایمان هست به یک معنا، این ابا دارد از اینکه شکسته بشود و وحدت ترکیبی پیدا نکند در آنجایی که تقلیدی است وحدت ترکیبی پیدا نمی‌کنیم صرف این که مقلد آدم نظرش تغییر پیدا کرد به نظرش این هم تغییر پیدا می‌کند، ثباتش و بازگشتش به اراک خودش و یقین خودش نمی‌کند که بگوییم این تغییر نمی‌کند مگر اینکه ادراکش به یک مرتبه بالاتری ارتقاء پیدا کند. مثال: در مسأله شطرنج وجود مبارک نایب حضرت الامام امام خمینی فرمودند [اللهم صل علی محمد آل محمد ۳ مرتبه] در فرض خاصی که شطرنج جزء آلات قمار نباشد در چنین فرضی که صرفاً یک ورزش فکری باشد عیبی ندارد با آن خصوصیات و شرائط و ظرائف و دقائقی که در بیان شریفشان بود. حالا خارجاً هم در کازینوهای دنیا اینگونه که گفته می‌شود جایی بازی نمی‌کنند شطرنج مخصوص یک دسته دیگری یک طائفه دیگری است از آن حالت که سابقاً داشه است به عنوان وسیله قمار بوده است تغییر پیدا کرده است، حالا یک وسائل و ابزار دیگری برای قمار درست شده است، حالا برعکس شاید مثلاً در قانون احتمالات و مباحث ریاضی یا کاربردی احياناً برایش کسانی بتوانند کار کنند و پیدا کنند. حالا ما بگذریم از اینکه این بازی خوبی هست برای فکر یا بازی خوبی نیست برای فکر آن یک بحث دیگری است برای رشد فکری بهتر هست که اصلاً بازی کرد یا اینکه رشد فکری در تأمل در معارفه حق الهیه پیدا می‌شود بدنبال رشد ایمان ولی حالا اگر بازی خوبی هم نباشد، معنایش این است که بازی مکروهی است، مثل سایر مسائل ریاضی مثل سایر دقت کردن در امور دنیا بریده از آخرت که اشتغال به دنیا مکروه است همه آن شدتش کسانی که به دنیا اشتغال دارند پیدا می‌شود شدت تأثیر عینی هم پیدا می‌شود مرحله کاملترش هم پیدا می‌شود اختراعات و صناعات هم می‌شود ولی الهی هم می‌شود فرض دارد همه اینها باشد و بریده هم نباشد پایه‌اش از اعتقادات حق الهیه. در همه مراحل هم بریده نباشد هم در اصل انگیزه و هم در کیف انگیزه و

هم در کیف تأملو هم در کیفیت سنجش و مقایسه و در همه اینها جاری باشد ان شاء الله تعالی مدل اسلامی را به دست می‌آورید و بعد هم طبیعتاً نسبت اسلامی و تناسباتی که بین کیفیتها هست و بعد از آن هم لزوماً فلسفه ریاضی و ریاضی اسلامی بعد از آن هم سایر ابواب کاربردی‌اش و نهایتاً هم ایمان متکفل اداره عالم می‌شود، یعنی تبعیت از انبیاء سعادت در همه شئون حیات معرفی می‌کند و کیفیت عبادت را در همه حرکات و سکناات بشر نشان می‌دهد این غایت مطلوب. اما حالا فعلاً موضوع بحث صرف اینکه ولی می‌فرماید یا مقلد می‌فرماید جایز است در چنین فرضی مقلدین بلافاصله نظرشان تغییر می‌کند، پس جزمیت برای یک نفر موجب می‌شود که جزمیتهای نازله که ما آنها را جزمیت به آنها نمی‌گوییم تبعیت می‌کنند و تغییر می‌کنند. حالا یک چیزهایی را هم دارید که تقلیدی نیست، اگر کسی بگوید که وجود مبارک حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه - اللهم صل علی محمد و آل محمد - و جعل الله روحی لتراب مقدمه لاشریف فداه اگر کسی بگوید که ایشان ظهور کرده اند و این مطلب یگر نیست این یقین اولی‌اش برای خودتان است قبول نمی‌کنید، می‌گویید نه، این حرف بی ربط است. یک کسی بگوید که رسالت حضرت ختمی مرتبت صلوات الله و سلامه علیه و علی اهل بینه الطاهرین - اللهم صل علی محمد و آل محمد - خاتم نیست کسی قبول نمی‌کند از شیعیان کسی قبول نمی‌کند شما قبول نمی‌کنید تا برسد به توحید چه چیزی است پس؟ یکی از آن مستقیم هست یکی از آن بالواسطه است. ضروریات مذهب صلوات خمس کسی بگوید نخیر نماز دز شیعه شش تا یا هشت واجب هست نه این که در هشت موقع نه ۵ تا یا فرضاً بگوید عدد رکعات نماز صبح ۲۰ رکعت است سی رکعت است یا ۸ رکعت است ۳ رکعت است کسی قبول نمی‌کند؛ پس شما یک اموری دارید که خودتان حس می‌کنید که در آن یقین به مرتبه و منزله‌ای است که امکان شکسته شدنش به وسیله نظر غیر نیست ولی یک اموری است که به وسیله نظر غیر قابل شکسته شدن هست اینها در یک حد نیست. اگر کسی بگوید که آن منصب رهبری نباید در آن پیروی جز از مرتبه بالاتر اخذ بشود سرپرست تحت سرپرستی معصومین است و لکن فوق سرپرستیهای مادون نمی‌شود آنجا جزمیت نحوه‌ای باشد که اتکا به غیر خودش داشته باشد در موضوع کار خودش در موضوع سرپرستی که بر عهده خودش در سطح کلی گذاشته شده است در نفس خود همان

نمی‌شود متکی به غیر باشد. اطلاعات ۱۶/۰۰ در آن مقیاس کلی را خودش باید شخصاً دقت بکند و تناسب‌اتش را ببیند. حضرت نائب‌الامام خمینی رضوان الله تعالی علیه - اللهم صل علی محمد و آل محمد - که پرچمدار اسلام بودند برابر پرچمداران کفر صدای آن پرچمداران کفر را خودشان از رادیو استماع می‌فرمودند، رادیوهای خارجی را خودشان دقت می‌کردند که فرضاً ریگان یا آن مردک کارتر یا آن، اینها چه می‌گویند، اعلانیه‌هایی که طاغوت آن محمدرضا خاان می‌داد ایشان خودشان شخصاً دقت می‌کردند. چون ادراک این رهبری نسبت به رهبری کفر و الحادی که مقابلش قرار دارد سایرین آن ادراک را ندارند این با یک کلمه‌ای که دارد می‌گوید می‌خواهد با ارواح چکار بکند، ایشان هم مقابلش چه می‌کند، چه باید بکند. بنابراین چه نسبت به عینیت آن، چه نسبت به کلمات کما اینکه گذشت چه نسبت به نحوه برخورد در مقیاس بسیار بالا در مقیاسی که موضوع سرپرستی و مسئولیت سرپرستی‌اش به عهده شان هست باید برای خودشان مستقلاً حاصل بشود تا بتوانند اداره کنند. حالا سؤال دوم که آیا یقین ضعف و شدت دارد دو معنی برای این ضعف و شدت می‌کنیم: یکی ضعف و شدت را بنا به منطق تجریدی که بگوییم همه از مراتب یک مطلب هستند مثل نور شمس و نور یک چراغ قوه یا یک کبریت، یک شمع بگوییم مشکک هست که ما چنین چیزی را نمی‌گوییم بنابر مباحثی که عرض شد ضعف و شدت به معنای گسترش کثرت و گسترش وحدت، ترکیبی نه تألیفی هست، البته مثالی را هم که زدیم تا یک حدودی از آن برای برادرها روشن هست که برای بعضی از مقلدین گفتیم نسبت به بعضی از امور یقین هست نسبت به بعضی از آنها یقین بالواسطه هست خاصه در امور کلی که قطعاً یقین بالواسطه هست یقین مستقل نیست. در امور کلی هم که می‌گوییم امور اصولی را غرضمان هست آنجایی که شدت ایمان بنا به تعریفی که شد از عرفان و فقاها و زمان و مکان و عینیت در هر سه تا با هم هست آنجا بزرگترین وحدت و کثرت وجود دارد، در وحدت و کثرتهای نازله چون بالواسطه می‌شود هر قدر کثرات ممکنه زیادتر باشد ولکن ارتباط و وحدت و انسجامشان بالواسطه هست انسجامشان آن وحدت و کثرت شان با همدیگر متحداً در نزد بالاترین مقام مسئول سرپرستی که ایمانش از مرتبه بالاتری است آن هست که دارا هست. بنابراین شدت ایمان و ضعف ایمان بنا به تعریفی که بیان شد که موجب وحدت و کثرت بالاتری می‌شود هم در

احساسات و نظام حساسیتها و نظام ادراکات قلبی و هم در نظام ادراکات نظری و هم در نظام ادراکات حسی هماهنگی شان و انسجامشان و پیوستگی شان در مرحله اتم درم قام مسئول و متکفل رهبری هست و مراتب نازله‌اش طبیعتاً وحدت و کثرت کمتری را دارد. ممکن است عرض کردم کسی در یک مراتب نازله‌ای به نظرش بیاید که اینجا کثرت بیشتر است ولیکن کثرتی که وحدتش بالغیر است با استراتژی‌ای که رهبر گذاشته است وحدت پیدا می‌کند، خودش نمی‌تواند جزئیات کارش را با همدیگر به وحدت برساند منهای آن استراتژی منهای آن موضع گیری رهبر این دو تا سؤال.

آقای معلمی: یک سؤال فرموده اند که اگر ملاک صحت سایر ادراکات ادراک از وحی است آیا ملاک صحت ادراک از وحی چیست؟ یک سؤال دیگر هم فرموده اند که قبلاً گفته می‌شد منطق مقدم بر شناخت است ولی اگر منطق را روابطی توام با مواد خاص بدانیم هر رتبه از منطق توام با شناختی در همان رتبه می‌باشد در این صورت اولاً آیا ابتدایی ترین رتبه از منطق یا شناخت چگونه تمام می‌شود ثانیاً آیا تصور از منطق صوری به عنوان قواعد هستی شناسی یا علم اصول به عنوان قواعد حکم شناسی با تعریف فوق از منطق چگونه سازگار است؟

استاد حسینی: سؤال اول این بود که ...

آقای معلمی: اگر ملاک صحت سایر ادراکات ادراک از وحی است ملاک صحت ادراک از وحی چیست؟ استاد حسینی: بله، اول اصل اشکال را بجاست یک مقداری توضیح می‌دهیم که منهای این روشی را که در شناخت شناسی مصرفی می‌کنیم، البته جای مباحث کاملش در خود بحث شناخت که بحث شناخت شناسی را آدم بحث بکند بگوید اصلاً معنای معرفت چیست؟ معنای معرفت نسبت به غیر است، پیدایش حالت نفسانی برای خود متناسب با غیر است یا اینکه چه چیزی است؟ بالجمله می‌توانیم اینجا خلاصه‌ای را اشارتاً عرض کنیم تا در موضوع خودش و خودش بخواهیم بحث مبسوطش بکنیم. بنابر اشاراتی که قبلاً شده است تعاریفی که شما دارید کلاً تعاریف کاربردی است چه متألهین و چه [؟] علم به حقیقت شیء کما هی حاصل برای شما نمی‌شود، علم متناسب هم نمی‌توانید بگویید مگر اینکه تکیه داشته باشد به وحی علم هماهنگ و متناسب

نمی‌شود گفت. و این اشکال بر کلیه منطقیها هست که شما اگر معیار صحت را از حد تعریف نشده اولیه خودتان می‌خواهید تعریف کنید که صحت آن حد به کجاست خاصه که آن حد در ابتدای کار گفته می‌شود بدیهی است در غایت کار نمی‌توانید در نهایت و منتهی نمی‌توانید بگویید بدیهی است، لوازم آن حد را که می‌بینید آن لوازم بدیهی نیست و لذا آن علم خواندنی و فرا گرفتنی نیست. فرضاً در منطقی صوری که حد اولیه هستی هست لوازم بعیده‌ای را که شما در منطق می‌خواهید حمل بکنید به نحو قضیه حملیه بر حد اولیه تان در آن اختلاف می‌شود، یعنی بین علماء منطق در پاره‌ای از مسائل اختلاف است و حال آنکه هم ماده یکی هست نمی‌توانید بگویید که براساس اختلاف ماده این اختلاف پیدا شده است و هم روش یکی هست نمی‌توانید بگویید براساس اختلاف روش این اختلاف پیدا شده است و هم علماء فن هستند که با هم اختلاف دارند نمی‌توانید بگویید که جاهلها هستند نمی‌توانند این ماده و مواد را درست در این دستگاه و این صورت بچرخانند. پس سه چیز که منشأ اختلاف می‌تواند باشد در اختلافی که در مسائل منطقی در پاره‌ای از مسائلش هست نمی‌شود ادعا کرد، نمی‌شود گفت اختلاف از مواد است نمی‌شود گفت اختلاف از روش است و نمی‌شود گفت اختلاف از ضعف و جهل طرف هست در بکارگیری روش مع ذلک اختلاف هست. معنایش چه چیزی است معنایش این است که لوازم بعیده آن حد اولیه بدیهی نیست، همین که گفتید لوازم ذاتش بدیهی نیست حد بین اینکه تا چه مقدارش بدیهی است تا چه مقدارش غیر بدیهی مورد اختلاف می‌شود. بنابراین از هستی تعریفی در نهایت شما می‌دهید ولو می‌گویید هستی قابل تعریف نیست و واسطه اثبات برای هر تعریفی هست ما عرض می‌کنیم که بحث منطق کلاً لوازم همان هستی هست به نحو قضیه حمله می‌شود کل این قضایای منطق را حمل کرد بر حد اولیه‌اش و بالاتر از آن. مسائل فلسفی که موضوع بحثشان هستی شناسی است به عنوان لازم مرتبه دوم که مرتبه اول آن لوازم منطقی است قابل حمل هست به ادراکی که از هستی علماء فن دارند یک کسی اصل در هستی را ماهیت می‌داند یک کسی اصل در هستی را وجود می‌داند و هر دو هم همزمان هستند. پس بنابراین حد بدیهی را که می‌گویید و تعریفی را که برای بدهت می‌دهید که مورد اختلاف نباشد مورد اختلاف قرار گرفت در لوازم، اگر لوازم ذات است معنایش این است که ذات هستی به دو کیفیت

مورد لحاظ و توجه قرار گرفته است که طبیعتاً بحثهای منطقی و فلسفی بحث از لوازم ذات می‌کند بناء علیه می‌فرمایید این این جوری می‌فهمد ان فیلسوف دیگر این جوری می‌فهمد، اشتراک حد اولیه با یک مقدار دقت مورد تردید قرار می‌گیرد. صحت اینکه کدام یکی از دو فیلسوف درست می‌گویند در عین حالی که هر دو عالم هستند دارای این فهم اند دارای این فن هستند با اختلاف فهمشان می‌گویید نمی‌شود این ها هم مبادله فکری بکنند و به یک نقطه واحد برسند این اینگونه می‌فهمد آن هم اینگونه می‌فهمد وقتی این جور شد معنایش این می‌شود که حد اولیه در ایده اشیاء می‌تواند مورد اختلاف قرار بگیرد. بله، شما می‌توانید بگویید که یک مابه الاشتراکی هم ما بین آنها هست و الا اگر بگویید یک قدر یقینی از بداهت تعریفشان از بداهت زیرسؤال می‌رود، اگر بگویید که یک ما به الاشتراکی هست که آن کافی است آن بازگشت به ما هست، عیبی هم ندارد. آن وقت ما بلافاصله می‌گوییم از اینجا بالاتر یک پله هست و آن این است که ما می‌گوییم معیار صحت در مابه الاختلافها باید از قبیل این علوم تدریجی الحصول نباشد، اگر می‌خواست معیار صحتی معین بشود باید قدر هر شیء کما هی در آنجا باشد، یعنی برابری اش برابری یقینی باشد نه غیر یقینی و علمی که برابری اش برابر یقینی باشد جز از طریق حضرت حق سبحانه و تعالی نمی‌آید این گونه اشراف برای علوم تدریجی الحصول طبیعتاً نیست. یک چنین اشرافی که اندازه یک چیز را در کل نظام آفرینش معین بکند حالا موضوع بالا باشد یا پایین فرق نمی‌کند این مخصوص به بعد است. سؤال می‌شود آیا ما حالا دستمال حالا هیچ چیزی دستمال نمی‌دهد چرا؟ شما ادراک از وحی دارید این ادراکات از وحی حاکم است بر کلیه ادراکات، اگر بنا شد بیان رابطه اشیاء باشد، یعنی جایگاه شیء را پایگاه یک مفهوم را جایگاه یک موضوع منطقی را مشخص بکند موضوع چه از قبیل مفاهیم ذهنی باشد، چه از قبیل اشیاء عینی باشد، چه از قبیل حالات باشد جایگاهش معرفی بشود حق و باطل بودن آن احاطه به آن را خدای متعال از طریق وحی به انبیاء خودش عطا فرموده است که مرتبه اتم و کاملش به نبی اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم [اللهم صل علی محمد و آل محمد] و اهل بیت طاهرینش صلوات الله علیهم اجمعین عطا کرده است. حالا ادراک از کتاب و فرمایش تراجم وحی این ادراک، ادراکی می‌شود حاکم بر کلیه ادراکات انسانی، پس معیار صحت ادراکی است که ما از کلمات وحی داریم. آیا

این را به چه نحوه‌ای می‌توان پیدا کرد همانگونه که یقین ابتداء آن فطری است مخلوق خدای متعال هست مراتب رشد و کمالش هم افاضه حضرتش از طریق ولی نعمت حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه است، البته تعیین متکیف به کیف می‌شود یا مان نرود! یعنی کیفیت حالت پیدا می‌کند و بعد کیفیت کیفیت برهان پیدا می‌کند و بعد کیفیت حرکت عینی پیدا می‌کند. یقینی که نتواند این کیفیتهایی را که عرض شد پیدا کند آن هم تخیل است اعطاء مولا نیست. یقین هماهنگی خودش را در جریان جزمیت در جمیع مراتب سیر می‌دهد و می‌آید پایین یک مرتبه‌اش می‌گویید مرتبه ادراک لطف عرفانی است که می‌گویند مذاق عرفانی و ذوق عرفانی است ولی همان تبدیل به برهان فلسفی و همان تبدیل می‌شود به ملاحظه عینیت که مستدل هماهنگی‌اش در همه مراتب دارد و این بسیار فاصله دارد حرف متصوفه که ابای از استدلال دارند هماهنگی کیفیات هست نظام دارد عالم، عالم بدون ربط و نظام که نیست که. اینگونه نیست که بگویید صرفاً ادراک می‌کند یقینی دارد و دیگر از او سوال نکن و برهانی نیست و این قضیه فلان، نخیر، برهان از همین جا نشأت گرفته است باید نازل بشود بتواند نظام کیفیت نظری خودش را نشان بدهد. یک ایمانی که هماهنگی هست با نظام آفرینش که ما معتقدیم وحی معیار هماهنگ سازی همهٔ مراحل هست چگونه می‌شود ادراک از آن وقتی از آن استدلال بخواهند بگویند استدلال بی استدلال. و به عبارت مرتب نازلتری که عرض کنیم برهان چیزی نباشد نباشد بنا به مباحث گذشته جز کیفیت پرستش ذهنی حضرت حق. ذهن هم عبادت می‌کند هم می‌تواند تفکر کند در معارف و حالات خودش و محاسبه و مراقبه و تهذیب نفس و هم می‌تواند ذهن عبادت کند در تهذیب ملاحظات و ضعف و صحت ملاحظات را ملاحظه بکند و هم نسبت به عمل و ضعف و صحت عمل را ملاحظه کند. حالا این حرکتی را که ایمان دارد تا عینیت مبدأ آن هم یقین هست اولین نظری را که می‌کند به کجا می‌کند به کلمات وحی است، اولین مدل منطقی و روش‌اش را از کجا اخذ می‌کند از این کلماتی که هست. بنابراین اینگونه نیست که بگویید علم اصول رها می‌شود و اینگونه هم نیست که بگویید علم اصول کاملتر نمی‌شود؛ کامل‌تر شدن غیر از این است که شما مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه که اصل‌هایی را اضافه می‌فرماید یا فرضاً احیاناً مرحوم آخوند یا بعضی از متأخرین که اضافه‌هایی دارند تأسیس‌هایی دارند

می‌گویید اصول را از بین بردند یا می‌گویید خب! از فرمایش مرحوم صاحب معالم و قبل از صاحب معالم مرحوم فرض کنید که حالا در خاطرمان نیست که از تاریخ علم اصول که رجوع بکنید از آنجایی که بخواهیم محقق باشد از آن جا که بیایید - به حضورتان که عرض کنم که - تا برسد به کفایه و بعدش برسد به مرحوم کمپانی و مرحوم نائینی و مرحوم آقا ضیاء خب این خیلی تغییر کرده است، بعضی‌ها هم باز همین‌گونه تغییر کرده اند مرحوم حاج شیخ و همچنین حضرت امام و سایر بزرگانی که در علم اصول زحمت کشیده اند از بین نبرده اند تکمیل کرده اند بگویید قواعد لازم که تکمیل کنند تکمیل تر بشود آن حرف درست است. رشد در ادراک رشد در ایمان حتمی هست همراه رشد ایمان و رشد ادراک هم خب، استدلال‌هایی اضافه می‌شود ولی بگوییم کار دیگر تمام شد رها شد نخیر. هکذا منطق بگوییم تکمیل می‌شود از این حالت تجریدی بعد نسبت بین امور هم ملاحظه می‌شود و از کلمات هم ملاحظه می‌شود بسیار خب این می‌شود به معنای تکمیل منطق هست. البته تغییری اصولی در منطق صوری پیدا می‌شود در اینکه شما حد اولیه را عوض کنید از بداهت به یقین و ایمان تعریفمان در برهان عوض می‌شود و چه بسا اموری را که ظنی بیان کرده اند بنا به تعریف منطق صوری که استنباط‌های یک فقیه را ظنی می‌داند تعریفش را اگر تعریف برهان را نگاه بکنید، نه مواد اولیه‌اش عقلی است و نه قیاس شکل اول در آنجا به آن‌گونه جاری می‌شود، خب اینها تغییرهای این رقمی پیدا می‌شود در منطق صوری بیشتر در اصول شاید کمتر اضافه‌هایی هم می‌شود ولی حالا بگویید که تناسب بین مقدمات لازم نیست ملاحظه بشود نخیر، تناسب بین مقدمات لازم است ملاحظه بشود با یک حد اولیه دیگری با یک مجموعه دیگری. حالا بگویید برای رفتن آن سیر ممکن است در بعضی از جاها استفاده از منطق صوری هم بشود مطلقاً رد نشود این امکان هم دارد که یک چنین چیزی هم بشود غیر از این است که پایگاه مطلق را پایگاه منطق صوری قرار داده باشید بحث اگر قسمت دیگری از آن باقی مانده توضیح بیشتری خدمتان عرض بکنیم. پس امور یقینی از کتاب و سنت را شما در اصل تعاریفتان و در حد اولیه تعاریفتان دخالت می‌دهید من یک تكملة‌ای هم حالا ر اینجا عرض بکنم قبل از وارد شدن فرض کنید که تعریف علم، تعریف عقل، تعریف جهل اینها پر هست دیگر در کتاب و سنت به گونه‌ای که. من به نظرم می‌آید که هر کسی به ادنی ملاحظه‌ای

بکند این مطلب را می بینید که فهم را فهم مصطلح عرفی به کار برده نشده است بلکه فهم خاصی است که ما این را صحیح می دانیم عقل را عقل مصطلح عرفی بکار برده نشده است. می فرماید که ربا را مثل بیع می بیند کسی که شیطان او را خل کرده باشد حالا همه مردم، مردم مثلاً مادی ربا را مثل بیع و قرص تر از بیع هم می دانند؛ یعنی بیع را مثل یک چیز متزلزلی می بینند که برای پیشگیری از تزلزلش می گویند آقا نرخ سودش تبعیت بکند از نرخ ربا [...] قاضی طرفین را برای آن ضابطه اش را ربا قرار می دهند، یعنی اصل قرار می دهند ربا را فرع آن قرار می دهند بیع را و اسمش آنها را هم شما می گذارید عقلای عالم. بنا به بیاناتی که هست [...]

آقای [؟]: [؟]

استاد حسینی: چطور

س: [؟]

استاد حسینی: خب، این ها را متکفرین دنیا می دانند. متفکرین دنیا را شما عاقل نمی دانید به حسب لسان شرع حتماً همینطوری است که می فرمایید عاقل نیستند دیگر، چون خدا آنها را عاقل نداند دیگر یعنی چه شما عاقل بدانید. ولی خود کفار آنها را جزء عقلای خودشان می دانند، ما جزء شیاطین می دانیم که شیطنتهای پیچیده کرده اند و افراد ضعیف را مبتلای به ضلالت و گمراهی کرده اند. گاهی کتابهای در مدح ربا مدح فرمولی مدح به اصطلاح علمی نوشته اند، طبیعتاً آن کتاب را ما دیگر علمی نمی دانیم شیطنتهایی است که برای اغفال بشر در آنجا راه انداخته اند. لذا صحیح است که آدم به آنها بگوید کتب ضلال. کتابی که یک امری را که خدا می گوید این پیام جنگ با من و رسول ام هست این را این قدر برایش دائماً مدح تراشیدن این جز شیطننت چیز دیگری نیست. جز هیاهوی ابلیس برای فریب دادن مردم که چیزی دیگری نیست که. حالا اگر عقل را ما عبد به الرحمان و اکتب به الجنان این تعریف بکنید خب، حتماً اینها عاقل نیستند. اگر جهل را آن چیزی بدانید که همراه با ترس از غیر خداست امید به غیر خداست آن جنود و جهل و جنود عقلی را که در اول حدیث در اول کافی حدیث شریف مبارک نقل می فرماید اگر آن را ببینید خب، حتماً اینها جهل هستند علم نیستند. پس تعریف علم و آگاهی و جهل تعریف معرفت و جهل و تعریف عقل و اینها به حسب حد اولیه

اگر ایمان باشد سازگار هست با این بیان شما حد اولیه را ایمان قرار بدهید ایمان بالله و الیوم الآخر آنوقت این حدیث شریف عقل و جهل کافی را مطالعه بفرمایید می بینید که این با حد اولیه ایمان کاملاً هماهنگ است. ولی حد اولیه را بگذارید بدیهیات عقلیه و عقل را هم همین که کافر و ملحد و مؤمن همه در آن مساوی بگیرید، بعد بیایید نگاه بکنید می گوئید اینها را چرا؟ می گویند جنود جهل، جهل که امر عدمی است، جهل که جنود ندارد، اینها یک چیزهای وجودی، امور وجودی را اینجا بیان کرده اند. حالا دیگر دائماً توجیه بکنید این ترس هست یک بخش هست ولكن صحت انضمام ندارد باید ترس از خدا بشود چطور است، ما می گوئیم این حالت هست در یک آدمیزاد کافری این حالت ترس از مرگ هست. این امر عدمی نیست که این می ترسد و این حالت را دارد این تحرک را دارد حالا می شود البته این را هم توجیه کرد که این آدم هم از چیز دیگری می ترسد خودش التفات ندارد به اینکه از چیز دیگری می ترسد و الی آخر. ولی به هر حال بازگردیم حد اولیه که عوض بشود تغییراتی در نظام محاسبات و سنجش پیدا می شود که در اینجا به همین اندازه اش اکتفا می کنیم بحثش در شناخت شناسی باید مفصلتر بشود. متد برای شناخت لازم هست روش برای شناخت لازم هست حتماً تناسبات [؟]، تناسبات را باید از کجا بگیریم از کتاب، چگونه از کتاب بگیریم، مگر چگونه شما از عقل می گرفتید، مگر در آنجا بدیهیات را ملاحظه نمی کردید و روابط بدیهی را بگیرید اینجا یقیناً و روابط یقینی را می گیرید. آنجا مگر نمی گفتید که ماوراء حد اولیه را لازم نیست که سؤال کنیم، خب اینجا که واضح تر است که کسی بگوید که این ایمان بالله دیگر زیر سؤال برو نیست اساس مطلب هست خاصه براساس فلسفه اصالت تعلق، آنجا شما تلائم عمومی منطقتان را ادعا می کردید اصل است و به تلائم هم نمی رسیدید اینجا هماهنگی عمومی را قطع دارید در وحی هست و در ادراکات خودتان هم این را معیار قرار می دهید با آن به اصطلاح مدلی که از وحی به دست می آورید دائماً اول یک روابطی را به صورت یقینی در کتاب ملاحظه می کنید می بردید آن را برای بار دوم در کتاب از اجمال به تبیین یک وحدت و کثرت جدیدی پیدا میشود مرتباً هی گسرتش پیدا می کند و دائماً می پوشاند و بزرگتر می شود مدلتان. بله.

آقای معلمی: بله یک سؤال در همین زمینه هست که تا آنجا که مربوط هست به یک مقدار هم فرمودید [؟]
حالا اینجا روشن تر عرض میکنم یک سؤال فرمودند آیا وحی معیار هست یا ادراک از وحی یکی هم فرموده اند
که چرا معیار صحت نباید از قبیل علوم علوم تدریجی الحصول باشد.

استاد حسینی: معیار صحت را اگر پایش به حد اولیه عقلی برگشت جای اشکال را همانگونه که عرض کردیم
باقی می ماند که می گویند این بنا به تعریف شما، می گویند این شرح الاسمی است شما کانه از قبیل امری
اعتباری که اعتبار می فرماید شما فعلاً اینگونه درک می کنید. مدتها درک می کردند اصالت ماهیت را بعدی
ها آمدند گفتند اصل وجود، خب حد تعریف کرد. حد اولیه تغییر پیدا کرد تعریفان از وجود، تعریفان از وجود
که تغییر پیدا کرد طبیعتاً لوازمی هم در مسائل فلسفی دارید، هر چند لوازمش را هنوز نرسیده باشید که در
مسائل منطقی ببرید و مسائل منطقی تان را هم بر همان اصل تبیین بکنید ولی لازمه اش این است که وقتی که
ادراکتان از هستی فرق پیدا کرده است باید آن در فلسفه تنها محدود نماند و بتوانید ببرید آن را در مسائل
منطقی تان هم این را جریان بدهید و نشان بدهید. پس بنابراین گاهی است که می گویند حد اولیه برگشت
بکند به خود انسان وفهم انسان و مرتباً هم که دائم فهم انسان کامل می شود این حد تغییر پیدا کند و زیر و
زبر بشود آن وقت دستگاه تان از ارزش تهی می شود اول. همین که گفتید نسبی هست معنایش این است که
به چه دلیل که در زمان آینده چیز دیگری پیدا نشود و حق و باطل را جور دیگری نگوید. قدم دقیق ترش این
است که از صحت هم تهی می شود، چون پایگاه صحت تان به امری بر می گردد که متزلزل هست. اما اگر
گفتید که ما آن نوع شناخت تدریجی را اصل قرار نمی دهیم اصل شناخت غیر تدریجی حاکم هست کما هی بر
عالم که ما چه تصدیقش بکنیم و چه تصدیقش نکنیم حکومت او تمام است، چه همه اهل عالم منکر بشوند و
چه موافق بشوند حکومت او تمام است اشرافش تمام است، علمش عین سلطنت اش بر همه عالم جاری است،
چه همه بپذیرند چه هیچ کس نپذیرند. یک چنین ادراکی که از طرف یک چنین مصدري باشد، خب صدور
وحی از طرف کسی که اشراف قطعی و تام و حقیقی و با برابری یقین به تمام اشیاء دارد. پس وحی دیگر
چیزی نیست که بگوییم که این یک امری است که در آن اختلاف واقع می شود همانگونه که معصومین هم

می‌فرمایند که در کلمات ما اختلاف نیست. در قرآن اختلاف نیست بیان می‌فرمایند اگر از طرف غیر خدا بود لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً در قرآن اختلاف کثیر بود اختلاف در آن نیست این عدم اختلافی که در بیان مبارک وحی هست و تا آخر هم همینطور است این قرار می‌گیرد پایگاه برای معرفت، یعنی ایمان وقتی تعلق پیدا کند به وحی تعلق به جهت ثابت است و تغییراتش تغییرات تکاملی می‌شود نه تحولی. ادراک هم که سایه ایمان هست ظل ایمان هست در سایه تعلق ایمان به این جهت ثابت آن هم جهت ثابت پیدا می‌کند تکاملی می‌شود نه تحولی. ادراک از کلمات وحی حاکم می‌شود بر کلیه ادراکات و آن جهت تکاملی را حکومت می‌بخشد بر همه ادراکها. بنابر این حد اولیه وقتی که قرار بگیرد وحی، دیگر آن عدم ثبات از آن برداشته می‌شود جهت ثابت پیدا می‌کند، متیقن مشترک پیدا می‌کند و هم بافت با فطرت عالم و فطرت انسان می‌شود یعنی هماهنگی عمومی پیدا می‌کند اطمینان و آرامش حاصلش هست هم آرامش قلبی و هم آرامش ذهنی، تشنگی ذهنی در آن نیست. تشنگی ذهنی همیشه پایگاهش اضطراب روحی است، یعنی ظل ایمان وقتی شد حال مضطرب باشد خب، ذهن هم متشتت است یعنی ناهماهنگی عدم مسانخت با فطرت، عدم مسانخت اول با فطرت انسان و بعد با فطرت جهان موجب اضطراب می‌شود مرتباً.

سؤال فرموده اند یک سؤال فرموده اند اگر ایمان اصل در استنباط باشد ...

استاد حسینی: ادراک از وحی حاکم می‌شود بر کلیه ادراکات دیگر. بله.

آقای معلمی: اگر ایمان اصل در استنباط باشد فقیه با ایمان بالاتر نمی‌تواند استنباط خود را استدلالاً به پایین‌تر از خود اثبات بنماید و فقیه پایین‌تر هم حرف بالاتر را نمی‌فهمد.

استاد حسینی: نه، اتفاقاً برعکس است. سرپرستی، سرپرستی که واقع می‌شود برای همین است که کسی که رتبه‌اش بالاتر است واسطه در فیض می‌تواند بشود معصوم صلوات و سلامه علیه - اللهم صل علی محمد و آل محمد - سرپرست هست در این سرپرستی‌اش می‌تواند واسطه در فیض و افاضه واقع بشود به نسبت معلم می‌تواند واسطه در فیض واقع بشود اگر معلم باشد. البته متعلم باید حالت تعلق به حق را داشته باشد اگر تعلق نداشته باشد اعراض داشته باشد نخیر، پیغمبر اکرم که بزرگترین معلم اولین و آخرین هست کنار دستش

و حتی از نظر عالم ظاهری همبستر با اوست آن سیاهی فوق سیاهی فوق سیاهی تاریکی در تاریک در تاریکی عایشه هست و نمی تواند استضاءه بکند از یک چنین نوری. ریگ، سنگ، سنگ کوچک، امام معصوم کرده در دهان مبارکش داده است به کسی که آمده سؤال کرده است که آقا من می خواهم عالم بشوم به زبان و در جاهایی که می روم به زبانه های مختلف دارند تجارت می کنم آنجا معارف اسلامی را هم در حدی که بلد هستم بگویم تبلیغ بکنم ریگی که آب دهان مبارک امام به آن بوده است این در دهانش گذاشته و در آورده است، یعنی حضرت ریگی در دهان مبارکش گذاشته اند و در آورده اند گفتند این ریگ را بمکید آب دهان امام خورده بود به آن این مکید.

ولی آمده است استضاءه کند آمده است نورانی بشود نیامده است استغفرالله مقابله کند، آمده است در خواست کند قسم می خورد از خدمت امام بلند نشدم الا به هفتاد و چند زبان مثل زبان مادی می توانستم حرف بزنم یا آن ایرانی که داشت شعر می خواند وجود مبارک حضرت مولا رسیدند به ایشان و اسمشان الان در خاطرم نیست گفتند که چه می خوانی گفت آقا شعر می خوانم یک عده هم دورش جمع شده بودند و صدایش خوب بود، بعد گفتند چرا قرآن نمی خوانی گفت آقا من قرآن چیزی بلد نیستم جز الحمد و قل هو الله برای نماز خواندن حضرت به او گفتند بیا آمد چیزی در گوشش گفتند دفعه تمام قرآن را از بر شد تا آخر عمر همه اش را قرآن می خواند. خب این با یک کلمه شنیدن یا یک ریگ یک چنین برکتی را آدم پیدا بکند حالا این بدخت شقی ای شبانه روزی در خانه پیغمبر اکرم باشد و لکن روی شدت پرستش دنیا که دارد یک لحظه درخواست حقیقی برای روحش نسبت به نبی اکرم حاصل نشد، اگر یک لحظه درخواست حقیقی پیدا شده بود از شقاوت نجات پیدا می کرد به سعادت می رسید. اگر پرستش خدای متعال در عالم و متعلم هر دو باشد تعلق به یک جهت باشد، طبیعتاً دستگیری عالم نسبت به متعلم از طریق خودش شاید طریق تصرف تکوینی جز برای معصوم یا بعضی از اولیاء خاص نباشد و لکن طریقی که جاری اس این است که همان مطلب وقتی نازل شد در ظرف ذهن و نازل شد در ظرف ادراکات حسی و بیان کرد ظرف می شود برای رشد متعلم و متعلم می تواند لسان استدعا و لسان تقاضایش نسبت به حضرت حق گویا بشود و از خدا بخواهد اظهار فقر خودش را

نسبت به خداوند متعال بهتر بکند و وقتی که در ظرف جدید اظهار نیاز به خداوند متعال کرد رشد پیدا می‌کند ایمان، ایمان خودش موهبت خدای متعال به وسیله ائمه معصومین هست ولیکن اعلام عجز و اظهار فقر از ناحیه بنده هست پرستش باید از این طرف حاصل بشود خضوع حاصل بشود تا اعطاء از آن طرف بیاید و خضوع مرتبه بالاتر.

آقای معلمی: منظورشان از این سؤال این نبوده است که به اصطلاح کسی که ایمان بالاتر دارد نمی‌تواند به اصطلاح پایین‌تر از خودش را رشد بدهد، بلکه صحبت در این مورد بود که فرموده اند فقیه با ایمان بالاتر نمی‌تواند استنباط خود را استدلالاً به پایین‌تر از خود اثبات نماید و فقیه پایین‌تر هم حرف بالاتر را نمی‌فهمد؛ یعنی گفته اند اگر مثل کسی که به خاطر ایمان زیادش یک مطبی را از قرآن استنباط می‌کند این نمی‌تواند استدلالاً این حرف را برای دیگران تمام بکند می‌تواند این استنباط نزد خودش باشد و دیگران اگر بخواهند از او تبعیت کنند می‌گویند اینگونه انجام بدهید ولی اینکه چرا اینگونه انجام بدهیم استدلالش را نمی‌تواند به پایین‌تر از خودش بفهماند.

استاد حسینی: نخیر، این حرفها در همین مورد بود. حرفها این بود که این ایمان فرم و کیفیت استدلالی هم پیدا می‌کند، فقط این که من می‌فهمم و تمام بیا نیست. این ظلش می‌شود برهان و ظلش وقتی می‌شود برهان برای غیر بستر برای رشد می‌شود و معنای ولایت هم همین است که بستر رشد را گسترش بدهد در اجتماع هم که می‌آید می‌گویید بستر رشد را گسترش می‌دهد، بعد می‌گویید در بستر خوب برای آدم امکان خضوع بهتر حاصل هست اصلاً حکومت اسلامی برای همین [؟] که بستر رشد را گسترش بدهد و بستر ذل و خزی دنیایی و عذاب آخرتی را تضییق بکند. برهان مثل مکان، مکان صالح هست برای پرورش چطور در مکان صالح که شما می‌روید عبادتتان وضعش عوض می‌شود. شما وقتی مشرف می‌شوید حرم مطهر بی بی فاطمه معصومه صلوات الله علیها سلام الله علیها آنجا حال دیگری دارید برهان همین کار را در یک مرتبه دیگر می‌کند ظل ایمان طرف هست و بستر رشد آن کسی که میهمان هست آنجا برایش خضوع بهتری پیدا می‌شود و همین که می‌فهمد که نمی‌فهمد این مطلب را ولی می‌فهمد که نمی‌تواند این را حل بکند در مطلب خودش

این برای کسی که حق گرا هست ظرف خضوع می‌شود و بعدش زمینه پرورش و اتضائه به نورش ایمان رشد پیدا می‌کند رشد که پیدا کرد می‌فهمد. حالا یک قضیه‌ای من یادم آمد آخر وقت است می‌گویم خدمتتان می‌گویند آقای سید محمد حسن شیرازی، میرزای حجت الاسلام ایشان در شیراز عالم بود و به او سخت گرفتند و بد سلوکی کردند و ایشان از شیراز رفت نجف، رفت نجف و ابتدای کار مثلاً حاضر سر درسها نمی‌شد و بعد گفتند که سزاوار هست که اینجا درس شیخ انصاری بیاید و این هم آمد سر درس شیخ و وقتی آمد دید عجب شیخ آن قدر سطح درسش بالاست که هیچ چیز نمی‌فهمد این ناراحت شد آمد متوسل شد به حضرت مولی الموحیدین که آقا ما شیراز خب، به هر حال عمری آمدیم در این راه و برای خدمت گذاری شیراز بدسلوکی کردند و از آنجا آمدیم نجف در خدمت شما، اینجا هم که آمدیم رفتیم پای درس اول که نمی‌خواستیم برویم الان هم که آمدیم رفتیم پای درس می‌بینیم متوجه نمی‌شویم اصل بحث. به قول معروف از زندگی خودش سیر شد خیلی اصرار کرد شب خواب دید وجود مبارک نبی اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم را - اللهم صل علی محمد و آل محمد - ظاهراً حضرت مولی الموحیدین هم تشریف داشتند و یک کاسه آش دادند به این، این هم که آش دا دن مشغول خوردن شد دید خیلی خوشمزه است دیگر حواسش به اینکه در محضر آقا هست مثلاً هر قاشقی که می‌خورد چشمش به آقا باشد یواش‌تر بخورد مشغول‌اش شد سرش پایین انداخت تند تنداش خوردن نگاه به آقا هم نمی‌کرد تشکر بکند یک مرتبه صدایی شنید از پشت سر آقا که گفتند حالا که آقا لطف کرده است آرامتر، رعایت کن حضور آقا را نگاه کرد دید عجب شیخ انصاری هست پشت سر آقا تا حالا ندیده بود یک قدح بزرگی از همین‌اش دستش هست ولکن شیخ حواسش به خود آقا هست هر از گاهی هم یک قاشق می‌خورد فردا صبح آمد پای درس شیخ، پای درس شیخ آمد دید که نه امروز خوب می‌فهمد دید خوب می‌فهمد انگار اشکالها را هم می‌فهمد شروع کرد اشکال کردن هرچه شیخ خواست برود جلوتر این نمی‌گذاشت اشکال می‌کرد نیم ساعت از وقت طلاب همین طوری حاج و واج چه کار بکند امروز سر درس، بعد شیخ گفت مگر نگفتم به شما آرامتر [خنده حضار]. بعد حالا صحبت این است که این احساس ذل اظهار ضعف در یک جاهایی خیلی نافع است اگر الی الله تبارک و تعالی باشد فقر الی الله تبارک و تعالی باشد خیلی نافع است. خب

مسلماً هو الغنى الحميد هرچه که حمد هست هرچه که هست از آن ناحیه می آید کسی که خودش مستقلاً چیزی نباید داشته باشد و چیزی ندارد و نمی تواند داشته باشد. نهایت این است که - به حضورتان که عرض کنم که - بستر رشد می شود یعنی بستر این می شود، پس تنازل پیدا می کند شکل استدلال پیدا می کند و تنازل به کلمات و اینها پیدا می کند شکل برخورد با کلمات، یعنی برخوردهای روحی در قالب کیفیت برخورد به کلمات با هم می شود ولیکن هردو حق گرا باشند این بستر می شود برای التفات به خدای متعال و دعوت به خدای متعال و خضوع و سجود در برابر خدای متعال و خدا هم عطا می کند. بله.

آقای معلمی: بله، چون که با این سؤالاتی که بعضی از برادران همین جور که فرمودند دو سه سؤال البته ندادند سؤالات هم تقریباً تمام می شود ما یک جلسه یا دو جلسه دیگر بیشتر [؟] خدمت برادران نیستیم. مگر اینکه بقیه هم که سؤالات دارند سؤالاتشان را بنویسند و بدهند. به هر حال اگر برادران زحمت بکشند و نسبت به این سیر بحثی که بود یک فهرستی تهیه بکنند به هر صورت که حالا هرچه تکمیل تر باشد بهتر است حالا ضمن این هفته یا هفته آینده هم فرصت باشد روی آن کار کنند تا اینکه مطالب به چه صورت اگر پشت سر هم دیگر باشد به نظرشان می رسد که مطلب را تمام می کند و به اصطلاح صحیح است.

استاد حسینی: یا اگر ابهامی در نظرشان باشد آن ابهام را ...

آقای معلمی: آن وقت جزوه ها هم که خودش اول آن همه اش فهرست دارد و از آن ها هم می توانید استفاده کنید اگر چنین کاری را انجام بشود و بتوانیم یک فهرست دقیقی در بیاوریم برای آن برادرانی که بعداً می خواهند این بحث را خلاصه کنند و به صورت یک کتاب در بیاورند این مقدار زیادی کارشان راحت می شود

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

استاد حسینی: و صلی الله علی محمد و آل محمد

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۴۵

۶۸/۰۸/۱۵

آقای معلمی: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم الصلاه والسلام على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد [اللهم صل على محمد و آل محمد] یک سؤال این است که آیا در برنامه ریزی، مدل اصل است یا بالا رفتن نسبت تأثیر یا اجرای احکام؟

استاد حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين.

صحبت این است که اگر دقت شده باشد به تعریفی که قبلاً شد که احکام تکلیفی؛ یعنی احکام و احکام توصیفی، معارف و احکام ارزشی، اخلاق هر سه باید در مدل به وحدت ترکیبی برسند آن وقت اولین صحبتی را که نمی‌شود کرد این است که بگوییم در مدل ما بالا رفتن نسبت تأثیر مشاهده نمی‌شود، چرا براساس مدل هست که نسبت تأثیر بالا می‌رود و نمی‌شود گفت که اخلاق مورد توجه قرار نمی‌گیرد همان بالا رفتن نسبت تأثیر یعنی این بالا رفتن تأثیر اخلاق چه در قلب و چه در ذهن و چه در عین و نه می‌شود گفت که احکام آیا به آن بها داده شده است و در اولویت هست و آن را قرار داد در مقابل مدل یا در مقابل اخلاق، برای اینکه مبتلا به حکم در مجموعه ملاحظه می‌شود قدرت به ابتلا و بریده نیست از آن دستگاہی که دارید ملاحظه می‌کنید در حقیقت به نظر می‌رسد که آنجایی که گفته می‌شود قدرت هست ولیکن اگر در مدل نگاه بکنیم قدرت نیست این معنایش این نیست که ما درست فهمیده ایم و قدرت بوده است. چگونه شما در تزامم بین حفظ نفس محترمه و خواندن صلاه اگر آدم در آخر وقت ببیند که بچه در رودخانه افتاده است می‌گویید که قدرت اتیان نماز نبود با وجود وظیفه و تکلیفی که در تزامم مشخص می‌شد که بچه را باید نجات داد نمی‌گویید قدرت بر هر دو بود بنا بر بحثهایی که گذشت در مسأله اقتضاء و اینکه گفتیم تکلیف چیزی نیست جز جریان قدرت آن وقت مقدور شما ابتدائاً نمی‌تواند قرار بگیرد هر دو یعنی شما نمی‌توانید در یک آن هر دو

فعل را با اهم انجام بدهید و لحاظ حکم تکلیفی هم به لحاظ جدای از قدرت قبلاً گفته شد نمی‌شود در، الا به تسامح یعنی مفروض گرفته باشیم یک بار قدرت، یک بار توجه به فرضمان نداشته باشیم والا نمی‌شود که آدم بگوید منهای مطلق قدرت حالا تکلیف چیست قدرت جزء مقومات ذات اقتضاء فرض شد بنابر بحثی که گذشت در جای خودش. اقتضائی نیست اگر وجودی نباشد در هیچ مرتبه ای، ولو وجود ماهیت بنابر قول کسانی که می‌گفتند اگر هیچ نباشد که هیچ نمی‌شود که تکلیف بر آن کرد هیچ که هیچگونه نسبتی به چیزی ندارد که، فرض وجود، فرض قدرت، فرضی لحاظی می‌شود تا نسبتی پیدا می‌کند بنابراین تکلیف نیست آنجایی که شما می‌گویید تکلیف نسبت به هر دو هست به لحاظ مورد که نظر بشود یک تکلیف هست انقض الغریق، غریق را بگیر ولو برای مشخص عاصی تکلیف ثانی ثابت بشود ولو برای شخص عاصی آن وقت می‌گوییم موردی که به اضافه عصیان هست چه کارش بکنیم والا ابتدائاً همان تکلیف اهم تکلیف هست والسلام هیچ مواخذه‌ای ندارد بعد هم می‌رود نمازش را قضا می‌خواند و هیچ مصلحتی هم فوت نشده از او اتیان در حال اطاعت مولا بوده است چگونه می‌شود مصلحت آزاد از او فوت شود. دستگاه مولا که گزاف و جراف نیست که. هکذا در در امور اجتماعی آن وقتی که شما می‌گویید قدرت هست و ابتلاء هست بعد می‌گویید حالا اگر از مدل نگاه کنیم در مجموع قدرت نیست می‌گوییم پس قدرت نبوده شما تخیل می‌فرمودید که قدرت هست، احاطه به مطلب نداشتید خیال می‌کردید قدرت هست توهم بوده است.

توهم قدرت بوده است نه خود قدرت پس بنابراین اگر بنا شد که در مدل ملاحظه بشود نسبت تأثیر و قدرت طبیعتاً مبتلا در آنجا مشخص می‌شود و رعایت تکلیف به اتم مراتب شده است. نه اینکه خیال بشود که خیر تکلیف رعایت نشده است پس مدل شما که مدل تبعیت از خدا و رسول و دین بود نمی‌توانید بگویید این تبعیت قرار بگیرد یک طرف و احکام هم قرار بگیرد یک طرف حالا کدام یک از آن مقدم است تبعیت تا نباشد خب اطاعت نمی‌شود حکمی انجام نمی‌گیرد و اگر بخواهد حکمی انجام بگیرد بوسیله تبعیت انجام می‌گیرد واسطه در اجراء هست این تبعیتی که ذکر شد در مدل بله - نه - فقط واسطه در اجرای حکم هست بلکه واسطه در هم اجرای حکم و هم توجه معارف و هم توجه به اخلاق و آن هم در یک وحدت ملاحظه کردن

شان، وحدت ترکیبی بنابر بیانی که گذشت - بله - جواب داده شد دیگر. اگر اشکال مبهم است. و خواستید باز هم توضیح دهیم.

آقای معلمی: یک سؤال دیگر که در رابطه با بحث جلسه قبل هم بوده این است که فرموده اند آیا حجت اولیه فطری است یا عقلی یا نقلی یعنی در جلسات قبل که صحبت شده است که نباید اول ما یک مدلی یک منطقی را عقلی تمام بکنیم بعد بخواهیم کتاب و سنت و احکام را مبتنی بر آن شکل بدهیم یا حتی در مورد منطق اصول یا منطق شناخت شناسی هم باید حدهای اولیه و قوانین اولیه‌اش را از کتاب استنباط کنیم گفته اند حجت اولیه پس چگونه تمام می‌شود. اگر صحت همه چیز به صحت ادراک از کتاب و سنت هست آن حجت اولیه که پیدا می‌شود آیا فطری هست یا عقلی یا نقلی؟

استاد حسینی: اگر بنا بود که ایمان به وسیله عقل حاصل بشود کما اینکه عده‌ای اینگونه توهم کرده اند ولی نوع عرفا و نوع علمای اخلاق ایمان را غیر از مباحث فلسفی می‌دانند مباحث فلسفی می‌شود آدم فیلسوف باشد خوب یک چیزی را اثبات بکند یک چیزی را فاقدش باشد می‌شود من یاد بگیرم یک علمی را در علم مثلاً ورزش در تئوری‌اش صحبت‌های مفصل بکنم ولی به عمرم یک بار هم آن ورزش را انجام نداده باشم و آن مطلبی را هم که می‌گویم برای من حاصل نشود می‌شود چنین چیزی. می‌شود آدمی که ترسو باشد تحلیل بکند شجاعت را در تمام خصوصیات حتی بالاتر از - من الآن خدمتتان هستیم - خصوصیات روحی و قلبی آدم شجاع را هم تعریف ذهنی برای آن بدهد و تعریف هایش هم تعریف‌های صحیحی باشد می‌شود چنین چیزی خصوصیات ذهنی فرد شجاع را هم تعریف بدهد خصوصیات عینی فرد شجاع را هم تعریف بده ولی خودش انسان ترسوئی باشد یک ترقه زمین زده بشود بپرد بالا می‌شود چنین چیزی واقع بشود. ایمان بنابر بحث ما در بحث اصالت تعلق که به عرض مبارکتان رسید اصل هست در ادراک و ابتدایش در مرتبه بسیار نازلش فطرت همه عباد بر توحید هست. ممکن است - این را عنایت بفرمایید - ممکن است بعضی از فطرتها یک زمینه‌ای در نفس فطرتشان باشد که دعوت نسبت به خدای متعال ولو در همان مرتبه اجمال شدید و ضعیف داشته باشد بنابر بحث وحدت ترکیبی، شدت و ضعف ظرفیت ممکن است باشد. خب ظرفی که در رتبه قوی‌تر هستند

قبلی الاختیار هم - قبل از اینکه به بلوغ اختیار و آگاهی با هم محقق می شود قبل از اینکه بلوغ هم پیدا بشود خب وحدت و کثرت در آنها بیشتر باشد کسی هم پایین تر باشد مراتبی طبیعتاً در عالم هست ولی این به معنای این نیست که آنهایی که ضعیف هستند فطرتشان فطرت الهی نباشد بافت و سرشتشان نباشد الهی. باز ممکن است در بین ضعیفها و قویها هم برای بعضی نحوه ترکیب فطرت جواری باشد که به یک نسبتی تمایل در دنیا در آنها شدید یا بالاتر بگویم تمایل به انقیاد در آنها شدیدتر باشد یا ضعیف تر باشد که از جهت دیگری داریم الان تقسیم می کنیم آن وقت تقسیم در مراتب ترتیبی بود حالا نسبت به وضعیت تغییر داریم ملاحظه اش می کنیم ولی باز معنایش این نیست که کافر ولو در شدیدترین رتبه باشد حجتی بر خدای متعال داشته باشد.

و بتواند بگوید که تومن را خلق کردی نحوی که من جز عصیان کاری نمی توانستم بکنم چنین چیزی نیست. البته جعل ظلمات و نور هست اینگونه نیست که نباشد ولی آیا برای ظلمات عالم ظلمات هیچ نوع طاعتی را نمی توانستند بکنند هیچ نوعی تسلیمی یا آن نحوه ای که عالم نور می توانست و کرد و ماوراءش و بالاترش در طاعت خدای متعال این - به حضورتان که عرض کنم - یقینی است و حتمی است که خب اینها هم مراتبی بود که بالااختیار خودشان بالاتر حرکت کردند سیر کردند به هر حال برگردیم.

پس از اختیار ایمان که شکل گرفتن همان تعلق هست با یاری خدا یعنی با آن طلب واقعیت مرتبه بعدالاختیار صرف طلب علت وقوع به هیچ وجه نمی شود حتی طلب صرف استحقاق زائد هم نمی آورد افاضه است صرف طلب به طرف خدای متعال شکر است آن هم شکر در مرتبه خود ان موجود هم خودش قادر به ظلم، اظهار فقری که می کنید اظهار نیازی که می کنید به لسان دیگر تشکری است نسبت به خدای متعال در بندگی سجودی است. اینکه طلبی نمی آورد که او عطا می کند او کریم هست که ظرفیت بیشتری، لطف بیشتری عطاء بیشتری شما - انشاء الله تعالی - موفق بشوید نسبت به مرتبه بالاتر هم باز شکر کنید این شکر منعم کنه آن را که نگاه بکنید همان اظهار فقر است و این سزاوار هست که فقیر است که نباید تکبر داشته باشد برابر غنی مطلق بگوید که نخیر من فقیر نیستم خب فقیر هستیم دیگر، اعتراف فقر چنان هنری نیست

که - به حضورتان که عرض کنم که - یک طلبکاری بیاورد برای فقیر اعتراف به عظمت و جلال حضرت حق و سجود در برابر او خب این وظیفه‌اش است طبیعی است که باید چنین باشد خلافتش خلاف است یعنی برعکس این نباید بکند چیزی طلبکار نمی‌شود نهایت من باب اینکه آن اکرم اکرمین هست ارحم الراحمین هست خیر من سئل هست، اکرم من سئل هست. اجود من اعطا هست خب عطا می‌فرماید. حالا با آن عطا هست که می‌شود ملاحظه کرد به لحاظ عقلانی با آن عطا هست که می‌شود رفت به طرف کتاب و سنت پس به ایمان می‌شود رفت سراغ کتاب و سنت البته ظل ایمان کیف تحرک ایمان در یک رتبه کیف قلبی است آن حالات است در یک رتبه کیف نظری و ملاحظات برهانی هست در یک رتبه هم کیف رفتار عمل هست بنابراین اینکه می‌فرمایید که اول کار حجت به چه چیزی است حجت به همان چیزی است که اعطا شده است یعنی حجت به ایمان هست. حجت چیزی که جز وحدت ترکیبی ادراک در مرتبه عالیه نیست که حجت را گاهی به کار می‌برند برای عینیت. گاهی به کار می‌برند حجت را به معنای برهان عقلی گاهی برای وحدت یافتن حالات روحی ولی حجت پایه‌اش که ایمان است اگر پایه‌اش به ایمان و یقین برنگردد چگونه - به حضورتان که عرض کنم - می‌توانید بگویید یصح الاحتجاج پایه که می‌خواهد نمی‌تواند که پایه نداشته باشد و کنه آن پایه هم همان تعلق به طرف جهت غایی است که آن تعلق اگر به آن امر ثابت واقع بشود و رشد پیدا بکند کسب ثبات می‌کند در جریانی قرار می‌گیرد که جریانش تکاملی است مبدأش را که نگاه بکنید بک عرفتک و انت دلالتنی علیک، چیز قرص تری را کسی پیدا نمی‌کند که بگوید من روی آن پا می‌گذارم و می‌روم بالا خدا یکی او هم یکی حالا پا می‌گذارم روی آن محکم است خب تو خودت و آن چیز ممکن الوجود هست دیگر. محکم از خودت او هم نیست خودت ممکن است او هم ممکن حالا در دو رتبه از امکان باشد قیومیت تبارک و تعالی افاضه او هست که مبدأ قوام شما هست در همه مراتبش، در همه مراتب حیاتان حیات معقول نمی‌تواند بدون تولی به ولایت الهی و بدون ایمان حیاتی داشته باشد بقایی داشته باشد ثباتی داشته باشد. «اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین ، بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعین انه خیر ناصر و معین.» پناه می‌بریم به خدا به حرمت رسولش در نزد خدای متعال اگر برای کسی بیماری شک پیدا بشود آن وقت می‌فهمد که مطلب

گزی چند است، می‌فهمد که هیچ چیز از آنها صحبت‌ها قلب را نمی‌تواند بگیرد. می‌فهمد که آن سلامت اعطاء خدای متعال بوده، کرم او بوده، احسان او بوده است. حالا یک ولو خارج از موضوع است حالا گرچه بگذریم این را به هر حال تکیه به لوازم ماهیت و لوازم ذات و این صحبت‌ها بنا بر یک مبانی فلسفی یا بر مثلاً مراتب وجود بنابر یک مبنا یا بنا بر مبنایی که عرض شد بر تعلق بر چیز دیگری که نمی‌شود تکیه کرد تعلق بودش به این است که ایمان باشد مرتبه‌ای بالاتری از تعلق عادی که گفته شده است و به همین قوام دارد حجت و چیزی جز این نیست مرتبه‌ای از وحدت ترکیبی نیست البته گسترش این است که به حد امور نظری هم برسد کیفیت جاری هم بشود کلیه کیفیاتی که وارد در دستگاه ذهن هم شده است اینها وحدت و کثرتشان انسجامی پیدا کند قوامی پیدا کند آن تعلق جاری بشود بعدش حالا در اعمال و بعد در آثار عینی و آن صحبت‌ها بنابر این حجت اولیه بر می‌گردد به ایمان. به فطرت چرا بر نمی‌گردانید در حالی که گفتیم فطرت توحید است؟ بعد الاختیار شما باید ملاحظه کنید آنچه که فطرت هست در عین حالی که توحید است اگر اختیار، اختیار فاسد شد طلب ولایت حیوانی کرد خواست تصرفات حیوانی در عالم بکند خب آن هم «کلا نمد هولاء و هولاء» امداد می‌شود و کیف تعلقش کیف تعلق حیوانات می‌شود با آن حالت بیاید سراغ کتاب و سنت وارونه می‌فهمد نمی‌تواند بفهمد. مثلاً «یضل به کثیراً و یهدی به کثیراً» می‌گردد که یک چیز پیدا بکند برای اینکه تمتعات حیوانی ببرد حتی از کتاب اصلاً دنبال این مطلب نیست که می‌خواهد این - به اصطلاح - بندگی را کند خدا این مطلب که «واتخذت ایمانهم جنة لیصدا عن سبیل الله» این در همه مراتب هست. الان خود آیه را ممکن است درست در ذهنم نباشد که بخواهم دقیقاً عرض کنم این در همه مراتب هست گاهی است که آدم حرف از دین خدا را می‌زند گاهی است که دنبال مطلب هم که می‌رود همین طور است می‌خواهد برود بگردد یک چیزی پیدا بکند که «لیصدا عن سبیل الله» راه خدا را می‌خواهد بر مردم مشتبه کند. غرضش تحریف کلمات است «لیشترتوا به ثمناً قليلاً» تا به یک ثمن بخش دنیایی برسد. این گونه نیست که شما به چیزی جز اعطای خدای متعال بتوانید تکیه کنید نه به عقل بنابر مباحثی که گذشت نه حتی به کلمات وحی اگر ایمان وضعش درست نباشد اعطاء خدای متعال نباشد طلب، طلب الهی نباشد طلب، طلب باطل باشد هرچه که در کتاب و

سنت بگردد تیره‌تر می‌شود، اصلاً نمی‌بیند آن چیزهایی را که باید ببیند. در ذهنش یک چیزهایی بزرگ می‌شود یک چیزهایی کوچک می‌شود یک چیزهایی اصلاً عبور می‌کند تجزیه و ترکیب صرفی و نحوی را می‌کند ها لزوماً ممکن است در قواعد علم اصول هم آن را ببرد ولی آن گاهی یک لطائفی را فرضاً بعضی از افراد زحمت کشیده در اخلاق بیان می‌کنند که آدم می‌بیند آن کسی که خیلی متبحر هم هست آن التفات به این لطیفه نداشته است. گاهی است که می‌گویید که همین‌گونه باقی می‌ماند این برهانی نمی‌شود خیر این ضعف است، گاهی می‌گویید همین توجهی که دارد این قابل تبدیل شدن به قاعده و برهان و نظام یافتن در شکل نظام فکری و بعدش نظام عملی پیدا کردن و بعد از آن زمینه و بستر پرورش غیر شدن می‌تواند باشد. بله در خدمتتان هستیم.

آقای معلمی: یک چند تا سؤال در مورد فرمول تبعیت است که در جلسات قبل‌تر بحث شده [؟ قطع صوت ۳۰:۰۶] فرمول تبعیت فرموده اند آیا فرمول تبعیت با تناسبات و نظام احکام یکی است اگر دو تا است رابطه آنها با هم چیست یا فرموده اند که آیا فرمول تبعیت هم خودش مراتبی دارد و تقسیماتی دارد یا اینکه یک مطلب هست اگر خود تناسباتی دارد و خودش یک مدل هست و در آن - به اصطلاح - تعدد وجود دارد رابطه اینها با نظام احکام چگونه می‌شود؟

استاد حسینی: یک مرتبه داریم که جهت الهی باشد در ابتداء کار که حد اجمال این فرمول تبعیت است خوب حالا می‌تواند آدم به آن بگوید که «خالصاً لوجه الله» اراده کرده باشد. اراده هم در مرتبه نازل‌اش را می‌توانید بکنید اراده مرتبه عالی‌اش را نمی‌گوییم، مرتبه نازل‌اش صرف الطلب. پیدا شدن شدت خاص آنها مراتب بعد است شدتی که ناظر به عمل قلبی باشد و متصل به عمل قلبی بشود یا عمل ذهنی بشود یا عمل عینی بشود هر یک از یک مراتب هرچند عمل‌های قلبی سخت‌تر است شدت در آن، حالا به هر حال برگردیم. شدت در، شدتی که اراده لازم دارد آن نیست آن بعدها باید پیدا بشود با حول و قوه الهی ابتدائاً آن چیزی که بلوغش به انسان داده شود قدرت طلب است، طلب الولایه است اینکه از مرتبه تعلق به تعلق که نسبت به اشیا گفته می‌شود بالاتر آمده باشد طلب الولایه بکند صرف طلب الولایه طلب تصرف در ادنی‌ترین مرتبه‌اش در

پایین ترین مرتبه اش خب این طلب از قبیل طلب اشیاء غیر مکلف نیست حالا این اجمال از چه موجودی است حتماً از موجود مرکب است و به وحدت ترکیبی است با آن بیانی که قبلاً عرض شد. وحدت و کثرت نفس این طلب هم مرتباً افزایش پیدا می کند یک مرتبه اش مرتبه ای است که می آید سراغ ادراک که حالا می گوئیم بحث فرمول تبعیت از کتاب. طبیعتاً در اینجا یک وحدت و کثرت خاصی پیدا کرده، قواعدی پیدا کرده است یک مرتبه اش مرتبه دوم است خب حالا با فرمول تبعیت آمده است از کتاب هم مطلبی یاد گرفته است مدل می سازد آن هم باز فرمول تبعیت است مگر آن فرمول تبعیت نیست تا مرحله ای که خب می آید برنامه درست می کند خب باز هم برنامه برای تبعیت است برای چه چیزی است؟ تصرف در خارج هم که می کند ضریب فنی هم که دارد ملاحظه عینیت هم می کند آن هم فرمول تبعیت است. پس فرمول تبعیت در مراتب مختلف مورد لحاظ قرار می گیرد در این مرتبه ای که مرتبه ادراک و فهم هست آنجا هم طبیعتاً مرکب است آنجا هم طبیعتاً بسیط نیست والا تبعیت کیفیت پیدا نمی کند حالا از اجمال به تبیین باید این تعلق در خود همین مسأله ولایت که توأم با مسأله علم، تحققش واقع می شود در گسترشش هست که این فرمول می تواند از اجمال به تبیین بیاید وحدت و کثرتش مرتباً بارزتر و ظاهرتر بشود و. به حضورتان که عرض کنم که - قواعدش انشاء الله - الرحمن تبیین بشود هرچند قواعدی هم که تبیین می شود متناسب با رشد ایمان بعداً خودش رشد می کند اینگونه نیست که رشد نکند متناسب با ظرفیتی که دارد نه اینکه خیال کنید که قرآن رشد پیدا می کند آن در کمال قوام خودش هست «ذلک الدین القیم». آن در کمال اتقان خودش هست. شما استضاءه ای که از آن می کنید مرتباً بیشتر می شود، انسان ظرفیتش مرتباً رشد می کند در استفاده؛ پس بنابراین آن فرمول هم در مراتب مختلف طرح می شود فرمول تبعیت و وحدت و کثرت هم دارد طبیعتاً، بله سیر از اجمال به تبیین هم دارد سیری را که برای تعلق عمومی گفته می شود عین همان سیر برای طلب الولایه هم طبیعتاً هست.

آقای معلمی: یک سؤالی هست که فرموده اند که موضوعات کلی خارجی با موضوعات کلی فقه چگونه ارتباط پیدا می کند؟

استاد حسینی: درباره موضوعات خارجی کلمه اصولی گفتن بهتر است تا کلی گفتن. شما در یک مثلاً ساختمانی می‌گویید رکن است این دیوار یا این ستون یا این مثلاً پلی که بستیم برای حفظ بقیه بیم آهن‌ها بقیه یعنی یک خطوطی را مهندس رسم می‌کند این وقتی که شما نقشه ساختمان را بخواهید و بگویید که حالا نقشه قوائم ساختمان را می‌خواهیم اصول ساختمان را می‌خواهیم می‌گوید اینها قوائمش هست بعد هم دستور می‌دهد فرضاً من باب مثال برای اینکه تقریب به ذهن بهتر بیاید دستور می‌دهد که شالوده‌ها را در این قسمت‌ها مثلاً روی آن صلح بریزید چه کنید پایه را چگونه ببندید قسمت‌های دیگر را می‌گوید نخیر لزومی ندارد می‌گویند چرا؟ می‌گویند می‌گوید که بار چندانی روی آن نیست. یک قسمت‌هایی را می‌گوید اصلاً نمی‌خواهد آن پایه‌ها را ببندید برایش، می‌گوید این نیروی آن منتقل می‌شود به آن پایه‌ها این هم طریق ارتباط انتقال این سنگینی یا ثقل یا نیرو - بعد می‌خواهی بنویس - این فقط در ساختمانها هم نیست در ماشین هم همین طور است در همه قسمت‌ها همین طور است در سیستمها و مجموعه‌ها همه‌اش همین‌گونه است. طبیعتاً در عینیت یک اصولی دارید که آن را سؤال می‌شود احکام کلی فقه خب آن وقت گفته می‌شود احکام کلی فقه و احکام توصیفی و احکام ارزشی در مدل به صورت یک مجموعه به عنوان ملازمات خطاب ملاحظه‌اش می‌کنیم اگر این‌گونه است دیگر می‌توانید بگویید ثابت و حاکم بر جریان عینیت است ولی نمی‌توانید به آن معنای کلیت اسم آن را بگذارید که بگویید مصداق‌های متعددی دارد می‌گویید حاکم است بر جریان عینیت. آن تعبیر کلیات فقه، احکام کلی الهی و تعبیر کلیات را عینیت این بیشتر به منطقی که تجزیه می‌کند و مجرد می‌کند و تجرید می‌کند به آن تعبیرات نزدیک‌تر است تا به این بیانی را که عرض شد. موضوعیت به یک معنا نمی‌کند. سوال آقای معلمی: یک بحثی فرموده اند ابزار حکم شناسی و موضوع شناسی با توجه به مطالب گذشته چه تفاوتی با همدیگر پیدا می‌کنند؟

استاد حسینی: اما ابزار موضوع شناسی که پر واضح است، گفت بعد از آنچه که گفته شده است آدم این سؤال را دقیقاً در جلالت دوستان خدا - انشاء الله - جلالت و عزت تان را هم زیاد بکند - به حضورتان که عرض کنم که - در نزد اولیاء نعم و قرارشان بدهد - انشاء الله - تعالی واسطه برای جریان ولایت الهی، مثل این است

که کسی مثال می‌زنند می‌گویند کسی است سر شب تا صبح داشت قصه لیلی و مجنون می‌گفت صبح که شد طرفی که گوش می‌داد گفت حالا لیلی زن است یا مرد است؟ حالا بعد از این که گفته شده است که بابا جان این تعاریف کاربردی است علم نسبت به عینیت نیست یک وقتی تصور می‌شده است که علم نسبت به عینیت هست و علم بالمطابقه هست برابری صد در صد دارد یقینی دارد بعدها فهمیده شد که نخیر چنین چیزی نیست و ما این چوب سیگار را این ته سیگار و یک ذره از این خاکسترها را هم علم یقینی نسبت به آن که برابر نسبت به آن باشد که در خارج هست نداریم گفته شد خب هماهنگ نیست. پس اینکه صورت عالم خارج در نزد شخص متفکر حاضر بشود جهان علمی و عینی برابر باشد چنین چیزی نیست در کار بله نسبت به کسانی که علمشان ان الله تبارک و تعالی باشد و علم به حقیقت شی کماهی داشته باشد علمشان از قبیل علوم تدریجی الحصول ما نباشد طبیعتاً هست. آن غیر از ما هست ما در هیچ باب، هیچ باب در یک مورد هم علم نداریم که آن علم برابری حقیقی داشته باشد جهت حقیقی می‌تواند داشته باشد برابری حقیقی نمی‌تواند داشته باشد. اعظم امور که فوق علم هست که ایمان است شما بگویید ایمان من دیگر ایمانی است که برابری یقینی دارد با طرف آن اعتقاد من این معرفت را کماهی فهمیده ام این غفلت نفس هست که چنین چیزی بگوید یک مقدار رشد ایمانش بالاتر برود استغفار می‌کند از آن اعتقادی که قبل داشته است درباره معصومین خوب است که بگوییم که اظهر من الشمس هست که یک آدم که دارای اعتقاد باشد اعتقاد حقه باشد ادب و کوچکی می‌کند ولی حالا ما مثلاً علی بن ابیطالب را می‌شناسیم می‌گوییم ایشان ولی بلا فصل حضرت نبی اکرم - صلوات الله (اللهم صل علی محمد و آل محمد) و علی اهل بینه المعصومین - هست ما نه نبی را شناختیم نه وصی و وصایت را شناختیم نه اینکه این چگونه ولی ای هست خب به حد معرفت خودمان دیگر به هر حال کار این، در جهت بفرمایید در جهت آن حقائق هست این درست است ولی حتماً در ادراک همه اینها و در اعتقاد در همه اینها و در ایمان در همه اینها رشد دارد و مرتبه ای بالاتر از مرتبه این مرتبه بالاتر از مرتبه ای هست. معقولات هم همین‌گونه هست. معقولات هم می‌گویید «الکل اعظم من الجزء» این بدیهی عقلی است می‌گویم حالا کل در نزد همه تعریفش یکی هست؟ جز در نزد همه تعریفش یکی هست؟ اعظم بودن تعریف آن یکی

هست؟ به هرحال هرگونه عنوانی را که شما ملاحظه کنید به لحاظ عقلانی و جزء اولیات بگیرید یا ما فوق او بگیرید عرض کردم تا ایمان این مرتبه بالاتر آن تعریف دیگری دارد در جلسه گذشته عرض کردیم که حتی از وجود که واسطه برای اثبات همه قضایا هست ادراک نسبت به آن و لوازمش حتماً رشد پیدا می‌کند اینگونه نیست که شما بگویید رشد ندارد. ثباتی را که شما می‌خواهید برای برهان آن ثبات بر می‌گردد به چیز دیگری به جهت ثابت بر می‌گردد که کنه تعلق هم به جهت ثابت است - به حضورتان که عرض کنم که - آن را می‌شود گفت، آن را می‌شود گفت که بله از آن جا، به هرحال برگردیم عرض می‌کنیم که اگر بنا شد که هر چیزی را که شما در باب معرفت یا امور عقلی بگویید رشد پذیر باشد و دور از رشد نباشد آن وقت مسلماً در این بحث هم که می‌بینید همین مطلب را باید مطرح بکنید، جهتش ثابت می‌ماند و ثباتش به جهت هست نه اینکه ثباتش به خود آن مطلب و موضوع بگیریم هست - بله - اگر توضیح بیشتری است در خدمتان هستیم.

آقای معلمی: [؟ ۴۷:۲۵] یک مرتبه سؤال ها را می‌خوانیم بعداً بر می‌گردیم و بیشتر دقت می‌کنیم. یک سؤال هم فرموده - اند اگر خصوصیات ولی را شرع می‌بایستی معین کند آنچه در این مباحث در مورد ولایت گفته شده است چه ارتباطی با وحی دارد؟

استاد حسینی: یک بحث، بحث ولایت هست که شما متیقنهای ادراک های مذهبی علاوه براینکه می‌شود احیاناً در اینها آدم بیاید روایتی و آیه ای چیزی را بیان کند و لکن کما اینکه در خلال بحثهای مان گاهی اشاره شده بر خلاف مسیر، گاهی اشاره شده است ولی آن اشاره ها هم اشاره تأییدی بوده است اشاره استنادی و - به اصطلاح - کسی خیال نکند که به آنها مطلب تمام می‌شود و حق است و تقریب و تأیید و این چیزها بوده است. خصوصیات ولی یک متیقنهایی دارد که نمی‌شود گفت نیست اینها جزء دین، اینکه ولایت الهیه مطلق هست حضرت حق رب العالمین هست، این ظاهراً متیقن بین همه مذاهب باشد یعنی اینگونه نیست که شما بگویید که خدای متعال را کسی قائل باشد و آن را رب نداند. نقل قولی هم که از همه انبیاء شده است در دعاهایشان با کلمه «رب» یا «ربنا» یعنی این ظاهراً مورد اتفاق همه ادیان باشد مقام ربوبیت الهی، سرپرستی خدا و در مسلمین مقام ولایت نبی اکرم در شئون مختلف حالا چه از «هذا عطاء ربک» استفاده بکنیم در ولایت تکوینی

را، چه از نبی اولی با المؤمنین استفاده بکنیم ولایت تشریعی را، ولایت نبویه هم ظاهراً مورد اختلاف که نیست و مورد یعنی از متیقنها و از اموری که جزء اعتقادات حقه الهی است ولایت معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - باز به ذهن می‌آید از اشاره هم قبلاً هم شده است باز در بحثها از زیارات و از ادعیه و از - به حضورتان که عرض کنم که - همه آنچه که عرض شده است که اینها متیقن هست. حالا یک روز هم ما اشاره‌ای به آیه مبارک «انا انزلناه» درباره علم کردیم اگر درخاطر مبارکتان باشد در سوره مبارکه «انا انزلنا» به هرحال ولایت که متیقن نیست تا معصومین اما بعد از معصومین آیا می‌شود گفت که تکلیف نداریم؟ چنین چیزی ظاهراً باز متیقن بین همه مذاهب هست اصلاً بقاء مذاهب را که اهل مذاهبها می‌گویند برای این است که قبول دارند که تکلیف باشد نمی‌شود که بگویید تکلیف نیست مذهب هست یک نحوه تکلیفی را قائل هستند. این که پرستش خدا تخصیص بردار نیست نمی‌شود گفت که بعضی جاها می‌شود خدا را پرستید بعضی جاهایش را می‌شود دنیا را پرستید این هم ظاهراً متیقن باشد. بنابراین اگر بخواهیم یک توضیح مختصری هم باز نسبت به سؤال قبل بدهیم جهت که نمی‌شود سرایت نکند به تعریف، پرستش که نمی‌شود در تعریف نیاید، بعد هم بگویید حمد برای خدا واقع شد - خوب عنایت کنید اینکه می‌فرماید موضوع شناسی چه تغییری کرده است من توضیح را تکمیل بکنم - باذن الله تبارک و تعالی - در این قسمت از جواب. جهت که گفتید یکی است نمی‌شود گفت که به صنعت که می‌رسیم می‌خواهم حمد واقع بشود برای غیر خدا تعریف کار بردی دنیایی حمد واقع می‌شود برای غیر خدا، هرچند در یک رتبه حیوانی که نگاه کنیم تعلق الهی هست حمد هم برای خدا واقع شده است ولکن کفار که - به اصطلاح - نمی‌بینند این را حمد برای خدا می‌گویند مادی گرایی می‌گویند متد حسی علمی است، می‌گویند ماده هست در پیش فرضهای اولیه موضوع شناسی شان غلط می‌دانند باطل می‌دانند شما مخلوق بودن ماده را قرار بدهید می‌گویند اصل فلسفه چه ربطی دارد به امر حسی، این معنایش این است که تعلق، تعلق حیوانی است معنایش این است که به ذهن این بیچاره آمده است که حمد برای غیر خدا واقع می‌شود. می‌شود تعریف مزه دنیا را کرد می‌شود تعریف حلاوت دنیا را کرد این مطلب عرفانی در علوم از علوم انسانی تا علوم تجربی همه جاری است آن وقت چگونه می‌شود گفت موضوع شناسی

فرق ندارد اگر پیش فرضهای اولیه شما بر این هست که حمد برای غیر خدا واقع نمی‌شود تا آخر کار باید ببینید این مطلب را آن وقت کیفیت تسبیح و تحمید و تکفیر را باید شما نشان بدهید نه اینکه بگویید که عجب فکری واقعاً خدا داده است به بشر که این صنعت را کرده است. اگر کسی بخواهد کفر بورزد به خدای متعال و کلمات باطل بگوید آن را هم به آن می‌گویید تحمید؟ لا اقل این است که بگویید کیفیت تحمید ملکوتی نیست مثل حیوانات دارد وق وق می‌کند بلکه بدتر است از آنها به مراتب بدتر انصاف مطلب این است که حیوانی که مثال زدیم حق اعتراض دارد در قیامت بگوید من به لسان خودم داشتم تسبیح می‌کردم کفران نمی‌کردم مولای خودم را، این انسان دارد به شکل او توجه می‌کند به عالم از او پست‌تر است. خب این طبیعی است که اعمال او هم همین طور پست‌تر است ها اعمال او هم پست‌تر از عقل حیوان است اضل سیبلا هست. حالا اگر بخواهیم زیاد توضیح بدهیم که یک مقداری دور می‌شویم باز از سؤال و - به اصطلاح - چیز می‌شویم تطبیق نمی‌شود به مطلب. به هر حال ولایت اگر گفتید پرستش در همه شئون باید پرستش الهی باشد نمی‌توانید این پرستش را قطع اش بکنید از ولایت که طلب الولاية الهی باید باشد و نمی‌توانید هم شما وحدت و کثرتی ایجاد بکنید که ولی نباشد این امری که می‌گوییم عقلی آن طرفاش را می‌گوییم از شرع، از لوازم خطاب، می‌گویید چه چیزی؟ می‌گوید کفر در هیچ جا «لا یرضی لعباده الکفر» می‌گوییم «الحمد لله رب العالمین» هر حمدی است برای خداست. البته بحث اینکه آدم متیقن مذهب و متیقن عرفان را ذکر بکند و بیان بکند یک حرفی است تطبیقی و - به اصطلاح - لوازم خطاب را جمع آوری بکند و - به اصطلاح - استناد بدهد آن یک حرف دیگر است. ما به ذهنمان می‌آید که متیقن از مطلب این است که شکر منعم واجب است این را که می‌گویند این متخذ از کتاب و سنت است و این استثنا بردار نیست، معنایش این است که ولایت اثبات می‌شود اما شاخصه‌ها که گفته شد اشاره طبیعتاً اگر نباشد تعریف های عینی و تعریف هایی از - به اصطلاح - کلیه تعاریف ما و کلیه ادراکات ما به طرف خدای متعال حرکتی باشد و سرپرستی بگویید نمی‌خواهد باز ما عرض می‌کنیم به لوازم خطاب در همه مراتب سرپرست بیان شده است نه اینکه قیاس بکنیم جریان را. حالا به ذهن می‌آید که - انشاء الله تعالی - این بحث را می‌شود در جلسه دیگر هم مطرح کرد ولی ریشه

پاسخها به ذهن ما عرض شده است حضور مبارکتان. در خود - به حضورتان که عرض کنم که - روایات و آثار هم که ظاهراً آن هم می‌شود استناد کرد باز چه آن چه که از وجود مبارک حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین - نقل شده است ولکن من به ذهنم می‌آید که تمسک در رتبه اول می‌شود به خود کتاب کرد بعد در توصیف دستور کتاب بیان مبارک حضرت را که تراجم وحی هستند بیان کرد؛ یعنی هم از کتاب، هم از سنت این مطلب را به ذهن می‌آید جزء متیقنها باشد «والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

[اللهم ...]

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۴۶

۶۸/۰۸/۱۷

آقای معلمی: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد [اللهم صل على محمد و آل محمد]

اولین سوال این است که فرموده اند براساس حد اولیة وحدت ترکیبی تغییر در هر مرتبه‌ای تغییر سایر مراتب را نیز به همراه دارد، یعنی افزایش یا کاهش کثرات، افزایش و کاهش وحدت را موجب می‌شود و بالعکس. در حالیکه جوهره بحث در قسمتهای بعد به گونه‌ای است که تغییر و تأثیر همیشه یک طرفه است برای مثال گفته شده است عینیت ظرف رشد می‌شود برای عالم عالم [؟] ظرف رشد می‌شود برای عالم معقول و عالم معقول ظرف رشد می‌شود برای عالم رشد و تصرف به علاوه استدلالهای دیگری در مباحث ملاحظه می‌شود که جوهره همه آنها به همین‌گونه است که مثلاً قلب یا ایمان را اصل دانستن در ساختن منطق فرموده اند که این خلاصه دو طرفه یا یک طرفه بودن در کجاها حضور دارد.

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين، بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد اهل بيت الطاهرين . صحبت درباره این است که وقتی می‌گوییم وحدت ترکیبی معنایش این است که هرچه کثرت زیادتر بشود وحدت و انسجام هم زیادتر می‌شود ولی اینکه کدام طرف اصل هست در رشد کدام طرف آیا برابر هستند، یعنی بگوییم ولایت و مولی علیه هر دو برابرند. یا به تعبیری بگوییم خواست تصرف با آن شیء متصرف هر دو که بستر رشد متصرف هست هر دو برابر این برابری وقوعی است وقوعاً با هم هستند یا اینکه رتبتاً در یک ردیف هستند. گاهی است که منشأ اینکه این دو تا را با هم می‌گیریم مسئله وقوعشان است وقوع وحدت و کثرت با هم واقع می‌شوند، چون مرکب است دیگر. نه می‌تواند وحدت پیش روی داشته باشد وقوعاً از کثرت بنا به بحثی که در وحدت ترکیبی گفته شده است و نه می‌تواند کثرت

پیشروی داشته باشد از وحدت، اگر وحدت، وحدت ترکیبی است این وقوعاً درست شد با هم واقع می‌شوند. ولی صرف طلب الایجاد این را یک عنایتی بکنید که به نظر می‌رسد که حال مطلب یک مقداری قابل توجه باشد، طلب ایجاد از قوه اختیار اگر به معنای طلب الولایه باشد در یک رتبه و در یک رتبه خود اختیار را حالا در تعلق منحل ببینید یعنی چه؟ یعنی بگویید طلب ولایت می‌کند برای چه چیزی برای پرستش، پس طلب پرستش بالاتر می‌کنید، طلب پرستش خدای متعال در مرتبه بالاتر یعنی چه؟ یعنی در مرتبه ای که وحدت و کثرتش بیشتر باشد. می‌خواهد خدای متعال را به کلمات مختلف اسماء مختلف حالات مختلف پرستد... همزمان هم پرستد هم در شکل مختلف و هم شکل مختلفی که مربوط به هم هستند و همه یک جهت دارند و همه وحدت یافته اند و همه مرتبطند به اعظم اسماء، افاضه می‌شود یعنی چه افاضه می‌شود؟ یعنی امکان پرستش شدیدتر که در آن وحدت و کثرت بیشتر است. طلب الولایه در رتبه تعلق که خودش را دقت کنیم، یعنی طلب پرستش طلب سرپرستی گفته هم شده است که سرپرست به لسان همه افرادی که تحت سرپرستی‌اش هستند خدا را می‌پرستد. در رتبه بالاتر ابتهاجهای مختلف را می‌بینید در قرب و قابل تصور و لحاظ می‌فرمایید یعنی چه؟ اگر خدای متعال شخصی را موفق به یک تعلق خاطر تامی در همه هستی‌اش به وجود مبارک حضرت بقیه الله قرار داده صلوات الله و سلامه علیه (اللهم صل علی محمد و آله محمد) شما این زیارتهایی که می‌خوانید در آنجا حالت تحقق پیدا می‌کند همه کلماتش با هم یک جا می‌گویید فدایب شوم، قربانت بروم، پدرم قربانت بروم مادرم قربانت بروم حقیقتاً هم می‌خواهد ها! از ظل و کوچکی برابر حضرتش لذت می‌برید ابتهاج و سرور خاص خودش را دارد و قرب خودش را دارد. یک جا مدح می‌کنید یک جا طلب این می‌کنید که جزء یارانت باشی به لسانهای مختلف صحبت می‌کنید به کلمات مختلف صحبت می‌کنید یک جا می‌گویید جعل الله روحی لتراب مقدمه الشریف فداه. روح من فدای خاک پای تو این را دروغ نمی‌گویید من باب تعارف حالا من باب البته دروغ که انشاء الله هیچ وقت زیارات [؟] دروغ نمی‌کنید ولی بدون التفات به لوازم گاهی انسان می‌خواند یا می‌گوید این کلمات مبارک را، خب - به حضورتان عرض کنم که - گاهی مراتب خیلی خیلی خیلی متفاوت با این امر می‌رسد سستی و فشل از روح و جسم می‌بارد صحبت فدای خاک قدم

شدن نیست صحبت بالاتری است آثار ظاهریه اسباب حالا اسباب چه ظاهری چه معنوی چه حالات و اینها آدم مأنوس است خاطرش به او و دلبسته است و حرفهای بزرگ بزرگ هم می‌زند دیگر، هر روز می‌گوید بروم در باب اظهار ارادت می‌شود زد و هم در باب همه چیز، انسان می‌تواند هر حرف بزرگی را بزند. حالا طبع ذلت در او رغم نف در آن سختی و ملالت هست ولی ملالش حین التعلق از بین می‌رود طعمش عوض می‌شود اگر یک عزیز بزرگی منزل شما بیاید دفعتهاً و از شما یک چیزی طلب بکند آب خنکی بخواهد ظهر تابستان باشد، شما یخی - یخچال چیزی در اختیار نداشته باشید با دویدن بدون اینکه یادتان باشد کفش پا کردید یا نکردید می‌روید تا برسید به محل فروش یخ و یخ می‌خرید و می‌آورید و حین دویدن و حین رنج و حین تعب التفاوت اصلاً ندا رید نمی‌فهمید پای تان برهنه بود و زخم شد، بعد هم که و می‌آیید به محضر آن بزرگ باز التفات ندارید که پای تان زخم شد یا شما عرق ریختید یا نفس نفس زدید یا اینکه تند رفتید التفات نیست همه روح حضور در محضر آن بزرگ دارد و در راه اطاعت او دارد حرکت می‌کند بدون التفاوت به خودش و آنچه را که به خودش می‌گذارد این ذل را عز می‌داند، ذل نمی‌بیند ذلت نمی‌بیند عزت می‌بیند تمام وجود پر است. حالا خوب عنایت بفرمایید مثال را تطبیق بدهم. اگر گفتیم به همه اشکال بندگی خدا را پرستیدن سروری که در شکل ظل است سروری که در شکل عز است سروری که در شکل برابر خالفهای - آن بزرگوار شما چنان از موضع قدرت و عزت حرف می‌زنید و باز [؟] هستید به بزرگی آقایی که دارید در همه‌اش انواع و اقسام - به حضورتان که عرض کنم که - سرورهاست. اگر بگوییم کسی که صاحب ولایت تامه مطلقه هست به خواست او - خوب عنایت کنید - به خواست او ایجاد می‌شود وحدت و کثرت [؟] نه اینکه چیزی به عنوان بستر قبلاً وجود دارد و این تقاضای تصرف در آن بستر را می‌کند به برکت خواست او ایجاد می‌شود. و تمام مراتب با هم دیگر ایجاد می‌شود هم وحدتش و هم کثرتش و بالاتر هم اختیار در مراتب نازلتر و هم اختیار جوری است که علی‌التعین کسی شقی قرار نمی‌گیرد. و لکن یک عده اختیار می‌کنند شقاوت را باز برای خواست او نافع است این ظریف است این نکته‌ای که دارم عرض می‌کنم برای خواستی که کرده است چرا؟ چون درگیری با دشمن یک نحوه ثنای دوست هست یک نحوه ابتهاج با دوست است یک نحوه عشق بازی با دوست هست یک نحوه قربان

صرفه دوست رفتن هست دروغ نمی‌گوید می‌گوید من فدات بشوم، دوست می‌دارد که هم فدا بشود دوست می‌دارد هم با عزت و قدرت برخورد بکند با کافر. حالا اگر گفتیم ذل شدت تعلق هم عالم و ممکنات هست شدت تعلق ولی عصر حتی مراتب اختیار ذل خواست او هست سایه خواست او هست سایه تقرب او هست، تابع قرب اشتداد ولی اعظم الهی رشد ممکنات است و وحدت و کثرتشان هست و در حقیقت او هم واسطه در ایجاد با طلبی که می‌کند هم واسطه در شفاعت است هم برای مرتبه مادون احیاناً این مرتبه‌ای از ولایت را که گفتیم ولایت اعظم را گفتیم مرتبه مادون ممکن است بستر باشد به تعلق او ایجاد نشده است این حیوان و این زمین و این وصفها ولكن تولى او بر اینها واقع می‌شود. پس خود طلب الولایه در مرتبه اتم آن که نگاه بکنید می‌شود طلب ایجاد و طلب ایجاد، یعنی افاضه‌ای از طرف خدا در رتبه ایجاد به ولی اعظم که به جمیع مراتب هستی می‌تواند ابتهاج الی الله داشته باشد قرب الی الله داشته باشد، بنابراین هر دو با همدیگر وقوعاً هستند طلب ولی اعظم رتبتاً مقدم است حالا این طلب ولی اعظم که ولایت تکوینی هست. تا چه مراتب بعض مراتبش - بعض - مراتب نازله‌اش، خب گیر شما هم می‌آید گیر موجود مختار هم آمده است به طلبش یک تصرفات جزئی‌ای می‌شود بحث اینکه الدعاء یرد قضاء المبرم و نظیر ذلک بحث اینکه مثلاً طلبهای شما هم یک اثری بکند اثرهای البته متناسب ما متناسب با مرتبه تحقق آن هست عوضی کار را بگیریم دستگاه کائنات ما لنگر آسمان وزمین نیستیم بشر تدریجی الحصول در تمام مراتب علم و معرفت این مسأله قطب عالم ممکنات نیست آن یک موجود دیگری است که آن می‌تواند محور باشد در همه عوالم آن هست که - به حضورتان که عرض کنم که - «و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذن بکم ینفس الهم و یکشف الضر». بحثی هم که چندی قبل اشاره کردیم که مسأله ظهور اعظم از این هست که فرج آن محمد صلوات است [اللهم صل علی محمد و آل محمد] اعظم از این است که وابسته با ما باشد البته برای ما خیلی عز و شرف است هر قدر شدت تقاضا داشته باشیم نسبت به ایشان و هر قدر همه اهل ارض کننده ولی همه اینها ما خلقت سماء مبنیه ولا ارضا مدحیه ... الی اخر الا لاجلکم به خاطر آنها ایجاد شده است. به خاطر نماز خواندن اهل نماز و نماز نخواندشان یک روز صبح آفتاب دیر یا زود نمی‌زند همه عالم کافر بشوند در مرتبه انسان یک روز آفتاب صبح مثلاً بگوییم که حالا دیگر

چون مردم هیچ کس نماز نمی‌خواند یک دقیقه دیرتر یا زودتر بزند. ولی خب آنها یک حرف دیگری است ما یک حرف دیگر - به حضورتان که عرض کنم که - حقاً گفت که در نوشتن - شیر باشد شکل شیر - این در نوشتن، خب به هر حال شما می‌نویسید ما انسان هستیم یا مثلاً نبی اکرم صلوات الله علیه و آله وسلم هم انسان هست [اللهم صل علی محمد و آل محمد] ولی آن اسم اعظم تکوینی است ما چه؟ ما به وسیله متمسک شدن به آن اسماء در مراتب نازله ادراک خودمان و موهبتی را که آنها عطا کرده اند اگر مثلاً یک توفیق‌هایی هم حاصل بشود امر ظاهراً امر فرج از اموری است که مربوط به خود نبی اکرم و عنایت خدا به ایشان هست و به اهل بیت طاهریشان و لعل مساله فرج برای آنها هم مساله این ظهور خارجیه نباشد. ظهور خارجی که پیدا می‌شود ظل آن هست که پیدا می‌شود و آن از این قبیل نیست که در به اصطلاح ما بگوییم که یک فسفه تاریخی داریم برای تاریخ اختیارات انسانها نه قربان تاریخ مشیت خدا را بگو، مشیت خدا را از اول تا آخر شما ملاحظه بکن - به حضورتان که عرض کنم که - در آوردن امم و بردن امم و خودش می‌گوید برای هر امتی یک اجلی قرار داده و مثل برای انسان یک اجلی قرار داده است که دست شما نیست همه دواها و دکتراها و بساطها را بیاورید که بخواهی حالا این یک روز دیرتر بمیرد، البته صدقه به اصطلاح صله ارحام اینها موثر هست انشاء الله اجلهای معلق را برطرف می‌کند خوب است ولی یادمان نرود نه اینکه دردستگاه مشیت دستگاه را به هم بزند اسباب هم زن که نیستیم. نهایت این است که در این عالم که هیچ در آن عالم هم کسی ادراک نمی‌تواند بکند از ماها حقیقت نبی اکرم و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نه اینکه در رتبه مثل ماها در رتبه خیلی خیلی بالا بالا برو جناب سلمان خوب است دیگر ده درجه ایمان او هم نمی‌تواند درک بکند چه ربطی دارد به درک کردن. - به حضورتان که عرض کنم که - نبی اکرم در حقیقت و جودش صلوات الله علیه و آله و سلم و حقیقت وجودش ما وراء ملک مقرب آنکه می‌گوید: جبرئیل درباره‌اش می‌گوید: لو دنوت لا حترقت دیگر نمی‌توانم جلوتر بیایم. آنکه درباره‌اش می‌گویید و کنتم انوراً فجعلکم بعرضه محدقین تا آخر کار انوار اینها مقدم است و این به حضورتان به مشیت الهیه واقع شده است این امر و - به حضورتان که عرض کنم

که - قوام همه چیز به آنها بر می‌گردد نه بالعکس. به هر حال برگردیم روی بحث و - به حضورتان که عرض کنم که - اطاله کلام نمی‌دهیم خدمتتان.

وحدت و کثرت با هم هستند در مقام تحقق، در مقام طلب نسبت به ولی اعظم متأخر از طلب او هستند و طلب در مرتبه نمایندگی معنایش ایجاد تعلق خاصی است که بتواند طلب بکند طلب ایجاد بکند قبل التحقق. معنای خلافه الهی این است که ولو شاء ش بدون اذن الله تبارک و تعالی ایجاد نمی‌شود به اذن هست که ایجاد می‌شود با عنایت خدا هست که ایجاد می‌شود و لکن سابق بر ایجاد هست. سابق بر ایجاد وحدت و کثرت، شدیدتر و به تبع خواست ایشان که خواست ایشان هم یادمان نرود توضیحی که دادم غرض این بود خواستشان عین خواست عبادت است، نه خواست اینها هست برای لحاظ خودشان که در اینها تصرف کنند؛ خواستشان خواست رتبه قرب بالاتر و عبادت برتر است. عبادت برتر مراتب مختلف دارد همانگونه که کیفیاتش از نظر ظاهری که نگاه می‌کنید، مثلاً عرض می‌کن آنگونه که ما بفهمیم همین‌گونه کلمات مختلفی هست حالات مختلفی هست اسماء مختلفی هست اشیاء مختلفی هم همین طور هست. دوست می‌دارد که به شئون بیشتری بپرستد خدای متعال را، شدت قرب آن وقت عطا خدای متعال این است که کل اینها ایجاد می‌شود و البته برای مراتب نازله‌ای مثل ما طبیعتاً بستر هست، یعنی به طلب او ایجاد شده است و تصرف ما ولو به نمایندگی از مولا تصرف خوب هم می‌کنیم ولی تصرف خوب در چیزی است که ایجاد شده است به طلب او ولی برای ولی اعظم سبقت دارد طلب در وحدت و کثرت، پس بنابراین ولایت سبقت دارد، ولایت در مرحله طلب ولایت در مرحله تحقق آن طلب و حدت و کثرت با هم محقق می‌شود و نه وحدت سابق است و نه کثرت سابق است. پاسخ

آقای معلمی: یک سؤال دیگر هم می‌خواستیم [؟] فرموده اند که چون قبلاً بنام وحدت و شدت چیزی پیدا و نو رسیده است در اینجا هم نمی‌تواند ولی را وحدتهایی که بین وحدت و کثرت لحاظ کرد.

استا حسینی: اصلاً به اصطلاح وحدت و کثرت تفسیر و تبیین دقیق‌ترش این هست که آنچه که ایجاد می‌شود دارای مراتب است بی مرتبه نیست تعلق ایجاد میشود دیگر وحدت و کثرت می‌گویید دارد، وحدت و

کثرت دارد یعنی چه؟ یعنی جریان به اصطلاح ترتیب و تبدیلی که قبلاً می‌گفتیم زمان و مکان این را دارد. حالا جریان ترتیبش می‌تواند سیر از وحدت به کثرت نباشد؟ یعنی شما وقتی مثلاً عرض کنم حالا باز این مثال ساده می‌کنم یکبار تا دوباره برگردیم - به اصطلاح - به اصل موضوع سؤال می‌فرمودید که می‌خواهم جمع‌بندی بکنیم تعداد زیادی را یک اجزای یک مرکبی را یک در مرتبه نازله عرض می‌کنیم یادآوری مباحث گذشته برای این که بشود تقریب زودتر کرد گفتید که مرکب اجرای مختلف یا روابط مختلف دارد که بعد کدام از آنها هم کیف خاصی در ارتباط با کل دارند، حالا بعد وقتی می‌خواستید جمع‌بندی بکنید با آمارهایی که آورده بودیم می‌گفتید دفعه‌تاً همه اینها نمی‌شود یکی، تدریج باید واقع بشود برای شدنشان یکی، حالا تقسیماتش کاری نداریم که حالا سه تا سه تا باشد یا پنج تا پنج تا باشد دو تا دو تا باشد هرچه تقسیم، این باید جمع بشود تدریجی که در زمان می‌گفتیم همان تدریجی را هم در مکان هم قابل لحاظ باشد تا بشود وحدت دفعه‌تاً می‌گفتیم نمی‌شود. هرچند در مباحث مقدماتی‌اش ممکن است گفته بشود در مباحث یک مقدار جلوتر ممکن است با این تعبیر گفته نشود ولی من برای اینجا می‌خواهم فقط به عنوان مثال از آن استفاده بکنم نه عنوان استدلال، تمثیلی می‌خواهم عرض کنم. می‌خواهم عرض کنم که شما وقتی می‌گویید که طلب ولایت هست طلب نیابت هست و مراتب را قائل می‌شوید که ولی نسبت به مولی علیه اگر تصرفش تصرف از طرف مولای آن ولی باشد، اگر ممحض شد خالص شد آن وقت معنایش این است که نماینده مولا در تصرف هست انگار خود مولا می‌خواست این تصرف را بکند یک مولای علی الاطلاق دارید حضرت رب الارباب یک ولی دارد این ولی‌اش وقتی تصرف می‌کند همانگونه که خدا می‌خواهد عیناً عین این است که خدا تصرف فرموده است نهایت به وسیله یک سببی به وسیله یک اسبابی در هر مرتبه‌ای نظام ولایت ولی تصرفی را که می‌کند نماینده مولا هست در آن مرتبه و در آن تصرف. حالا ببینیم آیا می‌شود گفت که آن تغییرات واقع نمی‌شوند الا با تصرف بدون تصرف هیچ تغییری نداریم تصرف چه کسی؟ تصرف خدای متعال، قیوم هست موجود هست ایجاد فرموده است رتبه الف را در لحظه الف برای انتقالش برای تحققش در رتبه ب در زمان رتبه ب چه رتبه مکانی‌اش بگیریم چه زمانی‌اش بگیریم نیازمند به یک تغییری است باید افاضه‌ای بشود و تغییری پیدا شود در

این واسطه در این تغییر می‌گویید در نظام ولایت ولی است بنا به مقدمه اول. واسطه در تغییر اگر ولی باشد واسطه در ترکیب هم ولی است، یعنی «من ذالذی یشفع عنده الا باذنه» ترکیب نمی‌شود تجزیه نمی‌شود الا به اذن، اذن نمی‌آید الا از طریق سبب، الا به سبب و سبب حقیقی ولایتی است. گاهی آدم خیال می‌کند که در شرایط فلان آب تبخیر می‌شود در شرایط فلان آب تبخیر می‌شود، سبب این را می‌داند دیگر. گاهی است که نسبت به حقائق عالم نگاه می‌کند می‌گوید سبب ولایت است تصرف است سبب طلب متصرف هست که این واقع شده است و از طریق خود او هم به برکت همان هم این تغییر حاصل می‌شود، این تغییر تا حقیقت موجودات هم جلو می‌رود این واسطه بودن و سبب بودن تا حقیقت شیء جلو می‌رود. بنابراین صحیح است که بگوییم بدون این سبب این تغییر واقع نمی‌شود و بدون این سبب به رشد نمی‌رسد، یعنی به اینها فتح الله و به اینها یختم. به اینها فیض می‌رسد و به وسیله اینها شفاعت قبول می‌شود به رشد مرتبه بعد می‌رسد. اینکه ما عرض کردیم حقیقتش این است که وحدت این کثرت وحدت ترکیبی این کثرت به ولایت هست قوامش به وحدت ترکیبی است و وحدت ترکیبی قوامش به نظام ولایت هست، سببیت در تغییر و ترکیب اگر بنا شد ولایت باشد این سبب باشد آن وقت واضح هست که در همه جا حاضر هست نه حضوری که خود آن کثرات به لحاظ خودشان دارند، بلکه کثرات صحیح است که بگوییم که عرض کردم که به طلب اینها ایجاد شده است و قوامشان به اینها هست. یکبار می‌گوییم که ظل تصرف هست، یک بار می‌گوییم نخیر، شدیدترش را دقیق‌ترش را می‌گوییم کیف پرستش اوست. بله، اگر در عین حال توضیح بیشتری بخواهید ما خدمتان هستیم اگر من یک وقتی می‌گویم بله اگر مثلاً هنوز نخیر هست بگویید تا توضیح بدهیم.

س: سوالی که کرده اند آیا موضوع های کلی [۹] بر روی هم [۹] موضع گیری کنند کلاً معین و مشخص اند یا بعضی مشخص اند و بعضی متناسب با شرایط زمانی و مکانی مشخص می شوند به هر حال این موضوعات چگونه تعیین می شود.

استاد حسینی: البته در آن فصلی که از ولایت صحبت می کردیم فاز دیگری بود و در ولایت تکفینی بود، این فازی که الان سؤال شد این الان ولایت اجتماعی است کأنه [۹] استراتژی و اینها.

آقای معلمی: بله.

استاد حسینی: خوب حالا! به حضورتان که عرض کنم در این سطح هم که بخواهید شما ملاحظه کنید البته محور، محور اصلی جریان تبدیل آنچه معیار هماهنگی سازی سیاست های بلند مدت آن نمی تواند تغییر کند متناسب با - به اصطلاح - حوادث، حوادث عینی آن می تواند تناسبات عینی اش مختلف باشد در حقیقت استراتژی ولی امر اجتماعی مسلمین حتماً درگیری با کفر هست و کفر است. نهایت این درگیری با کفر می تواند در یک جا لازم ببیند صلح را به معنای اینکه مشت دشمن را باز کند؛ یعنی شکل سیاسی به خودش بگیرد و شکل نظامی به خودش بگیرد. اگر این مثالی که گفته می شود این مثال یک واقعیت قطعی است می گویند اگر صلح وجود مبارک حضرت امام حسن از نظر عالم ظاهری نبود زمینه قیام برای وجود مبارک حضرت سید الشهداء آن نحو صلوات الله علیهم و علی اولادهم معصومین پیدا نمی شد، واقعاً پیدا نمی شد این مصلحت درگیری می گوید الان صلح کن بهتر است. الان جنگ کن بهتر است ولی مصلحت چه چیزی؟ مصلحت حذف کفر نه مصلحت بقای خدا مصلحت حذف کفر گسترش ایمان. خوب پس بنابراین تاکتیک شان می تواند شکل های مختلفی داشته باشد در زمان های مختلف و لکن استراتژی اش آن خط مشی اصولی تغیر ناپذیرش اینکه شکر منعم در همه مراتب واجب است. از اقسام شکر هم درگیری با کفار است و بنابراین کفر را باید حذف کرد در جمیع مراتب حالا کدام مرتبه را مقدم بر کدام مرتبه قرار بدهند آن یک حرف دیگری است آن متناسب با شرایط عینی زمان و مکان است. پس صلح تاکتیکی داریم استراتژی صلح که بشود صلح استراتژی با کفر و کفران نعمت حضرت حق نخواهی نخواهیم داشت.

آقای معلمی: حاج آقا ایشان سؤالی را که کرد بیشتر مورد نظرشان این بوده است که در موضوعات کلی عینی که گفتیم که به اصطلاح ولی امر [...]

استاد حسینی: موضوعات اصولی را می فرمایید

آقای معلمی: بله، موضوعات اصولی را منظورشان این بود که آیا آن موضوعات اصولی از قبل مشخص شده است و بعد از آن مثلاً به تبع شرایط زمانی و مکانی هم به هر حال باید چگونه مشخص بشود.

استاد حسینی: بله، موضوعات اصولی که بنا باشد مثلاً عرض می‌کنم بگوییم که ما کشاورزی را مثلاً مقدم برداریم یا صنعت از این دسته مورد نظرتان هست.

آقای معلمی: اصلاً این موضوعات چگونه مشخص می‌شوند خود این که آیا کشاورزی و صنعت باید مورد دقت و به اصطلاح نظر ولی امر باشد یا ...

استاد حسینی: یا مثلاً تجارت

آقای معلمی: یا تجارت مثلاً، یعنی کلی‌ترین موضوعاتی که ولی فقیه باید آنها را مواظبت داشته باشد، یعنی برای آن برنامه بریزد و چک بکند آنها،

استاد حسینی: بله، آن طبیعتاً متناسب با شرایط زمان و مکان باید شما تغییر بدهید ولیکن حول آن استراتژی درگیری‌تان یک طبقه‌بندی البته در آنها دارید شما نه اینکه ندارید، که آنها را صحیح است که بگوییم کلی یا در یک کل جا دارند و لکن نسبت به عینیت که می‌رسد این - به اصطلاح - امور اصولی که دارید، خب مسلماً گاهی فرق پیدا می‌کند به حسب شرایط. اما چگونه تطبیق داده می‌شود؟ اگر گفتیم بنا به استنباط از وحی مدل معین می‌شود، بعد براساس مدل می‌توان عینیت را ملاحظه کردید در چه حالی حالا هستیم تعریف داشت از آن. آن وقت گفت که از باب مثال عرض می‌کنم این حرفی را که حال می‌گوییم من باب نمونه است نه از باب استدلال؛ خب الان نیروهای مسلمان بحمدالله در تکنیک تولید قالی صنعتشان بالا هست، یعنی اگر امریکا بخواهد قالی ببافد که مردم امریکا یا ژاپن بخواهند خودشان قالی بافی بکنند این تعداد مثلاً عالم به این فن ندارند بالعکس اگر ما مثلاً بخواهیم یک صنایع خاص کارخانه‌ای را انتخاب بکنیم صنایع دستی نباشند ما تکنیک آنها را بلد نیستیم آنها اگر بخواهد قالی بافی را خوب یاد بگیرد باید سالها درس آن را بخوانند تمرینش بکنند تا ذوقش هم پیدا بکنند. یک چنین چیزی هم رسم بشود جزء فرهنگشان هم بیاید موفق باشند. ما هم بخواهیم کارخانه الان چیز کنیم کارخانه خصوصاً در مقیاس بزرگ باید مدتها بروند دانشگاه و درس بخوانند و تا بروند خارج و دوره ببینند تا بتوانند مسلط بشوند. ممکن است بگوییم بالفعل ما قدرت گسترش دادن صنعت قالی را فرضاً داریم می‌گوییم ها! از باب مثال تا ده برابر هم داریم یک وضعی داریم که محدود کنیم که اگر مثلاً

در روستاها و شهرستانهای یک میلیون نفر مشغول قالی هستند محدود بشود بشود کم کم پانصد هزار تا کمکم صد هزار تا این محدود یک وضع، وضع عادی و رشد عادی‌اش هست در جنب سایر صنایع و اینها هم مرتباً محدود می‌شود. یک وقت صحبت این است که نخیر توسعه بدهیم تزریق بکنیم پول، پول ریالی البته نه پول ارزی به این بخش تا اینکه ده برابر شود ممکن است یک ملاحظاتی که بشود محاسبه همه جای آن بشود سر در بیاوریم از اینکه بله، این ممکن است با قدرت ریال قالی تا ده برابر فرضاً توسعه پیدا کند. ولی همزمان آن سؤال می‌کنیم آیا صنعت را می‌شود ظرفیتش را ظرفیت موجود کشور تا ده برابر رشد داد؟ می‌گویید با این ریال که حتماً با ارز هم محدودیت ارزی داریم نمی‌توانیم. سر در می‌آوریم که در شرایط شما مثلاً صنعت فرش را که تکنیک آن را که برای خودتان است بیشتر بزنید آن وقت بعد [قطع صوت] عزم بکنید در فرهنگتان و منحل بکنید و صنایع متناسب با رشدتان هم ایجاد کنید انشاء الله الرحمان لزوماً آنوقت دیگر نمی‌گویید قالی جزء امور اصولی این تغییر [قطع صوت] در ایران هست. من باب مثال عرض می‌کنم ها! در فرهنگ اقتصادی می‌گویید که نخیر، حالا دیگر قالی را باید به نسبت شروع کرد جمع کردن و این صنعت دیگری را که توفیق برآن یافتیم و رکن هست این را شروع کنیم گسترده کردن. پس بنابراین امور خارجی متناسب با تغییراتی که واقع می‌شود می‌تواند از اولویت بیافتد یا اولویت پیدا بکند حالا این را چگونه ربطش دادید؟ شما بنام یک تأثیر عینی برای کفر الان ترسیم بکنید در عینیت یک تأثیر عینی برای مسلمین، تأثیر عینی مسلمین را رجوع به عینیت کردید دیدی که در وجه سیاسی چه چیزی هست؟ در وجه فرهنگی چه هست؟ در وجه اقتصادی صناعی را که الان مسلط برآن هستند اینها هست، خب پس نظر به عینیت هست که اصولی را می‌آورد اصولی را می‌برد. البته به تبع چه چیزی؟ به تبع اینکه گفته بودیم نسبت تأثیر رشد ایمان بالا برود. البته اضافه می‌کنم خدمتتان شما می‌گویید که هرچند قالی تشریفاتی است یک امر خاصی است که با شدت ایمان آن‌گونه سازگار نیست ولی بین دو [؟] یکی فرش برای صادرات و یکی اینکه فرضاً فلان تکنولوژی برای خود آنها هست برای صادرات. خب! - به حضورتان که عرض کنم که - می‌گویید که ما الان ما این نسبت تأثیر ضررش کمتر است تا آن صنعت. بله، به نظر می‌آید که در یک جا که می‌رسید در سیاست گذاری‌های به اصطلاح خاص کوتاه معنای

اصولی هم پیدا بکند چون سیاست گذاری‌های کوتاه مدت شما در اقتصاد باید معین بشود یا مثلاً سیاست البته این کلمه اصولی و فرعی را در خاطرم آن باشد به صورت نسبی به کار می‌برید در مراحل بسیار بالا نسبت به رهبری یک چیز می‌شود در فرضاً زیر بخش آن در اقتصاد در الگوی تولید بعد بیاید پایین‌تر در صادرات حتماً یک سیاست‌هایی اصولی می‌شود حالا ولو بگویید برای اداره کل فلان قسمت هست.

س: سؤال در حوزه رهبری

استاد حسینی: بله، سؤال اگر در حوزه رهبری باشد ها! بله آن یک صحبت دیگری است. سؤال در حوزه رهبری ممکن است در وجه بسار کلی‌اش نظر همین داده بشود و به آن گفته بشود سیاست‌های اصولی، گفته بشود که سیاست بگذارد رهبر بگوید که کلیه صناعی که به گونه‌ای نسبت تأثیر کفر را در اینجا بالا می‌برد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی این باید مثلاً محدود بشود و کلیه صناعی یا اقتصادی یا چیزی که بتواند بالا ببرد به حضورتان نسبت تأثیر بین مسلمین را نسبت به کفر و بتواند آن‌ها را حذف کند آنها را باید به اصطلاح یک دسته را باید حذف کرد یک دسته را باید ایجاد کرد، صورت کلی‌ترش باز بخواهید سیاست گذاری اقتصادی بکند می‌تواند بگوید که به حضورتان درگیری اقتصاد ما در جمیع شئون با کفر. آن بحثی را که حضرت امام اشاره فرمودند که در بحث انزوا بود چند روز پیش از این نقل چیز گذاشته بودند این از قبیل سیاست گذاری‌های اصولی است چقدر قشنگ ایشان رضوان الله تعالی علیه تعریف می‌دهد برای انزوا و تعریف می‌دهد برای ارتباط، ارتباط از موضع ضعف را عین انزوا می‌داند انزوا هست طبیعتاً. ارتباطی که طرف هر وقت دلش خواست بتواند بیاید بر سرمان بزند خب! معنایش این است که منزوی هستیم که می‌تواند به سرمان بزند هویتی نداریم در دنیا که می‌تواند بر سرمان بزند و ارتباط از انزوای لفظی یا ظاهری از موضع قدرت که تمام مستضعفین جهان چشم به ما بدوزند و در نهایت هم آن کفار حاضر بشوند بگویند بابا ما به شما حق و تو هم می‌دهیم دست از سر ما بردارید این انزوا است یا مطرح بودن. ارتباط با قلوب، ارتباط با نفوس در عالی‌ترین مرتبه این، این اسمش را بگذارید انزوا، اسمش را بگذارید محدودیت ولی مگر همین آبرو و همین ارتباط با قلوب نیست که کیان سیاسی آنها ولو در شکل فاسدش بر آن بار است یعنی مگر آنها روی خوف و طمع مادی

تمام بساط مدیریت شان در عالم به پا نکردند، خب شما که می‌آیید این را می‌شکنید ولو هیچ چیزی از آن قدرتهایی را که الان در اختیار آنها هست سهم به شما ندهند مواد جیره نوکری به شما ندهند، شما جیره نوری از شما قطع شدند انزوا نیست قدرتی پیدا می‌کنید که آنها حساب ببرند از شما و تسلیم بشوند و «یخرجون بیوتهم بایدیهم و ایدی المومنین» خودشان دستگاه‌هایشان را به هم بزنند. ما به ذهنمان می‌آید که ارتباط به این گروه گفته بشود ارتباط آنکه گفتید تعریف که از فرمایش مبارک امام - به اصطلاح - ظاهر بود این تعریف بسیار عالی بود، این از قبیل تعریف عوض شدن تعریف فقر و غناست استغنای طبع پیدا بشود این غناست بیچاره‌ای که مرتباً مضطرب هست و بلا نسبت همه محبین اهل بیت طاهرین در سراسر عالم مثل سگ می‌دود تا آخر عمرش حالا اسمش نمی‌دانم چیز مدیر عامل فلان شرکت بزرگ بین المللی نمی‌دانم کذا هست یا سرمایه دار فلان شرکت چند ملیتی هست. شما خیال نکنید این راحت نشسته است روی مبل و این کارها دارد می‌چرخد بیچاره از نظر ذهنی خودش را دارد خرد می‌کند توهم اینکه فلان شرکت یک خرده‌ای بالا برود از این یا اینکه فلان جا نتواند کارش را انجام بدهد مگر به نظر مان می‌آید برای این خواب آرام می‌گذارد خودشان را به اقسام - به اصطلاح - داروهای مخدر و به اصطلاح مسکرات و امور مشغول می‌کنند که بلکه نجات پیدا کنند از این اضطراب و این اضطراب رهایش نمی‌کند. شما خیال نکنید که اگر می‌گویند آنها نیست می‌گویند رادیاتور می‌گویند نمی‌دانم که می‌گویند مُرگان می‌گویند چه اینها - به اصطلاح - هیچ مثل شما ها می‌توانند زندگی راحت داشته باشند، لمحهای برای آنها راحتی نیست من اعرض عن ذکر نافله معیشه ضنکا معیشت آنها خیلی تنگ است چنان در فقر می‌سوزند در آتش حرص و در فقر قلبی می‌سوزند که هیچ فقیری را شما پیدا نمی‌کنید از گرسنه‌های افریقا که در آن آتش بسوزند. از گرسنگی جان دادن به مراتب سهل‌تر است تا از گرسنگی قلبی زنده ماندن اینکه لا یموت فیها و لا یحیی واقعاً برای آنها موت به یک معنا ولو وارد شدن در یک اضطراب دیگری از این طریق ولی به یک معنی تمام شدن این شدت یافتن خاصی است که - به اصطلاح - دارد مرتباً عطش‌اش را زیاده‌تر می‌کند ولی استغنای قلبی فلان عارف آرامش دارد، آرامش او اصلاً قابل فهم برایش نیست. شما خیال می‌کنید که این بیچاره‌هایی که صبح تا غروب کار می‌کنند بعد از ظهر

می‌روند آنجا به مثلاً حالا دانسینگ یا چه بعد هم به عرق خوری بعد هم می‌روند - به حضورتان که عرض کنم که - اینها خیال می‌کنید که برایشان تفریح می‌آورد اینها خودشان را مشغول می‌کنند که از عذاب در بیایند و در نمی‌آیند و روانشناسان هم تحلیلی از آرامش ندارند، چون قابل ادراک برایشان نیست تا اینکه بتوانند بفهمند آرامش یعنی چه؟ خیلی معذرت می‌خواهم

آقای معلمی: یک سؤال دیگری هم هست که آیا ترتیب در انسان سه رتبه دارد «قلب و ذهن و عین» یا چهار رتبه دارد اختیار، قلب و ذهن و عین را دو رتبه دارد اختیار و تجلی آن در قلب و ذهن و عین.

استاد حسینی: بله. یک صحبت هست که «قلب و ذهن و عین» حتماً جزء بسترها هستند، یعنی انسان حالتی دارد سنجشهایی دارد نظری و عالم حسی اینها مرتبه شان مادون مرتبه اختیار هست حالا خود اختیار هم آنجا بین آن فاصله بخورد تا این مراتب یعنی سه تاسطح داشته باشیم آن سطرها هم باز خودش به اصطلاح اجزایی داشته باشند آن خارج از محل بحث است ولی اختیار ولایت می‌کند اینها را اینها غیر از آن رتبه هستند رتبه نازله هستند، ممکن است در رتبه مثلاً عالم اختیار هم فرض کنید که چیزهای متناسب خودش گفته بشود که هست آن غیر از این رتبه هست.

آقای [؟]: این به نظر میرسد جایگاه ایمان [؟] با اینها ...

استاد حسینی: ظاهراً پس از اختیار ایمان در قلب است

آقای [؟]: این حالت قلبی [؟]

استاد حسینی: یقین، یعنی بله، از آنجا از مبدأش از وحدتی است که در قلب پیدا می‌شود و لذا کسی می‌شود که در آن برهانهای نظری هم آنگونه پیشرفته‌ای نباشد هماهنگ با فرد، هر کدام از این سه تا هم رشد می‌توانند داشته باشند البته رشدی که در قلب پیدا می‌شود رشد یقین است. حالا این رشد که در ذهن پیدا می‌شود لزوماً رشد یقین نیست می‌تواند خدای نخواستہ در قلب یک ضعفهایی باشد که آنها جلوه‌اش در بیاید ذهن تشنگ باشد یا لااقل وحدت یقین به رتبه ای نرسیده باشد که ذهن و حس را هم به وحدت بکشاند به هر حال رتبتاً این سه رتبه از قلب آغاز می‌شود و به حس ختم می‌شود برود در ادراکات، ادراکات «قلبی، ذهنی،

حسی» و سه تا با هم مرکب که بشوند و منسجم هم باشند ظاهراً کمال مرتبه یقین هست، یقین هم وحدت و کثرت دارد دیگر، وحدت و کثرت نازلهاش در خود قلب می‌تواند پیدا بشود. وحدت و کثرت عالیه‌اش این است که هر سه اینها را بتواند تحت سیطره در بیاورد و بالاتر از این است که بکشد به امر جامعه و و اینها ظاهراً مثلاً اکثر عرفا شاید در این سه تا شاید به یک وحدتی می‌رسند، یعنی اینگونه نیست که آن دیدی که دارند با متناسبش آن استدلال را نبینند ولیکن اینکه حالا برسد توسعه پیدا بکند همین تا امور اجتماعی و الی آخر نخیر اینگونه نیست.

س: ایمان غیر منسجم هم تا می‌شود این [؟] پیدا نکنند بعد بگوییم..

استاد حسینی: مراتب نازلهاش هست مراتبی است که شدت این نتوانسته است برسد به مراتب [؟] البته به حسب ظرفیت هم مختلف هستند ها! اینگونه نیست که حالا بگوییم بلوغ همه در یک حد است و همه می‌توانند و وحدت و کثرت در هر سه رتبه را پیدا کنند گاهی است که برای همه نیست آن مطلب. برای ولی حتماً هست، ولی هم امور اجتماعی و هم امور ادراکات را تا برسد به ادراکات قلبی همه را به وحدت و کثرت می‌رساند ولی لزوماً حالا همه بگوییم همه مؤمنین هر جا که هستند، ضعیف‌تر است. انجامش وحدت ترکیبی خاص را می‌آورد که قدرت استقامت آن شخص بالا می‌رود زود دیگر از شکسته نمی‌شود. خدا رحمت کنند حضرت امام را پیدا بود که کأنه مثل [؟] شده دیگر به حضورتان هیچ چکش خوری ندارد به اصطلاح این جایی تردیدی وارد نمی‌شود محکم روی مطلب خودش ایستاده است حتی در پیام قطعنامه هم که دادند محکمی از اول تا آخرش می‌بارید یک ذره فتور و ضعف و به اصطلاح فتور در مبانی واقعا در آن یک لمحّه هم در یک کلمه‌اش شما یک جای آن ندیدید که ایشان حالت استغفار و معذرت از شروع جنگ داشته باشند یا از ادامه جنگ داشته باشند هیچ.

آقای معلمی: همانطور که خدمت برادران عرض کردیم این جلسه آخر بود برادران اگر باز هم سؤالاتی در مورد این بحث داشته باشند به ما [؟] فردا بدهند تا به جزوه آخر اضافه کنیم و برای آن برادرانی که می‌خواهند جمع‌بندی بکنند اینها را لحاظ می‌کنند و بعد هم [؟] برادران یک زحمت بکشند یک فهرستی از

کل بحث در بیاورند به ما بدهند برای آنها که می خواهند جمع بندی کنند بحث را کار آسانتر می شود. این جزواتی هم که خدمتتان هست ضمن حداکثر تا روز شنبه تا آخر روز شنبه به ما بدهید تا بدهیم چاپخانه برای

شما جلد بکند و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»